

تاریخ تحلیلی صدر اسلام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ تحلیلی صدر اسلام

(مطابق با سرفصل جدید)

محمد نصیری

نصیری، محمد، ۱۳۳۳

تاریخ تحلیلی صدر اسلام / مؤلف محمد نصیری؛ تدوین نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی. - قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۹.

ISBN: 978 - 964 - 8523 - 48 - 5

۲۵۶ ص. - (مجموعه تاریخ؛ ۲۱)

کتابنامه: ص [۲۳۹] - ۲۵۶

۱. اسلام - تاریخ - راهنمای آموزشی الف. نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی. ب. عنوان

ت ۲ ن ۱۳ / ۶ BP

۲۹۷/۹۱۲۰۷



مجموعه تاریخ

تاریخ تحلیلی صدر اسلام^{۲۱}

مؤلف: محمد نصیری

عضو هیئت علمی مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب

تدوین: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها

معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی

ناشر: دفتر نشر معارف

حروفچین: حسن عموعبداللهی و سید محمد مسجدی

بازبینی نهایی و صفحه‌آرایی: سید سعید روحانی

ویراستار: عباس عبیری و یوسف غلامی

نویت چاپ: شصت، تابستان ۱۳۸۹ / ۱۰۰۰۰ نسخه

چاپ: برهان

قیمت: ۲۶۰۰ تومان

شابک: ۵ - ۲۸ - ۸۵۲۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸

کلیه حقوق محفوظ است

مراکز پخش:

مدیریت پخش دفتر نشر معارف، قم، خیابان شهدا، کوچه ۳۲، پلاک ۳، تلفن و شماره ۱۷۷۴۴۶۱۶

فروشگاه شماره ۱، قم، خیابان شهدا، روبروی دفتر مقام معظم رهبری، تلفن: ۱۷۷۳۵۴۵۱

فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان انقلاب، چهار راه کالج، جنب بانک ملت، پلاک ۱۷۱۵، تلفن: ۸۸۹۱۱۲۱۲، شماره: ۸۸۸۰۹۳۸۶

پخش پکتا: تهران، خیابان حافظ، نرسیده به چهارراه کالج، نیش کوچه بامشاد، پلاک ۵۲۵، تلفن: ۵ - ۳۰۳ - ۸۸۹۴۰۳۰۳

نشانی الکترونیک: info@nashremaaref.ir؛ پایگاه اینترنت: www.nashremaaref.ir

سخن مرکز

سخن از اعتبار و ارزش تاریخ و میزان تأثیر آن بر زندگی فردی و جهت‌گیری‌های اجتماعی و نیز امکان بهره‌گیری از آن در سامان بخشیدن به زندگی حال و آینده انسان، سخن تازه‌ای نیست؛ چنانکه نقش فرازمند دانستنی‌های تاریخی در فهم و دریافت بسیاری از علوم و معارف دیگر نیز نیازمند گفتگوی فراوان نمی‌باشد.

آنچه در این میان اهمیت فراوان دارد از یک سو توجه به برخی برهه‌های تاریخی، جریان‌ات و پدیده‌های خاص است که در بستر زمانهای بسیار دور پدید آمده، اما همواره و تاکنون بر شکل‌گیری حوادث بعدی، برآمدن اندیشه‌ها، ساخت و ساز فرهنگ‌ها و آداب و سنن، پیدایش فرق و مذاهب و جنبش‌های فکری و نظریه‌ها تأثیر گذاشته است. از سوی دیگر توجه به اسلام و تاریخ آن، رکن اصلی هویت هزار و چهارصد ساله ایرانی است. تاریخ صدر اسلام با چنین نگاهی اهمیت دو چندان می‌یابد و به هر میزان که بتوان به سرچشمه نزدیک و منابع و متون اصلی بر رسید، زلالی و سودمندی بیشتری را می‌توان امید داشت. امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه شانزدهم نهج‌البلاغه می‌فرماید: شخصیت خود را در گرو آنچه می‌گویم قرار می‌دهم و ضمانت آن را به عهده می‌گیرم: بی‌گمان هرکس به روشنی از پیشامدهای تاریخی و فرجام امته‌ها عبرت گیرد و پیوسته آنها را در نظر داشته باشد، ژرف در آنها بنگرد و سنن و قوانین آن را دریابد، واقع‌بینی و پروا‌داری او را از غلتیدن در جایگاه‌های هلاکت‌بار باز می‌دارد.

مرکز برنامه‌ریزی و تدوین متون درسی بعد از تجدید نظر در سرفصل‌های دروس معارف اسلامی براساس نیازسنجی دانشجویان و صاحب‌نظران و تبدیل درس تاریخ اسلام به سه عنوان تاریخ صدر اسلام، تاریخ امامت و تشیع و تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی متن پیش‌رو را برای عنوان نخست، تقدیم می‌کند.

با تشکر از نگارنده محترم جناب آقای محمد نصیری (رضی) و همه عزیزان یاور، امید است استادان محترم درس تاریخ اسلام و دیگر اندیشمندان گرانقدر و دانشجویان عزیز با نظرهای عالمانه و انتقادهای و پیشنهادهای خود، ما را در دستیابی به متن درسی کم‌نقص و دلخواه یاری نمایند.

نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها

مرکز برنامه‌ریزی و تدوین متون درسی

گروه تاریخ و تمدن اسلامی

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱۳-۱۶	مقدمه
۱۷-۴۴	فصل اول: مباحث مقدماتی تاریخ
۱۷	واژه‌شناسی تاریخ
۱۸	تاریخ نقلی
۱۸	تاریخ علمی
۱۹	علمیت، اعتبار و فایده تاریخ
۲۲	فلسفه تاریخ، سنن و عوامل محرک آن
۲۴	برای مطالعه بیشتر
۲۴	فلسفه تاریخ
۲۶	اهمیت و ارزش تاریخ اسلام
۲۷	تاریخ‌نگاری و اهتمام مسلمانان به آن
۳۲	برای مطالعه بیشتر
۳۲	برخی از مشهورترین مورخان مسلمان
۳۵	مورخان معاصر
۳۶	آسیب شناسی تاریخ اسلام و منابع آن
۳۸	اصول و قواعد عام تاریخ‌نگاری با تکیه بر ارزشهای اسلامی
۳۹	معنا و پیشینه شرق‌شناسی
۴۰	خاستگاه خاورشناسی
۴۲	پرسش‌ها
۴۳	فعالیت‌های علمی
۴۳	منابع برای مطالعه بیشتر
۴۵-۷۰	فصل دوم: جهان در آستانه بعثت
۴۵	ضرورت این گفتار

۴۵	جزیره العرب.....
۴۵	الف) موقعیت جغرافیایی.....
۴۷	برای مطالعه بیشتر.....
۴۹	ب) وضعیت سیاسی جزیره العرب.....
۵۰	ج) فرهنگ و آداب و رسوم.....
۵۱	د) زنان و نظام خانواده.....
۵۵	ه) وضعیت اقتصادی.....
۵۶	و) اوضاع دینی.....
۵۸	برای مطالعه بیشتر.....
۵۸	تقدم تاریخی توحید یا شرک و بت پرستی.....
۶۰	تاریخ جاهلیت و مفهوم آن.....
۶۳	امپراتوری ایران در عصر ساسانیان.....
۶۴	الف) حکومت و سازمان جامعه.....
۶۵	ب) نظام خانوادگی و حقوق زن.....
۶۵	ج) وضعیت مذهب.....
۶۶	امپراتوری روم شرقی.....
۶۷	الف) وضعیت دینی.....
۶۹	ب) نظام طبقاتی.....
۶۹	پرسش ها.....
۷۰	فعالیت های علمی.....
۷۰	منابع برای مطالعه بیشتر.....
۷۱-۱۰۰	فصل سوم: تاریخ پیامبر اسلام ﷺ (ولادت، بعثت و دعوت).....
۷۱	کودکی و نوجوانی.....
۷۳	کلید شخصیت محمد ﷺ در نوجوانی و جوانی.....
۷۴	جوانی.....
۷۴	ازدواج.....
۷۶	آغاز رسالت.....
۷۷	برای مطالعه بیشتر.....
۷۷	افسانه اولین وحی و آغاز بعثت.....

۸۰ دعوت خصوصی - پنهانی و تبلیغ عملی
۸۱ سه مسلمان نخست و جهت‌گیری اجتماعی دعوت
۸۲ انذار خویشاوندان و دعوت آشکار
۸۳ دعوت عمومی و آغاز صف‌بندی موحدان و مشرکان در مکه
۸۴ علل مخالفت با اسلام
۸۶ اقدامات مشرکان
۸۶ شگردهای مسالمت‌آمیز
۸۷ نیرنگ‌های مردم فریب و مجمع تهمت هماهنگ
۸۹ اقدامات علیه بنیان فکری نهضت
۹۰ اقدامات علیه حامیان نهضت
۹۳ انزوای سیاسی و محاصره اقتصادی
۹۵ راز دلدادگی خدیجه <small>رضی الله عنها</small>
۹۶ توفیق دعوت در مکه و زمینه‌های هجرت به مدینه
۹۸ آخرین توطئه و هجرت پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> به مدینه
۱۰۰ پرسش‌ها
۱۰۰ فعالیت‌های علمی
۱۰۰ منابع برای مطالعه بیشتر
۱۰۱-۱۴۶ فصل چهارم: تاریخ پیامبر اسلام <small>صلی الله علیه و آله</small> (هجرت و حکومت)
۱۰۱ هجرت و نقش دینی، اجتماعی و سیاسی آن
۱۰۴ تأسیس ملت و گسترش اسلام
۱۰۵ وحدت جامعه در سایه پیوند معنوی افراد
۱۰۶ همزیستی مسالمت‌آمیز در قالب نخستین قانون اساسی
۱۰۹ جهت‌دهی تدریجی مناسبات اقتصادی به سوی عدالت
۱۱۰ ماهیت جنگ‌های پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۱۲ پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> و بسیج نیروها
۱۱۳ تدابیر جنگی
۱۱۴ الف) فرماندهی هوشمندانه پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۱۴ ب) روحیه ایمانی و جنگاوری مجاهدان
۱۱۵ ج) رعایت عدالت در جنگ با دشمن

۱۱۵	حضرت محمد ﷺ و مخالفان
۱۱۵	یهودیان
۱۱۷	جریان نفاق و منافقان
۱۲۱	برای مطالعه بیشتر
۱۲۱	انگیزه درگیری و جنگ‌های پیامبر ﷺ
۱۲۵	اعلام جهانی رسالت
۱۲۶	نامه به خسرو پرویز
۱۲۶	نامه به قیصر روم
۱۲۷	ایمان به راه راستین (مباهله)
۱۲۸	فتح مبین و عفو عمومی
۱۲۹	حج براءت و حج ولایت
۱۳۰	واپسین حج یا حج ولایت
۱۳۳	اصول، شیوه‌ها و اهداف حکومت حضرت محمد ﷺ
۱۳۶	علل و عوامل گسترش اسلام
۱۳۷	قرآن کریم و گسترش اسلام
۱۴۰	سیره، سیما و اخلاق پیامبر اکرم ﷺ و گسترش اسلام
۱۴۰	جلوه‌هایی از اخلاق خاتم انبیاء ﷺ
۱۴۶	پرسش‌ها
۱۴۶	فعالیت‌های علمی
۱۴۶	منابع برای مطالعه بیشتر
۱۴۷-۱۸۰	فصل پنجم: از سقیفه تا قتل عثمان
۱۴۷	مقدمه: سرشت حق جوی انسان
۱۵۳	اصرار پیامبر ﷺ بر اعزام سپاه اسامه
۱۵۴	بروز شکافها
۱۵۵	جریان سقیفه و شکل‌گیری خلافت
۱۵۵	خلافت ابوبکر
۱۵۹	جنگ‌های رده و واقعیت از دین برگشتگان
۱۶۰	گذر از در خانه فاطمه
۱۶۱	فدک نمادی از معنایی عظیم

۱۶۵	خلافت عمر بن خطاب
۱۶۶	انگیزه‌ها و اسباب فتوحات
۱۶۸	علل و اسباب فتوحات
۱۷۳	ممنوعیت نگارش احادیث
۱۷۴	خلافت عثمان
۱۷۶	کارگزاران خلفا
۱۷۶	کارگزاران خلیفه دوم
۱۷۷	کارگزاران عثمان
۱۷۸	برای مطالعه بیشتر
۱۷۸	اختلاف مصحف‌ها
۱۷۹	پرسش‌ها
۱۷۹	فعالیت‌های علمی
۱۷۹	منابع برای مطالعه بیشتر
۱۸۱-۲۱۶	فصل ششم: نگاهی به حکومت امام علی بن ابی طالب <small>علیه السلام</small>
۱۸۱	امام علی <small>علیه السلام</small> همراه با پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۸۳	امام علی <small>علیه السلام</small> و خلفای سه گانه
۱۸۳	برای مطالعه بیشتر
۱۸۳	امام علی <small>علیه السلام</small> وفاداری خلل‌ناپذیر و مصلحت اسلام
۱۸۸	مهم‌ترین فعالیت‌های امام <small>علیه السلام</small> در دوران خلفا
۱۸۹	گفتمان سقیفه
۱۹۰	عهدنامه جانشینی
۱۹۱	شورای شش نفری تعیین خلیفه
۱۹۲	به حکومت رسیدن علی <small>علیه السلام</small>
۱۹۵	برای مطالعه بیشتر
۱۹۵	دانش سیاسی امام علی <small>علیه السلام</small>
۱۹۸	موانع و مشکلات حکومت علی <small>علیه السلام</small>
۱۹۸	۱. عدالت اقتصادی
۱۹۹	۲. عدالت اجتماعی
۲۰۰	۳. انحرافها و بدعتها
۲۰۱	۴. رفاه‌گرایی و تضعیف ارزش‌های دینی

۲۰۳	علل ناخشنودی از حکومت علی <small>علیه السلام</small>
۲۰۶	سیره علی بن ابی طالب <small>علیه السلام</small> و سیمای حکومت علوی
۲۱۳	وصیت‌نامه امام علی <small>علیه السلام</small>
۲۱۴	پرسش‌ها
۲۱۵	فعالیت‌های علمی
۲۱۵	منابع برای مطالعه بیشتر
۲۱۷-۲۴۸	فصل هفتم: امام حسن و امام حسین <small>علیهما السلام</small> و مقتضیات زمان
۲۱۷	مقدمه
۲۱۸	نرمش قهرمانانه امام حسن <small>علیه السلام</small>
۲۱۹	زمینه‌های «آتش‌بس»
۲۲۱	صلح یا تغییر سنگر مبارزه
۲۲۴	مقایسه دورویه یک رسالت
۲۲۴	مقایسه دوستان و یاران دو امام
۲۲۵	وضع دشمنان دو امام <small>علیهما السلام</small>
۲۲۶	مباهله، آفتابی چون غدیر
۲۳۰	امام حسین <small>علیه السلام</small> و هدف بازگشت حکومت به صالحان
۲۳۰	امام حسین <small>علیه السلام</small> پیش از نهضت
۲۳۱	موانع قیام در دوران معاویه
۲۳۴	وضعیت سیاسی - اجتماعی عصر یزید
۲۳۵	ماهیت، انگیزه و علل قیام امام حسین <small>علیه السلام</small>
۲۳۷	پیام دعوت انجمن‌های سیاسی و مذهبی کوفه
۲۴۰	ارزیابی سفر به عراق در گردونه فعالیت‌های سیاسی
۲۴۲	مسأله آگاهی پیشین امام <small>علیه السلام</small>
۲۴۵	برای مطالعه بیشتر
۲۴۵	اسلام دین سلام و صلح
۲۴۷	پرسش‌ها
۲۴۸	فعالیت‌های علمی
۲۴۸	منابع برای مطالعه بیشتر
۲۴۹-۲۵۶	منابع و مأخذ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمه

کتاب حاضر مطابق با سرفصل جدید مرکز برنامه‌ریزی و تدوین متون درسی، برای درس عمومی تاریخ اسلام تهیه شده است.

در پی چند سال تدریس ویراست اول و دوم کتاب تاریخ تحلیلی اسلام در دانشگاه‌ها، اساتید بزرگوار در اظهار نظرهای کتبی و شفاهی و در جلسات نقد و بررسی کتاب، از گستردگی سرفصل‌ها و رویدادهای حدود چهار قرن اول تاریخ اسلام برای دو واحد درس شکوا داشتند. اینک در بازنگری و تدوین سرفصل‌های جدید به مهم‌ترین رویدادهای تاریخ صدر اسلام تا سال ۶۱ ه.ق بسنده شده است. در یک نشست علمی با حضور صاحب‌نظران و اساتید درس تاریخ اسلام این کتاب براساس سرفصل‌های جدید ارزیابی، نقد و مورد تجدیدنظر کلی قرار گرفت و با آنکه حجم مباحث تغییر چندانی نکرده است، بیش از یک سوم از مطالب تجدیدنظر و اصلاح پذیرفت.

بر این اساس فصل اول کتاب به مباحث مقدماتی تاریخ و نیز تاریخ‌نگاری اسلامی اختصاص یافته است، تا با ارائه قواعد یا قوانینی چند، دانشجو را در کیفیت مراجعه به تاریخ و بازخوانی آن یاری رساند. مباحثی چون مفهوم تاریخ، انواع و عوامل محرک آن، تاریخ‌نگاری در اسلام و اهداف و معیارهای آن، بستر بنیادی پژوهش در تاریخ اسلام شمرده شده است. بحث شرق‌شناسان و تاریخ اسلام، ضمن ارج نهادن به تلاش و پژوهش متفکران منصف این رشته، با اشاره به رویه‌های دیگر برخی از این تحقیقات، افق اندیشه را در چگونگی نگاه به آثار آنان یاری می‌رساند.

فصل دوم، به وضعیت جهان در آستانه بعثت پرداخته است. بررسی وضعیت جزیره‌العرب از نظر جغرافیایی، فرهنگی، سیاسی، واژه‌شناسی جاهلیت و نشانه‌های آن، وضعیت ایران و روم، نظام خانواده، مذهب و حقوق زن در این دو امپراتوری، برخی از عناوین اصلی این فصل‌اند.

فصل سوم به برخی از مهم‌ترین رویدادهای زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از ولادت تا بعثت، و چگونگی دعوت در مکه پرداخته است. چگونگی و آغاز رسالت و دعوت، علل مخالفت با دعوت جدید و شیوه‌های مقابله با رسول خاتم صلی الله علیه و آله، در این فصل آمده است.

فصل چهارم به هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه و حکومت آن حضرت پرداخته است. بررسی نقش دینی، اجتماعی و سیاسی هجرت، اقدامات پیامبر صلی الله علیه و آله به منظور تأسیس حکومت و گسترش اسلام، پیوند معنوی امت، همزیستی مسالمت‌آمیز با اهالی مدینه و جهت‌دهی تدریجی مناسبات اقتصادی به سوی عدالت، بخشی از مطالب این فصل است.

در بخش دیگر همین فصل، به فعالیت‌های یهودیان و منافقان بر ضد بعثت و نیز اقدامات پیامبر، ماهیت جنگ‌های آن حضرت و تدابیر نظامی و جنگی آن دوره، رسیدگی شده است و در ادامه به چگونگی اعلان جهانی رسالت، حج برائت و حج ولایت، برخی اصول حکومت مدینه، علل و عوامل گسترش اسلام و نقش قرآن و اخلاق بی‌همتای پیامبر در گسترش اسلام پرداخته شده است. کوشش شده است تا از میان حوادث و پدیده‌ها، امور مهم‌تر و کاربردی‌تر مورد توجه قرار گیرد. تأکید بر بازنمایی و بررسی پاره‌ای از شبهات و نشان دادن لغزش‌های برخی نویسندگان نسبت به عملکرد پیامبر صلی الله علیه و آله از دغدغه‌های دیگر این فصل بوده است.

فصل پنجم با هدف نشان دادن چگونگی شکل‌گیری خلافت در غروب آفتاب نبوت، با رویکردی علمی به تحلیل رویداد سقیفه پرداخته است. ارائه برخی فعالیت‌ها و مشکلات خلفا، اشاره به علل، پیامدهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی فتوحات، شناخت کارگزاران خلفا و نشان دادن زمینه‌های به قدرت رسیدن امویان، از دیگر مباحث این فصل می‌باشد.

فصل ششم در پی تحلیل عملکرد حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام در دوران خلفا، با روشی تطبیقی به مقایسه چگونگی به قدرت رسیدن آن حضرت علیه السلام و خلفای سه‌گانه می‌پردازد. موضوعاتی چون عدالت اقتصادی، اجتماعی، انحراف‌ها و بدعت‌ها، رواج رفاه‌گرایی و فراموشی ارزش‌ها، در بحث از موانع و مشکلات حکومت علی علیه السلام و همچنین تحلیل جریان ناکثین، قاسطین و مارقین در بحث علل ناخشنودی از حکومت امام علیه السلام ارائه شده است. این فصل با اشاره به سیره امام علی علیه السلام و سیمای حکومت علوی و نیز آخرین خاطرات از کنار بستر نخستین اسلام آورنده - وصیت‌نامه آن حضرت علیه السلام - به پایان می‌رسد.

تحلیل راز صلح امام حسن علیه السلام، بیان چگونگی فعالیت و مبارزه امام حسین علیه السلام برای حفظ دین و

بازگشت حکومت به صالحان، برخی پیامدهای نهضت امام حسین علیه السلام، معرفی و مقایسه شخصیت معاویه و یزید، در فصل هفتم آمده است. دفتر این فصل با بحث از ماهیت، انگیزه و علل قیام امام حسین علیه السلام، ارزیابی سفر به عراق در گردونه فعالیت‌های سیاسی و نیز بررسی مسأله آگاهی پیشین امام علیه السلام به پایان رسیده است.

برای مطالعه بیشتر دانشجویان و آشنا ساختن آنان با مسایل امروزی که امکان ارائه آن در کتاب نبوده و نیز پیشنهاد مطالبی به اساتید و دانشجویان برای نگارش مقاله و ارائه کنفرانس - با عنوان فعالیت‌های علمی و معرفی منابع برای مطالعه بیشتر - مباحثی به منظور تحکیم فرآیند یادگیری و استمرار آموزش و پژوهش ارائه شده است.

شیوه تحقیق و تدوین مباحث: ویراست اول کتاب پس از ارزیابی گروه علمی تاریخ اسلام و پذیرش نظرات اصلاحی دیگر کارشناسان، به چاپ رسید. بر این اساس از حجج اسلام و اساتید محترم، محمد خردمند، علی الهامی، محمدکاظم ادیب‌زاده، یوسف غلامی، علی محمد فرهادزاده، نجف لکزایی و محمدحسین محمودی و معاون محترم امور اساتید حجت‌الاسلام و المسلمین علیرضا امینی، مسئول اداره تحقیق و تدوین متون درسی جناب آقای جواد رفیعی و همکاران گرانقدر آقایان مجتبی درودی، سید علیرضا فاخری، سید سعید روحانی، سلیمان محمدی، حسن عموعبداللهی، علی محسنیان تشکر و قدردانی می‌گردد.

ویراست دوم کتاب بعد از اخذ بازخورد از فراگیران در چند دانشگاه و نیز برگزاری جلسه نقد با حضور اساتید درس، مورد تجدید نظر و اصلاح قرار گرفت و متن پیش‌رو نیز بعد از برگزاری نشست علمی نقد کتاب، و فراهم آمدن انتقادات و پیشنهادها صاحب‌نظران و اساتید با ویرایش جدید و مطابق سرفصل‌های جدید تقدیم می‌گردد.

قدردانی از اساتید بزرگوار خانم دکتر فاطمه جان احمدی و فهیمه فرهمندپور، آقایان دکتر نعمت‌الله صفری، بهمن خوئی‌زاده، محسن رنجبر، ابوالفضل عابدینی و اساتید و محققان گرانقدر حجج اسلام، جلیل تاری، حمید احمدی، علی الهامی و استاد بزرگوار حوزه و دانشگاه حجت‌الاسلام والمسلمین مهدی پیشوایی، که هریک با حضور در نشست نقد کتاب و یا ارسال کتبی نظراتشان یارمان بودند، بر خود فرض می‌دانم.

برای شادروان عباس عبیری اولین ویراستار کتاب، غفران الهی مسئلت می‌نمایم و برای ویراستار متن جدید، جناب حجت‌الاسلام آقای یوسف غلامی آرزوی بهروزی و توفیق روزافزون دارم.

همچنین از مسئولان و همکاران عزیز در مرکز تدوین، حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر علی‌اکبر کلانتری (رئیس مرکز)، غلامحسین گرامی، جواد محفوظی، سید محمد مسجدی، صالح زارع و دیگر همکارانشان و نیز جناب آقای سید سعید روحانی کارشناس گروه تاریخ و تمدن اسلامی که با دقت و حوصله تمام، بازبینی نهایی، صفحه‌پردازی و تنظیم متن را برعهده داشتند، تشکر و قدردانی می‌نمایم.

از آنجا که مطالب عرضه شده همچنان نیازمند تکمیل است به نظرات و پیشنهادهای اندیشمندان حوزه و دانشگاه - به‌ویژه دانشجویان عزیز و اساتید محترم این درس - به دیدهٔ منت می‌نگریم.

این انتظار که نوشته بتواند اذهان مستعد فراگیران را نسبت به مسایل اساسی تاریخ اسلام برانگیزد، مرحله‌ای از هدف است و حصول مراد اصلی در گرو خواست و رضایت خداوند متعال می‌باشد. پروردگارا، همواره به تو پناه می‌بریم و به لطف تو امیدواریم.

محمد نصیری

قم، بهار ۱۳۸۴

فصل اوّل

مباحث مقدماتی تاریخ

واژه‌شناسی تاریخ

تاریخ از نظر لغت به معنای تعیین و شناساندن وقت است.^۱ برخی این واژه را عربی ندانسته‌اند،^۲ اما نظر برگزیده‌تر این است که تاریخ از ماده «آرخ» یا «ورخ» - به معنای تعیین وقت - گرفته شده است.^۳ چیستی تاریخ از مسایلی است که تاکنون پاسخی جامع و مورد اتفاق نداشته، همه تعریف‌های آن با ایراد یا انتقاد روبه‌رو بوده است. هرودوت (پدر تاریخ) تاریخ را به معنای مطالعه و بررسی روزگاران گذشته می‌داند.^۴ احوال گذشته جهان و حتی پدیده‌هایی که انسان در آنها مؤثر نیست، احوال گذشته زمین یا شرح حوادث گذشته بر زمین بعد از پیدایش انسان، برخی از تعریف‌های ارائه شده درباره تاریخ است.^۵ با این تعریف‌ها دانش‌های دیگر - که به جهان، پدیده‌های آن، انسان یا ابعاد زندگی‌اش می‌پردازد - به محدوده تاریخ راه نمی‌یابد. با توجه بدین کاستی، گروهی گزارش وقایع مشهور، روزگار پادشاهان، جنگها، احوال پیامبران و سیره و سنت آنان را معنای تاریخ دانسته‌اند.^۶ ابن‌خلدون، تاریخ را دانشی سرچشمه گرفته از حکمت، و بیانگر سرگذشت ملت‌ها، سیره پیامبران و سیاست پادشاهان می‌داند.^۷ برخی نیز تاریخ را مجموع وقایع کره زمین از آغاز پیدایش انسان تاکنون

۱. در زبان انگلیسی، واژه History (تاریخ) برگرفته از Istorla یونانی و به معنای سرگذشت و شرح حال است.

۲. ر.ک: معجم مقاییس اللغة، ابن فارس.

۳. ر.ک: لسان العرب، ابن منظور، ج ۳، لغت ارض؛ مجمع البحرین، فخرالدین طریحی، ج ۲، ص ۴۲۹.

۴. تاریخ تمدن، هنری لوکاس، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، ص ۷.

۵. ر.ک: زیادة التواریخ، حافظ ابرو، ج ۱، ص ۲۶؛ علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی، صادق آئینه‌وند، ج ۱، ص ۳۶-۴۸.

۶. برای اطلاع بیشتر از تعاریف تاریخ، ر.ک: تاریخ نگاری در اسلام، سیدصادق سجادی و هادی عالمزاده، ص ۹ و ۱۰.

۷. مقدمه ابن‌خلدون، ص ۴ و ۹.

می‌دانند؛ وقایعی که بر احوال و شؤون انسان تأثیر نهاده یا از آن متأثر شده است. براساس این تعریف، موضوع تاریخ عبارت است از کنش و واکنش خارجی یا دارای اثر خارجی انسان.^۱ از آنجا که تعریف‌های یادشده جامع نیست و فقط تاریخ نقلی را شامل می‌شود، با در نظر گرفتن عناصر اصلی تاریخ، یعنی انسان از یک سو، و زمان و مکان از سوی دیگر، می‌توان گفت: تاریخ مجموعه‌ای از اطلاعات درباره تأثیر و تأثر انسان است و به طور طبیعی اموری چون هدایت، گمراهی، سازندگی، ویرانگری، رفتارهای عادلانه و ستمگرانه‌اش را شامل می‌شود. به دلیل گسترده شدن مسایل مربوط به تاریخ، شهید مطهری (ره)^۲ که تاریخ را یکی از منابع معرفت انسانی می‌داند آن را به دو بخش نقلی و علمی تقسیم می‌کند^۳ و قواعد استنباطی تاریخ علمی را به حال و آینده تعمیم‌پذیر می‌داند.

تاریخ نقلی

تاریخ نقلی، علم به وقایع و حوادث سپری شده و آگاهی از اوضاع و احوال گذشتگان است. زندگی‌نامه‌ها، فتحنامه‌ها و سیره‌ها، از این نمونه است. علم تاریخ در این معنا، به یک سلسله امور جزئی و فردی می‌پردازد و در واقع علم به «بودن» هاست. زیرا به گذشته تعلق دارد.

تاریخ علمی

تاریخ علمی یعنی مطالعه، بررسی و تحلیل وقایع گذشته و استنباط قواعد و سنت‌های حاکم بر زندگی گذشتگان. در واقع محتوای تاریخ نقلی (حوادث و وقایع گذشته) مبادی و مقدمات این علم شمرده می‌شود و برای استنباط قوانین کلی و کشف طبیعت حوادث تاریخی و روابط علی و معلولی آنها سودمند است.^۴

۱. فلسفه تاریخ (جزوه درسی)، مصطفی ملکبان، ص ۱۹.

۲. شهید مطهری، علوم مربوط به تاریخ را سه بخش می‌داند: فلسفه تاریخ، تاریخ نقلی و تاریخ علمی، عقلی یا تحلیلی؛ و پیداست فلسفه تاریخ از اقسام تاریخ نیست، بلکه از اقسام فلسفه علم است.

۳. جامعه و تاریخ، مرتضی مطهری، ص ۳۵۱ و ۳۵۲؛ مجموعه آثار، مرتضی مطهری، ج ۲، ص ۳۶۷ و ۳۶۸ و ر.ک: تاریخ اسلام در آثار شهید مطهری، سیدسعید روحانی، ج ۱، ص ۲۲-۲۴.

۴. مجموعه آثار (جامعه و تاریخ)، مرتضی مطهری، ج ۲، ص ۳۶۸-۳۷۲.

علمیت، اعتبار و فایده تاریخ

شاید از خود پرسیده باشید آشنایی با انبوه نامها، حوادث، فراز و نشیب تمدنها و عملکرد نیاکان در شکل‌گیری زندگی آینده ما چه نقشی دارد؟ آیا این گزارشها و تحلیلها تا چه میزان واقعیت دارد؟ اگر بپذیریم که هر حادثه مولود علت یا علت‌های پیش از خود و دست‌کم انگیزه سلسله حوادث بعدی است، بدین نتیجه می‌رسیم که زندگی ملت‌ها چون رشته‌ای دراز است و مجموع انسانهای یک عصر تنها یکی از مهره‌های آویخته بدین رشته به‌شمار می‌آید. استواری و ناستواری هر مهره به چگونگی پیوند آن به مهره پیشین و پسین وابسته است. پس زندگی مردم یک عصر در هر کشور، از زندگانی گذشتگان و آیندگان جدا نیست و برای یافتن علت حوادث نامطلوب و راه رویارویی با آنها، باید به تحقیق در گذشته ملت‌ها پرداخت.^۱

تاریخ نه مایه سرگرمی بلکه نوعی پل ارتباطی میان نسل‌های متوالی بشر برای دستیابی به تجربه‌ها و اندوخته‌های پیشینیان است. مطالعه تطبیقی و تحلیلی تمدن‌های گوناگون، کوشش برای یافتن رابطه‌ای علی میان حوادث زنجیره‌ای تاریخ و دقت در آنچه بر انسان‌ها رفته است، سرمایه مناسبی است که انسان را در پی‌ریزی یک زندگی سالم و خردمندانه یاری می‌رساند.^۲

افزون بر این، بررسی تاریخ پاسخ به آرزوهای همیشگی انسان است که اصرار دارد از خود و دیگران آگاهی کسب کند،^۳ علل و انگیزه ظهور و سقوط تمدنها را بشناسد، حق را از باطل تمیز دهد و با راه تکامل و نیکبختی دنیوی و اخروی خود آشنا شود.^۴

بر همین اساس است که مصلحان بزرگ و انسانهای متعالی در تجربه‌های انسانی تاریخ دقت می‌کنند و در بهره‌گیری از آن می‌کوشند. علی علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام و دیگر انسانها می‌فرماید:

فرزندم، هر چند من عمر همه کسانی را که پیش از من زیسته‌اند، سپری نکرده‌ام، در اعمال همه آنها نگریسته و در اخبارشان اندیشیده‌ام. برای شناخت تاریخ آنان چنان در

۱. مقاله سید جعفر شهیدی، کیهان اندیشه، ش ۱۱، ص ۹۰-۹۳.

۲. ر.ک: الاعلان بالتوئیخ لمن ذمّ التاریخ، شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمن سخاوی، ص ۱۴-۸۶.

۳. ر.ک: تاریخ در ترازو، زرین کوب، ص ۹-۲۶؛ آغاز و انجام تاریخ، کارل یاسپرس، ترجمه لطفی، ص ۳۰۹-۳۲۸.

۴. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۱، ص ۹-۱۱.

آثارشان به تفکر پرداخته‌ام که چون یکی از آنان شده‌ام. به سبب آگاهی از سرگذشت آنان، گویا با همه آنها، از اولین فرد تا آخرینشان زندگی کرده، زلال و پاکی زندگانی آنان را از تیرگی‌های آن، و سودمندی‌اش را از زیان آن بازشناخته‌ام.^۱

خداوند متعال در بیشتر سوره‌های قرآن به بیان سرگذشت پیامبران و ملت‌های پیشین پرداخته است. در مکتب اسلام،^۲ تجربه پیشینیان چنان اهمیت دارد که خداوند به پیامبرش فرمان می‌دهد در راه اعتلای «کلمة توحید» و رستگاری و هدایت بندگان از تاریخ استفاده کند و روزهای مقدس خداوند (ایام الله) را به یادشان آورد.^۳

از آن‌جا که اثبات دانش بودن تاریخ (Science) به آسانی میسر نیست، گروهی به تاریخ و گزاره‌های آن بسیار بدبین و بی‌اعتمادند. اینان علم تاریخ را نوری ضعیف می‌دانند که در مسیر ناهموار زندگی کمتر می‌توان بدان اعتماد کرد.^۴ دشواری ارزیابی دقیق علل رفتارها، روابط علی و معلولی آنها و تجربه‌ناپذیری آن - در تاریخ علمی - و همچنین مشکل تأثیر بسیار غرضها و تعصبات و اهتمام خودکامگان و سیاست‌مداران به تدوین تاریخ (تاریخ نقلی) این بدبینی را دوچندان کرده است؛ اما به دلیل اینکه وجود تاریخ، به عنوان مجموعه‌ای از معارف برخوردار از روش، موضوع و نظم و انسجام، تردید ناشدنی است، بیشتر محققان، نگاهی چنین بدبینانه به شناسنامه تمدن‌ها را واقع‌بینانه نمی‌دانند.^۵ زیرا اولاً ماهیت برخی از وقایع به گونه‌ای است که امکان تحریف و دروغ در آنها راه ندارد. ثانیاً نمی‌شود همه افراد بشر را به سودجویی و دروغ‌پردازی در ثبت و نقل وقایع متهم کرد. افزون بر این، محقق می‌تواند با توجه به شاخصه‌هایی که برای مطالعه تاریخ وجود دارد، درستی و نادرستی بسیاری نقلها و تحلیلها را دریابد.^۶

۱. آی بنی ایتی و این لم اکن عمرت عمر من کان قبلی فقد نظرت فی أعمالهم و فکرت فی أخبارهم و سرت فی آثارهم حتی عدت کاحدهم. بل کأنتی بما انتهى إلی من امورهم قد عمرت مع أولهم إلی آخرهم. (نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، نامه ۳۱، ص ۲۹۷ و ۲۹۸).

۲. ر.ک: کهف (۱۸): ۹-۱۳ و ۵۹-۷۷؛ بروج (۸۵): آیات ۱۷-۳۰.

۳. وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ ذُكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ. (ابراهیم (۱۴): ۵)

۴. ر.ک: مقالات رشید یاسمی؛ تاریخ و تاریخ نگاری، احمد تاجبخش؛ تاریخ چیست، ای. اچ. کار، ترجمه حسن کامشاد.

۵. ر.ک: الاعلان بالتوبیخ لمن ذم اهل التاريخ؛ حق و باطل به ضمیمه احیای تفکر اسلامی، ص ۳۱ به بعد.

۶. ر.ک: مجموعه آثار (فلسفه تاریخ)، مرتضی مطهری، ج ۱، ص ۳۷۵-۳۷۷.

دقت در رویکرد تاریخی قرآن و نهج البلاغه به خوبی بیانگر اهمیت، اعتبار، فایده‌مندی و علمیت تاریخ است. حتی اگر علمیت را به معنای تجربه‌پذیری و آزمودنی بدانیم نیز تاریخ از علمیت برخوردار است. البته ممکن است معیارها و موازین تجربه در تاریخ و روش این تجربه دقیقاً همان روش و معیارهایی نباشد که برای علوم حسی و تجربی شمرده و طی می‌شود.

از نظر قرآن کریم، هم برداشت روایی از یک پدیده طبیعی یا غیرطبیعی، یا نقل رفتار و کنش و واکنش یک شخصیت خوب یا بد، زن یا مرد، یا گزارش یک فتح یا شکست، کامیابی یا ناکامی یک قوم یا یک جامعه و یا فرهنگ و تمدن (تاریخ نقلی) مهم است و هم تحلیل ساختارها، بررسی علل وقوع حوادث و شناختن و شناساندن زمینه‌ها و علل بروز حوادث و پدیده‌ها و پیامدهای آن (تاریخ تحلیلی). چنانکه کشف قوانین حاکم بر وقایع تاریخی و تبیین کم و کیف تکرار آنها (فلسفه تاریخ) نیز مورد اهتمام قرآن کریم و سخنان امام علی علیه السلام در نهج البلاغه است.

اسامی برخی از سوره‌های قرآن چون ابراهیم، یونس، هود، کهف، مریم، انبیاء و لقمان یا اسامی بزرگ‌ترین شخصیت‌های تاریخ و مهم‌ترین الگوهای انسانی‌اند که ژرف‌ترین تحولات را در دوره‌هایی از زندگی بشر ایجاد کرده‌اند و یا از اصطلاحات و موضوعاتی است که به پدیده‌های تاریخی عظیمی اشاره دارند و هر یک یادآور وقایعی است که به بخش گسترده‌ای از شناسنامه و هویت اقوام و ملل مختلف می‌پردازد. آموزه‌های ژرف نهج البلاغه نیز همگام با قرآن گزیده‌ای از تاریخ تمدن گذشته بشری، تصویری از مسایل سیاسی و اجتماعی عصر خود، و پند و عبرتی است برای آیندگان و آنان که می‌خواهند با دقت در سرنوشت ناسپاسان به نعمت‌های الهی و تعالیم انبیاء، که به بلای سلطه ظالمان گرفتار آمدند و تجربه‌های تلخ آموختند، برای زندگانی کوتاه دنیا، ابزار آرامش و برای زندگی دایم آخرت اسباب آسایش و تقرب الهی را فراهم آورند.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: پیمان و شخصیت خود را در گرو آنچه می‌گویم قرار می‌دهم و ضمانت آن را به عهده می‌گیرم. بی‌گمان هرکس به روشنی از پیشامدهای تاریخی و فرجام بد آنها در گذشته عبرت گیرد، پیوسته آنها را در نظر داشته باشد، ژرف در آنها بنگرد و قوانین و نوامیس حرکت جوامع را از آن حوادث دریابد، واقع‌بینی و پرواداری او را از غلتیدن در جایگاه‌های شبه‌ناک و هلاکت‌بار باز می‌دارد.^۱

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۶، ص ۱۷ و ر.ک: ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، محمدتقی جعفری، ج ۳، ص ۲۲۶-۲۳۳.

گفتار روشن‌تر امام علیه السلام در تبیین قانونمندی تاریخ در نهج البلاغه چنین آمده است: ای بندگان خدا، بی‌گمان روزگار را با آیندگان و گذشتگان شیوه‌ای است همسان؛ که نه گذشته را بازگشتی است و نه شرایط کنونی را جاودانگی. کنش‌های آن از روز نخست تا پایان با یک ضابطه است. بستر زمان، ماجراهای تاریخ را میدان مسابقه‌ای است که هر کدام را پرچم افراشته‌ای است... پس، از آنچه مایه عبرت است پند گیرید و از گردش روزگار عبرت‌پذیرید و از بیم‌دهندگان (پیامبران) سود بگیرید.^۱

فلسفه تاریخ، سنن و عوامل محرک آن

نمی‌توان همه تغییرات جوامع در طول تاریخ را متکامل و پیش‌برنده دانست، اما به طور کلی سیر متعالی مجموع زندگانی بشر انکارناپذیر است؛ چنانکه حاکمیت سنن، قوانین و حسابهای دقیق و منظم بر تحولات تاریخ بشر انکارناپذیر می‌نماید. فلسفه پذیرفته زندگی و آغاز و انجام و هدفدار بودن نظام آفرینش و اختیار و مسؤولیت انسان گویای این روند تکاملی است.

فلسفه تاریخ عهده‌دار بررسی حقیقت و علت وجودی این تحولات، کشف سنن حاکم بر آنها، تعیین منازل برجسته حرکت تاریخ، تبیین روشهای پژوهش تاریخ و همچنین ارزیابی دستاورد این پدیده‌هاست. با شناخت این قوانین است که می‌توان تاریخ کنونی را به فرمان آورد و گذشته را چراغ راه آینده قرار داد.

این حقیقت که صحنه تاریخ، چون دیگر صحنه‌های جهان، به وسیله قوانین و سنن مربوط به خود آباد و سرسبز است، در قرآن کریم به روشنی بیان گردیده است.

آیاتی که از مرگ و زندگی جوامع،^۲ فراگیر بودن کیفر این جهانی^۳ و نابودی جامعه‌ها و امتها بر اثر طرد پیامبران^۴ پرده برمی‌دارد، نظریه «قانونمندی تاریخ» را مطرح می‌کند. آیاتی که درباره سنت‌های

۱. عبادالله ان الذهر یجری بالباقرین کجریه بالماضین، لایعود ما قد ولی منه و لایبقی سرمداً ما فیہ آخرُ فِعالِه کأوله، متسابقه اموره، متظاهرة اعلامه... فاتعزلوا بالعبر، و اعتبروا بالنهیر، وانتفعوا بالتذکر. (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷).

۲. وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْجِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَأْجِرُونَ. (اعراف (۷): ۳۳)؛ مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلُهَا وَمَا يَسْتَأْجِرُونَ. (مؤمنون (۲۳): ۴۳)

۳. وَ تِلْكَ الْأُمَّةَ قَدْ جَاءَ أَجَلُهَا لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا. (کهف (۱۸): ۵۹)؛ وَ اتَّعَوْا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ. (انفال (۸): ۲۵)

۴. وَ إِنْ كَادُوا لَيَسْتَفْرِغُوا مِنْ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبَثُونَ خِلاَفَكَ إِلَّا قَلِيلًا * سُنَّةٌ مِنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَ لَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا. (اسرا (۱۷): ۷۶ و ۷۷)

ملل پیشین و استثناناپذیری آن،^۱ پیوند زیربناها و روبناها،^۲ مبارزه پیامبران با رفاه طلبان نازیرو،^۳ رابطه چیرگی ستم و نابودی جامعه،^۴ ارتباط اجرای اوامر الهی و فراوانی برکات و تولید^۵ سخن می گوید، هر یک به روشی مصداق سنت های تاریخ را بیان می کند.^۶ دسته ای دیگر از آیات، به منظور بیدارسازی و تربیت انسان، علیه نظریه تصادفی دانستن وقایع تاریخی و نیز قضا و قدری بودن آن، موضع می گیرد و انسان را تشویق می کند تا با گردش در جهان و مطالعه سرگذشت ملت ها، راز سعادت و انحطاط را کشف، و ساز و کار حرکت به سوی آینده را خردمندانه تدبیر و تنظیم کند.^۷ به عنوان نمونه، در آیه ای از قرآن می فرماید: چه قریه هایی را که به خاطر خو کردن به فساد و رفاه برانداختیم، در آیه ای دیگر خداوند مثلی می زند: مثل قریه ای که در امن و فراوانی روزی بود، آنگاه به نعمت های الهی کفر ورزید و خدا هم آن را به گرسنگی و ناامنی مبتلا کرد. و در آیه ای دیگر می فرماید: ندیدی که خدا با قوم عاد چه کرد؟... فرعونیان آنگاه در شهرها طغیان کردند و فساد را به اوج رسانیدند. در این هنگام خدا عذاب را بر آنان فرو ریخت.^۸

از این نمونه آیات در قرآن فراوان است.^۹ این ها همه نشان می دهد که از نظر قرآن وقتی در هر جا فساد به اوج رسد باید انتظار فاجعه داشت؛ یا وقتی رفاه و فراوانی روزی و امنیت سیاسی، راه به کفران و تزییع نعمت باز کرد، باید منتظر تنگی معیشت و ناامنی و ترس بود. امام علی علیه السلام نیز در

۱. وَ لَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كَذَّبُوا وَ أُوذُوا حَتَّىٰ أَنهَارَتْ نَصْرُهُمْ فَنُصِرْنَا، وَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ، وَ لَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيٍّ

الْمُرْسَلِينَ. (انعام (۶): ۳۴) و.ر.ک: (فاطر (۳۵): ۲۲ و ۲۳)

۲. ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُعْتَبِرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ. حَتَّىٰ يُفَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. (انفال (۸): ۵۳): أَمْ حَسِبْتُمْ

أَن تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْتِمِينَ وَ الضَّرَاءُ وَ زُلْزَلُوا حَتَّىٰ يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ

مَتَىٰ نُضِرَ اللَّهُ، أَلَا إِنَّ نَضْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ. (بقره (۲): ۲۱۴)

۳. وَ قَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ. (سبا (۳۳): ۳۵)

۴. وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ. وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا. (اسرا (۱۷): ۱۷)

۵. وَ أَنَا ظَنَنَّا أَنَّ لَنْ يُعْجِزَ اللَّهُ فِي الْأَرْضِ وَ لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا. (الجن (۷۲): ۱۲): وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ

مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مَلَهُمْ أَنَّهُ مُفْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَحْمِلُونَ. (مائده (۵): ۶۶).

۶. ر.ک: سنت های اجتماعی و فلسفه تاریخ قرآن، سید محمد باقر صدر، ص ۸۲-۱۰۷.

۷. ر.ک: یوسف (۱۲): ۱۰۹.

۸. قصص (۲۸): ۵۷؛ نحل (۱۶): ۱۱۲؛ فجر (۸۹): ۶-۱۴.

۹. ر.ک: انفال (۱۸): ۵۹؛ کهف (۱۸): ۵؛ دخان (۳۴): ۳۷؛ اسرا (۱۷): ۱۶؛ اعراف (۷): ۳؛ حج (۲۲): ۴۵؛ نهج البلاغه، ترجمه

شهیدی، ص ۲۱۸-۲۲۰؛ موسوعه الامام علی بن ابی طالب، محمد محمدی ری شهری، ج ۱۰، ص ۲۳۹-۲۴۲.

نهج البلاغه می‌فرماید: از سختی‌ها و تنگی‌هایی که تباهکاری گذشتگان برای آنان پیش آورد بر حذر باشید و روزهای فراخی و روزهای تنگی زندگی آنان را در نظر آورید و از سرگذشتی مشابه سرگذشت آنان به‌راسید و وقتی به حالات گوناگون آنان می‌اندیشید، بنگرید که چه بود که برای آنان عزت آورد و دشمنانشان را دور کرد و عافیت را بر آنان سایه‌افکن ساخت و زندگی‌شان را وفور نعمت داد و شرافت و کرامت به آنان بخشید؛ تا شما هم همان را در پیش گیرید. این عامل چیزی جز نفی پراکندگی و اتفاق بر پیوستگی و توصیه و ترغیب به وحدت نبود. و آنکه پشت آنان را شکست و بازوی کفایتشان را ویران کرد، دوری دلها و کینه‌توزی‌ها و تفرقه‌طلبی‌ها و برادرکشی‌ها و رودرروی هم ایستادن‌ها بود. شما از اینها بپرهیزید.

براساس آنچه در مباحث مربوط به عامل حرکت در تاریخ بیان شده است، پافشاری بر عامل واحد در همهٔ دگرگونی‌های اجتماعی و حرکت تاریخ پذیرفته نیست؛ اما این نکته که به هر حال نقش اصلی از آن انسان، غرایز، خواسته‌ها و روابطش با خود، خدا، طبیعت و دیگران است، انکارناپذیر است.

برای مطالعه بیشتر

فلسفه تاریخ

فلسفه تاریخ به دو گونه معرفت متفاوت اما به هم پیوسته گفته می‌شود:

۱. فلسفه نظری تاریخ (Speculative philosophy of history)

۲. فلسفه علم تاریخ (critical philosophy of History) یا (philosophy of History)

فلسفه نظری تاریخ پیشینه‌ای دیرین دارد. برخی افلاطون و سنت آگوستین را از پیشتازان و بنیان‌گذاران مباحث آن می‌دانند، اما رواجش بیشتر پس از ظهور فلسفه نظری هگل، مارکس و پیروان او بوده است. دومی از فرزندان فلسفه علم است که در قرن بیستم تولد یافته است. فلسفه نظری تاریخ گویای پاسخ سه سؤال زیر است: ۱. تاریخ به کجا می‌رود. (هدف) ۲. چگونه می‌رود. (ساختار حرکت، محرک) ۳. از چه راهی می‌رود.

در فلسفه علم تاریخ موضوعاتی چون روش‌شناسی پژوهش، عنصر‌گزینش، تفسیر، پیش‌بینی، دخالت ارزش‌ها در قضاوت‌ها، امکان تجربه در تاریخ، تفاوت علم تاریخ با علم‌های دیگر، پرداخته می‌شود.

درباره عامل و محرک تاریخ تاکنون دهها نظریه ارائه شده است. «ابن خلدون»، دانشمند پرآوازه

مسلمان، غرض از مطالعه تاریخ را دوراندیشی در عمل می‌داند و در تحلیل چگونگی پیدایش فرهنگ و تمدن و حرکت تاریخ، تعصبات قومی را علت فاعلی یاد می‌کند.^۱

به نظر «گوبینو»، فیلسوف فرانسوی، تنها بعضی از نژادها استعداد تمدن و فرهنگ‌آفرینی دارند و برای پیشوایی، خون اصیل است نه هوش.^۲ به نظر «منتسکیو»، جامعه‌شناس فرانسوی، عامل سازنده تمدن، اقلیم خاص و محیط طبیعی است؛ محیط‌های معتدل مغزهای نیرومند و مزاج‌های معتدل به وجود می‌آورد. به نظر «کارلایل»، فیلسوف انگلیسی، تاریخ هر قوم جلوه‌گاه شخصیت و تبوغ یک یا چند قهرمان و نابغه است. سایر مردم مصرف‌کننده اندیشه آنانند و در پی آنها حرکت می‌کنند.^۳ به نظر «مارکس»، موتور تاریخ را اقتصاد و تکامل ابزار و روابط تولید به حرکت درمی‌آورد و بنای اقتصادی، پایه واقعی روبناهای قانونی، اخلاقی، دینی و اندیشه‌ای است.^۴

در نظر «فریدریش نیچه»، فیلسوف آلمانی، غریزه برتری‌جویی و قدرت‌طلبی عامل حرکت تاریخ است و چه بسا تأکید بر ارزش‌هایی چون محبت، همدردی و برابری صورت واژگونه همین اراده قدرت است. «فرانسیس بیکن» رشد مراحل مختلف دانش را سرآغاز تحول و عامل اساسی حرکت تاریخ می‌شمارد. «شهید مطهری» مجموعه‌ای از خصوصیات فطری انسان همچون خردورزی، آموزش‌پذیری، کمال‌طلبی و استعدادهایی چون استعداد حفظ و انتقال تجارب، استعداد ابداع و میل ذاتی به خلاقیت را نیروی پیش‌برنده انسان می‌داند.^۵

«استاد محمدتقی جعفری»، پس از برشمردن ۲۳ نظریه درباره عامل محرک تاریخ، می‌نویسد: سه عامل از عوامل نامبرده - خدا، انسان و آنچه برای انسان مفید است - اساسی‌ترین عوامل محرک و ایجادکننده کیفیت‌های اولیه و ثانویه و هویت اصلی رویدادها شمرده می‌شود.^۶

۱. ر.ک: فلسفه تاریخ ابن خلدون، محسن مهدی، ترجمه مجید مسعودی.

۲. ر.ک: لذات فلسفه، ویل دورانت، ترجمه زریاب خوبی، ص ۲۴۳ به بعد؛ فلسفه تاریخ، مرتضی مطهری، ص ۶۰-۷۳.

۳. لذات فلسفه، ص ۲۴۰ به بعد.

۴. ر.ک: کتاب سرمایه و نقدی بر اقتصاد سیاسی، مارکس؛ درس‌هایی از مارکسیسم، جلال‌الدین فارسی؛ مارکسیسم و نیروی محرک تاریخ، جعفر سبحانی؛ نقدی بر مارکسیسم، مرتضی مطهری.

۵. مجموعه آثار، مرتضی مطهری، ج ۲، ص ۴۹۰-۴۹۷؛ مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی، مرتضی مطهری، ج ۷-۱، ص ۳۷۶ و ۴۸۰-۴۸۲.

۶. ر.ک: ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۴۱-۲۲۳؛ تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، محمدتقی جعفری، ج ۱۴، ص ۹۷ و ۹۸.

«محمدتقی مصباح» با تأکید بر شخصیت اعتباری جامعه و تاریخ، جبر اجتماعی و تاریخی را مردود، و اراده و اختیار انسان را از اجزای علت تامه حوادث و دگرگونی‌های اجتماعی می‌داند. او می‌نویسد:

اساس اسلام و هر دین آسمانی دیگر و بلکه پایه هر دین و هر نظام اخلاقی یا حقوقی، بر اراده آزاد انسان استوار است. اگر آدمی مختار نباشد، چگونه می‌توان او را امر یا نهی، ستایش یا نکوهش، انذار یا تبشیر، تحذیر یا ترغیب کرد و پاداش و کیفر داد.^۱

اهمیت و ارزش تاریخ اسلام

جوامع، چون موجودی زنده‌اند. هر یک هویتی مشخص دارند و در حرکت خویش از سمت‌گیری و کارمایه‌های ویژه خود بهره می‌برند. شناسنامه هر ملتی بر اساس «میراث‌های تاریخی» اش شکل می‌گیرد. میراث‌های تاریخی و فرهنگی جهان اسلام در واقع حافظه تاریخی ملت‌های مسلمان را شکل می‌دهد؛ بیکر جامعه اسلامی را نیرو و نشاط می‌بخشد و سبب پایداری، استواری و وحدت جهانی مسلمانان می‌شود.

آگاهی از تاریخ اسلام و بارور نگاه داشتن این میراث فرهنگی در پیروزی انقلاب جهانی اسلام، اثری بنیادین دارد. تلاش دولت‌های استکباری در جهت تغییر خط، زبان و آداب و رسوم ملل مسلمان، برای از بین بردن همین حافظه تاریخی و خودآگاهی مسلمانان بوده است. زیرا یادآوری روزهای عظمت و قدرت، مسلمانان زیر سلطه و تحقیرشده را از نیرو و امید برخوردار می‌سازد و مکتب شعب ابوطالب و مقاومت حضرت محمد در آغاز نهضت، به حرکت‌های اصلاحی و رهایی‌بخش، درس ایستادگی و نهراسیدن از توطئه‌ها و محاصره‌ها می‌دهد. افزون بر این:

۱. اثبات مسأله وحی و پیوستگی پیامبر خدا ﷺ به منبع لایزال الهی و معجزه جاویدان وی.
۲. آگاهی از راز و رمز توفیق پیامبر اکرم ﷺ در گذر از جامعه جاهلی به جامعه اسلامی و دگرگون ساختن بنیاد نظام قبیله‌ای جاهلیت و تبدیل آن به یک حکومت منسجم، پویا و زنده.
۳. دستیابی به بخش گسترده‌ای از مبانی نظری و سنت عملی پیامبر خدا ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام در عرصه‌های فرهنگی، معنوی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی.

۱. ر.ک: جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، محمدتقی مصباح، ص ۱۵۸ - ۱۶۱.

۴. شناخت احکام شرعی، چگونگی و مراحل وجوب و مشروعیت آنها.^۱

۵. و در نهایت، از آنجا که سرنوشت مردم مسلمان ایران با سرنوشت و فرهنگ این آب و خاک گره خورده و اسلام و ارزش‌های دینی مبنا و رمز ماندگاری فرهنگ این ملت و سرزمین شمرده می‌شود، وظیفه ملی ماست که از پیشینه آنچه سرنوشت ملی و میهنی ما بر آن استوار است، آگاهی یابیم.^۲

تاریخ‌نگاری و اهتمام مسلمانان به آن

بذر افکار تاریخی که در قرآن و احادیث پیامبر خدا ﷺ جوانه زده بود، از همان آغاز ظهور اسلام رویدن آغاز کرد. تاریخ‌نگاری در اسلام با جستجو، گردآوری و نقل اخبار و روایاتی درباره رویدادهای خاص، که تا آن زمان سینه به سینه نقل می‌شد، آغاز گردید. این تلاش در مدتی کوتاه به بار نشست و با تنوع و ژرفای ویژه‌اش در میان سایر دانش‌های اسلامی جایگاهی والا و برجسته یافت. به تدریج دانشی مدون شکل گرفت که نه تنها شاخه‌های جداگانه و مستقل داشت، از ادبیات متنوع و «روشهای خبریابی» و «پژوهشی» ممتازی برخوردار بود. مورخ مسلمان می‌کوشید تا اخبار را با نقد و ارزیابی و تحقیق صلاحیت راویان آن، بپذیرد؛ به طوری که بعدها «علم رجال» و «فن جرح و تعدیل» در شمار ابزارهای اصلی او قرار گرفت.

از آنجا که شخصیت پیامبر خدا ﷺ و زندگی پربرابر آن حضرت الگوی همه مسلمانان بود، تاریخ‌نگاران مؤمن کار خود را با ثبت سیره نبوی و امور مربوط به نبردهای وی آغاز کردند. سپس تاریخ عمومی نگارش یافت و به تدریج در علم تاریخ و فلسفه آن کتابهایی نوشته شد.

هرچند تأثیر فعالیتها و منابع پیش از اسلام، مانند قصه‌های ایام و انساب در روشهای تاریخ‌نگاری اسلامی انکار نمی‌شود، گروهی بر این باورند که این فعالیتها به پیدایش عقیده تاریخ‌نگاری خاصی نینجامید و تنها شاخه‌های متنوع تاریخ‌نگاری اسلامی را شکوفا ساخت.^۳ در باور بسیاری از پژوهشگران، تاریخ‌نگاری بخش عظیمی از فرهنگ مکتوب عصر اسلامی را

۱. ر.ک: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، علی‌اکبر حسینی، ص ۳۹ و ۴۰.

۲. ر.ک: علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی، ج ۱، ص ۹۱-۱۱۷.

۳. ر.ک: تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۷؛ فلسفه تاریخ ابن خلدون، ص ۱۷۰-۱۷۲؛ تاریخ و تاریخ‌نگاری، احمد تاجبخش،

ص ۱۳۳ به بعد.

به خود اختصاص داده و با تکامل عمومی نهضت فکری و علمی در اسلام همداستانی داشته است. تاریخ از معدود دانش‌های همواره زنده تمدن اسلامی به‌شمار می‌آید. زیرا گروهی از دانشوران، تدوین تاریخ را از مصادیق واجب کفایی دانسته‌اند.^۱

* * *

در بحث از تاریخ‌نگاری اسلامی اشاره به موضوعاتی چون گونه‌های تاریخ‌نگاری، مکاتب تاریخ‌نگاری و منابع تحقیق در تاریخ اسلام و نیز دانش‌های کمکی مطالعه تاریخ اسلام حایز اهمیت است. از آنجا که پرداختن به همه این مباحث مقدور نیست به تذکر چند نکته اکتفا می‌شود.

۱. برخی معاصران در طبقه‌بندی گونه‌های تاریخ‌نگاری اسلامی، اسامی کتب نوشته شده را ملاک قرار داده و بر این اساس، نگاشته‌های تاریخ مسلمانان را به هفت گروه تقسیم کرده‌اند: ۱. سیره‌نگاری ۲. تک‌نگاری ۳. تاریخ‌نویسی عمومی و تقویمی ۴. تاریخ‌نگاری بر اساس نسب‌شناسی ۵. سبک خبری و پیوسته ۶. تاریخ‌نگاری محلی ۷. تاریخ‌نگاری فرهنگی و اجتماعی.^۲ برخی دیگر عنصر زمان، مکان و موضوع را لحاظ کرده و برای تاریخ‌نگاری اسلامی شش روش عمده معرفی کرده‌اند که بسیاری با تقسیم بالا مشترک است.^۳ باید توجه داشت که اولاً برخی از این شیوه‌ها از هم جدا نبوده و پیوسته‌اند. دوم اینکه منابع موجود نیز می‌تواند در زمره یک یا چند روش قرار گیرد. با این حال برخی منابع تاریخی، به هیچ صورت در زمره عناوین نامبرده قرار نمی‌گیرند. برخی دیگر از مورخان از وجود بیش از ۴۰ شاخه تاریخ‌نگاری اسلامی خبر داده‌اند که در هر شاخه آن صدها کتاب نوشته شده است.^۴

مؤلف کتاب کشف الظنون، درباره کتابهای تاریخی مسلمانان تا قرن یازدهم می‌نویسد:

در پژوهشی که انجام دادم به بیش از ۱۳ هزار عنوان کتاب تاریخی دست یافتم که برخی از عناوین آن بیش از ۸۰ مجلد است.^۵

۱. المختصر فی علم التاریخ، کافحی، ص ۶۲.

۲. ر.ک: منابع تاریخ اسلام، رسول جعفریان، ص ۲۷ به بعد؛ علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی، ج ۱، ص ۱۴۹-۱۸۹.

۳. ر.ک: تاریخ‌نگاری در اسلام، ص ۷۱-۸۱ و ۱۰۹-۱۴۸.

۴. ر.ک: الاعلان بالتبویخ لمن ذم اهل التاریخ، ص ۳۱۷ به بعد؛ تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام، فرانتس روزنتال، ترجمه

اسدالله آزاد، ص ۲۰۷ به بعد؛ تاریخ تمدن اسلام و عرب، گوستاولوبون، ترجمه سیدهاشم حسینی، ص ۵۵۶؛ تاریخ

تمدن اسلام، جرجی زیدان، ترجمه علی جواهر کلام، ص ۴۹۶-۵۰۳؛ تاریخ‌نگاری در اسلام، ص ۱۰۹ به بعد.

۵. کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، حاجی خلیفه، ج ۱، ص ۲۷۱.

بدین ترتیب انبوه آثار تاریخی به جای مانده از مورخان مسلمان، شعبه‌های متنوع تاریخ‌نگاری در حوزه علوم اسلامی و گستردگی محتوای مسایل مرتبط با تاریخ، هر یک به تنهایی برای اثبات وسعت قلمرو و اهتمام مسلمانان به مسأله تاریخ‌نگاری، به مثابه یکی از ابعاد و مظاهر فرهنگ اسلامی، کافی است.

۲. مکتب تاریخ‌نگاری چیست و مکاتب معروف تاریخ‌نگاری اسلام کدامند؟

شاید بتوان مجموع اندیشه‌های یک استاد که در جمعی نفوذ یافته و تبعیت می‌شود یا شیوه خاص یا نظریه مشترکی را که گروهی از فلاسفه، اندیشمندان، محققان و شاگردان آنان دنبال می‌کنند مکتب نامید. مکاتب تاریخ‌نگاری اسلامی حاصل اندیشه عده‌ای از متفکران بزرگ اسلامی و شاگردان و پیروان آنان است و حداقل پنج مکتب بزرگ تاریخ‌نگاری اسلامی را می‌توان نشان داد: الف) مکتب تاریخ‌نگاری حجاز (مدینه) که به ترکیب قرآن، فقه و احکام با موضوعات تاریخی شناخته شده است.

ب) مکتب تاریخ‌نگاری عراق (بصره) که با تأثیرپذیری از موقعیت به دست آمده در نتیجه فتوحات و بیشتر با بهره‌گیری از ادبیات پیش از اسلام به ویژه انساب، ایام و اخبار، به ثبت حوادث پرداخته است.

ج) مکتب تاریخ‌نگاری شام که بیشتر به تأثیر پندارهای جاهلی امویان و در پی کسب مشروعیت سیاسی و دینی حکومت آنان پدید آمد.

د) مکتب تاریخ‌نگاری یمن که به نوعی در پاسخ به ادعاهای قومی و قبیله‌ای امویان به وجود آمده است.

ه) مکتب تاریخ‌نگاری ایرانی که ضمن ترجمه آثار کهن فارسی به تدوین مجموعه‌هایی پرداختند که به نوعی احیاگر اندیشه شعوبی‌گری بوده است.

۳. هرچند منابع مطالعاتی تاریخ اسلام متنوع و بسیارند، در یک بررسی کلی می‌توان آنها را به موارد زیر تقسیم نمود:

الف) منابع شفاهی: منابعی است که روایات، احادیث و اشعار آن بیشتر منشأ شفاهی داشته و سینه به سینه نقل شده است. از ویژگی‌های بارز این بخش، اتکا به حافظه و ثبت حوادث در اذهان و انتقال آن از طریق گفت و شنود است. بیشتر اطلاعات تاریخ اسلام از منابع شفاهی، شاهدان وقایع، راویان و ناقلان اخبار، اخذ شده و به نسل‌های دیگر انتقال یافته و در عصر کتابت، ثبت شده است.

ب) منابع مکتوب: این منابع شامل اسناد، مدارک، قراردادهای صلح‌نامه‌ها و کتابهای تاریخی است و بیشتر از منابع شفاهی گرفته شده است. ثبت، تدوین و تألیف اطلاعات تاریخی چه بسا از بروز جعل، تحریف، غفلت و اشتباه جلوگیری می‌کند و «اسناد مدوّن» فرصت مطالعه و مقایسه اخبار را برای محقق فراهم می‌آورد. هر چند آغاز نگارش و تدوین عام در قرن دوم هجری^۱ صورت گرفت، دست‌نوشته‌های پراکنده و اسناد مکتوب شخصی در قرن اول هجری پدید آمد و تا حدود زیادی دستمایه مورخان دوره‌های بعد قرار گرفت.

ج) منابع تصویری: شامل نقاشی، خط نقاشی^۲ و نقشه‌های تاریخی است. این نقشه‌ها زینت‌بخش کتابهای جغرافیای تاریخی است.

د) منابع معماری: بنای مساجد و کاخها، معماری شهرها و باروها و جاده‌های برون‌شهری و درون‌شهری، هر یک منابعی است که در تکمیل اطلاعات و ناگفته‌های تاریخ تأثیر داشته است. ۴. در بحث از دانش‌های کمکی برای مطالعه تاریخ اسلام می‌توان گفت، مورخ و محقق تاریخ اسلام علاوه بر استفاده از علم تفسیر قرآن، حدیث، فقه، اسماء الرجال، ادیان و کلام، از منابع شعری، ادبی و جغرافیا نیز استفاده وافر می‌برد. از میان انواع دانشهای یاری‌رسان تاریخ، می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

الف) زبان‌شناسی: گسترش سرزمین‌های جهان اسلام در غرب و شرق موجب شد تا مورخ بناچار با چند زبان مهم آشنا باشد. وجود اصطلاحات مهم تاریخی، فهم و درک منابع شفاهی یا مکتوب از دوران گذشته و مواجهه پیاپی مورخ با اسناد کهن، بر ضرورت زبان‌شناسی در تحقیقات تاریخی می‌افزاید.

ب) سندشناسی: سند، یکی از مهم‌ترین ارکان تدوین تاریخ است. از این رو، مورخ در تدوین و تنظیم اطلاعات تاریخی با چگونگی ترتیب و طبقه‌بندی اسناد تاریخی آشنا می‌شود. علاوه بر این، شناخت اصطلاحات خاص اسناد هر دوره تاریخی، روش گردآوری اسناد و چگونگی بهره‌گیری از آنها، مورخ را به «سندشناسی» وا می‌دارد.

ج) سکه‌شناسی: از راه‌های شناخت اوضاع اجتماعی، سیاسی و فرهنگی هر عصر، بررسی

۱. بی‌شک دوره تدوین خاص و انفرادی از زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وجود داشته است. برای مطالعه بیشتر، ر.ک: تاریخ التراث

العربی، فؤاد سزگین، ج ۱، ص ۶ و ۷؛ بحث فی نشأة علم التاريخ عند العرب، عبدالعزیز دوری، ص ۵۷.

۲. ترکیبی است از خط و نقاشی که زینت‌بخش قصرها و اماکن متبرک و مساجد است.

۵. اهتمام فرمانروایان به ماندگاری حکومت خویش و ارائه تصویری مناسب از خود.
 ۶. ورود ملت‌های گوناگون جهان به آیین اسلام و داد و ستد فرهنگی با دیگر اقوام و ملل.^۱

برای مطالعه بیشتر

برخی از مشهورترین مورخان مسلمان

بزرگ‌ترین و بیشترین نویسندگان تاریخ و مسایل آن، مسلمان بوده‌اند. میراث بزرگ تاریخی آنان، در ابعاد مختلف، بر درستی این سخن گواهی می‌دهد. بررسی این گنجینه معنوی نشان‌دهنده آن است که در جای‌جای سرزمین پهناور اسلامی از اندلس تا مصر، دمشق، عراق، تونس و... همواره گروهی به این امر اهتمام ورزیده‌اند.^۲

جرجی زیدان می‌گوید: «مسلمانان بیش از هر ملت دیگر - به استثنای ملل جدید - در تاریخ پیشرفت کرده، کتاب نوشتند.»^۳

ناگفته پیداست که پرداختن به سرگذشت همه مورخان و بیان ویژگی‌های نگاه‌شده‌های آنان از حوصله این نوشتار بیرون است. بنابراین، تنها به معرفی برخی از چهره‌های شاخص این فن و مهم‌ترین آثار ایشان بسنده می‌کنیم.

۱. محمد بن اسحاق

هرچند از سیره‌نویسان و مغازی‌نویسانی چون ابان بن عثمان بن عفان و عروة بن زبیر و محمد بن شهاب زهری (۵۱ - ۱۲۴)^۴ در رتبه پیش از ابن اسحاق نام برده می‌شود، بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین مورخ اسلام، که امروزه کتابش (سیره الرسول) در دسترس قرار دارد، محمد بن اسحاق (۸۱ یا ۸۵ - ۱۵۰ یا ۱۵۱ ق.) است. ابن اسحاق در مدینه پرورش یافت. هرچند مهاجرتش به عراق سبب انتقال دانش سیره از زادگاهش به عراق شد، عمده نقل‌های وی مدنی است. کتاب او سه بخش دارد: آغاز خلقت تا پیدایش نسل عرب و فرزندان اسماعیل تا بعثت

۱. ر.ک: بحث فی نشأة علم التاريخ عند العرب، ص ۱۷ و ۱۳۱ به بعد؛ منابع تاریخ اسلام، ص ۱۷ - ۲۵؛ علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی، ج ۱، ص ۱۱۵ - ۱۱۷.
 ۲. خدمات متقابل اسلام و ایران، مرتضی مطهری، ج ۲، ص ۵۱۴ و ۵۱۵.
 ۳. تاریخ تمدن اسلام، ص ۵۰۳.
 ۴. ر.ک: منابع تاریخ اسلام، ص ۵۱ - ۵۵.

رسول اکرم ﷺ؛ از بعثت تا تشکیل دولت مدینه و مغازی و غزوات پیامبر ﷺ؛ سقیفه بنی ساعده و ...

البته بیشتر مطالب ابن اسحاق از طریق ابن هشام و کتاب مشهور چهار جلدی وی (سیره ابن هشام) که تهذیب کتاب ابن اسحاق است، در دسترس قرار دارد.

ابن هشام در تنقیح کتاب ابن اسحاق، به خاطر برخی تعصب‌ها، در بخش‌هایی از آن تصرف کرده، به حذف یا افزایش مطالبی دست یازیده است.^۱

۲. ابومخنف

لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف (۹۰ - ۱۵۷ ق.) از مورخان بنام قرن دوم هجری و رهبر مکتب مورخان عراق است. او با آنکه شیعه بود بدون تعصب، چهره واقعی بنی امیه را نشان داد؛ به طوری که اهل سنت نیز روایات او را نقل کرده‌اند و شاید به همین دلیل ابن ابی الحدید تشیع او را انکار کرده است.^۲

از طریق طبری، که بیش از ۵۸۶ روایت از ابومخنف نقل کرده، می‌توان به خوبی با «روایتهای ابومخنف» آشنا شد. مقتل الحسین علیه السلام^۳ از ارزشمندترین کارهای او شمرده می‌شود.

۳. بلاذری

احمد بن یحیی بلاذری (۱۷۰ تا ۱۸۰ - ۲۷۹ ق.) از دانشوران نیمه دوم قرن سوم هجری و از نسب‌شناسان معروف است که تدوین تاریخ اسلامی را با تحول روبه‌رو ساخت. از بلاذری دو کتاب ارزشمند فتوح البلدان و انساب الاشراف بر جای مانده است.^۴

۴. یعقوبی

احمد بن ابی یعقوب اسحاق بن جعفر بن وهب بن واضح (وفات ۲۸۴ ق.) کاتب و به «اخباری» شهرت دارد. تاریخ یعقوبی مهم‌ترین کتاب وی در تاریخ است که می‌توان آن را یک دوره تاریخ عمومی دانست. این کتاب شکل تاریخ‌نگاری و انحصار آن در تاریخ اسلام و سیره‌نویسی را

۱. تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، سید حسن صدر، ص ۲۳۳ به بعد: المدخل الی التاریخ الاسلامی، محمد فتوحی عثمان،

ص ۱۹۳ - ۲۲۰.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۷.

۳. منابع تاریخ اسلام، ص ۱۱۲.

۴. المدخل الی التاریخ الاسلامی، ص ۲۵۵ - ۲۶۶.

دگرگون ساخت و رویدادهای آغاز خلقت تا قرن سوم هجری را در قلمرو تاریخ جای داد. تاریخ یعقوبی، مضبوطترین و دقیقترین دائرةالمعارفگونه فرهنگ اسلامی تا عصر نویسنده است.^۱

۵. طبری

ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید طبری (۲۲۴ یا ۲۲۵ - ۳۱۰ ق.) از مورخان نامی دوران اسلامی است. کار عمده او در فقه بود؛ اما دو اثر او جامع البیان در تفسیر و تاریخ الرسل و الامم و الملوک در تاریخ، شهرت بسزایی برایش به ارمغان آورد. کتاب تاریخ او، تاریخ عمومی است و حوادث آغاز خلقت تا زمان خود وی به تفصیل در آن نوشته شده است. بیشتر پژوهشگران نگاشتن افسانه‌ها، خرافات و اسرئیلیات را عیب بزرگ این اثر می‌شمارند و نقل اخبار بدون اشاره به درستی و نادرستی آن را در شأن دانشمندی چون طبری نمی‌دانند.^۲

۶. مسعودی

علی بن حسین مسعودی (۲۸۷ - ۳۴۶ ق.) از نوادگان صحابی بزرگ عبدالله بن مسعود است. مسعودی کتابهای متعددی نگاشته و نام شماری از آن را در مهم‌ترین اثر تاریخی خود (مروج الذهب) آورده است. نگاه مسعودی در این کتاب تنها تاریخی نیست، بلکه از هر جهت به گذشته می‌نگرد و مجموعه‌ای از اطلاعات تاریخی، جغرافیایی، تقویم‌ها، ادیان و... را در اختیار خوانندگان می‌نهد. کتاب او با داستان آفرینش آغاز می‌شود و با مسایل تاریخی امتهای گوناگون ادامه می‌یابد.^۳ سفرهای طولانی به خارج از مرزهای اسلامی برای گردآوری اخبار سایر ملل^۴ از مهم‌ترین اقدامهای او در تدوین تاریخ است.

۷. ابن خلدون

عبدالرحمن بن خلدون (۷۳۲ - ۸۰۸ ق.)^۵ که از اندیشمندان بلندپایه جهان اسلام و پایه‌گذار فلسفه تاریخ شناخته شده است پس از روی آوردن به کارهای علمی و مطالعه تاریخهای گذشته،

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵ و ۶ و ۱۲۷ - ۱۵۸؛ منابع تاریخ اسلام، رسول جعفریان، ص ۱۵۴ - ۱۵۹؛ تاریخ نگاری در اسلام، ص ۱۱۷ و ۱۱۸.
۲. تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۷.
۳. مروج الذهب (مقدمه)، ج ۱، ص ۹۰؛ منابع تاریخ اسلام، ص ۱۷۴ - ۱۸۰.
۴. المدخل الی التاريخ الاسلامی، ص ۲۹۵ - ۲۹۹.
۵. ر.ک: همان، ص ۳۲۲ - ۳۳۱؛ دانش مسلمین، محمدرضا حکیمی، ص ۲۷۹ - ۲۸۱.

نظریه دو لایه بودن تاریخ را ارائه کرد. لایه بالایی همان حوادث و رخداد‌های تاریخی است و لایه زیرین، که به نظر وی تا آن زمان مورخان پیشین به آن توجه نکرده بودند، علل و عوامل پشت پرده رخداد‌های تاریخی است.

مشهورترین اثر او مقدمه کتاب العبر و دیوان المبتدا و الخبر فی تاریخ العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر است.

۸. سخاوی

محمد بن عبدالرحمن سخاوی (۸۳۱ - ۹۰۲ ق.) در حدیث و تاریخ سرآمد بود. او با نگارش کتاب الاعلان بالتوبیخ لمن ذم اهل التاريخ، از تاریخ به عنوان منبع و موضوعی کمک آموزشی برای مطالعات دینی دفاع کرد.^۱

مورخان معاصر

امروزه اندیشمندان وارسته بسیاری در عرصه تاریخ‌نگاری اسلامی فعالیت می‌کنند. بی‌تردید، بررسی زندگی علمی، شیوه تاریخ‌نگاری و معرفی آثار همه آنان رساله‌ای ویژه می‌جوید. با آنکه آشنایی نسل حاضر با فرهیختگان معاصر این فن بسیار اهمیت دارد، ناگزیر تنها به معرفی چند تن از آنان می‌پردازیم:

۱. سید جعفر مرتضی عاملی

الصحيح من سيرة النبي الاعظم ﷺ، الحياة السياسية للامام الرضا ﷺ، الحياة السياسية للامام الجواد ﷺ، و الحياة السياسية للامام الحسن ﷺ، بخشی از کتاب‌های او شمرده می‌شود که به بررسی تاریخ سیاسی ائمه اطهار ﷺ و تبیین زندگی و سیره پیامبر اسلام ﷺ می‌پردازد.

۲. سید مرتضی عسکری

این دانشمند کتاب‌هایی چون معالم المدرستین، مائة و خمسون صحابی مختلق، عبدالله بن سبا و اساطیر اخری و احادیث عایشه نگاشته و در مسیر روشن‌ساختن زوایای تاریک تاریخ اسلام، گام‌های بلندی برداشته است.

۱. برای اطلاع بیشتر از شعبه‌ها و شاخه‌های علم تاریخ در اسلام، ر.ک: تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام، ص ۷۳ به بعد؛ علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی، ج ۱، ص ۲۳۷-۶۰۷.

۳. سید جعفر شهیدی

کتابهای تاریخ تحلیلی اسلام، قیام حسین علیه السلام، زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام و زندگانی علی بن الحسین علیهما السلام شماری از آثار اوست. تحلیل تاریخ اسلام بر اساس شکاف میان قبایل، و بررسی و تحلیل زندگانی خاندان رسالت را می‌توان از ویژگی‌های آثار وی دانست.

۴. محمد ابراهیم آیتی

او با نگارش کتابهای تاریخ پیامبر اسلام، شهداء الاسلام فی عصر الرسالة، اندلس یا تاریخ حکومت مسلمین بر اروپا و ترجمه کتابهایی از عربی و انگلیسی به فارسی و... خدمتی ارزنده به دانش‌پژوهان فارسی زبان ارائه کرده است.

* * *

کتابهای انقلاب تکاملی اسلام، پیامبری و انقلاب، پیامبری و حکومت و پیامبری و جهاد از جلال‌الدین فارسی است که در این کتب زوایای مهمی از تاریخ اسلام را بیان کرده است. دکتر جواد علی با آثاری چون المفصل فی التاريخ العرب قبل الاسلام و تاریخ العرب فی الاسلام؛ دکتر صادق آئینه‌وند با نگارش کتابهای علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی، تاریخ سیاسی اسلام، اطلس جغرافیای تاریخ اسلام؛ دکتر شاکر مصطفی با التاريخ العربی و المورخون، رسول جعفریان با کتابهای تاریخ سیاسی اسلام، سیره رسول خدا و تاریخ خلفا و حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، دکتر عائشه عبدالرحمن بنت الشاطی با آثاری چون مع المصطفی صلی الله علیه و آله، بنات النبی صلی الله علیه و آله و نساء النبی صلی الله علیه و آله و دکتر سمیره مختار اللیثی با کتاب جهاد الشیعه فی العصر العباسی شماری دیگر از پژوهشگران این گستره‌اند.

آسیب شناسی تاریخ اسلام و منابع آن

به‌منظور رویکرد واقع‌بینانه به تاریخ اسلام و گزارشهای موجود، آسیب‌شناسی و بررسی آفاتی که تاریخ اسلام تاکنون با آن روبه‌رو بوده است، بسیار اهمیت دارد و ابهام و تردید گزارشهای پیچیده را که از اعتبار تاریخ اسلام به شدت کاسته است برطرف می‌کند. برخی از این آفات به تاریخ اسلام اختصاص ندارد، ولی در تاریخ اسلام نمود بیشتری یافته است. در این میان، علل تحریف تاریخ اسلام اهمیتی فزون‌تر دارد. مهم‌ترین اسباب تحریف تاریخ اسلام عبارت است از:

۱. فاصله زمانی میان مورخ و پدیده‌ها: با توجه به شیوه نقل برخی از مورخان، که هدفشان ثبت گزارشها بود و به درستی و نادرستی آن اهمیت نمی‌دادند، احتمال تحقق این نوع تحریف بیشتر است.

۲. اختلاف امت و پیدایش فرقه‌ها: اختلاف امت اسلام و گرایشهای فرقه‌ای و در نتیجه انگیزه‌های غیرحق طلبانه برخی مورخان، آفت دیگری است که همواره چهره تاریخ اسلام را مخدوش کرده است. تحریف واقعیات معاصر هر مورخ به نفع حزب و گروه خود و تفسیر و تطبیق رویدادهای گذشته به سود جریان حاکم، آفتی است که کمتر تاریخ را رها کرده است.

۳. تعصب: عقاید مذهبی و گرایشهای نژادپرستانه مورخ چنان در نوشتن تاریخ تأثیر دارد که یافتن گزارش تاریخی تهی از تعصب دشوار است. هر چند مورخانی نیز یافت می‌شوند که به سبب رعایت نکردن افکار عمومی جامعه توان خود را از دست داده‌اند.^۱ مطرف بن مغیره می‌گوید: من و پدرم - که با معاویه ارتباط نزدیک داشت - در شام بودیم. شبی پدرم اندوهگین از نزد معاویه بازگشت. سبب را پرسیدم، گفت: این (معاویه) بسیار بی‌دین و یکی از پلیدترین مردم روزگار است. پرسیدم: چرا؟ پاسخ داد: به او پیشنهاد کردم اکنون که به مرادت رسیدی و خلافت را به دست آوردی، بهتر است در آخر عمر عدالت پیشه سازی و با بنی‌هاشم این قدر بد رفتاری نکنی. چون بستگان تو هستند و قدرت خیزش علیه خلیفه ندارند. گفت: هرگز، هرگز! ابوبکر خلافت کرد و عدالت ورزید و مُرد و نامش نیز از میان رفت. عمر و عثمان هم سرنوشتی چون ابوبکر داشتند؛ ولی نام این هاشمی (رسول خدا) هر روز پنج بار در جهان اسلام طنین می‌افکند. [در اذان اشهد ان محمد رسول الله می‌گویند]. بنابراین، جز [تلاش در جهت] به خاک سپردن نام محمد چه می‌توان کرد. فای عمل ببقی مع هذا، لا أم لک لا والله الا دفناً دفناً.^۲

۴. فشار فرمانروایان: پیوسته خود دوستی در انسانها مشکل ساز بوده است و در فرمانروایان آفتی بزرگ است و پیامدهایی ناگوار دارد. فشار حاکمان اموی و عباسی در برخی زمانها، چنان بود که هر کس حدیثی درباره فضیلت علی علیه السلام و فرزندانش نقل می‌کرد، با شدیدترین شکنجه‌ها روبه‌رو می‌شد. محکومیت حاکم نیشابوری، کشتن دلخراش ابن سبکیت (معلم فرزندان متوکل) و تعقیب و محکومیت برخی از مورخان به جرم گزارش یکی از فضایل اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله مثالهایی روشن از فشار

۱. ر.ک: الامام الصادق و المذاهب الاربعه، اسد حیدر، ج ۱، ص ۲۶۱ و ج ۲، ص ۲۹ و ۳۹؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۱.

۲. مروج الذهب، مسعودی، ج ۳، ص ۴۵۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۵، ص ۱۳۰.

فرمانروایان به شمار می‌آید.^۱

۵. استفاده ناروای برخی از دانشمندان اهل کتاب از کم اطلاعی خلفا و اطرافیان آنها: این گروه از عالمان می‌کوشیدند با نقل افسانه‌ها و مطالب بی‌اساس (اسرائیلیات) آیین اسلام را بی‌اعتبار سازند. دشمنی و کینه‌توزی افرادی چون کعب‌الاحبار، ابوهریره، وهب بن مُنَبّه و سیف بن عمر، نسبت دادن حوادث دروغین و خلاف عقل و منطق به اسلام، آفتی بود که چهره اسلام را تا کنون غبار آلود و مشوش کرده است. از ابن ابی‌العوجا مانوی مذهب چنان نقل شده است که گفت: من و حماد بن زید چهار هزار حدیث - که حلال را حرام و حرام را حلال می‌ساخت - وارد دین کردیم.^۲

۶. منع تدوین حدیث توسط خلفا: منع نگارش و جمع‌آوری حدیث از زمان خلیفه اول آغاز شد و بخشنامه خلیفه دوم در لزوم سوزاندن یا نابود ساختن احادیث چنان شدید بود که حتی بعد از مرگ وی کسی جرأت نداشت حدیثی از پیامبر ﷺ نقل کند. این منع در زمان خلافت امام علی علیه السلام برداشته شد، ولی پس از شهادت وی تا زمان عمر بن عبدالعزیز ادامه یافت.^۳

اصول و قواعد عام تاریخ‌نگاری با تکیه بر ارزشهای اسلامی

برخی از مورخان، برخورداری از دانشهای گوناگون، به ویژه آگاهی از متون دینی و منابع اولیه اسلام (قرآن و سنت صحیح)، در اختیار داشتن منابع متعدد، خوش‌گمانی و «پافشاری بر درستی اسناد و چگونگی روایات» را از ویژگی‌های ضروری مورخ می‌دانند و سنجش اخبار و حکایات نقل شده با اصول و معیار حکمت، مقایسه آنها با نظایر هر یک و «در نظر گرفتن طبایع کاینات» را از قواعد تاریخ‌نگاری به شمار می‌آورند.^۴

بر این اساس، برخی از معیارها و ضوابط تاریخ‌نگاری که سبب توجه و اعتماد بیشتر به اسناد و داده‌های تاریخی می‌شود، عبارت است از:

۱. توجه به همه علل و عوامل پیشرفت یا انحطاط یک سلسله یا ملت، و اعتماد بر اسناد و مدارک معتبر از زمان شکل‌گیری و پیدایش آن سلسله.

۱. ر.ک: الذریعة، آقابزرگ تهرانی، ج ۱، ص ۱۳۴ و ۳۱۴؛ الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۲، ص ۲۹ و ۳۹.

۲. تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ص ۳۳ و ۴۳.

۳. ر.ک: احیاء العلوم، غزالی، ج ۱، ص ۷۹؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۱۹؛ الفدیر، علامه امینی، ج ۶، ص ۲۹۴ - ۲۹۷.

۴. ر.ک: مقدمه ابن خلدون، ص ۵ - ۸ و ۱۳.

۲. پرهیز از اظهار نظر درباره موضوعی قبل از بررسی و تحقیق کامل.

۳. رعایت عینیت و واقعیت در تحقیق، حفظ امانت و درستی، ترک تعصب در حقایق علمی و ثبت و نقل وقایع، آن گونه که هست.

۴. در نظر گرفتن امکانات زمان وقوع حادثه و توجه به آداب، رسوم و سنن جامعه مورد نظر.

۵. پرهیز از اعتماد همه جانبه و بدون بررسی و تحقیق به نظر نویسندگان گذشته، به ویژه در موضوعاتی که به طور مستقیم با منافع افراد مرتبط است.

۶. اهتمام و توجه فوق العاده به نقش مردم، زیرا تاریخ شناسنامه ملت‌هاست نه پادشاهان و درباریان.

۷. جستجوی روح حوادث تاریخی، نفوذ به عمق و سیرت تاریخ، یافتن روابط و پیوستگی اسناد و مدارک و پرهیز از انتقام‌جویی و تصفیه حساب‌های شخصی و گروهی.

۸. ارائه نظریه، قانون و قاعده سازنده به منظور ارزیابی هرچه بهتر زمان حال و پیش‌بینی و برنامه‌ریزی بهتر آینده.^۱

پژوهش در تاریخ اسلام آنگاه علمی و گویای حقیقت است که شاخص‌هایی چون، امکان عقلی، استناد معتبر، هماهنگی محتوا و سازگاری با وقایع قطعی تاریخ و قراین خارجی را دارا باشد و مخالف قرآن و روایات معتبر و صحیح نباشد.

معنا و پیشینه شرق‌شناسی

پژوهش‌های دانشمندان غربی درباره ملل، تمدن، مذاهب، ادبیات، زبان و تاریخ مشرق زمین را شرق‌شناسی می‌گویند.^۲ البته نباید عربیان را پیشگامان این عرصه دانست. قرن‌ها پیش از پدید آمدن تمدن جدید غربی، دانشمندانی چون هرودوت، یعقوبی، مسعودی، ابوریحان بیرونی، ابن بطوطه و فردوسی به مطالعه و بررسی فرهنگ جوامع دیگر پرداخته‌اند. این دانشمندان هر آن بودند فرهنگ

۱. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: صحیفه نور، امام خمینی، نامه به سید حمید روحانی؛ الصحیح من سیرة النبی الاعظم ﷺ، جعفر مرتضی، ج ۱، ص ۲۵۵-۲۷۹؛ علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی، ج ۱، ص ۶۱۱-۶۳۷؛ تاریخ نگاری، ص ۳۹-۱۸۴؛ تاریخ نگاران، جعفر حمیدی، ص ۳۵-۶۳؛ عقل در تاریخ، گ. و. هگل، ترجمه حمید عنایت، ص ۳-۳۳.
۲. لغت‌نامه دهخدا، ج ۶، ص ۹۴۷۳؛ نمایه خاورشناسی؛ ج ۹، ص ۱۲۵۴۸، نمایه شرق‌شناسی.

سرزمینهای دیگر را به هموطنان خود بشناسانند و از این رهگذر در گسترش دانش و فرهنگ گام بردارند.

گروهی سال ۱۳۱۲ میلادی را سال تولد شرق‌شناسی در غرب می‌دانند و مبتکر آن را «ریمون لول» به‌شمار می‌آورند. «لول» بر این باور بود که برای مطالعه بهتر فرهنگ و معتقدات عربها و مسلمانان نخست باید زبان آنان را آموخت و آنگاه به‌راحتی میان آنها نفوذ کرد.^۱ جمعی پطروس آلفونسی یهودی مسیحی شده را پایه‌گذار این رشته می‌دانند و آغاز آن را زمان فرمانروایی مسلمانان بر اندلس ذکر می‌کنند.^۲

در اواخر سده نوزدهم، مسأله تربیت آموزش‌یافتگانی که در مسایل شرق تخصص داشته باشند، ضروری تشخیص داده شد و کرسی درس تربیت اسلام‌شناس، ایران‌شناس و... در دانشگاه‌های اروپا رسمیت یافت.

رشد نهضت‌های اسلامی در جهان اسلام، به ویژه مصر، تحولات پاکستان، رویدادهای افغانستان و به ویژه پیروزی امیدبخش انقلاب اسلامی ایران چشم‌اندازی نوین در برابر اروپا و امریکا گشود و سبب رویکرد جدی و روزافزون آنها به پژوهش‌های اسلامی شد.^۳

خاستگاه خاورشناسی

اینکه بخشی از این پژوهش‌ها بر پایه شناخت شرق، به مثابه فرهنگ و جامعه‌ای دیگر و با هدف روشنگری و شناخت معارف تاریخی بشر انجام گرفته، امری انکارناپذیر است. یگانه‌دانستن نیای ساکنان زمین، نیاز انسانها به شناخت متقابل و فطری بودن کنجکاوی در انسان منشأ این تلقی به‌شمار می‌رود. ولی سیاست‌های جهان‌گشایانه، نژادپرستی و قوم‌گرایی بر تار و پود بسیاری از این تلاشها و تحقیقات خاورشناسانه سایه افکنده و غبار بدبینی بر بسیاری از این فعالیتها نشانده است؛ تا آنجا که بسیاری، خاورشناسی را بخشی از شگردهای سیاسی قدرتهای غربی شمرده، ادعای دانش و بی‌طرفی را ناپذیرفتنی دانسته‌اند.

۱. شرق‌شناسی، ادوارد سعید، ترجمه عبدالرحیم گواهی، ص ۹۵.

۲. فرهنگ اسلام‌شناسان خارجی، حسین عبداللهی خوروش، ج ۱، ص ۶۴ و ۶۵، ک: الفکر الاستشرافی؛ تاریخچه و تقویمه، محمد دسوقی.

۳. ر.ک: فرهنگ کامل خاورشناسان، عبدالرحمن بدوی، ترجمه شکرالله خاکرند.

سیاست‌های استعماری غریبان سبب شده است تا شرقیان، شرق‌شناسی را ابزاری برای پایمال کردن میراث فرهنگی، ارزشی و دینی خود به‌شمار آورند.^۱ گره‌خوردن آشکار و پنهان شرق‌شناسی علمی با اهداف سیاسی تا آنجا پیش رفته است که حتی برخی از شرق‌شناسان در شمار منتقدان جدی آن قرار گرفته‌اند.

یکی از پژوهشگران می‌نویسد:

اگر مستشرقی گفت: ماست سفید است، همیشه جای این احتمال را در ذهن خود نگاه دارید که یا ماست اصلاً سفید نیست، یا اثبات سفیدی ماست مقدمه‌ای است برای نفی سیاهی از ذغال.^۲

«آن ماری شیمل»، ضمن اشاره به انگیزه‌های استعماری پژوهشگران انگلیسی و فرانسوی، چنان معتقد است که نگرش‌های شرق‌شناسان در طول دهه‌های اخیر پیوسته مورد انتقاد قرار گرفته است.^۳

یکی از خاورشناسانی که تحقیقات بسیاری درباره تاریخ اسلام انجام داده و سخت مورد نقد و اعتراض حتی غیرمسلمانها قرار گرفته «هنری لامنس» است. دانشمند منصف مسیحی، جورج جورداق، در نقد عالمانه‌ای از غرض‌ورزی این کشیش بلژیکی اظهار تأسف کرده و این‌گونه آثار را خلاف روحیه و روش علمی می‌داند.^۴

«تاریخ اسلام دانشگاه کمبریج» یکی از آثار جدید شرق‌شناسان درباره تاریخ اسلام است که به‌عنوان دریافتی نوین و به هدف گسترش فهم و ادراک اسلام ارائه شده است. ادوارد سعید (پژوهشگر مشهور مسیحی فلسطینی مقیم امریکا) درباره این اثر می‌نویسد:

نه تنها کتاب تاریخ اسلام دانشگاه کمبریج، اسلام را به‌عنوان یک دین، بسیار بد می‌فهمد و عرضه می‌کند، بلکه هیچ ایده واحدی هم به‌منزله یک تاریخ از خود ندارد... در صدها

۱. صحیفه نور، امام خمینی، ج ۱، ص ۱۵۲.

۲. تصوف اسلامی در رابطه انسان و خدا، رینولد، ا. لیکلسون، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، ص ۲۰.

۳. درآمدی بر اسلام (به همراه آخرین تحقیقات درباره اعجاز عددی قرآن)، آن ماری شیمل، ترجمه عبدالرحیم گواهی، ص ۱۸.

۴. ر.ک: الامام علی علیه السلام صوت العدالة الانسانية، جورج جورداق، ترجمه خسروشاهی، ج ۵، ص ۲۳۸-۲۴۷.

صفحه‌ای که جلد اول این تاریخ را به خود اختصاص داده است، معنا و مفهومی که از اسلام مستفاد می‌شود عبارت از یک سلسله جنگ‌های بی‌پایان، سلطنت‌ها، مرگ و میرها، ظهور و خوشی‌ها، آمدن و رفتن‌هاست که بخش عمده آن با یکنواختی هولناکی نوشته شده است.^۱

بدین ترتیب درباره گره‌خوردن شرق‌شناسی با انگیزه‌های استعماری، به امور زیر، که ریشه در تاریخ اسلام دارد، می‌توان اشاره کرد:

تأویل نصوص اسلامی براساس پیشداوری‌ها و صدور احکام خودسرانه در مورد آنها، تحریف عمدی نصوص اسلامی در موارد بسیار و برداشت نادرست در موارد تحریف نشدنی، ایجاد احساس حقارت در مردم شرق و کوشش در راه شیفتگی مسلمانان به تمدن مصرفی غرب،^۲ معرفی اسلام به‌عنوان فراوردهٔ ادیان پیشین،^۳ تلاش در نفی مبانی کلامی و فقهی تشیع و اثبات تأثیرپذیری آن از آیین زرتشت و منشأ ایرانی دادن به مذهب شیعه،^۴ ارائهٔ چهره‌ای دیکتاتور و جنگجو از پیامبر اسلام ﷺ، تقویت عواطف ملی‌گرایانه و جدایی‌طلبانه در میان مسلمانان، زشت نمایاندن حجاب، تحقیر زن مسلمان و جایگاه او در ارزشهای اسلامی، تحریف نظر اسلام دربارهٔ شخصیت انسان، اندیشه، آزادی، اختیار انسان و صدها مسألهٔ دیگر.^۵

بی‌تردید برخی از خاورشناسان پژوهش‌های دقیق خود را با خبرگی به فرجام رسانده‌اند؛ به‌گونه‌ای که حتی آثار مغرضانه نیز اگر به درستی مورد بهره‌برداری، ارزیابی و نقد قرار گیرد، نتیجهٔ مطلوب پدید می‌آورد.

پرسش‌ها

۱. کدام‌یک از تعاریف تاریخ را ترجیح می‌دهید، چرا؟

۱. شرق‌شناسی، ص ۵۳۸ و ۵۳۹.

۲. حماسه غدیر، محمدرضا حکیمی، ص ۲۳۸-۲۳۹.

۳. ر.ک: ادیان زنده جهان، رابرت ا. هیوم، ترجمه عبدالرحیم گواهی، ص ۲۳۰ و ۲۴۱، ۲۶۵ و ۲۹۵.

۴. همان، ص ۳۲۵.

۵. ر.ک: نقد آثار خاورشناسان، مصطفی حسینی طباطبایی؛ تاریخ العرب فی الاسلام، جواد علی؛ الغدیر، ج ۳، ص ۱۰-

۲۶ و ۳۲۳-۳۲۰: المدخل الی التاريخ الاسلامی، ص ۲۸۳ به بعد.

۲. آیا تاریخ از اعتبار علمی برخوردار است، چرا؟
۳. محورهای اصلی فلسفه تاریخ از منظر قرآن چیست؟
۴. آیا حکمفرمایی سنت‌های الهی به معنای جبر تاریخ است، چرا؟
۵. آفات تاریخ‌نگاری اسلامی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟
۶. آیا برای شرقیان رویکرد به غرب لازم است، چرا؟
۷. آثار مستشرقان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟
۸. ضرورت تدریس تاریخ اسلام چیست؟

فعالیت‌های علمی

۱. هر یک از کتابهای زیر را در مقاله‌ای خلاصه یا معرفی کنید.
 - الف) قیام و انقلاب مهدی از دیدگاه فلسفه تاریخ، شهید مرتضی مطهری.
 - ب) جامعه و تاریخ، شهید مرتضی مطهری.
 - ج) جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، محمدتقی مصباح یزدی.
 - د) سنت‌های اجتماعی و فلسفه تاریخ در مکتب قرآن، شهید محمدباقر صدر.
 - ه) علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی، صادق آئینه‌وند.
۲. در مقاله‌ای بحث «اصول و قواعد عام تاریخ‌نگاری با تکیه بر ارزش‌های اسلامی» از همین کتاب را نقد کنید.
۳. در مقاله‌ای نظریه حق و باطل در حرکت تاریخ را تحقیق کنید.
۴. در کنفرانسی اعتبار داده‌های تاریخی را ارزیابی کنید.

منابع برای مطالعه بیشتر

۱. آغاز و انجام تاریخ، کارل باسپرس، ترجمه محمد حسن لطفی.
۲. بینش تاریخی قرآن، یعقوب جمفری.
۳. بینش تاریخی نهج البلاغه، یعقوب جمفری.
۴. تاریخ در ترازو، عبدالحسین زرین‌کوب.
۵. تاریخ‌نگاری در اسلام (مجموعه مقالات)، ترجمه یعقوب آژنگ.

۶. تفسیر تاریخ، عبدالحمید صدیقی.
۷. خدمات متقابل اسلام و ایران، مرتضی مطهری.
۸. دانش مسلمین، محمدرضا حکیمی.
۹. درآمدی بر اسلام به همراه یکی از آخرین تحقیقات درباره اعجاز عددی قرآن، آن ماری شیمل، ترجمه عبدالرحیم گواهی.
۱۰. سبک های تاریخی و نظریه های نژادی تاریخ، عزت الله رادمنش.
۱۱. سیرتاریخی و ارزیابی اندیشه شرق شناسی، محمد دسوقی، ترجمه محمود افتخارزاده.
۱۲. فلسفه تاریخ، ابن خلدون، محسن مهدی.
۱۳. فلسفه تاریخ، مجموعه مقالات از دایرة المعارف فلسفه، پل ادوارد.
۱۴. مورخ و تاریخ، آرنولد توین بی، ترجمه حسن کامشاد.
۱۵. نقد آثار خاورشناسان، مصطفی حسینی طباطبایی.

فصل دوم

جهان در آستانه بعثت

ضرورت این گفتار

اسلام با رخداد عظیم بعثت پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ متولد شد. با این تولد، تاریخ پرماجرایی انسان در بستری نو، به راه خویش ادامه داد. اختصاص حجم وسیعی از اندیشه و تحقیق دانشمندان به شناخت ماهیت اسلام و آثار این موهبت الهی نشان‌دهنده اهمیت بسیار این رستاخیز بزرگ در تغییر بنیادین باورهای جوامع بشری است.

ارزیابی همه‌جانبه این تحول بدون شناسایی وضعیت جوامع پیش از بعثت میسر نیست. زیرا تا باورها، فرهنگ و تمدن، آداب و سنن جوامع کهن شناخته نشود، میزان تأثیر آیین نو آشکار نمی‌گردد. بدین ترتیب آگاهی از وضعیت برخی از مهم‌ترین جوامع آن روزگار و به‌ویژه محیط پیدایش اسلام، (جزیره‌العرب) برای شناخت هر چه بهتر دوران رسالت و تعالیم اسلام و پاسخ‌گویی به ادعای کسانی که اغلب احکام اسلام را برگرفته از شریعت یهود یا عادات و آداب زمان جاهلیت اعراب و یا نتیجه معاشرت با برخی از افراد خاص می‌دانند، ضروری است.^۱

جزیره‌العرب

الف) موقعیت جغرافیایی

جزیره‌العرب و به تعبیر دقیق‌تر شبه جزیره عرب در جنوب غربی آسیا، با حدود سه میلیون و دویست هزار کیلومتر مربع مساحت، بزرگ‌ترین شبه جزیره جهان است که هنوز یخش‌هایی از آن، به علت وجود توفان‌های شنی وحشتناک، ناشناخته مانده است. این شبه‌جزیره از طرف شمال به‌وسیله

۱. ر.ک: موسوعة التاريخ الاسلامی، محمد هادی یوسفی غروی، ج ۱، ص ۶۹-۸۲؛ ادیان زنده جهان، ص ۲۴۰ و ۲۴۱.

بیابانها و ریگزارهای پهناور از یک سو به درّه فرات (عراق) و از سوی دیگر به سرزمین سوریه منتهی می‌شود. از طرف شرق به خلیج فارس و خلیج عمان، و از طرف جنوب به خلیج عدن، تنگه باب‌المنذب، اقیانوس هند و دریای عمان محدود می‌شود و از طرف مغرب به دریای سرخ می‌پیوندد. با این حال جز در جنوب، از آب بهره‌چندانی ندارد.^۱ فقط حاشیه باریکی از زمین‌های پیرامون آن، جنوب و نواحی کوهستانی معتدل، از نعمت باران برخوردار است. در دیگر مناطق، کوه‌های برهنه و صحراهای خشک و غیرقابل سکونت فراوان به چشم می‌خورد. ارتفاع دیوار بلند این رشته کوه‌ها، که از شبه جزیره سینا آغاز می‌شود و در امتداد دریای سرخ تا خلیج فارس ادامه می‌یابد، حدود ۲۴۷۰ متر است. در لابه‌لای این کوه‌ها دره‌های کوچک و بزرگی که «وادی» نامیده می‌شود، بخش‌های مختلف این سرزمین را به هم پیوند می‌زند.

جزیره‌العرب، از نظر جغرافیایی به سه بخش تقسیم شده است:^۲

۱. شمال و غرب (حجاز): این بخش، که شهرهای مکه، مدینه، طائف، ینبوع و جدّه را در بر می‌گیرد، سرزمینی کوهستانی با بیابانهای وسیع، کم آب و کمتر مستعد کشاورزی است. البته در آن روزگار زمین‌های اطراف مدینه و طائف به خاطر قنات‌ها استعداد کشاورزی داشت.
۲. مرکز و شرق (صحرای عرب): سرزمین بلند منطقه نجد، بیابانهای وسیع نفود و ربع‌الخالی، که در آن از باران و آبادانی خبری نیست، در این بخش قرار دارد. انسان بدوی، شتر، نخل و ریگزار چهار بازیگر نقش اساسی زندگی صحراوند و کمی آب، گرمای زیاد، سختی راه‌ها و نایابی غذا چهار مشخصه اصلی این صحراها.

۳. جنوب (یمن): این بخش که در گذشته، عربستان خوشبخت یا یمن نامیده می‌شد، شامل منطقه‌ای به شکل مثلث است که ساحل دریای عرب، ضلع شرقی و دریای سرخ، ضلع غربی و خط فرضی ظهران - حضرموت، ضلع سوم آن را می‌سازد. این بخش پر نعمت‌ترین نقطه جزیره است؛ به گونه‌ای که آثار تمدن درخشان و با عظمت آن تا به امروز باقی و مشهور است.^۳ دولت معین، دولت

۱. کشور کنونی عربستان سعودی حدود چهار پنجم این شبه جزیره را فراگرفته است و بقیه آن را بر حسب تقسیم‌بندی کنونی جهان، شش واحد سیاسی یمن، عمان، امارت متحده عربی، قطر، بحرین و کویت تشکیل می‌دهند. (ر.ک: گیتاشناسی کشورها، ص ۲۰۵؛ تاریخ اسلام، مهدی پیشوایی، ص ۲۴)

۲. ر.ک: فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، ج ۱، ص ۹ به بعد؛ پژوهشی در تاریخ پیامبر اسلام، حسینی ادیانی، ص ۴۵ به بعد.

۳. مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۴ و ۱۸۰ به بعد، و ر.ک: اسلام و عقاید و آراء بشری، یحیی نوری، ص ۲۳۱-۲۳۴.

حَضْرَمُوت، قَتَبَان، سَبَأ، از حدود چهارده قرن قبل از میلاد مسیح ع تا شش قرن بعد از میلاد و آستانه ظهور اسلام، در این منطقه وجود داشته است.^۱

آثار تاریخی بسیار زیبای مَارب (شهر معروف سبأ) و سد عظیم آن، که به وسیلهٔ سیل ویران شد، زمین‌های حاصلخیز، معادن زرخیز صادراتی طلا و نقره و سنگ‌های گرانبهای آن حکایت‌گر پیشرفت‌های هنری، صنعتی و منابع طبیعی این بخش است. جهانگرد مشهور رومی «سترابون» که یک قرن قبل از میلاد از این سرزمین دیدن کرده است از تمدن این منطقه یاد کرده، می‌گوید: شهر مَارب شهر عجیبی بوده است. زیرا سقف عمارات آن از عاج ساخته شده و با لوحه‌های زراندود و جواهر، تزیین شده بود. ظروف زیبایی در شهر مَارب دیده می‌شود که انسان را متحیر می‌ساخت.^۲

خداوند در قرآن در دو سوره از قوم سبأ نام برده است. نخست از ملکه سبأ (بلقیس) و نامه حضرت سلیمان به او و داستان هدهد، تخت ملکه و ایمان آوردن او، و دیگر به مناسبت شکستن سد مَارب - حدود پنج قرن قبل از میلاد - و جاری شدن سیل ویرانگر که در نتیجه فساد اجتماعی و انحطاط اخلاقی و روی‌گردانی مردم سرزمین سبأ از خداوند و انکار فرستادگان الهی، پدید آمده بود. اسناد و شواهد فراوانی به‌ویژه در کاوشهای باستان‌شناسی قرون جدید درباره تمدن درخشان و دیرینه این سرزمین وجود دارد و همسایگان، که از وجود چنین ثروتی در این منطقه آگاهی داشتند، بارها به قصد تصرف بدان یورش بردند؛ تا اینکه در سال ۵۳۴ م. حکومت جُمَیریان یمن به موجب بالاگرفتن اختلافات مذهبی میان یهودیان و مسیحیان به دست «حبشیان» از میان رفت.^۳

از رویدادهای مهم دورهٔ حکومت حبشیان، لشکرکشی یکی از پادشاهان حبشی (ابرهه) به مکه بود. او که اندیشهٔ ویرانی کعبه و رونق کلیسای صنعا را در سر می‌پروراند، قبل از کمترین توفیقی نابود شد.^۴

برای مطالعه بیشتر

یکی از حوادث مهمی که در دوران عبدالملک - جد پیامبر صلی الله علیه و آله - رخ داد، حادثهٔ حمله حبشیان به مکه و خانه کعبه بود؛ حادثه‌ای که همچون سایر حوادث شگرف به نوعی مبدأ تاریخ شناخته شده

۱. ر.ک: الیمن عبرالتاریخ، احمد حسین شرف‌الدین، ص ۵۳.

۲. تاریخ تمدن اسلام، ج ۱، ص ۳ و ر.ک: تاریخ تمدن اسلام و عرب، ص ۹۲؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۸۹.

۳. تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ص ۴۱.

۴. ر.ک: تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۵۵۱-۵۵۸، و سورهٔ فیل.

است و قرآن با صراحت از آن یاد می‌کند.

در جزیره‌العرب پیش از اسلام، در کنار بت‌پرستان و پیروان اندک دین حنیف، ادیان و مذاهب گوناگون وجود داشته است. در این میان شهر «یثرب» و «یمن» جایگاه اصلی یهودیان، و منطقه نجران محل زندگی و سکونت مسیحیان بوده است. از آغاز پیدایش مسیحیت و ظهور حضرت مسیح صلی الله علیه و آله روابط مسیحیان و یهودیان دچار اختلال شد و دشمنی میان آنان بالا گرفت؛ چه، یهودیان مسیحیان را گروهی مرتد و بدعت‌گذار می‌شناختند و مسیحیان نیز یهودیان را دشمن حضرت مسیح صلی الله علیه و آله و یارانش می‌دانستند. به همین دلیل پیوسته میان این دو گروه جنگ و درگیری بود. از جمله درگیری‌های یهودیان و مسیحیان در جزیره‌العرب، نزاعی است که به دوران پادشاهی «ذونواس» مربوط است. او که خود یهودی بود در صدد بر آمد مسیحیان نجران را مورد شکنجه و آزار قرار دهد. به همین دلیل آنان را مورد هجوم قرار داد و به اسارت گرفت و تنها راه نجات آنان را ترک آیین و گرایش به آیین یهود قرار داد. زمانی که قیصر روم، از این حادثه آگاه شد از پادشاه حبشه خواست تا لشکری برای نجات مسیحیان به یمن گسیل دارد. پادشاه حبشه نیز لشکری همراه فیل‌های جنگی با تجهیزات کامل به یمن فرستاد و ذونواس و سایر یهودیان را سرکوب نمود و مسیحیان را آزاد کرد. گروه مهاجم، به آزادی مسیحیان اکتفا نکرده در صدد نشر مسیحیت در منطقه برآمدند.

ابرهه دستور داد کلیسای با شکوهی در شهر «صنعا» بسازند؛ به این امید که مردم عرب و غیرعرب به مسیحیت درآیند ولی مردم نه تنها پاسخ مثبت ندادند بلکه کلیسای ابرهه را مورد اهانت قرار دادند. ابرهه، که می‌دانست بسیاری از این واکنش‌ها از ناحیه مردمی انجام می‌گیرد که به خانه کعبه احترام می‌گزارند، در صدد برآمد که خانه کعبه را ویران سازد. بدین منظور، روانه مکه شد. بعضی از قبایل عرب با سپاهیان ابرهه درگیر شدند، ولی به سرعت شکست خوردند و تسلیم شدند. ابرهه هنگامی که به نزدیکی مکه رسید به عبدالمطلب پیام فرستاد که ما برای جنگ با شما نیامده‌ایم و هدفی جز خراب کردن کعبه نداریم، بنابراین، اگر با ما درگیر نشوید، نیازی به کشتن شما نداریم. عبدالمطلب در پاسخ گفت: ما نیز در صدد جنگ با شما نیستیم و توانایی این کار را هم نداریم. این خانه خدا و خانه ابراهیم خلیل است. اگر بخواهد او خود مانع شما شده، از خانه‌اش حمایت می‌کند. لشکریان ابرهه برخلاف تعهدشان شتران مردم از جمله دویست شتر عبدالمطلب را غصب کردند. عبدالمطلب در صدد ملاقات با ابرهه برآمد و هنگامی که ابرهه

پرسید: تقاضای شما چیست، عبدالمطلب آزادی شتران را خواهان شد. ابرهه با شگفتی پرسید در چنین موقعیتی تصور می‌کردم تقاضایی جز انصراف از نابودی کعبه مطرح نمی‌کنی!

عبدالمطلب در حالی که خرابی کعبه را امری بزرگ و تحمل نشدنی می‌دانست با کمال قاطعیت فرمود: «أنا ربّ الابل و للبيت ربّ: من موظف به حمایت شترانم و این خانه نیز صاحبی دارد!»

عبدالمطلب به مکه بازگشت و ابرهه مصمم به نابودی کعبه وارد شهر مکه شد. در این حال مردم مشاهده کردند که مرغان زیادی به نام ابابیل ظاهر شدند و سپاهیان ابرهه را با سنگ‌ریزه‌های محکم مورد حمله قرار دادند. آیات سوره فیل به اجماع مفسران گویای این حادثه است؛ سالی که پیامبر اکرم ﷺ در آن سال متولد شد (عام الفیل)

ب) وضعیت سیاسی جزیره العرب

اساس ملیت و بافت اجتماعی - سیاسی عرب بدوی قبیله بود^۱ مورخان، اعراب ساکن در جزیره العرب را به سه طبقه تقسیم کرده‌اند:^۲

۱. عرب بایده (بادیه‌نشینان): مراد قبایلی است که سالها قبل از ظهور اسلام به سبب نافرمانی، به وسیله بلاهای آسمانی و زمینی از میان رفتند.^۳

۲. عرب عاریه (شهرنشین): قبایلی که در یمن و دیگر نقاط جنوبی عربستان زندگی می‌کردند. قبایل فراوان این منطقه، از جمله «اوس» و «خزرج» که در آغاز اسلام دو قبیله بزرگ در مدینه بودند، نسب خود را به یعرب بن قحطان، فرزند پنجم حضرت نوح، می‌رسانند. وقتی از تمدن عرب پیش از اسلام گفتگو می‌شود بیشتر عرب عاریه مراد است.

۳. عرب مستعربه (عدنانیان): قبیله‌هایی که از طریق عدنان^۴ و با چند واسطه از فرزندان حضرت اسماعیل عليه السلام شمرده می‌شوند. قبیله قریش در این گروه جای دارد.

نبود فرهنگ واحد و ایدئولوژی مشترک میان این قبیله‌ها، نبود راه‌های ارتباطی مناسب، عامل جغرافیا و دوری مسافت میان مناطق مسکونی و محدودیت منابع اقتصادی سبب پراکندگی و

۱. قبیله به مجموع چند خانواده و خویشاوند که با یک رابطه نسبی یا سببی به هم می‌پیوستند گفته می‌شد. کهنسال‌ترین فرد قبیله، ریاست اداره آن را به عهده داشت.

۲. ر.ک: موسوعة التاريخ الاسلامی، ج ۱، ص ۹۹-۱۰۶.

۳. ر.ک: آیات سورة دخان؛ آیات ۱۲-۱۴ سورة ق و آیات ۲۹ و ۴۰ سورة عنکبوت.

۴. ر.ک: مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۵ و ۲۷۶.

استقرار نیافتن حاکمیت قانون و نظم سیاسی فراگیر در جزیره العرب بود. صحرانشینان و شهرنشینان عرب پیرو نظام قبیله بودند. در قبیله سه رکن وجود داشت: نَسَب، حَسَب و عَصَب. براساس نسب و حسب، تمام افراد باید از شناسنامه قبیله‌ای و فضایل و مفاخر قبیله آگاه باشند، و براساس عصب و عرق قبیله‌ای، همه در ساختار قبیله محو بودند؛ به گونه‌ای که همه پیوندها و روابط برای حفظ وحدت خون و گوشت قبیله قربانی می‌شد.

به تعبیر دیگر این عصبیت برای اعضای قبیله محدودیت، جبر و ناسیونالیسم قبیله‌ای و برای رهبران آنها نوعی استبداد مطلق پدید می‌آورد. نمایاندن فزونی افراد حتی به بهای شمارش گور مردگان، بخشی از نمودهای این تعصبات بی‌اساس است.^۱

ضمیمه‌شدن روح جنگجویی، که دستاورد طبیعی بیابانهای خشک و سخت عربستان است، به این عصبیت و ناسیونالیسم جاهلی، توجه‌گر بسیاری از جنگ‌های اعراب (ایام العرب) است؛ به گونه‌ای که گاه به سبب برخوردی ساده میان دو فرد، جنگ خونین قبیله‌ای به راه می‌افتاد. بدین ترتیب، گذشته از تمدن ممتاز «سبأ» و «مأرب یمن»،^۲ که آن نیز هنگام طلوع خورشید اسلام ساقط شد در سراسر عربستان، به ویژه منطقه حجاز، نه تنها نشانی از تمدن و سازمان اجتماعی حکومت به چشم نمی‌خورد؛ دشمنی‌های توجه‌نشده، ارتباطات عاطفی و انسانی و زندگی فردی - قبیله‌ای آنان را در معرض سقوط جدی قرار داده بود.

ج) فرهنگ و آداب و رسوم

هرچند خصلت‌های پسندیده‌ای چون روحیه سلحشوری، وفای به عهد، بخشندگی و مهمان نوازی، صراحت لهجه، حافظه قوی و اهتمام به شعر و شاعری گواه خوبی بر وجود برخی ارزش‌ها در میان مردم جزیره العرب است؛ اما اندکی تأمل در دستاوردهای هر یک از این خوی‌ها، پرده از استضعاف فکری و فرهنگی این سرزمین برمی‌دارد. زیرا جهت‌دار نبودن روحیه حماسی، در بسیاری اوقات، به افروختن بی‌دلیل آتش کینه و درگیری میان قبایل می‌انجامید.

شعر، این عالی‌ترین مظهر فرهنگ عربها، به دلیل الهام از عقده‌های قبیله‌ای، و خرافه‌ها، گاه آن قدر خشن و خون‌فشان بود که گویا از دم شمشیر فرو می‌چکد. مضامین این شعر که آمیزه‌ای از

۱. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * أَلِهَاتِكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ. (تکاتر (۱۰۲): ۱ و ۲)

۲. لَقَدْ كَانَ لِنَبِإِ فِي مَسْكِئِهِمْ آيَةٌ جِئْتَانِ مِنْ جِئْتَانٍ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُّوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبُّ غَفُورٌ. (سبأ (۳۴): ۱۵)

ستایش یا نکوهش قبیله یا رئیس آن، تشویق به غارتگری، فتنه‌انگیزی، تجدید خاطره‌های سیاه گذشتگان، عشق حیوانی و شراب و شکار بود، غروب غم‌انگیز ادبی جزیره العرب را فریاد می‌کرد. بهترین قصیده‌های انتخابی سال که آن را بر حریر مصری و گاه با حروف طلایی می‌نوشتند و به‌عنوان جایزه به دیوار کعبه می‌آویختند (معلقات)، از پشتوانه معنوی و معرفتی برخوردار نبود.^۱ وفاداری به قبیله در هر موقعیت و پشتیبانی از افراد قبیله خود، بی‌توجه به ستمگر یا ستم‌دیده بودن آنها، تبعیض نژادی و همسنگ ندانستن غیرعرب با عربها، نموده‌های دیگری از نبودن نظام صحیح فرهنگی در جزیره العرب است.

آلودگی به گناهان مختلف تا آنجا پیش رفته بود که از هنجارهای اجتماعی شمرده می‌شد؛ به گونه‌ای که بسیاری، از ارتکاب آن احساس شرم نمی‌کردند؛ و قتل و غارت، دزدی، میگساری و انواع قمار و فحشا، بخشی از زندگی روزانه مردم بود.

کمیت‌گرایی، فخرفروشی، حاکمیت خرافات بازمانده از تحریف ادیان، افسانه‌های باستانی، اساطیری و موهومات تخدیری، هریک نشان دیگری از انحطاط اندیشه و خالی بودن سازمان فکری آنان از تفکر بود.^۲

افزون بر اینها، حتی در میان بهترین قبایل (قریش) شمار افراد قادر به نوشتن چنان اندک بود که می‌توان آن را گواه روشن نقص اندیشه و توجیه‌گر بسیاری از ضعف‌های فرهنگی دانست.^۳

د) زنان و نظام خانواده

هرچند «زن» در طول تاریخ، به شکل‌های متفاوت و متناسب با موقعیت‌های فرهنگی - اجتماعی گوناگون با جاهلیتی پایدار روبه‌رو بوده است، اندیشه شیء‌انگارانه زن، مبتن اوج جاهلیت فرهنگی جزیره العرب بود. در این منطقه، سرنوشت زن مقهور اراده مرد بود. مرد می‌توانست آن‌گونه که می‌خواست با زن رفتار کند و از حق فروش، کشتن، زدن و آزار زن برخوردار بود. زن در بسیاری از موارد، در پذیرش و نپذیرفتن شریک زندگی اختیار نداشت.

۱. تاریخ الیعقوبی، ج ۱، ص ۳۰۲ - ۳۱۶.

۲. ر.ک: تکاثر (۱۰۲): ۱ و ۲؛ بلوغ الارب فی معرفة احوال العرب، سید محمود الوسی، ج ۲، ص ۲۸۶ - ۳۶۹؛ فروغ ابدیت،

ج ۱، ص ۳۷ - ۴۱.

۳. ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۳۳؛ فتوح البلدان، بلاذری، ص ۴۵۷؛ المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، جواد علی، ج ۸،

عرب بر نجابت، شرافت، نسب و همتراز بودن عنایت داشت؛ اما به خاطر اصالت بخشیدن به نژاد و خون، افق این عنایت از قبیله فراتر نمی‌رفت.

چند همسری بی‌قید و شرط بود؛ تا آنجا که یک مرد می‌توانست ده زن آزاد اختیار کند. این امر امنیت حقوقی و خانوادگی زن را سلب کرده بود. رواج انواع زناشویی مانند ازدواج صداق، متعه، إماء، مبادله، مشارکت خواهران، استبضاع، تعویضی و اجباری، نظام خانواده را متزلزل ساخته و شأن زن را تا حد جانوران پایین آورده بود.^۱

هر چند ازدواج با محارم مانند مادر و خواهر ممنوع بود، ازدواج با همسر پدر (ازدواج موقت) منع قانونی نداشت.

شواهد بسیاری وجود دارد که تأیید می‌کند پس از مرگ شوهر، پسر بزرگش اگر تمایل به تصاحب زن او (نامادری خویش) داشت، پارچه‌ای بر سرش می‌افکند و به عنوان سهم ارث او را صاحب می‌شد. سپس چنانچه مایل بود با او ازدواج می‌کرد و گرنه او را به ازدواج شخصی دیگر درآورده، از

۱. ازدواج صداق: همان ازدواج رایج در همه ادیان آسمانی است که زمان آن نامعین و مهر آن معین است.

ازدواج متعه (موقت): این نوع ازدواج در ادیان الهی سابق رواج داشت و ملتهای غیرالهی نیز به آن ملتزم بودند. در این ازدواج مهر و زمان معلوم است.

ازدواج إماء: به معنای پیوند با کنیزان است. کنیزی را از جاهای مختلف برای فروش می‌آوردند. هر کس یکی از آنها را می‌خرید، بی‌آنکه مهری بپردازد، همسرش می‌شد.

ازدواج موقت: ازدواج پسر بزرگ خانواده با زن یا زنان پدرش از دواج موقت نام داشت. اسلام به شدت این ازدواج را مورد نهی قرار داد. آیه «وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاجِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا». (نساء: ۴) در نکوهش این ازدواج است.

ازدواج سفار: در این نوع پیوند، شخص با دختر یا خواهر دیگری ازدواج می‌کرد تا او نیز با خواهر یا دختر او ازدواج کند. ازدواج رهن: نکاح مشارکت یا دسته‌جمعی. در این نوع ازدواج، عده‌ای از مردان در تصاحب یک زن شرکت می‌کردند. ازدواج با اختین: ازدواج با دو خواهر در یک زمان.

ازدواج مخادنه (دوستانه): وقتی «زنی» مردی را یا «مردی» زنی را به دوستی می‌گرفت.

ازدواج استبضاع: شخص همسر خود را در اختیار مردی که شجاعت یا صفات پسندیده دیگر داشت قرار می‌داد تا از او صاحب فرزند شود.

ازدواج تعویضی: دو مرد زنانشان را با هم عوض می‌کردند.

اسلام با اکثر این ازدواجها به شدت مقابله کرد و چنین روشهای زناشویی را حرام دانست. (ر.ک: نظام حقوق زن در اسلام، مرتضی مطهری، ص ۳۶۵ به بعد؛ المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۵، ص ۱۴۱ و ۵۲۶-۵۴۸ به بعد)

مهر او استفاده می‌کرد و در صورت تمایل حق داشت وی را به کلی از ازدواج با مردان دیگر محروم کند تا پس از مرگ، مال او را تصاحب کند.^۱ آیات ۱۹ و ۲۲ سوره نساء ناظر به تحریم این ازدواج است.

چنانکه قرآن می‌گوید بسیاری، دختر را ننگ می‌شمردند^۲ و حتی برخی دختران خود را زنده به گور می‌کردند^۳ و اگر پدری دخترش را زنده می‌گذاشت، مرگ زودرس او را سعادت برای خود می‌شمرد.^۴

در میان آنان معمول بود که هر کس دارای دختری می‌شد، به وی می‌گفتند: خدا شما را از ننگ او ایمن بدارد، هزینه او را فراهم سازد، و قبر را خانه داماد قرار دهد. شاعری عرب در این باره گفته است: برای هر پدری که دارای دختری است و ماندن او را دوست می‌دارد، سه‌گونه داماد است: خانه‌ای که زیر سایه آن قرار گیرد، شوهری که او را حفظ کند و قبری که او را فرو پوشاند؛ ولی بهترین آنها قبر است.^۵

ممکن است کسی در توجیه انحراف و برای کاهش وقاحت این کار ننگین مدعی شود که مسأله دخترکشی و نگاه شیء‌انگارانه به زن صرفاً در میان عشایر بیابانگرد مطرح بوده است و در جوامع شهرنشین وجود نداشته است و نگرانی اعراب بیابانگرد از داشتن فرزند دختر نیز به این دلیل نبوده که زنان دارای ارزش اجتماعی و حقوقی نبوده‌اند بلکه صرفاً به‌خاطر ناتوانی از حفظ زنان و کودکان در آن شرایط حساس و استثنایی بوده است. زیرا ملت عرب برای زنان مقام والایی قائل بوده و در این خصوص، از سایر ملت‌های جهان تا حدودی پیشرفته‌تر بوده‌اند؛ چراکه عربها چند هزار سال قبل از میلاد مسیح «بلقیس» را به عنوان پادشاه خویش پذیرفتند و مردم حیره نیز دختر لقمان بن منذر را

۱. المعارف، ابن قتیبه دینوری، ص ۱۱۲: الملل والنحل، شهرستانی، ج ۲، ص ۲۵۴، و ر.ک: المیزان فی تفسیر القرآن،

سید محمدحسین طباطبائی.

۲. وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ * يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِن سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ، الْأُنثَىٰ مَا يَخْخَمُونَ. (نحل (۱۶): ۵۸ و ۵۹)

۳. بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ. (تکویر (۸۱): ۹) وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِنَّهُمْ. (انعام (۶): ۱۵۱). قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ. (انعام (۶): ۱۳۰) و ر.ک: اسرا (۱۷): ۳۱ در این باره مراجعه به اسد الغابه، ج ۴، ماده قیس سودمند است.

۴. دایرة المعارف تشیع، ج ۵، ص ۲۸۱.

۵. موسوعة آل النبی، عائشه بنت الشاطی، ص ۴۳۵.

پادشاه انتخاب کردند. در مکه نیز حضرت خدیجه از موقعیت ممتازی برخوردار بود.

در پاسخ این توجیه می‌توان گفت شواهد و دلایل فراوانی بر رواج این انحراف در میان اعراب از جمله در مکه، وجود دارد که برخی از آنها عبارت است از:

۱. پیامبر اکرم ﷺ در نخستین پیمان عقبه با یثربیان (سال دوازدهم بعثت) یکی از مواد پیمان را خودداری از زنده به گور کردن دختران قرار داد.^۱

۲. نقل شده است که قیس بن عاصم که اسلام آورد به محضر پیامبر ﷺ رسید و عرض کرد: در زمان جاهلیت، هشت دختر خود را زنده به گور کرده‌ام. اکنون که پشیمانم چگونه جبران کنم؟ حضرت فرمود: به جای هر یک از آنها برده‌ای آزاد کن. گفت: من شتران زیاد دارم. فرمود: اگر خواستی به جای هر یک از آنها شتری قربانی کن.^۲

۳. همان‌طور که قرآن کریم از ملکه سبا و پادشاهی پر ناز و نعمت او سخن گفته است بر موضوع ننگ و عار بودن دختر در میان اعراب - بلکه در مکه - تأکید کرده است. خداوند متعال یکی از شرایط بیعت زنان با پیامبر را پرهیز از کشتن فرزندان می‌داند.^۳ در این آیه ضمن بیان بزرگ‌ترین افتخار اجتماعی نسبت به بزرگداشت زنان در جامعه اسلامی، به فراگیر بودن رسم فرزندکشی و دخترکشی حتی در میان زنان ممتاز مکه اشاره شده است. این بیعت از یک سو، حکایت از مردمی بودن نظام اسلامی در مرحله‌ای دارد که پیامبر ﷺ به عنوان اولین حاکم مسلمان در دورانی که در هیچ کشوری برای زنان حق شرکت در قراردادهای اجتماعی قایل نبودند، به زنان مسلمان چنین حقی داده است. از طرف دیگر کرامت مردم عرب از داشتن دختر به گونه‌ای که زنان نیز به خاطر نجات از سرافکنندگی خویش نزد شوهرانشان اقدام به نابودی نوزادان دختر می‌کردند را نیز اثبات می‌کند.^۴

۱. السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۲، ص ۷۵.

۲. ر.ک: تفسیر جامع الاحکام، قرطبی، ج ۱۹، ص ۲۳۳.

۳. ر.ک: ممتحنه (۶۰): ۱۲۰.

۴. ر.ک: تاریخ اسلام از بعثت نبوی تا حکومت علوی، محمد ابراهیمی ورکیانی، ص ۷۳ - ۷۴. درباره اینکه آیا این رسم غلط ابتکار خود ملت عرب بوده یا از سایر جوامع به آنان انتقال یافته، نمی‌توان اظهار نظر دقیق و قطعی داشت؛ ولی احتمال تأثیرپذیری از سایر جوامع وجود دارد. به عنوان نمونه منتسکیو در صفحه ۶۵۷ روح القوانین می‌نویسد: باید این نکته را یادآور شد که قوانین اولیه روم پدران را صاحب اختیار مرگ و حیات فرزندان خود قرار داده بود. از این رو، بعداً یعنی دوران «رومولوس» قانون برای جلوگیری از قتل فرزندان وضع شد؛ ولی برای اینکه این قانون با قانون سابق موافقتی داشته باشد، «رومولوس» مقررات زیر را وضع کرد:

غمناک‌تر از زناشویی و فرزندکشی، مسأله طلاق بود که با سنت‌های ستمگرانه، دور از انصاف و منافی با اخلاق و انسانیت همراه بود. نه مقدماتی داشت و نه شرط و پیامد قانونی. مرد می‌توانست، بی‌هیچ بهانه، به‌آسانی پیوند زناشویی را بگسلد؛ نه شاهی لازم بود و نه نفقه و هزینه‌ای.^۱

برخی از انواع طلاق رایج بین عرب جاهلی عبارت بودند از: «ظهار»^۲ (تشبیه زن به مادر یا خواهر برای تحریم ابدی)، «ایلا»^۳ (سوگند خوردن و بلا تکلیف گذاشتن زن)، طلاق ضرار^۴ (گرفتار کردن زن بین طلاق و رجوع‌های مکرر).

براساس آنچه گذشت، می‌توان عصر جاهلیت و بدوی جزیره العرب در عدم رفتار انسانی با زن را با بهره‌کشی ظالمانه و جاهلیت مدرن عصر حاضر مقایسه کرد؟^۵

ه) وضعیت اقتصادی

پشتوانه اقتصادی عربستان، داد و ستد جواهر و سنگ‌های قیمتی، کشاورزی، دامداری - در مناطق

۱. هیچ پدری نمی‌تواند کودکی را که سنش از سه سال کمتر است، بکشد.

۲. پدران می‌توانند دختران صغیر را بکشند، ولی با این حال، بر اثر وضع و اجرای قانون مربوط به لزوم ازدواج و نگهداری و تربیت فرزندان، که در سال ۲۷۷ رومی دارای قوت بود، اختیار پدران نسبت به کشتن اطفال به نسبت زیادی تعدیل شد. تصور می‌رود که کشتن فرزندان از رسوم بدی است که بعدها در روم پیدا شد و هنگامی که تجمل‌پرستی در نهایت منتهی به فقر گردید و مردم از نظر فقر و دارایی تفاوت زیاد پیدا کردند و تربیت کودکان برای پدران خانواده گران تمام می‌شد و تصور می‌کردند که هرچه در راه بزرگ کردن کودکان مصرف کنند، هدر رفته، آن وقت این رسم شایع گردید.

بنابراین، احتمال اینکه رسم غلط از رومیان (که از دیرباز عرب‌ها برای تجارت در میان آنها آمد و شد داشته‌اند) به جامعه عرب منتقل شده باشد، بعید به نظر نمی‌رسد (رمولوس نام دو تن از پادشاهان روم بوده که یکی در هفتصد سال قبل از مسیح می‌زیسته و دیگری - که آخرین پادشاه روم بوده - در سال ۴۷۶ میلادی با شکست رو به رو شد و دولت روم از آن زمان منقرض شد. فرهنگ معین، ج ۵، اعلام).

۱. پژوهشی در تاریخ پیامبر اسلام، ص ۱۸۵ به بعد.

۲. الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيُؤُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا. (مجادله (۵۸): ۲)

۳. لِلَّذِينَ يُؤُولُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. (بقره (۲): ۲۲۶ و ۲۲۷)

۴. المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۵، ص ۵۵۲ به بعد.

۵. ر.ک: نظام حقوق زن در اسلام، مرتضی مطهری؛ جاهلیت قرن بیستم، محمد قطب.

برخوردار از آب - و درآمد حاصل از زیارت مکه در ایامی خاص بود. در میان قبایل، غارت و دزدی، غنیمت، برده‌گیری، قمار، ربا، کم‌فروشی و داد و ستدهای نادرست - چنان‌که قرآن کریم نیز بدان تصریح کرده است - نیز از عوامل کسب یا از دست دادن اموال بود.^۱

ارزنده‌ترین پدیده اقتصادی در عربستان آن روز، برقراری بازارها و نمایشگاه‌های فصلی بود که برای رونق بخشیدن به تجارت داخلی و خارجی، در هر شهر و منطقه‌ای، متناسب با موقعیت جغرافیایی و اجتماعی، برگزار می‌شد. دومة الجندل، مشقر، صحار، عدن، صنعا و عکاظ، نام شماری از آن بازارهای موسمی و نمایشگاه‌هاست. تجار جاهلی در حاشیه نمایشگاه‌ها، برای رونق بازار داد و ستد، مراسم خوشگذرانی، شادی، موسیقی و شعر خوانی برپا می‌کردند.^۲

وضعیت معاش عربها اسفبار بود و زندگی در سراسر جزیره با دشواری سپری می‌شد. امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

خدا محمد صلی الله علیه و آله را فرستاد تا مردمان را بترساند و فرمان خدا را چنانکه باید رساند. در آن زمان شما ای قوم عرب بدترین آیین را برگزیده بودید. در بین سنگ‌های خشن و مارهای گزنده می‌خوابیدید. از آب تیره می‌نوشیدید، غذای خوبی نداشتید، خون یکدیگر را می‌ریختید، پیوندتان را از خویشان می‌بریدید و جنگ می‌کردید.^۳

(و) اوضاع دینی

عنصر اصلی دین قبایل عرب جاهلی، شرک و بت‌پرستی و به تعبیری، آمیزه‌ای از تعدد خدایان و طبیعت‌پرستی بود. اعتقاد به جن، ارواح و پرستش ماه و ستارگان، به ویژه ستاره شعرای یمانی، در میان برخی از قبایل رواج داشت.^۴ بت‌ها و بتواره‌های عرب، که شمار آنها در آستانه ظهور اسلام به

۱. بقره (۲): ۲۷۵ و ۲۷۶؛ نساء (۴): ۱۶۱؛ مطففین (۸۳): ۱-۳ و برای آگاهی بیشتر، ر.ک: مجمع البیان فی تفسیر القرآن،

ج ۴، در توضیح آیه ۳۳ سوره نور؛ اسد الغابة فی معرفة الصحابة، ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۴۴ و ۳۲۸.

۲. محیط پیدایش اسلام، سید محمد حسین بهشتی، ص ۳۰-۳۲.

۳. ان الله بعث محمداً صلى الله عليه وآله وسلم لذيلاً للعالمين، و اميناً على التنزيل. و انتم معشر العرب على شر دين و في شر دار. منيخون بين حجارة خشن و حيات صم تشربون الكدر و تاكلون الخشب و تسفكون دماكم و تقطعون ارحامكم.

الاصنام فيكم منصوبة و الاثام بكم معصوبة. (نهج البلاغه، خطبة ۲۶).

۴. و ائمة كان رجال من الايس يثودون برجال من الجن فزادوهم زهقاً. (جن (۷۲): ۶ و ر.ک: سبأ (۳۴): ۴۱) و ائمة هو زب

الشعري. (نجم (۵۳): ۴۹)

۳۶۰ می‌رسید، اگر به شکل انسان بود «صنم» و چنانچه شکلی خاص نداشت، «وثن» نامیده می‌شد؛ مانند سنگ‌های مقدس و برخی خانه‌ها و درختان.^۱

در کنار بت‌های اختصاصی هر قبیله مانند بت‌های سواع، ودّ، یغوث، یعوق و نسر، مهم‌ترین بت‌هایی که اکثر قبایل عربستان مرکزی آنها را عبادت می‌کردند، عبارت بود از: «لات»، «منات» و «عزی». ^۲ بت «هبل» که به شکل انسان و بسیار مورد احترام بود، در داخل کعبه نگهداری می‌شد. البته مراسم تعظیم، طواف کعبه و توقف در عرفه در سایه اعتقاد به یک خدای مقتدر و مجرد که در آسمانهاست و از عبادت خدایان دیگر جلوگیری نمی‌کند تحقق می‌یافت.^۳ گروهی از عربها نیز، بدون پیوستن به یهود و مسیحیت، از بت‌پرستی و انحرافات پرهیز می‌کردند و خود را پیرو دین ابراهیم و اسماعیل علیه السلام می‌خواندند. این گروه حنیف یا حنفا شهرت داشتند.^۴

مسیحیت و دین یهود در نقاطی مانند نجران و یثرب گسترش داشت و در مناطقی مانند حیره، کیش مانی و زرتشتی نیز مورد توجه بود.^۵ یهودیان و مسیحیان که به دلایلی به این سرزمین پناه آورده بودند، با زمینه‌هایی که برایشان فراهم می‌آمد، با به خدمت گرفتن امکانات، در گسترش دین خود می‌کوشیدند. با آنکه بسیاری از آداب و احکام این شرایع تحریف شده بود و با موازین خود سازگاری نداشت، گاه مورد توجه برخی از قبایل واقع می‌شد. بسیاری از اسطوره‌ها، باورهای موهوم و آداب و رسوم خرافی در میان عربها، از آموزه‌های آیین یهود و مسیحیت شمرده می‌شد.^۶ یعقوبی بیش از هشت نوع عقیده دینی برای عربها می‌شمارد که مهم‌ترین آنها شرک و دهریت است.^۷

۱. ر.ک: مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، در توضیح آیه ۳ مانده و آیه ۷۴ انعام؛ جامعه‌شناسی دینی جاهلیت قبل از

اسلام، یوسف قضایی، ص ۱۷-۱۷۸.

۲. أفرأیتُم اللات و العزی و مناة الثالثة الأخرى. (النجم (۵۳): ۱۹-۲۰) و ر.ک: الاصلنام، کلی، ص ۱۳ به بعد؛ السیرة

النبویة، ابن هشام، ج ۱، ص ۹۳ به بعد.

۳. البداية و النهاية، ابن کثیر دمشقی، ج ۲-۱، ص ۲۳۵؛ اسلام در ایران، بطروشفسکی، ترجمه کریم کشاورز، ص ۱۹.

۴. ما کان إیزاهیم یهودیا و لا نصرانیة و لکن کان خنیفا مسلما و ما کان من المشرکین. (آل عمران (۳): ۶۷ و ر.ک: لسان (۴):

۱۲۵؛ بقره (۲): ۱۳۵؛ بلوغ العرب، ج ۲، ص ۱۹۶ و ۲۳۳؛ تاریخ تمدن اسلام و عرب، ص ۹۸ و ۹۹.

۵. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۲۶؛ و ر.ک: الآثار الباقية، ابوریحان بیرونی، ص ۳۱۲.

۶. ر.ک: بقره (۲): ۸۵-۱۱۱؛ مانده (۵): ۵۷، ۶۸-۷۳ و ۷۷-۸۳؛ توبه (۹): ۲۹-۳۲.

۷. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۵۷.

امام علی علیه السلام در تبیین کیفیت دین‌ورزی عرب جاهلی می‌فرماید:

و شما ای قوم عرب، بدترین دین را داشتید ... در میان شما بت‌ها افراشته و گناهان بال شما را بسته بود.^۱

خداوند سبحان حضرت محمد صلی الله علیه و آله را در حالی برانگیخت که «مردم روی زمین» دارای مذاهب پراکنده، خواسته‌های ضد و نقیض و گروه‌های متفرق بودند. دسته‌ای خدا را به مخلوقش تشبیه می‌کردند، گروهی ملحد و منکر بودند و جمعی معبودهایی جز خدای یگانه داشتند. اما او آنها را از گمراهی رهانید و از جهالت نجات بخشید.^۲

برای مطالعه بیشتر

تقدم تاریخی توحید یا شرک و بت‌پرستی

شرک و بت‌پرستی از واقعیت‌های تمدن کهن بشری است؛ به طوری که در دوره‌هایی آیین همگانی تلقی شده است و بیشتر ملتها بت‌پرست شمرده می‌شدند.

قرآن کریم فقط در یک سوره ۲۷ آیه درباره چگونگی برخورد حضرت نوح (اولین پیامبر صاحب شریعت) با قوم خویش و بت‌پرستان آن دوره نقل می‌کند و در نهایت حضرت نوح با ناامیدی به پیشگاه خداوند عرضه می‌دارد: رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا * فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا... وَ مَكَرُوا مَكْرًا كَبِيرًا...^۳ پروردگارا، من قوم خود را شب و روز [به توحید و شریعت الهی] خواندم، و دعوت من جز بر گریزشان نیفزود و من هر بار که آنان را دعوت کردم تا ایشان را بیامرزی، انگشتانشان را در گوشه‌هایشان کردند [تا نشنوند] و ردای خویشان بر سر کشیدند [تا مرا نبینند]... سپس من آشکارا آنان را دعوت کردم، باز من به آنان اعلام نمودم و در خلوت [و] پوشیده نیز به ایشان گفتم... و دست به نیرنگی پس بزرگ زدند و گفتند: زنهار، خدایان خود را رها مکنید...

بنابراین در گستره قلمرو شرک و سابقه طولانی آن تردیدی نیست و به رغم تلاش همه پیامبران و گسترش دانش و آگاهی انسان و ارتقای سطح فکری و خردورزی او، هنوز بخشی از جمعیت جهان در بت‌پرستی بهسر می‌برد! سؤال این است که کدامیک از شرک و توحید از نظر تاریخ مقدم بوده است؟

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۶.

۲. همان، خطبه اول، نیز رک: خطبه‌های ۹۵، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۹۱، ۱۹۶، ۱۹۸.

۳. نوح (۷۱): ۵-۲۲.

برخی از جامعه‌شناسان از جمله آگوست کنت بر این عقیده‌اند که بشریت در آغاز تاریخ به خدایان متعددی روی آورده و به تدریج به توحید و یگانه‌پرستی گراییده است. بنابراین، شرک از نظر تاریخی و زمانی مقدم بر توحید است.^۱

در حالی که از دیدگاه قرآن نه تنها توحید، تکامل یافته شرک و بت‌پرستی نیست، شرک انحرافی عقیدتی و فکری است که برای افراد بر اثر مواجهه با شبهاتی که از پاسخ آن عاجز بودند، پدید آمده است. از آن نمونه همه یا اکثر کسانی که برای جناب زرتشت (پیامبر آیین مجوس) وجود حقیقی قائل‌اند، او را مروّج توحید می‌دانند و ثنویت جهانی (اهورا مزدا و اهریمن) منسوب به آیین زرتشت را به مانی نقاش نسبت می‌دهند.

براساس آنچه قرآن کریم از مشرکان، بت‌پرستان، ستاره و فرشته‌پرستان نقل می‌کند، در سویدای قلب اینها نیز نوعی یکتاپرستی وجود دارد؛ ولی چون نمی‌توانند ملازمه جدایی‌ناپذیر میان خالقیت و ربوبیت را درک کنند اشیا و موجودات دیگر به‌ویژه ستارگان، جن و فرشته را تدبیرکننده امور عالم می‌دانند و می‌پرستند. به تعبیر قرآن اگر از مشرکان بپرسی که خالق آسمان و زمین کیست، پاسخ می‌دهند: خداوند؛ خداوند عزت‌مند و دانا.^۲

در آیه‌ای دیگر از مردم عرب حکایت شده که گروهی از مردم فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند و می‌پرستیدند.^۳

از نظر آموزه‌های قرآنی اولین مخلوق (آدم علیه السلام) پیامبر خدا و یکتاپرست بوده است و شالوده بعثت همه پیامبران نیز یگانه‌پرستی است. احادیث فراوانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام نقل شده است که دلالت می‌کند که پدر و اجداد حضرت محمد صلی الله علیه و آله از عبدالله تا آدم، همه یکتاپرست بودند و در میان آنان مشرک وجود نداشت. از آن حضرت صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود: خداوند پیوسته مرا از صلب مردان پاک به ارحام زنان پاک منتقل ساخت و هرگز مرا به آلودگی‌های جاهلیت - که شرک بدترین مرتبه آن است - آلوده نکرد.^۴

۱. ر.ک: نقد تفکر فلسفی عرب، ص ۲۳۴؛ خداوندان اله‌پیشه سیاسی، مایکل ب. فاستر، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، ج ۲ ص ۸۶.

۲. لقمان (۳۱): ۲۵؛ زخرف (۴۳): ۹.

۳. نجم (۵۳): ۲۲؛ صافات (۳۷): ۱۵۰ (و تفاسیر قرآن درباره این آیات).

۴. ر.ک: اعتقادات صدوق، ص ۱۳۵؛ اوائل المقالات مفید، ص ۱۲؛ بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۱۵، ص ۱۷.

تاریخ جاهلیت و مفهوم آن

واژه «جاهلیت» از ریشه «جهل» است، ولی از کتب لغت برمی آید که مراد از آن تنها نادانی نیست و حماقت، سفاهت و بی‌خردی را نیز در بر می‌گیرد.^۱ قرآن کریم نیز جاهل را پیوسته به معنای نادان نمی‌داند و از برخی آیات استفاده می‌شود که هر انسان متکبر و خودرأی جاهل است.^۲

بدین ترتیب، «جاهلیت» دورانی است که زندگی مردم از ارزش‌های معقول، موازین فرهنگی - منطقی و باورهای معنوی و امیدوار کننده تهی باشد.

واژه جاهلیت نخستین بار به وسیله قرآن و در خصوص زندگی مردمان قبل از بعثت به کار رفته است. از این روی، برخی حدود زمانی روزگار جاهلیت پیش از اسلام را ۱۵۰ تا ۲۰۰ سال قبل از بعثت و محدوده مکانی آن را شبه‌جزیره عربستان دانسته‌اند؛ اما این دو مسأله، با توجه به شیوه برخورد و بیان قرآن و دیگر منابع اسلامی، در خور تأمل است. بنابراین، بعید است بتوان جاهلیت را نام زمان، مردم، قبیله یا گروهی خاص دانست. البته محدوده زمانی و مکانی یادشده مصداق کامل جاهلیت است.^۳ زیرا بیشتر مردم این منطقه با اینکه در سرزمین شیخ انبیا و بزرگ‌ترین صاحبان اندیشه توحیدی چون ابراهیم خلیل زندگی می‌کردند، دچار شرک و تاریک‌اندیشی بودند.

برای شناخت نشانه‌های جاهلیت، پیجویی این اصطلاح در قرآن و نهج‌البلاغه مناسب‌ترین روش است. در قرآن کریم چهار بار کلمه جاهلیت به کار رفته است و در موارد بسیار دیگری نمونه‌ها و نشانه‌های دیگری از «جاهلیت» مورد نکوهش و انکار قرار گرفته است. چهار مصداق روشن جاهلیت در قرآن کریم عبارت است از:

۱. پیروی از حکم و حکومت ناحق، رفتار خلاف قانون الهی و مبتنی بر هوا و هوس و روی‌گردانی از دستورهای الهی، که مورد نهی قرار گرفته است. (حکم الجاهلیة)^۴
۲. بی‌توجهی به وعده و وعیدهای خداوند و بداندیشی درباره افعال الهی، که درباره گروهی از یاران پیامبر است که با اکراه و نفاق، در جنگ احد شرکت کرده بودند. (ظن الجاهلیة)^۵

۱. مجمع البحرین، (لغت جهل)؛ لسان‌العرب، ج ۲، ص ۲۰۲ (لغت جهل)؛ الملصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۱، ص ۴۰.

۲. فرقان (۲۵): ۶۳.

۳. ر.ک: دایرة المعارف تشیع، ج ۵، مقاله جاهلیت، ص ۲۸۱؛ پژوهشی در تاریخ پیامبر اسلام، ص ۱۴۸.

۴. أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَنْفُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ. (مائده (۵): ۵۰.)

۵. ... يَطَّوُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ... (آل عمران (۳): ۱۵۴)

۳. بی‌پروایی زنان در جامعه و نمایاندن زیور و آرایش‌های زنانه، که در هشدار به زنان پیامبر ﷺ و جلوه‌گری آنان است. (تبرج الجاهلیة)^۱

۴. تأکید بر خواسته‌های تابجا، تعصب درباره آگاهی‌های ناچیز و جانبداری بی‌دلیل از عقاید و اندیشه‌ها. (حمیة الجاهلیة)^۲

علاوه بر موارد کاربرد لفظ جاهلیت، در قرآن کریم بارها به عقاید، احکام و نیز اخلاق ناپسند جاهلی و جاهلیت اشاره شده است. در بحث از عقاید جاهلی که در قرآن بدان تصریح شده است در کنار بت‌پرستی که کیش اغلب مردم جزیره‌العرب بوده است، یکی دیگر از عقاید خرافی مشرکان این بوده است که می‌گفتند ما بت‌ها را نمی‌پرستیم مگر از آن روی که ما را به خداوند نزدیک می‌کنند.^۳ دیگر اینکه قائل بودند که خداوند فرزندان دختر دارد و بعضی فرشتگان دختران خدا هستند و بدین سبب به پرستش آنها می‌پرداختند تا ایشان را شفاعت کنند.^۴ اعتقاد انحرافی دیگر آنان درباره جهان پس از مرگ است که می‌گفتند: جز همین زندگی دنیوی ما زندگی دیگری نیست. ما زنده می‌شویم و می‌میریم و ما را جز طبیعت (دهر) نابود نمی‌کند.^۵

قربانی‌ای که با نام غیرخدا ذبح شده،^۶ یا آنکه برای انصاب (بت‌ها یا سنگ مقدس قربانگاه) انجام گرفته، خوردن مردار، گوشت خوک، خون، نیم‌خورده حیوان درنده، همه احکامی است که در جاهلیت روا بوده و قرآن کریم آنها را حرام و منع کرده است.^۷

۱. وَ قَزَنَ فِي بُيُوتِكُمْ وَلَا تَبْرُجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ. (احزاب (۳۳): ۳۳)
مقصود از «جاهلیت اولی» دوران تاریک جاهلیت پیش از بعثت پیامبر اکرم ﷺ است. البته اقوال دیگری نیز در تفسیر «اولی» وجود دارد که مستند نیست. (رک: تفسیر المیزان، در توضیح آیه نامبرده).

۲. إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى. (فتح (۴۸): ۲۶، نیز رک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، در توضیح آیه ۲۶ سوره فتح و ج ۱۶، در توضیح آیه ۳۳ سوره احزاب؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، در توضیح آیه ۱۵۴ سوره آل عمران؛ التفسیر الکاشف، محمدجواد مغنیه، ج ۳، در توضیح آیه ۵۰ سوره مائده؛ بحران جامعه مدرن، سیدعلی اصغر کاظمی؛ امریکا، پهبشار الحطاط، رژه گارودی، ترجمه قاسم صنموی؛ جاهلیت قرن بیستم.)

۳. زمر (۳۹): ۳.

۴. انعام (۶): ۱۰۰ و ۱۰۱؛ نحل (۱۶): ۵۷؛ نجم (۵۳): ۲۱.

۵. جاثیه (۴۵): ۲۶.

۶. بقره (۲): ۱۷۳.

۷. مائده (۵): ۳.

کوشش در تغییر و گردش دادن ماه‌های حرام و موسم حج و قرار دادن آن در ماه‌های مناسب از نظر فصل طبیعی و موسم تجارت، یاد کردن از نیاکان و فخرفروشی به آنان در مراسم حج، و سوت‌زدن و دست‌افشانی در نماز پیرامون خانه کعبه، از دیگر نشانه‌ها و اعمال عبادی جاهلی است که قرآن از آنها نهی نموده است.^۱

چنانکه اشاره شد، به ارث بردن زنان، ازدواج با همسر پدر برای پسران، ارث بردن هم‌پیمانان از یکدیگر، محرومیت زنان از ارث، از جمله رسوم جاهلی‌ای است که مورد انکار و نهی قرآن قرار گرفته است. کسانی که از موقعیت اجتماعی رقت‌انگیز و غیرانسانی زن در عصر جاهلی تا آستانه قرن بیستم اطلاع ندارند، با تکیه بر برخی عملکردها و نادیده گرفتن همه ابعاد موضوع، انتقاد می‌کنند که چرا سهم ارث زن به اندازه مرد نیست! غافل از آنکه در جهان باستان، حتی در حوزه ادیان، غالباً زنان ارث نمی‌بردند یا فقط زنان طبقه خاصی از حقوق عرفی برخوردار بودند و حکم الهی در قرآن بزرگ‌ترین گام در اصلاح وضع زنان بوده است.^۲ استبداد مردان که بارها زن را طلاق می‌دادند، شبه طلاق‌هایی که زنان را در بی‌تکلیفی و سردرگمی قرار می‌داد، چند همسری بدون کمترین محدودیت، و نابسامانی رابطه جنسی، برخی دیگر از نشانه‌های جاهلیت جهان در آستانه ظهور اسلام بوده است و بعثت جدید برای همه این عادات و رسوم و اعمال ناپه‌نجا مقررات و قانون وضع کرد.^۳

از نظر امام علی علیه السلام، لجاجت در برابر حق، حمیت و تعصب بیجا و شیطانی، خودپسندی و غرور، ترک اندیشه و دین فهمی، به‌کار نبردن گوهر خرد در خداشناسی، میراث‌دار فرهنگ منحط گذشته بودن و پیروی از پیشوایان ستمگر، که براساس تعصب جاهلی حکم می‌رانند، از نمودهای جاهلیت است.^۴

امام علی علیه السلام در خطبه‌ای دیگر درباره حالات و ویژگی‌های مردمان دوران جاهلیت در آستانه بعثت می‌فرماید: در آن دوران ملتها در خوابی عمیق فرورفته بودند. فتنه و فساد، جهان را فرا گرفته بود. کارهای خلاف میان مردم منتشر شده و امور زندگی از هم گسیخته بود. آتش جنگ‌ها زبانه

۱. توبه (۹): ۳۷؛ بقره (۲): ۲۰۰؛ انفال (۸): ۳۵.

۲. ر.ک: قرآن پژوهی (هفتاد بحث و تحقیق قرآنی)، بهاء‌الدین خرمشاهی، ص ۵۶۱.

۳. ر.ک: نحل (۱۶): ۵۷-۵۸؛ انعام (۶): ۱۳۷ و ۱۵۱؛ اسراء (۱۷): ۳۱؛ تکویر (۸۱): ۸؛ بقره (۲): ۲۲۹ و ۲۳۰.

۴. ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۱۶۶ و ۱۹۲؛ ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۸، ص ۲۸۱-۲۹۶؛ ج ۱۵، ص ۳۳-۵۲؛ ج ۱۶،

می‌کشید و دنیا بی‌نور و پُر از نیرنگ گشته بود. ... نشانه‌های هدایت به کهنگی گراییده و پرچم‌های هلاکت و بدبختی آشکار شده بود. دنیا با چهره زشت و بدنما به اهلش می‌نگریست و خشم‌آلود با خواستگاران‌ش روبه‌رو می‌شد. میوه دنیای آن روز فتنه و آشوب، و غذایش مردار بود. در درون وحشت و اضطراب، و در بیرون شمشیر حکومت می‌کرد.^۱

به خدا سوگند... اینک بی‌تردید، آشوبی سهمگین، که افسارگسیختگی و بی‌بند و باری نشانه آن است، تهدیدتان می‌کند و در کار فرود آمدن است. هرگز مباد که شما را اوضاعی بفریبد که مغروران تاریخ را فریفت.

در خطبه‌ای دیگر می‌فرماید: هرگز مباد که شما نیز چونان جفاییشان جاهلیت باشید که نه در دین ژرف‌نگر بودند و نه از خدا اندیشه‌ای داشتند...^۲

قومیت محوری

کمیت‌گرایی
استبداد حکومت
تقلید کورکورانه
طلاق ظالمانه



شرک و بت پرستی
بردگی
بی‌بند و باری زنان
تن دادن به ظلم

امپراتوری ایران در عصر ساسانیان

ایران یکی از دو همسایه بزرگ شبه جزیره عرب بود و با جمعیتی بیش از ۱۴۰ میلیون نفر بخش‌های مهمی از عراق - حاشیه دجله و فرات و کارون - قفقاز، بخارا، سمرقند، خوارزم و غزنه را نیز در بر می‌گرفت.^۳

این همسایه پهناور شرقی دست کم یازده قرن پیش از ظهور اسلام از حکومت برخوردار شده بود و با تمدنی دیرپا یکی از دو قطب مقتدر آن روزگار به‌شمار می‌آمد. ایران از موقعیتی خاص بهره‌مند بود؛ اما در آستانه پیدایش اسلام، به دلایل متعدد، از نارضایتی عمومی رنج می‌برد.^۴

۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۹؛ فرمگ آفتاب، معادپخواه، ج ۳، ص ۱۸۲۳.

۲. ولاتکونوا کجفأة الجاهلیة، لاهی‌الدین یتفقہون، ولاعن الله یعقلون. (فرمگ آفتاب، ص ۱۸۲۵).

۳. ر.ک: مروج الذهب، ج ۱، ص ۱۷۶، ۲۳۶، ۲۳۳ و ۲۸۳؛ تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی،

پطروشفسکی، ترجمه کریم کشاورز، ص ۷۱.

۴. ر.ک: مروج الذهب، ص ۲۸۰؛ تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی، ص ۷۸؛ تاریخ تمدن، ویل

دورانت، ج ۹، ص ۲۲-۲۸.

الف) حکومت و سازمان جامعه

نوع حکومت ایران، سلطنتی و استبدادی بود و پادشاهان ساسانی خود را موجوداتی برتر از بشر، فرزندان خدا و دارای شخصیت ربانی می‌دانستند. خسرو پرویز، که در سال ۵۹۱ م. به سلطنت رسید و هنگام طلوع خورشید اسلام فرمانروای ایران بود، درباره خود می‌گوید:

آدمی فناپذیر از میان خدایان و خدای بسیار جلیل در میان مردمان و صاحب شهرتی بسیار و کسی که در طلوع با آفتاب قرین است.^۱

حکومت امری موروثی بود و دیگران هوای آن را در سر نمی‌پروراندند، ولی اعضای همان خاندان در تصاحب این مقام به جان یکدیگر می‌افتادند. گاه پدری پسرش را نابینا می‌ساخت و می‌کشت و زمانی پسری شکم پدر خویش می‌درید و گاه کودتاها و آشوبهای پیاپی مملکت را چنان به هرج و مرج می‌کشاند که در فاصله چهارسال ده پادشاه زن و مرد به سلطنت می‌رسیدند.^۲

درباریان ساسانی، به‌ویژه خسرو پرویز، در خوشگذرانی افراط می‌کردند و علاقه وافری به زراندوزی داشتند. حقوق اجتماعی و روابط انسانی بر اساس تقسیمات طبقاتی به‌گونه‌ای طراحی شده بود که هر فرد تنها می‌توانست استعدادهای خود را در درون طبقه خویش بیازماید و فقط در حد طبقه خود از مواهب طبیعت بهره‌مند شود. از این‌رو بعضی دارای فره ایزدی و درخور پادشاهی بودند و گروهی شایسته دبیری و ارتشی و بیشتر مردم - اصناف، بازرگانان، کشاورزان - سزاوار منصب و مقام حکومتی شمرده نمی‌شدند، بلکه وظیفه ایشان کار و پرداخت مالیات برای تأمین نیاز شاه و دیگر مخارج بود. این فلسفه اجتماعی غلط آن‌چنان در ایران باستان رواج داشت که اردشیر بابکان قانونی وضع کرد که فرزند آهنگر، کاری جز آهنگری، و فرزند کشاورز، کاری جز کشاورزی انجام ندهد. در قانونی دیگر مقرر شد که غیر از اشراف (سلاطین و دبیران) کسی حق درس خواندن ندارد؛ تا بدین وسیله برای همیشه مردم عادی با اشراف به رقابت نپردازند. داستان مرد کفش‌گر، که حکیم فردوسی در شاهنامه آورده است، و تقاضای درس خواندن برای فرزندش و موافقت نکردن انوشیروان، گویای همین واقعیت تلخ است.^۳

۱. ایران در زمان ساسانیان، کریستن‌سن، ترجمه رشید یاسمی، ص ۶۴۸، لیز ر. ک.، تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۳۱۴؛

تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۱۲۸-۲۱۵.

۲. ر. ک. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی، ص ۷۸؛ ایران در زمان ساسانیان، ص ۶۴۸.

۳. ر. ک. شاهنامه فردوسی، ج ۵، ۲۱۶۳ و ۲۱۶۴؛ فرهنگ ایران باستان، پورداود، ص ۱۸۲؛ فروغ ابدیت، ج ۱ ص ۵۰ و ۵۱.

در امپراتوری ساسانی اقلیتی در حدود یک و نیم میلیون نفر، یعنی چیزی حدود یک درصد کل جمعیت، همه چیز را در اختیار داشتند و بیش از ۹۸ درصد چون بردگان از حقوق اساسی محروم بودند.^۱ مردم عادی و حتی طبقات متوسط حق مالکیت، دانش‌اندوزی و... نداشتند.

ب) نظام خانوادگی و حقوق زن

در خانواده ایران دوره ساسانی، مرد ریاست مطلق داشت و از نظر تعداد همسرانش با محدودیتی روبه‌رو نبود و ازدواج با محارم، به دلیل تشویق برخی از منابع زرتشتی، رواج داشت.^۲ زن از شخصیت حقوقی بی‌بهره بود و در زمره وسایل زندگی به‌شمار می‌آمد. پدر تا آنجا اختیار داشت که می‌توانست کودکانش را از خود براند یا چون برده و شیء به دیگران بفروشد. شوهر می‌توانست همسر یا یکی از همسرانش را، بی آنکه در انجام وظایفش کوتاهی کرده باشد، به مردی دیگر بسپارد تا از خدماتش بهره‌گیرد.^۳

ج) وضعیت مذهب

هنگام ظهور اسلام، ادیانی مانند زرتشتی، یهودی، مسیحی، مانوی، صابئی و مزدکی در ایران رواج داشت. دین رسمی، که از سوی شاهان ساسانی مورد حمایت قرار می‌گرفت، آیین زرتشت بود.^۴ با آنکه این آیین در موضوعاتی چون معاد، بهشت، دوزخ و... از ادیان آن روز آسیا به دینهای آسمانی نزدیک‌تر بود و همه کسانی که زرتشت را یک شخصیت حقیقی و تاریخی می‌دانند اعتراف دارند که وی در جامعه خود اصلاحات اقتصادی، اعتقادی و اجتماعی پدید آورد.^۵ آنچه به هنگام ظهور اسلام، آیین زرتشت در ایران شناخته می‌شد چنان با خرافات آمیخته بود که هرگز نمی‌شد آن را آیین آسمانی خواند. حتی روحانیان (حامیان اصلی دین زرتشت) نگران بودند و از اجرای شعایر آن

۱. ر.ک: تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، ج ۲، ص ۱۰ و ۱۱.

۲. ایران در زمان ساسانیان، ص ۵۶۹، ر.ک: زن در ایران باستان، هدايت‌الله علوی.

۳. زن در حقوق ساسانی، ص ۱۲.

۴. ر.ک: الملل والنحل، ج ۱، ص ۲۹۸-۳۲۳؛ تاریخ جامع ادیان، جان بی‌ناس، ص ۲۹۲-۳۲۴.

۵. در اینکه زرتشت شخصیتی افسانه‌ای است یا واقعی، و بر فرض واقعی و تاریخی بودن، در چه زمانی می‌زیسته اختلاف است. افزون بر این، در مکان تولد (آذربایجان، بلخ، فارس، ری، خوارزم، مرو، هرات، فلسطین)، منطقه ظهور و پادشاه معاصر او نیز اختلاف است. (ر.ک: خدمات متقابل اسلام و ایران، ج ۱، ص ۲۰۵ به بعد)

سریچی می‌کردند.^۱

ویژگی اصلی و بدون تردید این دین در زمان ساسانیان اعتقاد به یک ثنویت جهانی (اهورامزدا و اهریمن) بود.

بر اساس این اعتقاد که گفته می‌شود به سبب تعالیم مانی در آیین زرتشت پدید آمده است، جهان و آفریدگار آن دارای دو مبدأ بود: خیرات و شرور.^۲

بدین ترتیب، تراکم رو به انفجار تضادهای طبقاتی، تمرکز قدرت و ثروت، انحرافهای اخلاقی و نابهنجاری‌های جنسی و پدیدار شدن فرزندان بی‌هویت در بدنه جامعه، به زنجیر کشیده شدن اندیشه‌ها، ورشکستگی افکار دینی و در ابعادی تصلب ادیان، سست شدن نظام خانواده و ... مردم را به ستوه آورده و آماده تحولی همه‌جانبه ساخته بود.^۳

نویسنده‌ای در اشاره به علل اسلام آوردن ایرانیان می‌نویسد:

این انقلاب - ظهور اسلام در عربستان - برای دو کشور ایران و روم نیز به منزله دروس نو آسمانی و فلسفه‌هایی از عدالت‌خواهی و پرهیزکاری علیه ستمگری و بیداد بود... این فکر و احساس در مردم آن کشورها چنان رسوخ کرد که برای برانداختن حکومت‌های خود با پرچم‌داران آیین اسلامی هماواز و همفکر شدند و آثار این غلبه معنوی امروز هم - که یک هزار و چند صد سال از آن ظهور می‌گذرد - در خانه یکایک ملت‌های ایمان آورده برقرار است.^۴

امپراتوری روم شرقی

همسایه مقتدر شمالی جزیره العرب، امپراتوری بیزانس بود که آسیای صغیر، شامات، مصر و

۱. ر.ک: همان، ص ۲۱۳ به بعد.

۲. فرهنگ ایران باستان، ص ۱۸۳.

نخستین فصل از اولین کتاب اوستا مردم را راهنمایی می‌کند که پرستش خود را در مرحله نخست به موافقت اهورامزدا و سپس مطابق با فهرستی طولانی و نامنظم از اشیا انجام دهند؛ برای مثال خورشید، ماه، ستارگان، آتش، باد، آب‌ها، کوه‌ها، ارواح مقدسان درگذشته. (ادیان زنده جهان، ص ۲۸۲؛ خدمات متقابل اسلام و ایران، ج ۱، ص ۲۲۸).

در میان این عناصر، آفتاب که در تعلیمات زرتشت موجودی مقدس بود، فرزند اهورامزدا شناخته شد و مقام الوهیت یافت و مورد پرستش قرار گرفت. (ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۱۱-۲۱۴).

۳. ر.ک: اسلام و ایران، محمود افتخارزاده، ص ۱۷-۷۵.

۴. ر.ک: ترجمه و تفسیر قرآن، زین‌العابدین رهنما، ص ۷۵.

بخش‌های عمده‌ای از اروپای کنونی و آفریقا را در بر می‌گرفت و قسطنطنیه پایتخت آن شمرده می‌شد. امپراتور معروف بیزانس در قرن ششم میلادی (۵۶۵ - ۵۲۷) یوستینیانوس بود که حدود چهل سال از دوران فرمانروایی او، عصر رویدادهای بزرگ به‌شمار می‌آید. در این مدت، بیش از پنجاه جنگ در گرفت. بلوای «نیکا»^۱ در سال ۵۳۲ م. از رسواکننده‌ترین حوادث سالهای فرمانروایی وی شمرده می‌شود.^۲

روم با استبداد و سلطنت اداره می‌شد و تشکیلات اداری بسیار پیچیده و گسترده‌ای داشت. مالیات روز به روز سنگین‌تر می‌شد. میزان مالیات به خواست امپراتور بستگی داشت و ثروت‌مندان به یاری رشوه از پرداخت آن شانه خالی می‌کردند و همه سنگینی‌اش را به دوش تهیدستان می‌افکندند. مأموران، هنگام گرفتن مالیات، محرومان را می‌آزردند و زندان و شکنجه می‌کردند. خودکامگی، تبعیض نژادی، انحطاط اخلاقی و جنگ‌های توان فرسا بخشی از عوامل نارضایتی مردم بود.^۳

الف) وضعیت دینی

مسیحیت از آغاز قرن چهارم میلادی دین رسمی امپراتور اعلام شد. در سال ۳۱۳ م. قسطنطین به سبب رویایی فرمان آزادی مسیحیت را اعلام کرد و از این پس مشکلات داخلی و درون‌فرقه‌ای مسیحیت خود را نشان داد. نزاع فکری «آریوس» و «آتاناسیوس» چنان بالا گرفت که امپراتور ناگزیر شورای ۳۰۰ نفری اسقفان نیقیه را مأمور رسیدگی آن ساخت. این شورا پس از ماه‌ها بحث و بررسی، ضمن صدور اعتقادنامه‌ای، روح‌القدس را وارد مسیحیت ساخت، تثلیث را رسمیت بخشید و افکار واقعی مسیح را نابود کرد و غرب و مسیحیت را به خوابی عمیق فرو برد.^۴

۱. برای نکات در جریان یکی از مسابقات که در قالب دو گروه آبی‌پوش (کبودپوش) و سبزپوش انجام شد، به دلیل حمایت پادشاه از دسته آبی‌پوش، درگیری پیش‌آمد و هواداران دو دسته به ضرب و شتم همدیگر پرداختند. پادشاه به حمایت از گروه مورد علاقه خود دستور محاصره محل برگزاری مسابقه را داد و جمعیتی حدود ۳۰ هزار نفر کشته شدند. (ر.ک: علی عظمت و انحطاط رومیان، منتسکیو، ترجمه مهتدی، ص ۲۳۷ - ۱۲۳۹ جهان در عصر بعثت، محمدجواد باهنر و اکبر هاشمی رفسنجانی، ص ۷۲؛ تاریخ قرون وسطی، آلبر ماله، ترجمه هزیر، ص ۴۳ به بعد)

۲. تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۱۰، ص ۱۷۵؛ جهان در عصر بعثت، ص ۷۲ به بعد.

۳. تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۳، ص ۱۱۷، ۳۱۶ و ۷۷۸؛ تاریخ رم، ترجمه میرزا غلامحسین زیرک زاهد، ج ۲، ص ۳۴۳

به بعد.

۴. قسطنطین در آستانه حمله به روم ادعا کرد که در افق، علامتی شبیه به صلیب دیده است و به او گفته‌اند «با این علامت

دین‌ستیزی، دین‌گریزی و همه بی‌مهری‌های دیروز و امروز غرب به مذهب، بر اموری که از این تاریخ به بعد وارد مسیحیت شد، استوار است. سکولاریسم و کنارزدن دین از جامعه^۱ و تجربه‌زدگی افراطی و نامعقول، در عملکرد کلیسای قرون وسطا ریشه دارد که اساس آن در قرن چهارم میلادی نهاده شد.

از این زمان، شکل دین در بسیاری از ابعاد تغییر کرد. به گونه‌ای که جز شعایر هفت‌گانه^۲ چیزی از دین باقی نماند. مردم حق مراجعه مستقیم به انجیل‌ها را از دست دادند و در بسیاری کارها به کشیش نیازمند شدند.^۳ ویل دورانت در این زمینه می‌نویسد:

بزرگ‌ترین مورخان عقیده دارند که علت اصلی سقوط روم، مسیحیت بود. زیرا این مذهب کیش قدیم را که به روح رومی خصلت اخلاقی و به دولت روم ثبات بخشیده بود، از میان برد. مسیحیت به فرهنگ، علم، فلسفه، ادبیات و هنر اعلام جنگ داده بود. فکر افراد را از وظایف این جهانی روانه آمادگی تسلیم‌طلبانه برای یک حادثه کیهانی ساخته بود و آنان را واداشته بود تا به جای آنکه در جستجوی سعادت دسته‌جمعی از طریق فداکاری در راه کشور باشند، به دنبال سعادت فردی از طریق زهد و انزواطلبی بروند.^۴

فتح خواهی کرد». او در سال ۳۱۳ م. بیانیه آزادی عقیده را صادر کرد و از این پس نزاعهای درون کلیسا بالا گرفت. آریوس که از دانشمندان طرفدار عیسی بشری بود، گفت که عیسی «پسر» خداست ولی با «پدر» هم‌ذات نیست. پس ازلی نیست و مخلوق است. آتاناسیوس و آلكساندر با او به مخالفت برخاستند و مباحثات در میان طرفداران هر دو عقیده به اوج رسید. به خاطر این مباحث در شهرها غوغا و بی‌نظمی به پایه‌ای رسید که این امر برای مشرکان حتی در تئاترهای شان موضوع تفریح کفرآمیزی گشت. قسطنطین که به وحدت‌آفرینی مسیحیت امید بسته بود با مشاهده این نزاعها نگران شد. ابتدا در نامه‌ای دو طرف نزاع را نصیحت کرد. بعد از بی‌نتیجه ماندن نصیحت، شورایی در شهر نیقیه در سال ۳۲۵ تشکیل داد و در آن بیش از ۳۰۰ تن از اسقف‌های مسیحی را مأمور رسیدگی به استدلال‌های طرفین کرد. شورا ادعاهای آریوس را رد کرد و اعتقادنامه‌ای منتشر ساخت. (اعتقادنامه نیقیه) در این اعتقادنامه تثلیث به صورت رسمی در عقاید مسیحیت مطرح شده است. (تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۳، ص ۷۶۵-۷۷۱)

۱. این اندیشه‌های انحطاطی در محدوده‌ای خاص از قرن اول میلادی و توسط «پولس» مطرح بود. (ر.ک: بحارالانوار، ج ۸، ص ۳۱۳ به بعد)

۲. شعایر یا آیین‌های هفت‌گانه عبارت‌اند از: تعمید، تأیید یا تثبیت ایمان، ازدواج مسیحی، دست‌گذاری یا درجات مقدس روحانیت، اعتراف، تدهین یا مالیدن روغن مقدس به بهماران و عشای ربانی. (ر.ک: کلام مسیحی، توماس میشل، ترجمه حسین توفیقی.)

۳. ر.ک: علل گرایش به مادگیری، ص ۵۵-۷۲؛ علل عظمت و انحطاط رومیان، ص ۲۵۹ به بعد.

۴. تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۳، ص ۷۷۷ و ۷۷۸؛ ج ۴، ص ۱۳۰.

ب) نظام طبقاتی

امپراتوری روم نیز مانند رقیب نیرومندش در نظام طبقاتی به سر می برد. در این امپراتوری شایستگی ذاتی ملاک شخصیت نبود و هرکس، در هر درجه از شایستگی یا بی لیاقتی، از مزایای مخصوص طبقه خود بهره مند می شد. مردم به چهار طبقه اشراف، شوالیه ها، بردگان و طبقه متوسط تقسیم می شدند.^۱ امام علی علیه السلام در ترسیم وضعیت جهان در عصر بعثت می فرماید:

خداوند پیامبرش را زمانی مبعوث ساخت که مردم در غرقاب گناه و نادانی فرورفته بودند و در سرگردانی به سر می بردند. افسار هلاکت آنها را می کشید و پرده های گمراهی چهره عقلشان را پوشیده و بر جان و دلشان قفل زده شده بود.^۲

خداوند محمد صلی الله علیه و آله را زمانی فرستاد که از دین نشانی برپا نبود و هیچ گلدسته ای نورافشانی نمی کرد و راهی آشکار نبود.^۳

پرسش ها

۱. ضمن شمارش برخی نمودهای جاهلیت اعراب از نظر قرآن و نهج البلاغه بنویسید که آیا جاهلیت حدود زمانی و مکانی خاصی دارد؟ چرا؟
۲. برخی از مضامین جاهلیت فرهنگی عصر حاضر در باره زنان را با جاهلیت قبل از اسلام مقایسه کنید.
۳. وضعیت حقوق زنان و نظام خانواده در سه جامعه ایران دوره ساسانی، امپراتوری روم و جزیره العرب را مقایسه و ارزیابی کنید.
۴. موقعیت دین و مذهب را در سه جامعه یاد شده بیان نمایید.
۵. وجوه مشترک انحراف و انحطاط در دو امپراتوری ایران و روم را برشمارید.
۶. عصبیت موجود در ارتباط با احزاب در سطح جهان را با عصبیت قبیله ای عرب مقایسه کنید.

۱. طبقه اشراف از همه امکانات آب، خاک، تصدی مقامات سناتوری و امور قضا برخوردار بودند. شوالیه ها، بیشتر به تجارت، صرافی و خدمت به سناتورها مشغول بودند. طبقه متوسط که ذلیلانه زندگی می کردند رو به انقراض بودند. طبقه برده ها که اکثر مردم را تشکیل می دادند با آنکه به اجبار در تمام سال کار می کردند، از معاش و مسکن بی بهره بودند.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱.

۳. همان، خطبه ۱۹۶.

فعالیت‌های علمی

۱. ضمن مقاله‌ای به معرفی پنج کتاب درباره حقوق زنان پردازید.
۲. حقوق زنان در حکومت ساسانیان را در مقاله‌ای تحقیق کنید.
۳. در یک سخنرانی، معیارهای جاهلیت از نظر قرآن را با انحطاط جوامع در عصر حاضر تطبیق و مقایسه کنید.
۴. در یک مقاله عصبیت موجود احزاب در سطح جهان را با عصبیت قبیله‌ای عرب مقایسه کنید.
۵. در یک سخنرانی، علل و کیفیت تحریف آیین زرتشت در عصر ساسانیان را بیان کنید.
۶. با دقت در آیات ۲۲ تا ۴۴ سوره نمل و مراجعه به تفسیر، پیام‌های داستان ملکه سبا و حضرت سلیمان را برشمارید.
۷. با دقت در خطبه‌های امام علی علیه السلام در نهج البلاغه، نشانه‌های جاهلیت در ابعاد گوناگون را تحقیق کنید.
۸. در مقاله‌ای آغاز پیدایش بت پرستی در جزیره العرب و علل و کیفیت آن را بررسی کنید.

منابع برای مطالعه بیشتر

۱. اسلام و ایران، مذهب و ملیت ایرانی، محمودرضا افتخارزاده.
۲. ایران در زمان ساسانیان، کریستن سن.
۳. پژوهشی در تاریخ پیامبر اسلام، سید ابوالحسن حسینی ادیبانی.
۴. تاریخ تمدن، هنری لوکاس، ترجمه عبدالحسین آذرنگ.
۵. جهان در عصر بعثت، محمدجواد باهنر و اکبر هاشمی رفسنجانی.
۶. فروغ ابدیت، جعفر سبحانی.
۹. فرهنگ آفتاب (فرهنگ تفصیلی مفاهیم نهج البلاغه)، عبدالمجید معادپنخواه.
۷. محیط پیدایش اسلام، شهید بهشتی.
۸. نظام حقوق زن در اسلام، مرتضی مطهری.

فصل سوم

تاریخ پیامبر اسلام ﷺ (ولادت، بعثت و دعوت)

کودکی و نوجوانی

عبدالمطلب از میان اصیل‌ترین خانواده‌ها، سعادتمندترین بانوی جهان، آمنه را برای فرزندش عبدالله برگزید. دیده به جهان گشودن پیشوای انسانها در سپیده دم هفدهمین^۱ روز ربیع‌الاول سال ۵۷۰ م. (عام‌الفیل) با حوادثی شگرف همراه بود.^۲ سپری شدن روزگار جاهلیت و آغاز عصر بینش، دانش، بیداری و عدالت، پیام واقعی آن حوادث شمرده می‌شود.

عبدالمطلب، جدّ اول پیامبر ﷺ که به بخشندگی، نیکوکاری و دستگیری از افتادگان شهرت داشت^۳ یادگار عبدالله را شاید به علت ناکافی بودن شیر آمنه و یا به رسم بزرگان عرب همراه حلیمه سعدیه - از قبیله بنی‌سعد که به شجاعت و فصاحت معروف بودند - به روستا (بادیه) فرستاد تا در بیرون مکه، در محیط پاک و هوای سالم، بزرگ شود؛ سخن گفتن به لهجه فصیح عربی را - که در آن زمان اصیل‌ترین جلوه آن در روستا و صحرا یافت می‌شد - فراگیرد و از بیماری احتمالی وبای شهر - که خطر آن برای نوزادان بیشتر بود - مصون بماند.^۴

۱. مشهور میان علمای اهل سنت دوازدهم ربیع‌الاول است. (السیرة النبویة، ج ۱، ص ۱۷۱)

به ابتکار جمهوری اسلامی مقطع مورد اختلاف در نقل روز ولادت پیامبر ﷺ هفته وحدت اعلان و گرامی داشته می‌شود.

۲. ر.ک: محمد خاتم پیامبران، ج ۱، ص ۱۷۶-۱۷۸.

۳. السیرة الحلبیة، ج ۱، ص ۶. برای اطلاع از سنت‌های عبدالمطلب که بیشتر آن را اسلام تأیید و امضا کرده است، ر.ک:

بلوغ الارب فی معرفة احوال العرب، ج ۱، ص ۳۲۴.

۴. السیرة النبویة، ج ۱، ص ۱۸۹؛ بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۲۴۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۸؛ تاریخ الطبری، ج ۲،

ص ۹۸۱ و مناقب آل ابی طالب، ابن‌شهر آشوب، ج ۱، ص ۳۰. برای اطلاع بیشتر از زندگانی پیامبر و ابعاد شخصیت آن

حضرت، ر.ک: نرم‌افزار نورالسیرة و جامع الاحادیث، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.

حلیمه، در مدت چهار سال، گاه کودک را به مکه می‌آورد و به مادر و نیای بزرگوارش نشان می‌داد. گویا برای شکل گرفتن شخصیت انسانهای بزرگ، تحمل ناگواری‌ها و غمهای جانکاه و آموختن درس بردباری اجتناب‌ناپذیر است. محمد ﷺ پیش از تولد، پدر ارجمندش را از دست داد.^۱ چون به شش سالگی گام نهاد، مادر مهربانش دیده از جهان فرو بست و در حدود هشت سالگی، نیای گرانقدرش عبدالمطلب به سرای دیگر شتافت.^۲ مشکلات سالهای یتیمی محمد ﷺ چنان بود که خداوند در آغاز دشواری‌های همه جانبه بعثت، از آن یاد می‌کند و پیامبر را به مهربانی با یتیمان و فراموش نکردن آن زمان فرا می‌خواند.^۳ از این پس، ابوطالب، که تنگدستی بزرگوار بود، حامی محمد ﷺ شد. فقر خانه ابوطالب، آن نوجوان سعادت‌مند را با گرسنگی آشنا ساخت. فقر را فخرش قرار داد و زمینه معرفتی معقول گردید تا در پرتو آن فقر را بشناسد، درد فقیران را درک و راه نجاتشان را جستجو کند.^۴ ابوطالب و همسرش فاطمه بنت اسد - که هر دو چون عبدالمطلب پیرو مذهب ابراهیم

۱. برخی مورخان سن حضرت محمد را هنگام مرگ پدر، هفت ماه و بیست و هشت روز نوشته‌اند. (ر.ک: الطبقات الکبری،

ابن سعد ج ۱، ص ۱۰۰؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۶.)

۲. برای اطلاع بیشتر از علاقه عبدالمطلب به حضرت محمد ﷺ ر.ک: تاریخ الیعقوبی، ج ۱، ص ۳۶۵؛ السیره النبویه،

ج ۱، ص ۱۶۸.

۳. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * وَالضُّحَى * وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى * مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى * وَالْأَخْرَجُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَى * وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى * أَلَمْ يَجْعَلْكَ يَتِيمًا فَآوَى * وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى * وَوَجَدَكَ غَابِلًا فَأَغْنَى * فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ * وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ * وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ. (ضحی (۹۳): ۱-۱۱)

۴. زندگی دشواری که یتیم عبدالله در متن آن پرورش یافت، به طور طبیعی باید او را فردگرا، خودبین و عاری از کرامت و بزرگواری بار آورد. زیرا او در سالهایی که برای تعادل عاطفی به مهر پدر و آغوش گرم مادر نیاز داشت، هر دو را از دست داده بود. با این حال در سیره محمد ﷺ فردگرایی، خودبینی، پرخاشگری و نبود تعادل عاطفی نمی‌بینیم. او آینه روحش را تنها به روی فضایل جامعه خویش گشوده و تنها آنچه با فطرت و کیان انسانی سازگار می‌نمود، در خود پرورانده بود. با همین تحلیل است که می‌گوییم بزرگواری شخصیت ابوطالب، بستر کرامت کامل آسمانی محمد شد و راه زندگی او را - از هشت سالگی به بعد - از آنچه ابولهب‌ها داشتند، جدا کرد. خانه‌های تهی از نان و بهره‌مند از کرامت، اگرچه نتوانند شکم‌ها را سیر کنند، قادرند بستر فعلیت‌یافتن قابلیت‌های آسمانی - که در همه انسانها وجود دارد - باشند. بدون تردید اعجاز شخصیت یتیم عبدالله در این است که در متن جامعه‌ای که از آسمان و زمین آن فتنه و فرومایگی می‌بارید و همه فطرت‌های سالم را به کزی، نبود تعادل و ناپهنجاری می‌کشاند، به گونه‌ای مجزه‌آسا خود را از قمر روابط انحراف‌زا و ویرانگر بیرون کشید و به عالی‌ترین درجات انسانی و الهی رساند و تا «قاب نوسین او ادنی» صعود کند. (ر.ک: تاریخ صدر اسلام، غلامحسین زرگری‌نژاد، ص ۱۸۰-۱۸۲)

خلیل بودند - ^۱ در نگهداری از محمد ﷺ بسیار کوشیدند. محمد ﷺ، براساس سنت جوامع قدیم - که کودکان را از آغاز سن رشد به فعالیت و مشارکت در اقتصاد خانه وامی داشت - و به سبب کافی نبودن درآمد ابوطالب، تصمیم گرفت مانند بسیاری از پیامبران، «شبانی» پیشه کند. این پیشه نوعی تمرین شکیبایی بود و برای رویارویی با پیروان باورهای خرافی و رسوم نادرست دوران جاهلیت تجربه‌ای مناسب می‌نمود. افزون بر این، تهی بودن صحرا از سر و صدا و جدال‌های شهری، برای پرورش نهال فضایل باطنی و اندیشه در شگفتی‌های کتاب هستی، فرصتی مناسب به شمار می‌آمد.

کلید شخصیت محمد ﷺ در نوجوانی و جوانی

تردیدی نیست که حضرت محمد ﷺ، تا پیش از بعثت - نه در مکه و نه در میان برگزیدگان جامعه آن - به عنوان یک شخصیت اجتماعی برجسته شناخته نبود؛ اما چنانکه اشاره شد حوادث و وقایع این سالها سبب شد که قریش او را «امین» بخواند؛ لقبی که حضور سرنوشت‌سازش در نصب حجرالاسود، تنها موجب ظهور و رواج آن شد و الا پیش از این در خلوت خانه دل مردم مکه جای گرفته بود.

امین به فرد امانتدار، راستگو، باوقار، خوش خلق، کریم و شرافتمند گفته می‌شود که از هر ناپاکی و گناه اجتناب می‌کند. محمد ﷺ امین است و با وجودی که سنین جوانی را می‌گذراند گرد هیچ یک از آداب و رسوم جاهلی نمی‌گردد. در مکه نوشیدن شراب، انجام قمار و نیز فساد اخلاقی امور رایج بود. مجالس لهو و خوشگذرانی قریش معروف است. معمولاً در مکه شب‌نشینی‌هایی برپا می‌شد که زن و مرد در آن شرکت می‌کردند و به افسانه‌گویی و بذله‌گویی می‌پرداختند، اما آن جناب ﷺ حتی یک بار در این مجالس شرکت نکرد. نه هیچ وقت در بخت‌آزمایی‌های جاهلی شرکت جست و نه لحظه‌ای دامن به فسادآلود. چه جای شگفت که حتی در تهمت‌هایی که قریش پس از بعثت به او نسبت دادند، هیچ‌گاه او را به چنین صفات و کارهایی متهم نکردند؛ بلکه با وجود دشمنی و مخالفت با او، همواره به سلامت نفس، راستگویی، امانتداری و شرافت او اقرار می‌کردند.^۲

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱ و ۱۴؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۱۹.

۲. ر.ک: تاریخ اسلام، عبدالرحیم قنوت، ص ۴۱ و ۴۲.

جوانی

دوران جوانی، زمان شکوفایی غرایز و گاه انحرافها و آلودگی‌های انسان است؛ به‌ویژه در فضای تیره جامعه حجاز که حتی کهنسالان به‌گونه‌ای شرم‌آور در آلودگی به‌سر می‌بردند و پرچم سیاه به علامت جاهلیت بر فراز برخی از خانه‌ها نصب شده بود. در این موقعیت، فرزند پاک عبدالله هرگز تأثیر نادرست نپذیرفت و چنان در درستی و صداقت شهره شد که حتی بعدها دشمنانش او را «امین» می‌خواندند. در ۲۰ سالگی، با شرکت در پیمان «جوانمردی و نیکوکاری» (حلف الفضول) به دادخواهی ستمدیدگان برخاست.

گویا در ۲۵ سالگی و در رویداد تعمیر کعبه در میان مردمی متعصب، با خردمندی و فرزاندگی داوری کرد و ضمن احترام به همه گروه‌ها و شرکت دادن نمایندگان همه قبایل، حجرالاسود را به جای خویش بازگرداند.^۱

ازدواج

خدیجه، بانوی فهیم و ثروتمند مکه، از زنان ممتاز جزیره‌العرب به‌شمار می‌آمد. با آنکه بر پایه برخی نقلها دو شوهر پیشین او بدرود زندگی گفته بودند، شادابی و جوانی خود را حفظ کرده، همچنان بزرگان و اشراف خواستگار خویش را نومید می‌ساخت. او که تبار با فضیلت امین قریش را نیک می‌شناخت، گویا از راز نهفته در وجود این جوان پاکدامن آگاه بود.

اخبار معنوی دل‌انگیز سفر تجارتي آن بزرگوار علیه السلام به شام - که خود مقدماتش را فراهم آورده بود - شوق وی را فزونی بخشید. درایت و هوشیاری خدیجه، زمینه خواستگاری را فراهم آورد.^۲ مشکل کمبود دستمایه زندگی و مقدمات ازدواج آن جناب را - که احتمالاً از اسباب تأخیر ازدواج او شمرده می‌شد - با هوشمندی حل کرد و تصمیم گرفت مهریه و هزینه عروسی را بپردازد. بدین ترتیب، نجیب‌ترین جوان قریش - که دوشیزگان عرب در آرزوی ازدواج با وی به سر می‌بردند - در ۲۵

۱. تاریخ الیعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۳. برخی منابع، عمر حضرت را در این داوری ۳۵ سال ذکر کرده‌اند. (ر.ک: مروج الذهب،

ج ۲، ص ۳۷۸؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۱۸.)

۲. السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۱۲-۲۱۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۶۹؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۳؛ بحار الانوار،

ج ۱۶، ص ۲۲.

سالگی با خدیجهٔ پاکنهاد - که حدود ۴۰ سال داشت - ازدواج کرد^۱ و بیش از ۲۵ سال از عمر خود را - که در واقع تمام دوران جوانی اش به شمار می‌آمد - با او گذراند. خدیجه - که ملکهٔ قریش بود - از این پس خود را کنیز محمد ﷺ خواند. رفتار آن حضرت ﷺ در جلب رضایت خدیجه و بخشیدن اموالش به تهیدستان، بی‌توجهی به ثروت‌اندوزی، آزاد کردن زید بن حارثه از قید بردگی و ارج نهادن به او، مشعلی بود که به زودی خدیجه را از دهلیز وجود محمد ﷺ عبور داد و به روشنایی خیره‌کنندهٔ قلبش رساند. از این پس او دیگر تنها بانوی خانهٔ محمد نبود، بلکه همراز، همدم، همدل و رفیق راهش به شمار می‌آمد. با او، خدایش را می‌یافت و با رنج، صداقت و پاکدلی اش را؛ و در قالب این رنجها بود که مقامی بالاتر از مریم و زنان برجستهٔ تاریخ یافت.

از این پس، گرایش به خلوت و انزوا در وجود حضرت ﷺ فزونی یافت. اندیشه‌های عمیق درونی، ناسازگاری محیط و فاصلهٔ روحی اش با مردم، روز به روز بیشتر شد و خلوت و اندیشه به شکلی اسرارآمیز زندگی اش را فرا گرفت. گویا مکه و اجتماع آن روحش را می‌آزرد. در طول سال، بارها به کوه‌های اطراف مکه و غار حرا می‌شتافت و این امر در ماه رمضان به اوج می‌رسید. تاریخ دربارهٔ موضوعات و کیفیت اندیشهٔ آن حضرت خاموش است. شاید بتوان گفت پیامبر در خلوت حرا به روزی می‌اندیشید که فردی، لات، منات، عزّی، هُبَل و اشرافیت مدافع این بت‌ها را از مسند قدرت به زیر کشد و محبت خدای یکتا را در قلوب محرومان جایگزین سازد. اما از جامعه‌ای که بت‌پرستی و شهوترانی، زراندوزی و ستمگری بر آن حاکم بود چگونه می‌شد انتظار حرکتی داشت! به یقین نجات جامعه از اسارت شرک، آرمان آن حضرت و گرمابخش وجود او در ایام تحنّت بود؛ اما آیا بدون پایگاه اجتماعی و داشتن یاور و همفکر چگونه و با چه پیامی می‌توانست با جامعه سخن گوید و بیدارشان کند!^۲ یار تنهایی و خلوتش علی بن ابی‌طالب ﷺ می‌فرماید: هر سال در کوه حرا اقامت می‌گزید. من او را می‌دیدم و جز من کسی وی را نمی‌دید. نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوت را استشمام می‌کردم.^۳

۱. برخی محققان معتقدند که خدیجه قبلاً ازدواج نکرده بود و رسول خدا ﷺ نخستین همسر او بود. (ر.ک: الصحيح من

سیرة النبی الأعظم، ج ۱، ص ۱۲۱.)

۲. وَكُنْتُمْ عَلَيَّ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا، كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ. (آل عمران (۳): ۱۰۳)

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

آغاز رسالت

۲۷ رجب، در حالی که محمد ﷺ عالی‌ترین مراحل کمال انسانی و عقلانی را در چهل سالگی پشت سر می‌گذاشت، در نیمه‌شب که آرامشی روحانی وجودش را فراگرفته بود و جهان طبیعت نیز همراه او دست نیاز به سوی خالق یکتا گشوده بود، صحیفه‌ای نورانی در مقابل روح پاک و چشمان جستجوگر او گشوده شد. فرمان رسالت بود که از سوی حضرت احدیت صادر شده بود و با امر به «خواندن» بدو ابلاغ می‌شد. امین وحی او را ندا می‌داد که بخوان! بخوان به نام پروردگارت! پس از آنکه صدای جبرئیل در جانش طنین انداخت و به او گفت که چگونه انسان به امر خداوند از کوچک‌ترین ذرات پا به عالم وجود گذاشته و با دانشی که خداوند به واسطه قلم به او کرامت فرموده،^۱ به منزلتی والا رسیده است، حضرت محمد ﷺ دریافت که امواجی که بر جانش گذشته و بر لبانش جاری شده در قلبش نقش بسته و او مخاطب کلام خداوند قرار گرفته است و بدین ترتیب ماهیت بعثت، هدایت و دعوت جدید بر پایه معنویت، انسان و علم آشکار شد.^۲

حضرت ﷺ در حالی که با نگاهش جبرئیل را تعقیب می‌کرد و پیام آسمانی وی - ای محمد، تو پیامبر خدایی و من فرشته وحی خداوندم - در دل و جانش طنین می‌افکند، از غار حرا بیرون آمد و روانه منزل شد. خدیجه که در پانزده سال زندگی با وی از او جز راستی و درستی ندیده بود و با زوایای اندیشه‌اش آشنایی داشت، رسالتش را تبریک گفت و بی‌درنگ ایمان آورد.

ایمان خدیجه برای پیامبر، که قریش را نیک می‌شناخت و راهی دشوار فراروی خویش مشاهده می‌کرد، نسیم قرار و تکیه‌گاهی ارزنده شمرده می‌شد.^۳ علی رضی الله عنه که بیشتر عمر ده ساله‌اش را در خانه رسول خدا ﷺ گذرانده و زیر نظر او پرورش یافته بود، با مشاهده نشانه‌های فرود آمدن فرشته وحی، به یگانگی خدا و رسالت حضرت محمد ﷺ گواهی داد.^۴ داوری دقیق و تهیه فهرستی واقعی از همه

۱. بسم الله الرحمن الرحيم • اقرأ باسم ربك الذي خلق • خلق الانسان من علق • اقرأ وربك الاكرم • الذي علم بالقلم.

(علق (۹۶): ۱-۴)

۲. السيرة النبوية، ج ۱، ص ۲۶۲-۲۷۳؛ الكامل في التاريخ، ج ۱، ص ۱۵۷۳؛ التفسير الكاشف، ج ۷، ص ۵۸۵ و ۵۸۷؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۲.

۳. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۱۵ به بعد؛ التنبيه والاشراف، مسعودی، ص ۱۹۸.

۴. رسول اکرم ﷺ درباره پیشگامی علی رضی الله عنه در اسلام فرموده است: اولکم وروداً علی الحوض، اولکم اسلاماً، علی بن ابی طالب. (الاصابة، ج ۳، ص ۲۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۲۹).

کسانی که در گرایش به اسلام از دیگران پیشی گرفتند، از حوصله این بحث خارج است، اما با توجه به آنچه اکثر سیره‌نویسان نوشته‌اند، بعد از خدیجه و علی رضی الله عنهما، می‌توان زید بن حارثه، زینب، رقیه، ام‌کلثوم (دختران پیامبر)، ابوبکر، بلال، یاسر، سمیه، عمار، مقداد، ابوذر، زبیر بن عوام، عثمان، طلحه، عبدالرحمن بن عوف، مصعب بن عمیر و سعد بن وقاص را از مسلمانان اولیه به شمار آورد.^۱

برای مطالعه بیشتر

افسانه اولین وحی و آغاز بعثت

در برخی کتب تاریخ و حدیث گزارشی درباره چگونگی بعثت و نخستین وحی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که با معیارهای حدیث و تاریخ سازگاری ندارد. چون این گزارش مشهور است و مورد استقبال مستشرقان قرار گرفته است، نقل و نقد مختصر آن لازم است.

عایشه می‌گوید: فرشته نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت بخوان. گفت: خواندن نمی‌دانم. سه مرتبه و هر بار به سختی او را فشار داد، تا اینکه در آخرین بار گفت: بخوان به نام پروردگارت که آفرید... .

آنگاه رسول خدا در حالی که می‌لرزید نزد خدیجه آمد و گفت مرا بپوشانید. او را پوشانیدند تا اضطراب و ترس او کم شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه پیش آمده بود برای خدیجه بیان کرد و گفت: بر خویشتن بیمناکم. خدیجه گفت: به خدا سوگند، هرگز خداوند تو را خوار نخواهد کرد. سپس او را نزد پسرعمویش ورقه بن نوفل - پیرمرد نابینای مسیحی - برد. خدیجه به او گفت: عموزاده! از برادرزاده‌ات بشنو که چه می‌گوید. رسول خدا آنچه دیده بود بیان کرد. ورقه گفت: این همان ناموس (فرشته) است که بر موسی نازل شده. کاش من امروز جوان بودم. کاش آن روز که قومت تو را بیرون می‌کنند، زنده بودم. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: مگر مرا بیرون می‌کنند؟ گفت: آری.^۲ بدین ترتیب محمد صلی الله علیه و آله به رسالت خویش و... اطمینان می‌یابد این روایت - هرچند در کتب صحیحین نقل شده است به دلایلی پذیرفته نیست:

- امام علی رضی الله عنه خود می‌فرماید: انا عبدالله و اخو رسول الله و انا الصّدیق الاکبر... صلیت مع رسول الله قبل الناس سبع سنین. (ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۲۰۰ و ۲۲۸؛ ج ۲، ص ۳۱۴؛ الفدی، ج ۳، ص ۲۲۰-۲۲۴).
۱. السیرة النبویة، ج ۱، ص ۲۶۹-۲۸۱؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۳؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۱۵؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۹۹؛ ج ۳، ص ۲۲۷ و ۲۳۳؛ السیرة الحلبیة، ج ۱، ص ۲۶۷.
۲. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵۹ و ۶۰؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۹۷-۲۰۴؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۰۵ و ۲۰۶.

۱. روایت کننده این گزارش عایشه است و به اتفاق ارباب سیره و تاریخ، او در سال چهارم یا پنجم بعثت متولد شده است. روشن است که در هنگام بعثت خود شاهد احوال آن حضرت نبوده است و در خبری نیامده است که ماجرای بعثت را از پیامبر ﷺ شنیده باشد. علاوه او نام راوی اصلی را که احتمالاً از او شنیده است ذکر نمی‌کند و این خبر به اصطلاح مرسل است و در خور اعتماد نیست.

۲. بر اساس این روایت، فرشته وحی چندین بار به محمد ﷺ تکلیف خواندن کرده و او اظهار ناتوانی نموده است! در حالی که اگر مقصود این بوده که حضرت کلام خدا را از روی لوح و نوشته‌ای بخواند، چنین چیزی عقلانی نیست. زیرا خدا و فرشته او می‌دانستند او قدرت خواندن ندارد. و اگر مقصود خواندن آیات به دنبال فرشته وحی بوده باشد، این عمل امر دشواری نبوده است تا آن حضرت که به هوش و خردمندی معروف بود در سنین کمال عقل و فکر، از آن عاجز باشد!

۳. فشارهای مکرر پیامبر از سوی فرشته وحی، چه مفهومی ممکن است داشته باشد؛ در حالی که یادگیری، امری ذهنی است! اگر برای این بوده که به قدرت خدا ناگهان قدرت خواندن بیابد، برای این کار اراده خدا کافی بوده است. و اگر فشارهای یاد شده را در اثر ارتباط حضرت محمد ﷺ با مبدأ جهان هستی و عالم غیب بدانیم، باز هم توجیه‌پذیر نیست. چون بر اساس آیات، وحی از یکی از سه طریق بوده است: «ارتباط مستقیم و دریافت پیام الهی بدون هیچ واسطه»، «از طریق شنیدن صدا، بدون مشاهده صاحب صدا» و «توسط فرشته وحی»^۱ و در این میان بر اساس برخی روایات تنها در صورتی که دریافت وحی از طریق ارتباط مستقیم و بی‌واسطه بوده، نوعی سنگینی را تحمل می‌کرده است.^۲ در حالی که به اتفاق مورخان، نخستین آیات قرآن را جبرئیل در غار حرا آورده بود و از این رو هیچ دلیلی برای احساس فشار و سنگینی وجود نداشته است. البته این هرگز، به معنای نفی احساس سنگینی مسئولیت و نگرانی آن حضرت از مخالفت بت‌پرستان نیست.

۴. با توجه به آمادگی‌های حضرت ﷺ در دریافت پیامهای غیبی، غافلگیر شدن او و دچار ترس و اضطراب شدن معنا ندارد. تا کسی آمادگی‌های لازم را از هر نظر برای اخذ سرّ الهی نداشته باشد،

۱. ر.ک: شوری (۴۲): ۵۱.

۲. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۴۶ - ۲۷۱.

خدای حکیم چنین منصب بزرگی را به عهده او نمی‌گذارد.

۵. چگونه قابل قبول است که اطلاعات بانو خدیجه، بیشتر از پیامبر باشد و با مشاهده ترس و لرز حضرت، او را دلداری دهد!

۶. عجیب‌تر اینکه چگونه می‌توان تصور کرد که پیامبری به رسالت و مسئولیت هدایت مردم مبعوث شده باشد و خود نداند، پیک الهی را نشناسد، پیام او را درست تشخیص ندهد و نیازمند تأیید پیرمرد نابینای مسیحی باشد؟!

۷. تردیدهایی که به پیامبر ﷺ نسبت داده‌اند با آیات قرآن که می‌گوید: «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى: آنچه را دل دید انکار [ش] نکرد»^۱ سازگاری ندارد. از امام صادق علیه السلام پرسیدند: چرا پیامبر ﷺ هنگام دریافت وحی، ترس نداشت که وسوسه شیطان باشد؟ حضرت فرمود: خداوند وقتی بنده‌ای را به رسالت منصوب می‌کند، به او اطمینان خاطر و آرامش کامل می‌بخشد؛ به طوری که هرچه از جانب خدا بر او نازل می‌گردد، همانند چیزی است که خود به چشم می‌بیند.^۲

۸. بارها در قرآن کریم از وحی بر پیامبران و نزول فرشتگان بر آنان سخن رفته است. آیا درباره کدام‌یک از ایشان چنین احوال و اوصافی آمده است؟ شگفتا! مگر فرشته وحی با کسی دست به گریبان می‌شود؟

۹. این گزارش با گزارش جابر بن عبدالله، عبدالله بن عباس، عمرو بن شرحبیل و روایت دیگر عایشه نیز سازگاری ندارد. چون در هیچ‌یک از اینها سخنی از تردید پیامبر ﷺ به میان نیامده است، بلکه در گزارش عبدالله بن عباس می‌خوانیم: فرجع الی بیده و هو موقن.^۳

۱۰. درست است که این روایت در کتاب صحیح بخاری و مسلم (از مهم‌ترین کتب حدیثی اهل سنت) آمده و شارحان آن کتب نیز دانشمندان سرشناسی هستند، اما در همین کتابها نقلهای مناسب دیگری نیز وجود دارد که مقام رسالت پیامبر ﷺ را خدشه‌دار نمی‌کند. چگونه است که محققان غربی و شرق‌شناسان که ادعای علمیت و بی‌طرفی می‌کنند، به سراغ این گزارش رفته و به نقل آن پرداخته‌اند؟!^۴

۱. نجم (۵۳): ۱۱.

۲. ر.ک: التمهید فی علوم القرآن، محمد هادی معرفت، ج ۱، ص ۴۹.

۳. عیون الاثر، جزء اول، ص ۸۳.

۴. این گفتار با استفاده از کتاب تاریخ اسلام آقای مهدی پیشوایی، ص ۱۳۱-۱۳۷ و خیانت در گزارش تاریخ آقای مصطفی حسینی طباطبایی، ج ۲، ص ۲۵۳-۲۷۶ نقل گردید.

دعوت خصوصی - پنهانی و تبلیغ عملی

از آنجا که سرزمین مکه دورانی طولانی به شرک و بت پرستی آلوده بود و مردم در مرداب خرافه‌ها و تعصب روزگار می‌گذراندند، اعلان یکباره دعوت توحیدی و سوریدن دفعی علیه همه مظاهر جاهلیت، جز برای گروه خاصی از اهل معرفت، قابل تحمل نبود. رسول خدا، با عنایت به اینکه اندیشه قوی و ایدئولوژی غنی شرط اساسی اصلاحات عمیق و ریشه‌دار است، تبلیغ و دعوت خصوصی را که گاهی از آن به پنهانی تعبیر آورده شده، آغاز کرد تا با عضوگیری و تربیت هسته‌های اصلی تبلیغ، زمینه اعلام آشکار و عمومی منطق نیرومندش را فراهم آورد. در این مدت، قریش از ادعای او خبر داشتند و وقتی او را در معابر می‌دیدند، می‌گفتند: جوان عبدالمطلب از آسمان سخن می‌گوید. اما چون در مجامع عمومی سخن نمی‌گفت، از محتوای دعوتش خبر چندانی نداشتند و از همین رو واکنش نشان نمی‌دادند.^۱

در این دوره سه ساله، محمد ﷺ آشکارا به عیب‌جویی از عقاید و کردار مکیان نمی‌پرداخت و ماهیت ضدستم و اشرافیت دعوت خویش را آشکار نمی‌ساخت؛ بلکه با چهره‌ای آرام همراه علی ﷺ و خدیجه ﷺ و کمی بعدتر زید بن حارثه - که اساس سازمان اجتماعی و امت او را شکل می‌دادند -^۲ در مراکز پرجمعیت مکه، مانند مسجدالحرام و منا، به نیایش خدای واحد می‌پرداخت. او نماز را که مجموعه معارف معنوی برای ارتباط با معبود است، در پای کوه صفا و در منزل یکی از مسلمانان نخستین (منزل ارقم) و گاهی فراروی مخالفان برپا می‌داشت.^۳

عبدالله بن مسعود، صحابی دانشمند، چنین نقل می‌کند: همراه عموه‌ایم و چند تن دیگر برای خرید کالا به مکه رفتیم. می‌خواستیم عطر بخریم. از فروشنده‌اش پرسیدیم، عباس بن عبدالمطلب را نشان دادند کنار چاه زمزم، با عباس در گفتگو بودیم که مردی با چهره سپید و گلگون و چون ماه درخشان از در «صفا» وارد مسجدالحرام شد. نوجوانی زیبا همراهش بود و در پی او، بانویی آهسته و

۱. السیرة النبویه، ج ۱، ص ۲۸۰؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۱۶؛ کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۳۲۴.

۲. امام علی ﷺ در خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه می‌فرماید: لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول الله ﷺ و خدیجه و انا ثالثهما... و در خطبه ۱۳۱ می‌فرماید: اللهم انی اول من اناب، و سمع و اجاب، لم یسبقنی الا رسول الله ﷺ بالصلاة. (ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۰۰-۲۲۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۵۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۲).

۳. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۹۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۹؛ السیرة الحلییه، ج ۱، ص ۴۵۶.

با وقار گام برمی داشت. آنها وقتی نزدیک کعبه رسیدند، حجرالاسود را احترام کردند. پس هفت بار پیرامون خانه کعبه گردیدند. آنگاه در برابر رکن به نماز ایستادند. از عباس پرسیدم: این چیست؟ آیا آیین جدیدی در قریش پدید آمده؟ گفت: آری، آن مرد برادرزاده ام محمد ﷺ و آن زن خدیجه، دختر خویلد، همسر اوست و آن نوجوان علی پسر ابوطالب است. اینان خدا را چنین عبادت می کنند. اکنون در روی زمین جز این سه تن کسی یافت نمی شود که خدا را این گونه عبادت کند.

سه مسلمان نخست و جهت گیری اجتماعی دعوت

در کنار ده ها دلیل و نشانه برای شناخت جهت گیری اجتماعی بعثت جدید، بررسی موقعیت و جایگاه اجتماعی اولین گروندگان می تواند جهت گیری اجتماعی اسلام و برخی علل مخالفت قریش را بنمایاند. به اتفاق مورخان، خدیجه نخستین زنی بود که مسلمان شد. تاریخ از دعوت او به وسیله پیامبر ﷺ هیچ یاد نکرده است. او تنها با شنیدن خبر بعثت بی درنگ اسلام را پذیرفت. و از میان جوانان (مردان) امام علی ﷺ نخستین فردی بود که به پیامبر خدا گروید. این نوجوان ده ساله ابوطالب به ظاهر به سبب تنگدستی پدر یک سال پیش از بعثت به خانه پسرعمویش محمد ﷺ روانه شده بود. زید بن حارثه نیز که سالها پیش او را در بازار مکه به غلامی فروخته بودند و در این زمان خدیجه او را به پیامبر هدیه و پیامبر ﷺ نیز او را در راه خدا آزاد کرده بود. این سه فرد با موقعیت مختلف اجتماعی چه جایگاهی در جامعه آن روز مکه دارند؟ تعیین جایگاه این سه، حقایق فراوانی را درباره جهت گیری اجتماعی اسلام نمایان می کند.

در جامعه جاهلی آن روز مکه اصالت و برتری به سه چیز بود: ۱. مرد بودن ۲. مسن بودن ۳. آزاد بودن. زنده به گور کردن دختران و پرآشفتن از خبر تولد دختر، ویژگی بارز زندگانی قبیلگی جزیره، یعنی واقعیت مردسالاری و نگرش این اجتماع به مسأله زن را می نماید. واقعیت دیگر نظام حاکم قبیلگی، اصل اعتبار فزونی سن بود. اینکه چهل سال کامل داشتن از شرایط حضور در دارالندوه برای حل و فصل امور مهم اجتماعی شمرده شده است به خوبی از محوریت سن زیاد در نظام قبیلگی شبه جزیره حکایت می کند.

سومین واقعیت جامعه جاهلی مکه، آزادی و رهیدگی از قید اسارت و بردگی بود. غلامان هیچ اختیاری نداشتند، تا چه رسد به اینکه بخواهند در امور اجتماعی نقش ایفا کنند و یا مورد توجه قرار گیرند.

حاصل آنکه هیچ یک از این سه تن نمی‌توانستند در جامعه جاهلی آن روز دارای جایگاه و مرتبه‌ای باشند. به تعبیر دقیق‌تر اسلام از همان آغاز به یک موضع‌گیری بر ضد ارزش‌های جاهلی اقدام کرده بود. با اسلام خدیجه به عنوان یک زن، ارزش مرد بودن و مردسالاری نفی شد. اسلام علی بن ابی‌طالب که یک نوجوان بود اصل اعتبار فزونی سن را که بعدها نیز مورد استناد قرار گرفت، بی‌پایه گردید. اسلام زید بن حارثه به عنوان غلام آزاد شده رسول خدا ﷺ، نظام برده‌داری رایج در شبه‌جزیره را مورد حمله قرار داد. گویی دست تقدیر این سه تن را در خانه حضرت محمد ﷺ گردآورده بود تا اسلام هر یک اعلام مبارزه‌ای باشد بر ضد یکی از ارزش‌های جاهلی.^۱

انذار خویشاوندان و دعوت آشکار

سه سال تبلیغ عملی رسول اکرم ﷺ و افزایش گروندگان او زمینه ذهنی و اجتماعی دعوت عمومی و علنی را فراهم آورد.^۲ بیش از ۴۰ تن از نزدیکان و فرزندان عبدالطلب - که ابوطالب، حمزه و ابولهب از آن جمله‌اند - به مهمانی دعوت شدند و علی رضی الله عنه به دستور رسول خدا ﷺ سفره‌ای گسترد. پس از خوردن غذا، «ابولهب» که بهره‌گیری میهمانان بسیار از غذایی اندک برایش بسیار شگفت می‌نمود ناسپاسی کرد و با جمله «محمد شما را جادو کرده است» محفل را برهم زد. روزی دیگر دعوت انجام گرفت و پس از غذا، رسول خدا ﷺ چنین فرمود: فرزندان عبدالطلب، به خدا سوگند، در میان عرب کسی را نمی‌شناسم که ارمغانی بهتر و برتر از ارمغان من برای شما آورده باشد. من برای شما خیر دنیا و سعادت آخرت را آورده‌ام. خداوند به من فرمان داده شما را به سوی او بخوانم، از سرانجام کفر بترسانم و به فواید و آثار ایمان به خدای یگانه مژده دهم. کدام‌یک از شما مرا در این امر یاری می‌کند تا برادر، وصی و جانشین من باشد؟

جز علی رضی الله عنه هیچ‌کس پاسخ نداد. حضرت ﷺ سخن خود را تکرار کرد و این بار نیز تنها علی رضی الله عنه لبیک گفت. پیامبر مهربان برای سومین بار دعوتش را بازگو کرد و باز علی رضی الله عنه گفت: من به خدای یگانه و پیامبری شما ایمان آورده‌ام و یاورت خواهم بود. رسول خدا ﷺ به علی رضی الله عنه اشاره کرد و فرمود: این، برادر، وصی و جانشین من در میان شماست.^۳

۱. ر.ک: تاریخ اسلام، عبدالرحیم قنوت، ص ۴۵ و ۴۶؛ تاریخ اسلام، مهدی پشواوی، ص ۱۳۷-۱۴۵.

۲. وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ * وَخَفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنَّي بُرِيءٌ مِمَّا تُفْعَلُونَ. (شعراء)

(۲۶): (۲۱۴-۲۱۶) و.ر.ک: مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، در توضیح آیات ۲۱۴ و ۲۱۵ سوره شعراء.

۳. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۰؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱؛ شرح نهج البلاغه،

بی تردید ایمان خویشاوندان - که پیامبر ﷺ را خوب می شناختند - آسان تر بود و پشتوانه‌ای محکم برای ادامه دعوت به شمار می آمد. زیرا اگر قریش، به عنوان پرنفوذترین و نیرومندترین قبیله، ایمان می آورد، دعوت پیامبر با استقبال بیشتر روبه رو می شد. افزون بر این، دعوت از خویشاوندان نوعی اتمام حجت بود و در آینده راه تمسک به هرگونه بهانه را مسدود می کرد.

دعوت عمومی و آغاز صف بندی موحدان و مشرکان در مکه

رسول خدا ﷺ در سومین مرحله از مأموریت خود در دعوت اجتماعی و گذر از جامعه جاهلی گامی بلند برداشت و پس از آنکه فرشته وحی فرمان هدایت عمومی «فاصدع بما تؤمر»^۱ را به وی ابلاغ کرد، طنین «یا صباحاه»^۲ او در کوه صفا پیچید.

مردمان بسیار از قبایل مختلف به سویش شتافتند و چشم به او دوختند. با جذبه‌ای حیرت انگیز گفت: ای مردم! هرگاه به شما خبر دهم که دشمنان می خواهند بامداد یا شبانگاه ناگهان بر شما بتازند، آیا باور می کنید و راستگویم می شمارید؟ همگی گفتند: ما در سراسر زندگی ات از تو دروغ نشنیده ایم. پیامبر ﷺ فرمود: شما را از عذاب الهی بیم می دهم و به بندگی خدای یگانه فرا می خوانم.^۳

ابولهب، با توهین به پیامبر ﷺ گفتارش را دروغ خواند. در این هنگام، فرشته وحی، با فرود آوردن سوره مسد و سرزنش ابولهب جبهه حق را یاری رساند.

نسیم فزاینده آیات الهی و منطق نیرومند پیامبر ﷺ - که بر سه محور عمده یکتایی خدا، پرستش خدای واحد و سرزنش بت پرستی، و رستگاری در پرتو توحید استوار بود - نظر بسیاری از مردم را به

ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۱۱؛ الغدیر، ج ۲، ص ۲۷۸.

همه مورخان و دانشمندان اسلامی با اندک اختلاف در تعبیر، این قضیه را نقل کرده اند.

۱. فاضل بن یزید، «تاریخ العرب»، ج ۱، ص ۱۵۵؛ (حجر (۱۵): ۹۳)

۲. این جمله نزد عرب برای جلب توجه مردم به امور مهم به کار رفته است. (ر.ک: مجمع البحرین، ج ۲، وازه صبح) البته نخستین دعوت عمومی پیامبر ﷺ به صورتهای دیگری نیز نقل شده است. احتمالاً حضرت ﷺ با فاصله‌های کم، بت پرستان را به بیانات مشابه، دعوت می کرده است. (ر.ک: تاریخ اسلام، مهدی پیشوایی، ص ۱۴۹)

۳. سیره حلبی، ج ۱، ص ۳۱۱؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۰۰؛ تاریخ الیقوبی، ج ۱، ص ۳۸۳ و ۳۸۴. آن روز به یوم الانذار، یوم الدار و بدأ الدعوة یاد شده است. آیا این رویداد به روشنی از پیوستگی نبوت و امامت و طرح و برنامه پیامبر ﷺ برای ادامه رسالت حکایت نمی کند؟

کارکرد اجتماعی دعوت جلب کرد. گروهی اسلام آوردند، دسته‌ای به تفکر فرو رفتند و گروه‌های زیر برآشفتنند:

۱. آنها که کورکورانه از نیاکان اطاعت می‌کردند.^۱

۲. آنان که دل به دنیا و خوشی‌های آن سپرده، تنها به منافع خویش فکر می‌کردند.^۲

۳. افرادی که خود را برتر دانسته، طبقات پایین اجتماع را بی‌مقدار می‌دانستند.^۳

۴. آنان که اعتقاد به جبر را دستمایه کار خود قرار داده بودند.^۴

۵. گروهی که بر اثر رذایل اخلاقی نمی‌توانستند موقعیت ارزشی پیامبر و خاندان وی را بپذیرند.

۶. آنان که لجاجت و تعصب بیجا شخصیت انسانی‌شان را مسخ کرده، نه تنها خود نمی‌اندیشیدند،

بلکه بیداری سایر انسانها را نیز نمی‌خواستند.

علل مخالفت با اسلام

مخالفان دعوت توحیدی پیامبر ﷺ سه گروه مشرکان، یهودیان و منافقان بودند. پیش از بررسی اقدام‌های اینان شمارش برخی از مهم‌ترین علت‌های نپذیرفتن اسلام و مخالفت با پیامبر ﷺ ضروری است.

چرا قریش از همان سالهای اول دعوت پیامبر ﷺ، که هنوز جز اندکی از تعالیم و احکام اسلام نازل نشده بود، با آن حضرت به مخالفت برخاستند؟

۱. جهت‌گیری دینی و توحیدی دعوت و مخالفت اسلام با الهه اعراب و دین رایج و موروثی حاکم بر مکه مهم‌ترین علت مخالفت قریش بوده است.^۵ شعار همیشگی پیامبر ﷺ قولوا لا اله الا الله تفلحوا، قبل از هر چیز گویای نفی و انکار خدایان دیگر و امضای گمراهی سران شرک بود.

۱. وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا آتَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَ لَوْ كُنَّا آبَاؤُهُمْ لَا يَتَّبِعُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ. (بقره ۲):

۱۷۰ و.ر.ک: اعراف (۷): ۷۰)

۲. الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَ غَزَّوْنَهُمُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِفَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ.

(اعراف (۷): ۵۱)

۳. وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كُنَّا خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَ إِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ. (احقاف (۴۶): ۱۱)

۴. وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَ لَا آبَاؤُنَا وَ لَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ

مِنْ قَبْلِهِمْ فَبَقِيَ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ. (نحل (۱۶): ۳۵)

۵. أَجْعَلِ الْآيَةَ إِلَهًا وَاجِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ. (ص (۳۸): ۵)

۲. نتیجه جهت‌گیری اجتماعی دعوت و اسلام آوردن محرومان و جوانان، فروپاشی نظام اجتماعی حاکم بود.

۳. جهت‌گیری اقتصادی قرآن که در آیات فراوانی مانند آیات ۶ و ۷ سوره علق که در سالهای آغاز دعوت نازل شده بود نظام اقتصادی جامعه را مورد طعن قرار داد و معبود شدن ثروت و سرمایه را تقبیح کرد^۱ و استغنا و ثروت را عامل طغیان معرفی کرد. چنانچه در سوره مسد، ابولهب و سرمایه او را بی‌فایده و مایه سرنگونی او برشمرد.^۲

۴. رقابت‌های قبیلگی و حسادت ورزیدن به موقعیت ارزشی بنی‌هاشم و فرزندان عبدمناف. ابوجهل که از تیره بنی‌مخزوم بود، می‌گفت: ما با فرزندان عبدمناف در شرف منازعه و مبارزه می‌کردیم. اگر آنها مردم را اطعام می‌کردند ما نیز مردم را اطعام می‌کردیم؛ مرکب سواری می‌دادند، ما نیز می‌دادیم؛ اگر به مردم چیزی می‌بخشیدند، ما هم می‌بخشیدیم... تا آنکه با هم زانو به زانو (مساوی) شدیم و مسابقه گذاشتیم. آنگاه گفتند: از ما پیامبری برخاسته است که از آسمان بر او وحی می‌رسد! اینک ما چگونه در این مورد به ایشان می‌رسیم؟ به خدا سوگند، نه به او ایمان می‌آوریم و نه او را تصدیق می‌کنیم.^۳

(۵) بشر بودن پیامبر ﷺ؛^۴ (۶) روی آوردن مستضعفان به آن حضرت ﷺ؛^۵ (۷) اعتقاد به جبر؛^۶ (۸) درخواست‌های نابجا و ناممکن؛^۷ (۹) اطاعت کورکورانه از نیاکان؛^۸ (۱۰) دلدادگی به دنیا.^۹

۱. تَبَيْتَ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ • مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ... (مسد (۱۱۱): ۱-۲)

۲. وَ قَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ. (زخرف (۴۳): ۳۱)، قَالُوا أُنُومُنْ لَكَ وَ اثْبَعَكَ الْأَزْدَلُونَ. (شعراء (۲۶): ۱۱۱) و ر.ک: احقاف (۴۶): ۱۱.

۳. السيرة النبوية، ابن هشام، ص ۳۳۷؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۵۰؛ دلائل النبوة، بیهقی، ج ۱، ص ۲۹۳.
۴. وَ قَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّامَةَ وَ يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا. (فرقان (۲۵): ۷) و ر.ک: ق (۵۰): ۷.

۵. قَالُوا أُنُومُنْ لَكَ وَ اثْبَعَكَ الْأَزْدَلُونَ. (شعراء (۲۶): ۱۱۱) و ر.ک: احقاف (۴۶): ۱۱.
۶. وَ قَالَ الَّذِينَ أَسْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَ لَا آبَاؤُنَا وَ لَا خَرَفْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ؛ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ. (نحل (۱۶): ۳۵)
۷. وَ قَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّامَةَ وَ يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا • أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَ قَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَشْحُورًا. (فرقان (۲۵): ۷ و ۸)

۸. ر.ک: اعراف (۷): ۵۰ و بقره (۲): ۱۷۰.

۹. ر.ک: اعراف (۷): ۵۱.

اقدامات مشرکان

پدید آمدن صف فشرده‌ای از مسلمانان در برابر صفوف کفر و بت‌پرستی، زنگ خطری بود که در محافل شرک و کفر مکه به صدا در می‌آمد. سران قریش - که منافع مادی و حیات خود را در شعاع روبه‌گسترش پرتو اسلام در معرض نابودی می‌دیدند - بی‌درنگ برای وصول به دو هدف مهیا کردن زمینه انزوای پیامبر یا برخورد رویارو با آن حضرت، وارد صحنه مبارزه شدند. اقدامات آنان در برابر نهضت الهی پیامبر ﷺ در ابعادی چند در خور بررسی است.^۱

شگردهای مسالمت آمیز

سران گروه‌هایی که راه اندیشه صحیح را بر خود بسته بودند، می‌دانستند تا وقتی حمایت ابوطالب از پیامبر ادامه دارد، به سبب نفوذ فراوان وی، نمی‌توانند برخوردی یکپارچه و خصمانه با پیامبر داشته باشند. از این‌رو، برای پایان بخشیدن به حمایت ابوطالب از رسول خدا ﷺ نزد وی شتافتند. آنها تصمیم داشتند از رئیس قبیله بنی‌هاشم بخواهند که یا محمد را از ادامه کار باز دارد و یا او را به آنان واگذارد. تدبیر عاقلانه و سخنان نرم ابوطالب در سران قریش اثر گذاشت. بنابراین، ابوطالب را رها کردند و رفتند.^۲

جذبه معنوی آیین رسول خدا ﷺ، سخنان دلربای او و یارانش، و فصیح و بلیغ بودن قرآن، نفوذ و انتشار اسلام را در هر کوی و برزن، به‌ویژه در قلب پاک جوانان و محرومان، نوید می‌داد. شورای مشورتی قریش برای بار دوم نزد ابوطالب شتافت. عتبه بن ربیعہ سخنگوی قریشیان گفت: تو در میان ما و قبیله قریش مقام و منزلتی بس بزرگ داری و همه ما به شرافت و مقام بلند تو احترام می‌گذاریم. پیش از این، از تو خواستیم کردار برادرزاده‌ات را زیر نظر بگیری و تو به درخواست‌های ما توجه نکردی. اکنون اعلام می‌کنیم که ما نمی‌توانیم پست شمردن افکار خویش و خرده‌گیری بر خدایانمان را تحمل کنیم. باید محمد را از این کار باز داری و گرنه با او و تو پیکار خواهیم کرد، تا یکی از دو گروه از میان برود.^۳

حضرت ابوطالب ﷺ با فراست تمام دریافت که باید در امر گروهی که تمام منافعشان به خطر

۱. انساب الاشراف، بلاذری، ج ۱، ص ۱۱۵-۱۱۷؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۹۹.

۲. السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۶۵؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۵ به بعد.

۳. السیره النبویه، ج ۱، ص ۳۲۲.

افتاده، بردباری نشان دهد. پس به آنان قول داد نظر و خواسته‌شان را در حضورشان به فرستاده خدا بازگوید و از او بخواهد با قریش مذاکره کند. وقتی پیامبر ﷺ نظر مشرکان را شنید، پاسخی داد که بی‌تردید یکی از سطور برجسته تاریخ بشر به‌شمار می‌آید.

به خدا سوگند، اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپم قرار دهند و بخواهند من از پی‌گیری هدفم، که همان تبلیغ آیین اسلام است، دست بردارم، هرگز چنین نخواهم کرد، تا آنکه خداوند آن را پیروز گرداند یا در این راه کشته شوم.^۱

سران قریش در حالی که شعله‌های خشم از چشم و جانشان زبانه می‌کشید، از خانه بیرون رفتند تا تدبیری دیگر بیندیشند.^۲

پس از این رویداد، ابوطالب - که برای دفاع نظامی از پیامبر آماده می‌شد - گفت: سوگند به خدا، هیچ‌گاه از یاری‌ات دست بر نخواهم داشت.^۳ آنگاه هاشمیان و مطلبیان را گرد آورد و از آنان خواست در حمایت از رسول خدا ﷺ از هیچ کوششی دریغ نورزند. همه حاضران، جز ابولهب، سخن ابوطالب را پذیرفتند.^۴

نیرنگ‌های مردم فریب و مجمع تهمت هماهنگ

پس از آنکه مشرکان از تأثیر در ابوطالب نومید شدند، طرح گفتگوی بی‌واسطه با پیامبر را تصویب کردند. آنها چنان می‌پنداشتند که می‌توانند با وعده «فرمانروایی» و «ثروت» و «زیباترین همسر»، رسول خدا ﷺ را از رسالتش بازدارند.^۵ «عتبه» که برای این کار انتخاب شده بود، با زبانی نرم، صفات

۱. همان، ص ۲۶۵ و ۲۶۶.

در برخی از نقلها آمده است: رسول خدا پس از شنیدن تهدیدهای قریش از عمومی خویش، نگاهی به آسمان افکند و فرمود: رها کردن دعوت و رسالتم، همان اندازه ناممکن است که یکی از شما دست دراز کند و بخواهد شعله‌ای از آتش این خورشید بگیرد. (فقه السیره، محمد غزالی؛ به نقل از تاریخ اسلام، مهدی پیشوایی، ص ۱۵۱).

۲. السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۹۸؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۵ و ۶۶.

۳. السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۶۶؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۰۲.

۴. در یکی از ملاقاتها با ابوطالب، جوانی خوش قامت و زیبا را به نزد ابوطالب آوردند و اظهار داشتند: محمد را به جای این جوان به ما تسلیم کن تا او را بکشیم! تبسم سرد ابوطالب و کلام قاطع او که «چه پیشنهاد غیرمنصفانه‌ای!»، درگیری با آخرین فرستاده خدا را از سطح خاص و گروه‌های محدود، به جامعه گسترش داد؛ که اقدامات روانی تبلیغاتی و بهانه‌های مختلف از آن جمله‌اند. (ر.ک: الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۶۳).

۵. السیره النبویه، ج ۱، ص ۳۲۲ - ۳۳۰؛ تاریخ تمدن اسلام، ص ۲۲ به بعد.

نیکو، منزلت، نسب شریف و فضیلت خاندان پیامبر در میان قریش را برشمرد و لزوم حفظ وحدت را مورد توجه قرارداد و پیشنهاد ثروت کلان، پیشوایی قبیله و پادشاهی قوم را با پیامبر در میان نهاد. پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله بعد از شنیدن سخنان او، با تلاوت آیاتی از قرآن،^۱ وی را سخت متاثر کرد؛ به گونه‌ای که مورد سرزنش همفکرانش قرار گرفت.

زراندوزان مکه،^۲ پس از نومیادی از این تدبیر به استهزای پیامبر صلی الله علیه و آله روی آوردند. این روش ناجوانمردانه، که برای مردان شریف بسیار ناگوار و شکننده است، سبب سبک جلوه‌دادن حضرت صلی الله علیه و آله و پیامش می‌شد. بدین سبب، با آنکه بسیار بردبار بود، گاه دلگیر می‌شد و در گوشه‌ای به اندیشه فرو می‌رفت؛ ولی فرود آمدن آیات امیدبخش قلبش را نیرو می‌بخشید.^۳ ادعای نبوت و معراج، گزارش‌های مربوط به نعمت‌های بهستی و پیروی محرومان جامعه از پیامبر صلی الله علیه و آله، برخی از زمینه‌های استهزا بود که می‌توان آنها را در لابه‌لای آیات قرآن و گزارش‌های پراکنده منابع مشاهده کرد.^۴ شکنجه‌های جسمی و روانی، بهانه‌گیری‌های بی‌پایه،^۵ درخواست انجام کارهای فرابشری،^۶ پرسش‌های بی‌منطق و نامعقول،^۷ تهمت سحر و جنون و...^۸ شیوه‌های مبارزه سپاه جهل علیه

۱. بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * تَنْزِیْلٌ مِّنَ الرُّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * كِتٰبٌ فُضِّلَتْ اٰیٰتُهُ فُرٰنَا عَرَبِیًّا لِّقَوْمٍ یَعْلَمُوْنَ * بَشِیْرًا وَّ نَذِیْرًا فَاَعْرَضْ اَكْثَرُهُمْ فَهَلُمْ لَا یَسْمَعُوْنَ * وَاَقَالُوْا قُلُوْبُنَا فِیْ اَكْثٰنَةٍ مِّمَّا تَدْعُوْنَا اِلَیْهِ وَاَدٰنَا وَاَقْرَ وَّمِنۢ بَیْنِنَا وَّ بَیْنِكَ حِجَابٌ فَاَعْمَلْ اِنَّا غٰمِلُوْنَ * قُلْ اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ یُوْحٰی اِلَیَّ اِنَّمَا اِلٰهُكُمْ اِلٰهٌ وَّاجِدٌ فَاسْتَقِیْمُوْا اِلَیْهِ وَاسْتَغْفِرُوْهُ وَاَوْیْلٌ لِّلْمُشْرِکِیْنَ. (فضلت (۴۱): ۲-۶) و.ر.ک: السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۹۴.

۲. ر.ک: السیره النبویه، ج ۲، ص ۳۰۸ و ۳۰۹.

۳. اِنَّا کَفِیْنَاکَ الْمُشْتَفِیِّیْنَ. (حجر (۱۵): ۹۵ و.ر.ک: آیات ۱۶ و ۱۷).

۴. یَا خَسْرَةٌ عَلٰی الْعِبَادِ، مَا یَأْتِیْهِمْ مِّنۡ رَّسُوْلِ اِلَّا کَانُوْا بِهٖ یَسْتَهْزِؤْنَ. (یس (۳۶): ۳۰) وَاِنْ یَکٰذِبُ الذِّیْنَ کَفَرُوْا لَیُرٰی لِقَوْنٰکَ بِاَنْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّکْرَ وَّ یَقُوْلُوْنَ اِنَّهٗ لَمَجْنُوْنٌ. (قلم (۶۸): ۵۱)

۵. اَکَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا اَنْ اَوْحِیْنَا اِلَی زَکَرِیَّا مِنْهُمْ اَنْ اَنْذِرَ النَّاسَ وَّ یُنشِرَ الذِّیْنَ اٰمَنُوْا اَل لَّهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالِ الْکٰفِرُوْنَ اِنْ هٰذَا لَسٰجِرٌ مُّبِیْنٌ. (یونس (۱۰): ۲)

۶. وَاَقَالُوْا لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتّٰی تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْاَرْضِ یَنْبُوعًا * اَوْ تَکُوْنَ لَکَ جَنَّةٌ مِّنۡ نَّحْمَلٍ وَّ عِنَبٍ فَتُفَجَّرُ الْاَنْهَارُ جَلٰلَهَا تَفْجِیْرًا * اَوْ تُسْقِطَ السَّمٰوٰتُ کَمَا رَعٰتُ عَلَیْنَا کِیْسَافًا اَوْ تَاْتِیَ بِاللّٰهِ وَاَلْمَلَائِکَةِ فِهْمًا * اَوْ یَکُوْنَ لَکَ بَیْتُ مِّنۡ اُخْرُبٍ اَوْ تَرْقٰی فِی السَّمٰوٰتِ وَاَنْ تُؤْمِنَ لِزَکَرِیَّا حَتّٰی تُنْزَلَ عَلَیْنَا کِتٰبًا نَقْرُوْهُ. (اسرا (۱۷): ۹۰-۹۳)

۷. وَاَسْتَلُوْنَکَ عَنِ الرُّوْحِ قُلِ الرُّوْحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّیْ وَا مَا اُوْتِیْتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِیْلًا. (اسرا (۱۷): ۸۵) وَاَسْتَلُوْنَکَ عَنِ ذِی الْقُرْءٰنِ قُلْ سَاْتَلُوْا عَلَیْکُمْ مِنْهُ ذِکْرًا. (کهف (۱۸): ۸۳)

۸. کَذٰلِکَ مَا اَتٰی الذِّیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِّنۡ رَّسُوْلِ اِلَّا قَالُوْا سٰجِرٌ اَوْ مَجْنُوْنٌ. (ذاریات (۵۱): ۵۲ و.ر.ک: سبأ (۳۴): ۸؛ قلم: ۵۰-۵۲).

شخصیت نبی اکرم ﷺ بود.^۱ برای هر یک شواهدی چند در آثار و اسناد تاریخی به چشم می خورد. نمونه معروف یکی از آن شیوه‌ها، مصوبه جمعی بود که برای «هماهنگی قریش در ایراد تهمت به پیامبر» در آستانه موسم حج تشکیل شده بود.^۲ در مقابل این همه، رسول خدا ﷺ مهربانانه پاسخ می دهد که ای مردم... اگر سختم را بپذیرید، سود دنیا و آخرت خواهید برد و در صورت انکار، صبر و مقاومت پیشه خواهم کرد، تا خداوند میان من و شما حکم کند.

اقدامات علیه بنیان فکری نهضت

کارسازترین سلاح رسول خدا ﷺ در دعوت، پیام نهفته در آیات قرآن بود. قرآن از بنیادهای آفرینش، وحدت آفریدگار، غایت مندی هستی و ضرورت کمال انسان در پهنه زمین، سخن می گفت و بهسازی مناسبات فکری، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی را بستر کمال معرفی می کرد. این عوامل دلها را تسخیر می کرد و مشرکان مکه را به واکنش وامی داشت. بخشی از اقدامهای آنان عبارت است از:

۱. تحریم شنیدن قرآن. سرسخت ترین دشمنان پیامبر ﷺ که به منظور آزار و حتی کشتن وی به ملاقاتش می آمدند، وقتی آیات قرآن را می شنیدند، چه بسا ناخودآگاه ایمان می آوردند. برای جلوگیری از گرویدن افراد بیشتر به پیامبر ﷺ قانون تحریم گوش دادن به قرآن تصویب شد.^۳

مشرکان حتی به مسافرانی که برای طواف کعبه به مکه می آمدند، دستور دادند در گوش خود پنبه

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۹۲.

۲. السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۷۰؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۳۲.

در آستانه موسم حج، سران قریش تصمیم گرفتند تفسیر خویش از دعوت پیامبر ﷺ را هماهنگ ساخته، در برابر پرسش های زائران خانه خدا پاسخی یکسان ارائه دهند. ولید بن مغیره، به عنوان عنصر اصلی پیشنهاد کننده لزوم هماهنگی قریش در ایراد تهمت، گفت: اکنون موسم حج است و مردم از نقاط مختلف به مکه می آیند. آنان داستان محمد را شنیدمانند، بنابراین، لازم است همگی درباره او یک سخن شوید و با پراکنده گویی و اختلاف سخنان یکدیگر را تکذیب نکنید. پیشنهادهای اعضای حاضر در مجمع، «کاهن، شاعر، دیوانه و ساحر معرفی کردن پیامبر» بود. ولید گفت: عرب همه این مفاهیم را می شناسد و هیچ یک از آنها را بر محمد ﷺ تطبیق نخواهد داد. حاضران گفتند: بهتر است خود بگوییم. ولید به رغم ناصواب شمردن تهمت ساحری به رسول خدا، گفت: به خدا سوگند، سخنان محمد با حلاوت است. ریشه آن مستحکم و میوه آن پاکیزه و نیکوست. بدانید هر چه در باره او بگویید، مردم به یهودگی و بتلانش را در می یابند؛ ولی بهتر است او را «ساحر» بنامیم. زیرا سخنانش چون جادو میان پدر و پسر و برادر و زن و شوهر و خانواده و خویشاوندان جدایی می افکند. (ر.ک: البدایة و النهایة، ج ۳، ص ۶۱ و تفاسیر قرآن، در توضیح آیات سوره مزمل)

۳. السیره النبویه، ج ۱، ص ۳۴۲ و ۳۷۰؛ اسد الغابة فی معرفة الصحابة، ج ۳، ص ۵۴ و ۵۵.

قرار دهند و نزدیک پیامبر ﷺ نروند. داستان طفیل بن عمرو دوسی، از بزرگان قبیله «بنی غنم» و اسعد بن زراره، و درایت آن دو در بیرون آوردن پنبه از گوش، دو نمونه از رویدادهای شنیدنی تاریخ است.

البته این قانون آن قدر احمقانه بود که حتی تصویب‌کنندگان نیز بدان پایبند نماندند و در شمار نخستین قانون‌شکنان جای گرفتند.^۱

- (۲) ایجاد هیاهو و جنجال هنگام تلاوت قرآن؛^۲ (۳) اسطوره، افسانه و شعر شمردن قرآن؛^۳
 (۴) سرگرم کردن مردم به وسیله معرکه‌گیری چون نصر بن حارث و نقل داستان‌های مردم‌پسند؛
 (۵) تردید در وحیانی بودن قرآن؛^۴ (۶) ترویج افسانه‌های منطق‌ستیزی چون افسانه غرائق.^۵

اقدامات علیه حامیان نهضت

یکی از راه‌های جلوگیری از گسترش نهضت نوین اسلام و مخالفت با گرویدن به آن، دشوارسازی شرایط زندگی اسلام‌آوردگان و آزار آنان بود. چنین شگردی، که پیش از اسلام نیز سابقه داشت، دست کم دو اثر داشت: بازگشت تازه اسلام آوردگان به دامن کفر و شرک، و کاهش یا از میان رفتن گرایش به پیامبر ﷺ در مردم عادی. این تصمیم به شیوه‌های گوناگون و از طرق مختلف به صورت جدی به اجرا گذاشته شد. گروهی مأمور تفتیش عقاید مسلمانان شدند. اگر شخص تازه مسلمان قبیله‌دار و از طبقات بالای جامعه شمرده می‌شد و کشتن یا آزارش ناممکن بود، به سرزنش وی می‌پرداختند. اگر از بازرگانان بود، به تحریم اقتصادی، تاراج اموال و ورشکستگی تهدید می‌شد و چنانچه از افراد متوسط و تهیدستان یا بردگان بود، مورد شکنجه قرار می‌گرفت و گاه زیر شکنجه به شهادت می‌رسید.^۶

۱. السیرة النبویة، ج ۱، ص ۳۲۲؛ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۳۸ به بعد.

۲. وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوَا فِيهِ لَكُمْ تَعْلُونَ. (فصلت (۴۱): ۲۶)

۳. وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبْنَا فِيهَا فَمَنَىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصْبَلًا * قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا. (فرقان (۲۵): ۵ و ۶)

۴. وَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانِ الَّذِي يُلَجِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِي وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ. (نحل (۱۶): ۱۰۳)

۵. ر.ک: السیرة النبویة، ج ۱، ص ۳۱۱.

۶. همان، ص ۳۱۸-۳۲۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۸۹.

نغمه رسای آحد احد «بلال» در گرمای شدید نیمروز در حالی که وی را به پشت روی سنگی خوابانیده‌اند و سنگی گران بر سینه‌اش نهاده‌اند، سند افتخار و تابلوی جاودان بردباری مسلمانان در طول تاریخ است. «خبّاب» را برهنه ساختند، بر سنگ‌های تفتیده مکه خواباندند و شکنجه دادند. خاطرات آل یاسر، صهیب بن سنان رومی، ابوفکیه و... نمونه‌هایی از پایداری در راه دین است. چنانکه می‌توان از بانوان مسلمانی چون «سمیه» نخستین شهید در تاریخ اسلام، «ام‌عمیس»، «زئیره»، «نهدیه»، «لبیه»، به‌عنوان نمونه‌های استقامت در راه عقیده نام برد.^۱

گسترده‌گی شکنجه و کیفیت طاقت‌فرسای عذابها و نیز دشواری مقاومت - که امنیت و گاه آزادی انجام فرایض را از مسلمانان سلب می‌کرد - در آیات مکی که به صبر سفارش می‌کند، به روشنی پیداست.

در این موقعیت - که فشار بر حامیان و هواداران نهضت روزافزون می‌شد - پیامبر ﷺ، به‌عنوان سگان‌دار کشتی نهضت، یا پیشنهاد هجرت به حبشه موافقت کرد.^۲ مهاجرت به حبشه در سال پنجم بعثت - که در مرحله اول یازده مرد و چهار زن در آن شرکت جستند - از یک سو می‌توانست روح امید را در مسلمانان ستم‌دیده تقویت کند و از سوی دیگر، راه را برای عمل به تکالیف اسلامی و استمرار تبلیغ در خارج از مکه هموار سازد.^۳

در مهاجرت دوم - که پنهانی و بر اساس تجربه‌های مهاجران نخست و با فاصله چند ماه از هجرت نخست تحقق یافت - شمار فزون‌تری از مسلمانان، برای حفظ ایمان و ماندن بر عقیده توحیدی، آوارگی در سرزمین‌های ناشناخته را پذیرفتند. اقدام‌های مشرکان قریش - که هم‌زمان به اخراج مسلمانان و پیشگیری از تبدیل حبشه به پایگاه اسلام می‌اندیشیدند - با سخنان هوشمندانه جعفر بن ابی‌طالب (نماینده پیامبر) بی‌نتیجه ماند. او در حضور پادشاه حبشه، وضعیت جامعه آن روز مکه، ماهیت بعثت جدید، علت هجرت و دلیل پذیرش آوارگی را چنین بیان کرد:

شهریارا، ما گروهی از مردم جاهلیت بودیم که بت می‌پرستیدیم، مردار می‌خوردیم، به

۱. السیره النبویه، ج ۲، ص ۳۴۶ و ۳۴۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۸۸ و ۵۹۱.

۲. السیره النبویه، ج ۱، ص ۳۴۹ به بعد.

۳. ر.ک: انقلاب تکاملی اسلام، جلال‌الدین فارسی، ص ۹۵ به بعد؛ تاریخ صدر اسلام، ص ۲۷۰-۲۷۷.

انجام فحشا و ناروا می‌پرداختیم، پیوند خویشاوندی می‌گسستیم، با همسایه بدرفتاری می‌کردیم. نیرومندان ما ناتوانان را می‌بلعیدند. در این حال بودیم تا خداوند مردی را از میان ما به پیامبری برانگیخت که نسب و دودمانش را می‌شناختیم و به درستی، امانت‌داری و پاکدامنی‌اش ایمان داشتیم. او ما را به خدا فراخواند. تا خدا را یگانه بدانیم و فقط او را بپرستیم و سنگ و بت را، که تا آن زمان خود و پدرانمان به جای خدا می‌پرستیدیم، فروگذاریم. به ما دستور داد راست بگوییم، امانت‌دار باشیم، پیوند خویشاوندی را محترم داریم، با همسایه به نیکی رفتار کنیم و از خونریزی و آنچه حرام گشته، دست بداریم. او فرمان داد از فحشا و زشتکاری دوری گزینیم، دروغ و بهتان نگوییم، مال یتیم نخوریم، به پاکدامنان تهمت نزنیم، نماز بگذاریم، زکات بپردازیم و روزه بداریم. چون دیدیم راست می‌گوید، پیامبری‌اش را تصدیق کردیم و به او ایمان آوردیم. هموطنان ما با ما به دشمنی برخاستند و در شکنجه و آزار ما کوشیدند، تا دست از دینمان بشویم و به بت‌پرستی بازگردیم چون به قهر و زور توسل جستند و عرصه زندگی را بر ما تنگ گرفتند، به کشور تو هجرت کردیم و دل به حمایت تو بستیم. امیدواریم که در کنار تو ستم نبینیم.^۱

پس از شکست تلاش‌های نمایندگان قریش در مجلس گفتگو، آنان تدبیری نو اندیشیدند و با آگاهی از اختلاف عقاید مسلمانان و مسیحیان، از باورهای خاص مسلمانان درباره حضرت عیسی و مریم علیهم‌السلام سخن گفتند. در اینجا نیز هوشیاری جعفر بن ابی‌طالب کارساز شد. او آیات گزینش مریم و عظمت مسیح را - که بی‌تردید زائیده رهنمودهای حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود - تلاوت کرد. نجاشی با شنیدن آیات الهی درباره عیسی، خود را به حمایت از مسلمانان متعهد دانست. به خطر انداختن دوستی با اشراف مکه از سوی نجاشی، تنها با تحلیل دین‌باورانه و فضیلت‌شناسانه توجیه‌پذیر است. بدین ترتیب، اولین شکست برون‌مرزی جبهه باطل آشکار شد. به دلیل بازگشت ناموفق نمایندگان قریش از حبشه و بروز هرچه بیشتر کارکردهای اجتماعی و فرهنگی دین جدید، رهبران شرک، ترور ناجوانمردانه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در شمار برنامه‌های خود قرار دادند. ابوطالب، حامی و یاور همیشگی رسول اکرم، پس از اطلاع از این توطئه فرمود:

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۴ و ۵۵.

به خدا سوگند، اینان به تو دست نخواهند یافت؛ مگر روزی که من در خاک مدفون باشم. زیرا می‌دانم دینی که تو آورده‌ای بهترین دینی است که بر بشر عرضه شده است.^۱

بدین ترتیب، با وجود ابوطالب، نقشهٔ ترور ناکام ماند و دشمنان دین به طرحی دیگر روی آوردند.

انزوای سیاسی و محاصره اقتصادی

مبارزهٔ منفی راهی آسان برای به زانو درآوردن اقلیت‌ها در هر جامعه است. زیرا برخلاف مبارزهٔ عادی، به مقدمات چندانی نیاز ندارد و با بسیج عمومی اجراشدنی است. اسلام آوردن «حمزه»، اظهار علاقهٔ جوانان روشن ضمیر ام‌القری و نفوذ اسلام در بیرون از حیطه سیاسی مکیان، بر نگرانی سران کفر و شرک افزود. بی‌نتیجه ماندن بسیاری از روشهای سرکوب، آنان را سخت آزرده بود. پیش‌بینی می‌شد انزوای سیاسی - اجتماعی و حصر اقتصادی بتواند مسلمانان را به تسلیم وا دارد. بدین سبب، سران قبایل و اشراف متنفذ قریش عهدنامه‌ای به تصویب رساندند و ضمن آویختن آن در کعبه، سوگند یاد کردند که در صورت تسلیم‌نشدن محمد ﷺ در برابر خواسته آنان تا هنگام مرگ بدان وفادار باشند. بندهای این پیمان چنین بود:

۱. باید هرگونه خرید و فروش با هواداران محمد متوقف گردد.

۲. ارتباط، معاشرت و پیوند زناشویی با مسلمانان ممنوع است.

۳. جبههٔ مخالف محمد در تمام حوادث و پیشامدها باید مورد حمایت قرار گیرد.

بدین ترتیب، بناچار و با پیشنهاد ابوطالب، بنی‌هاشم و بنی‌عبدالمطلب تمام روابطشان را در محدودهٔ شعب^۲ تعریف و متمرکز کردند.^۳ مسلمانان در این دوران سه ساله، سخت‌ترین فشارهای

۱. همان، ص ۶۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۱؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۳۰ و ۲۳۷؛ السیره الحلییه، ج ۱، ص ۳۳۶.

۲. شعب به معنی دزه و شکاف میان دو کوه است و بر اساس بررسی‌های جدید شعب ابوطالب، برخلاف تصور برخی که آن را خارج از مکه و در منطقهٔ خحون می‌دانند که در بین ایرانیان به قبرستان ابوطالب معروف است، نبوده، بلکه در نزدیکی مسجدالحرام و در کنار کوه صفا و دماغه شمالی کوه ابوقبیس قرار داشته است و در واقع محاصره قریش بر ضد پیامبر و یارانش در محل سکونت خودشان اعمال می‌شده است. (ر.ک: تاریخ اسلام، مهدی پیشوایی، ص ۱۶۶؛ فصلنامه میقات حج، ش ۳، بهار ۱۳۷۲، ص ۱۳۹ - ۱۷۱).

۳. به طور طبیعی محدود شدن یک جمع در یک منطقه یا محله به رغم مشکلات و دشواری‌های آن، چنانچه از قابلیت‌ها و امکانات موجود آن به درستی استفاده شود از شدت دشواری و معضل می‌کاهد.

(الف) امکان عملی مراقبت دائم تمام بنی‌هاشم از جان پیامبر که در روند زندگی عادی در مکه میسر نبود. (ب) استمرار و

روانی و معیشتی را تحمل کردند.^۱ گزارش‌های اندک در باره مساعدت‌های برخی از مکیان با بنی‌هاشم را هرگز نمی‌توان نشانه وضعیت عادی زندگی شعب‌نشینان دانست. زیرا شدت فشار به اندازه‌ای بود که آنها گاه ناگزیر به خوردن چیزی روی می‌آوردند که ماهیت غذایی نداشت.^۲ حضرت محمد ﷺ، در روزگار زندگی در شعب، نه تقسیم‌کننده غنیمت بود و نه بازدارنده ستم. از منظر عقلی معاش و عافیت‌نگر، جز درد و رنج، نصیب مسلمانان نمی‌شد. در این موقعیت، خرید تحلیل‌گر هیچ امیدی به نجات از بن‌بست موجود و رسیدن به روزهای فلاح دوره مدنی نمی‌یافت. سه سال بردباری در محله‌ای با کمترین امکانات، گرسنگی مداوم، ناامنی، بی‌اطلاع از حوادث پیرامونی مکه و... جز یقین و باور مسلمانان هیچ دلیلی نمی‌تواند داشته باشد. چنانکه بی‌تردید معلم و پیشوای این شکیبایی تاریخ‌ساز، خود در اوج یقین به بعثت خویش قرار داشت. او برخلاف دشنام‌های شرق‌شناسانی چون گلدزیهر یهودی، نه در بعثت خود تردید داشت و نه در توهم فرو رفته بود.^۳

درباره علت بازگشت قریش از پی‌گیری سیاست قطع مراوده اقتصادی، سیاسی و اجتماعی با مسلمانان، افزون بر پشیمانی گروهی از امضای پیمان‌نامه، می‌توان به حضور ابوطالب رضی الله عنه در انجمن قریش اشاره کرد. او گفت: برادرزاده‌ام محمد می‌گوید: موریانه پیمان‌نامه‌ای را که در کعبه آویخته‌اید خورده و تنها نام خدا باقی مانده است. ببینید اگر گفتارش راست است، محاصره را بشکنید و اگر راست نمی‌گوید، او را به شما خواهم سپرد. چون سراغ نامه رفتند، به درستی سخن پی بردند و با توجه به زمینه‌های پدید آمده، پیمان‌نامه را نقض کردند و محاصره را شکستند. بدین ترتیب نوادگان هاشم از زندان بزرگ بی‌سقف بیرون آمدند.^۴

تقویت حس همدردی مشترک و تحریک عواطف مشرکان و سایر تیره‌های وابسته به بنی‌هاشم علیه قریش. ج) نمایاندن فساد و مناسبات اشرافی قریش و نشان دادن آنان در موضع ستمگری. د) فراهم آمدن مجال مناسب برای ارتباط نزدیک با حاضران در شعب و «برقراری پیوند محکم عقاید، اندیشه‌ها و محتوای بعثت» با بنی‌هاشم، بنی‌مطلب و مسلمانان بی‌پناه که در شعب حضور داشتند. ه) کسب آمادگی افزون‌تر برای تحمل دشواری‌ها در جهت وصول به اهداف عالی‌تر - برخی از دلایلی شمرده شده است که ماندن در فضای محدود شعب را تحمل‌شدنی می‌نمود.

۱. السیرة النبویة، ج ۲، ص ۲۸.

۲. السیرة الحلبیة، ج ۱، ص ۳۳۷.

۳. اقتباس از تاریخ صدر اسلام، ص ۲۸۳ و ۲۸۴.

۴. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۱۰؛ السیرة الحلبیة، ج ۱، ص ۳۴۴ - ۳۴۵؛ دلائل النبوة، ج ۲، ص ۳۱۴؛ راه محمد ﷺ

پیغمبر خاتم، سیدرضا صدر، ص ۴۰۸.

فشار حوادث، گرسنگی‌های پی‌پی‌شعب، بیداری در شب برای پاسداری از جان رسول خدا ﷺ و نگرانی و اضطراب شدید روحی، زندگی ابوطالب را - که عمرش از ۸۰ گذشته بود - تهدید می‌کرد و توانایی‌اش را از میان برده بود؛ اما او هرگز از حمایت حضرت رسول ﷺ دست بر نداشت. پیر روشن‌بین بنی‌هاشم، حتی در آخرین لحظات و در بستر مرگ نیز هاشمیان را به حمایت از رسول امین سفارش می‌کرد. در تحلیل عقلانی رفتار ابوطالب،^۱ در دفاع سرسختانه از پیامبر ﷺ، باید گفت: بی‌تردید این کهنسال روشن‌بین به گفتار پیامبر ﷺ ایمان داشت. زیرا خرد نمی‌تواند بپذیرد انسان عاقلی در دفاع از باورهایی که خود بدان پایبند نیست، چنین فداکاری نشان دهد. آیا هیچ انسان عاقل و پایبند به عقیده‌ای می‌پذیرد تمام امکاناتش را در خدمت کسی قرار دهد که اندیشه نابودی عقاید و ارزش‌های او را در سر می‌پروراند؟ حتی اگر به پندار برخی، ابوطالب را گرفتار تعصبات قومی بدانیم، چگونه می‌توان پذیرفت مردی در دفاع از سخنان باطل برادرزاده‌اش چنان پیش رود که برای نجات جان وی فرزندانش را در بستر او بخواباند؟!

حضرت محمد ﷺ چهره به چهره سرد ابوطالب می‌نهد و می‌فرماید: «عموجان، خداوند پاداش نیکت دهد. سرپرست روزگار یتیمی، مربی کودکی و یاور بزرگی‌ام بودی.»^۲ آیا این جملات جانسوز جز بیوند عمیق اعتقادی و همبستگی ایمانی، تاب تفسیر دیگری دارد؟ در همین سال خدیجه، همسر بردبار رسول خدا ﷺ نیز به‌سرای جاودان شتافت و پیامبر را در اندوه دوباره فرو برد؛ به‌گونه‌ای که سال دهم بعثت را «عام‌الحزن» نامید.

راز دلدادگی خدیجه

حال که اوراق تاریخ صدر اسلام در کنار بستر خدیجه رقم خورده و اندوه سراسر وجود پیامبر خدا ﷺ را فراگرفته است شاید تجدید خاطرات گذشته و تحلیل گوشه‌هایی از زندگی خدیجه، بتواند اندکی از بی‌مهری‌های تاریخ درباره‌ی وی را جبران کند. شخصیت، سیما، خلق و خوی و مرتبه فکری زنان اشرافی و جاهلی و زاویه نگاه آنها به زندگی در آینه تاریخ معرفی شده است. آنان به گذران

۱. درباره ایمان ابوطالب روایات فراوانی از ائمه رسیده است. ر.ک: ابوطالب مؤمن قریش، عبدالله بن علی خنیزی؛

ابوطالب مظلوم تاریخ (برگزیده‌الغدیر)، عبدالحسین امینی.

۲. یا عم ربیت صغیراً و کفلت یتیماً و نصرت کبیراً، فجزاک عنی خیراً. (تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۳۵)

لذت‌بخش حیات، دارابودن غلامان و کنیزکان آماده به خدمت، جاه و جلال توأم با تکبر، جواهر و لباسهای زینتی، سفره‌های رنگین و هوسهای متنوع می‌اندیشیدند.

بی‌تردید خدیجه، که چهل سال در جامعه اشرافی زیسته است، در آستانه ازدواج با پیامبر ﷺ، زنی ثروتمند و وابسته به ارزش‌های اشرافی بود. راز روی‌گردانی وی از آن ارزش‌ها و تحمل رنج و درد زیستن با محمد ﷺ چیست؟

مورخان می‌نویسند: خدیجه در حالی به همسری حضرت محمد رغبت نشان داد که بزرگانی از مکه در آرزوی ازدواج با او بودند که رفاه و آسایش مطلوب را به وی ارزانی می‌داشتند و غلامان و کنیزکان و جاه و جلال فزون‌تر را به وی تقدیم می‌داشتند. سرگزینش مردی تهیدست، که در نگاه دنیاگرایان، تمام دارایی‌اش را بر باد داد و به‌جای افزایش غلامان، «زید» را آزاد کرد و برخلاف سنت جاهلی، پسرخوانده خود شمرد و همچون فرزندی واقعی بر سفره خدیجه نشانند، چه بود؟

به نظر می‌رسد تحلیل رفتار فردی و اجتماعی خدیجه در این‌گزینه‌ش جز با پذیرش عشق وی به خوبی‌ها، که در یگانه روزگارش حضرت محمد ﷺ گرد آمده بود، امکان‌پذیر نیست؛ عشقی جاودان، تشنگی‌آور و معرفت‌افزا، نه عشقی که وصال، قربانگاهش به شمار می‌آید.

به یقین آرامش، صداقت، وقار و معرفت حضرت محمد ﷺ سبب دلبستگی خدیجه به وی گردید. اگر «جوانی» باعث می‌شد خدیجه تهیدستی او و تمام سرزنش‌ها را نادیده بگیرد، به چه دلیل حدود ۲۵ سال زندگی با وی را تحمل کرد؟! مگر نه این است که تا شامگاه به انتظار همسر می‌نشست و چون می‌دید شب به نیمه رسیده و او به خانه بازنگشته، در حرا یا دامنه کوه ابوقبیس به جستجوی وی می‌شتافت؟ سه سال گرسنگی و تحقیر حتی برای انسان‌هایی که همواره با فقر زیسته‌اند تحمل‌ناپذیر است. پس چرا و چگونه خدیجه، که زندگی‌اش از لذتهای رفاه و دارایی سرشار بود، آن را پذیرفت و تا پایان عمر تحمل کرد؟ آیا تداوم زندگی با شخصی که از زاویه نگرش زنان معمولی، سرمایه‌اش حرمان، اضطراب، فقر، استهزا و تهمت است جز با عشق تحلیل‌پذیر می‌نماید؟ آیا همین محبت و عشق راز گریه پیوسته و بی‌اختیار حضرت محمد ﷺ، هنگام به‌خاطر آوردن خدیجه، نیست؟

توفیق دعوت در مکه و زمینه‌های هجرت به مدینه

از محتوای موضع‌گیری و شعارهای مشرکان مکه که در زمان‌های مختلف ابراز شده،^۱ مشخص

۱. از جمله اینکه: محمد، جماعت ما را در هم شکسته و میان همگان دشمنی ایجاد کرده است. نیز خطاب به پیامبر

می‌گردد که اگرچه دوره دعوت مکی در توسعه، رشد و گسترش اسلام به شایستگی کامیاب نبوده است، به یقین موفق شده بود مبانی ارزشی نظام کهن قبیله‌ای را سخت متزلزل و جامعه‌ای هرچند محدود و کوچک، متکی بر ارزش‌های جدید، ایجاد نماید و این به هیچ روی به معنای تشکیل حکومت در مکه نبوده است. زیرا پیامبر به هیچ وجه نتوانسته بود بیشتر مردم مکه را به پیروی از دین و فرامین الهی وادارد و احتمال می‌داد که با توجه به تشدید برخی کینه‌ورزی‌ها و دشمنی‌ها اصل دعوت متوقف شود. بر این اساس به دنبال پایگاه و محیطی مستعد بود که بتواند درونمایه‌های غنی اعتقادی جمعیت نوآیین را که در دیوارهای متعصب نظام کهن جاهلی نمی‌گنجید، از بن بست خارج سازد و فضای مناسبی برای بروز و ظهور آن فراهم آورد. از این رو پیامبر ﷺ به صورت آشکارتری برای تغییر حوزه جغرافیای دعوت و فراتر بردن دامنه دعوت از مکه، دوگونه اقدام انجام داد:

۱. از طریق عرضه اسلام - دعوت به پرستش الله و روی‌گردانی از بت‌ها - بر قبایلی که برای حج و تجارت به مکه می‌آمدند، کوشید آنان را به حمایت از خویش وادارد؛ اما کمتر نتیجه گرفت و شدت عمل برخی از بزرگان قریش همچون ابوجهل و عموی پیامبر (ابولهب) چنان بود که هراتازه واردی که سخنان آن حضرت را می‌شنید، در این اندیشه فرو رود که در صورت حمایت از پیامبر باید با قریش، که مخالف او هستند، درگیر شود و این کاری بود که هیچ‌یک از شخصیت‌ها و قبایل، نه آن را در توان خود می‌دیدند و نه به مصلحت خویش می‌دانستند.

۲. اقدام دیگر پیامبر رفتن به خارج مکه و تبلیغ اسلام در نقاط دیگر بود. سفر به شهر طائف در شوال سال دهم بعثت اقدام مهم دیگر آن حضرت در جهت یافتن پایگاه در خارج از مکه یاد شده است. اگرچه رهاورد این سفر تبلیغی نیز خرسندکننده نبود، زمینه امضای پیمان عقبه نخستین با برخی از مردم یثرب را فراهم آورد. ماجرای این پیمان به اختصار چنین است:

پیامبر اکرم ﷺ در مسجدالحرام با چندتن از بزرگان قبیله «خزرج»، که برای مراسم حج به مکه آمده بودند، دیدار کرد و آنان را به اسلام، که دین صلح و برادری است، فرا خواند. یثربیان به دلیل معاشرت با یهودیان و شنیدن سخنان آنان درباره بعثت پیامبر و آیین یکتاپرستی جهانی وی، ذهنی آماده داشتند. اختلافات ریشه‌دار و آرامش‌ستان آنان با طایفه «اوس» و آموزه‌های فطری و دلنشین پیامبر سبب شد با جان و دل از سخنان رسول حق استقبال کنند و پیمان ببندند که به خدا شرک

می‌گفتند: «اگر در جستجوی ریاست هستی ما بدون آنکه این سخنان را بگویی تو را بزرگ خود قرار می‌دهیم. (السیرة

النّبویة، ج ۱، ص ۹۹؛ دلائل النبوة، ج ۱، ص ۳۰۱).

نورزند، دزدی و زنا نکنند، فرزندان خود را نکشند، تهمت نزنند و در کارهای نیک نافرمانی ننمایند.^۱ «خزرجیان» از حضرت رسول ﷺ تقاضا کردند برای تبلیغ اسلام و تعلیم قرآن مبلّغی به یثرب اعزام دارد. حضرت رسول ﷺ مصعب بن عمیر^۲ را همراه آنان فرستاد. بدین ترتیب، یثرب به طور کامل از طلوع خورشید اسلام باخبر شد.

مصعب، که در یثرب با استقبال گرم مردم روبه‌رو شده بود، گزارش بیداری و اسلام آوردن بزرگان «اوس» و «خزرج» را به رسول خدا ﷺ نوشت و برنامه دیدار کاروانی متشکل از ۷۵ زن و مرد یثربی با پیامبر ﷺ را تنظیم کرد. بسیاری از قبایل اوس و خزرج در «شبانگاه» سیزدهم ذیحجه، در بلندای عقبه در دامنه کوه منا، با پیامبر ﷺ دیدار و گفتگو کردند.

یثربیان پس از آنکه به وسیله آیه‌های قرآن از اهداف رسالت حضرت ختمی مرتبت ﷺ آگاه شدند، با اشتیاق تمام پیشنهاد مهاجرت حضرت رسول ﷺ به یثرب را مطرح کردند و چون از موافقت پیامبر آگاهی یافتند، با شادی و غروری وصف‌ناپذیر متعهد شدند همان‌طور که از زن و فرزند خود حمایت می‌کنند، پیامبر و اهدافش را مورد حمایت قرار دهند.^۳ انتخاب دوازده نقیب با مشورت یثربیان در عقبه دوم، حادثه مهم دیگری بود که از توجه جدی پیامبر ﷺ به تعیین نمایندگان خاص خود و سازماندهی برنامه‌های تبلیغی در خارج از مکه حکایت می‌کند.

آخرین توطئه و هجرت پیامبر ﷺ به مدینه

هنوز سپیده دم، قلب سیاه شب را نشکافته بود که خبر بیعت یثربیان و پیمان آنها به گوش سران

۱. السیره النبویه، ص ۷۹.

۲. مصعب از بزرگ‌زادگانی بود که در ناز و نعمت پرورش یافته بود و مدت‌ها ایمان خود به رسول خدا را از پدر و مادرش مخفی می‌کرد. سرانجام آنها به اسلام او پی بردند و همه چیز را از او دریغ کردند. او که درهای معرفت و بصیرت را به روی خود گشوده می‌دید، در برابر همه رنجها شکیبا بود. در نخستین هجرت به حبشه شرکت کرد و پس از بازگشت در شعب ابوطالب، پیامبر را همراهی کرد. آیات قرآن را آن‌گونه که مورد رضایت و قبول پیامبر ﷺ باشد، می‌دانست و به‌عنوان اولین معلم قرآن به یثرب اعزام شد. در جنگ بدر شرکت کرد و پرچمدار بود و در جنگ احد نیز در حالی که پرچم مسلمین را در دست داشت به شهادت رسید. پیامبر اکرم ﷺ بعد از خاتمه جنگ احد رو به جنازه مصعب گفت: گواهی می‌دهم که لباس تو در مکه از همه فاخرتر بود، ولی تو با پذیرش اسلام به آن وضع پشت‌پا زدی. (ر.ک: اعلام الوری با اعلام الهدی، ص ۵۷؛ اسدالغابه فی معرفه الصحابه، ج ۴، ص ۳۶۹؛ المغازی، واقدی، ج ۱، ص ۲۹۰).

۳. اعلام الوری با اعلام الهدی، ص ۵۵-۶۱؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۲۱ و ۲۲۲؛ السیره الحلییه، ج ۲، ص ۱۷.

شوک رسید. شکنجه و آزار مسلمانان هر روز بیشتر می‌شد. پیامبر خاتم ﷺ که وضع را چنین دید، با پیام خداوند فرمان هجرت مسلمانان به یثرب را صادر کرد. اگر مکه فرصت نمایش ایمان و زمینه تبدیل قابلیت‌ها به فعلیت را نداشت، سرزمین الهی فراخ بود. پس از پیام خداوند به هجرت هیچ مسلمانی نمی‌تواند استضعاف را سبب پذیرش ستم خویش به شمار آورد.^۱

بدین ترتیب همه مسلمانانی که به معرفت عقلی، رشد نفسانی، طرد وسوسه‌ها و وابستگی‌های عاطفی رسیده بودند، مخفیانه و با کمترین زاد در مسیر هجرت گام نهادند.^۲ جبهه باطل به‌زودی دریافت که یثرب پناهگاه مناسبی برای مسلمانان شده است. احتمال هجرت پیامبر بدان دیار و دعوت آزادانه به یکتاپرستی زنگ خطری بود که وفاداران بت‌ها را سخت بیمناک کرد. بنابراین، در مهم‌ترین نشست مشورتی «دارالندوه» حضور یافتند. در این مجمع، سه نظریه مطرح شد:

۱. به زنجیر کشیدن و به سیاه‌چال افکندن رسول خدا.

۲. تبعید پیامبر به نقطه‌ای دور دست.

۳. کشتن پیامبر به وسیله نمایندگان کارآزموده هر قبیله.

سرانجام نظر سوم تصویب گردید و افرادی از تمام قبایل آماده شدند تا شب هنگام حضرتش را نابود سازند.^۳ پیامبر خدا ﷺ گنجینه اسرارش علی ﷺ را فراخواند؛ امانت‌های مردم را به وی سپرد تا به صاحبانش بازگرداند و به او فرمود: در بسترم بخواب و روپوش مخصوص بر خویش بپفکن. در این هنگام، علی ﷺ پرسید: آیا شما جان سالم بدر خواهید برد؟ پیامبر ﷺ فرمود: آری. بدین ترتیب، علی ﷺ با آگاهی از کشته‌شدن خود، مشتاقانه برای نجات جان مقتدای خویش و تقدیم جان بر ایمان در «لیلة المبيت» در بستر پیامبر خفت و رسول حق روانه هجرت شد. این فداکاری آن قدر خالصانه و پر اهمیت بود که مورد ستایش خداوند واقع شد.^۴

۱. این الذین توفاهم الملائكة ظالمي انفسهم قالوا فيهم كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً

فَتَهَاجِرُوا فِيهَا قَالُوا لَيْتَ مَا وَاهُمُ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا. (نساء: ۳) (۹۷)

۲. ارائه آماری از شمار مهاجران به یثرب کار دشواری است. براساس منابع موجود، قبل از هجرت پیامبر، جز مردان و زنان ناتوان و بیمار و نیز زندانیان، تمام مسلمانان مکی و انصار مهاجر، از مکه به یثرب رفتند. (ر.ک: تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۶۹؛ الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۲۶؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۵۹)

۳. السيرة النبوية، ج ۱، ص ۱۲۱-۱۲۷؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۷۰.

۴. وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْجِنَادِ. (بقره: ۲) (۲۰۷)

پیامبر خدا ﷺ در حالی که آیاتی از سوره «یس» را می‌خواند،^۱ از منزل خارج شد و از بی‌راهه به طرف غار «ثور»، که در بیرون مکه بود، حرکت کرد. ابوبکر که از رویداد آگاهی یافت، در راه به پیامبر پیوست.^۲

پرسش‌ها

۱. علل و انگیزه پیمان حلف الفضول را بنویسید.
۲. کارنامه اسلام در سیزده سال مکه را تحلیل کنید.
۳. چرا محاصره در شعب ابوطالب به محاصره اقتصادی مشهور شده است؟
۴. مراحل مختلف مبارزه با دعوت پیامبر ﷺ در مکه را توضیح دهید.
۵. به نظر شما مهم‌ترین علت نپذیرفتن اسلام از سوی مشرکان چه بود؟ چرا؟

فعالیت‌های علمی

در موضوعات زیر، با رعایت معیارهای تحقیق، مقاله‌ای ارائه دهید:

۱. نقش علی رضی الله عنه و خدیجه رضی الله عنها، ابوطالب و جعفر بن ابی‌طالب در دوران زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله.
۲. نقش ابوبکر و عمر در دوران زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله.
۳. ضرورت اخوت اسلامی در عصر حاضر.
۴. دلایل و انگیزه‌های خدیجه در ازدواج با رسول خدا صلی الله علیه و آله.

منابع برای مطالعه بیشتر

۱. پژوهشی در تاریخ پیامبر اسلام، سید ابوالحسن حسینی ادیبانی.
۲. پیامبر از کودکی و نوجوانی تا حرا، میثاق امیر فجر.
۳. تاریخ اسلام (از جاهلیت تا رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله)، مهدی پیشوایی.
۴. راه محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران، سیدرضا صدر.
۵. فروغ ابدیت، جعفر سبحانی.
۶. نگرشی کوتاه به زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، موسسه در راه حق.

۱. وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ. (یس: ۳۶)

۲. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۹۹.

فصل چهارم

تاریخ پیامبر اسلام ﷺ (هجرت و حکومت)

هجرت و نقش دینی، اجتماعی و سیاسی آن

واژه «هجرت» در عرف دینی به معنی «کوچ» و «خروج» از یک سرزمین به منظور حفظ و تحکیم مبانی عقیدتی و ایمانی است و «مهاجر» کسی است که از محدوده طاغوت و استبداد خارج می‌شود تا بتواند معاشرت، تربیت و عبادتش را متناسب با شریعت و آرمان خود ترتیب دهد.

در عرف جامعه‌شناسی، اقوام مهاجر کسانی‌اند که به انگیزه‌های شغلی، حرفه‌ای و معیشتی مانند کار، تجارت و یا علل طبیعی مانند زلزله، سیل، قحطی و یا به منظور بهره‌وری از مواهب خدماتی و رفاهی به منطقه دیگری کوچ کرده و ساکن شده‌اند.

در عرف سیاسی، کسانی مهاجر شناخته می‌شوند که به سبب گرایش‌های سیاسی و اجتماعی‌شان در وطن خود از امنیت جانی، مالی و حیثیتی برخوردار نیستند و طبعاً به سرزمین دیگر گریخته یا پناهنده شده‌اند.^۱

آنچه در آموزه‌های دینی بر آن تأکید شده است، لزوم گسستن از جامعه جاهلی و تلاش برای پیوستن به جامعه‌ای متکامل و شریاطی تعالی‌بخش است. اصولاً فلسفه هجرت در قرآن و سنت پیامبر گویای آن است که انسان در هر جا و هر جامعه‌ای به طبیعت فطری و کمال باطنی خویش دست نمی‌یابد. بنابراین، وظیفه یکایک افراد خواهان تکامل این است که از جامعه‌ای که در آن ظلم، زشتی، انسان‌پرستی و... رواج دارد روی گردانند و به جمعی که شرایط و زمینه مکتبپرست شدن و ماندن در آن بیشتر است، بپیوندند.

مطابق آیات قرآن هیچ فردی در یک وضعیت اجتماعی ظالمانه که روابط سیاسی اقتصادی و

۱. مسایل جامعه‌شناختی از دیدگاه امام علی علیه السلام، ص ۶۰-۶۳ و ۴۸۰-۴۸۳.

اخلاقی آن بر مبنای ستم به حقوق عمومی استوار شده است، حق مسامحه و غفلت ندارد و نمی‌تواند به بهانه استضعاف در آن جامعه هضم شود. همین مضمون در بیان امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «یا عبادى الذین آمنوا إن أرضی واسعة فإیای فاعبدون.»^۱ چنین نقل شده است: «خانه و سرزمینی که در آن معصیت خداوند می‌شود، جای ماندن نیست.»^۲

قرآن کریم در آیاتی «مهاجرت» را عامل مهم برخورداری ستمدیدگان از مواهب دنیا یاد می‌کند^۳ و در آیاتی دیگر با نپذیرفتن این عذر که «اینجا وطن من است» و هرگونه سختی را تحمل می‌کنند و به خاطر پیوندهای عاطفی، سنتهای اجتماعی و یا نزدیک‌بینی سیاسی و ضعف و زبونی روانی، ننگ ماندن را در جایی که ایمان و حقیقت به بند کشیده شده، پذیرفته‌اند، هشدار می‌دهد که چرا ظلم بر خویشان!^۴ سرزمین خداوند فراخناک است و آدمیان بسیار. به سرزمینی دیگر بشتاب.

از نظر عرف دینی، سیاسی، جامعه‌شناسی و اصول اخلاقی و علمی، آنچه در عصر پیامبر رخ داد، به معنای واقعی هجرت است. البته در حوزه‌ای گسترده‌تر و از افقی بالاتر. زیرا هجرت از درون و سفر در عمق روح از هجرت‌های بیرونی و سفرهای خاکی بالاتر است. به تعبیر لطیف دکتر شریعتی: «بیرون رفتن از آنجا که دیگر نه جای ماندن است و بدر رفتن از آن حال که دیگر نه شایسته بودن است، مهاجرت نه تنها از زادگاه خویش که بسیار سهل است، بلکه از خویشان خویش که مرد افکن است و محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌کوشد تا جامعه کوچک مکه را به حرکت درآورد تا بر جای ایستد و اسلام همان سان که انسان را از بیرون به جنبش می‌خواند، از درون نیز به انقلاب دعوت می‌کند و بدین‌گونه است که او را همواره از توقف، انحطاط و انجماد می‌راند و اینها همه معجزات علمی و اخلاقی، روحی و معنوی هجرت است؛ هجرت آفاقی و هجرت انفسی.»^۵

باید توجه داشت از نظر قرآن اصولاً حتی هجرت آفاقی ویژه یک عصر یا یک نسل یا مربوط به عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیست. در برخی از سوره‌های قرآن از هجرت ابراهیم علیه السلام یاد می‌کند و نیز از هجرت

۱. عنکبوت (۲۹): ۵۶.

۲. مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۲۹۱.

۳. آل عمران (۳): ۱۹۵؛ نحل (۱۶): ۴۱.

۴. نساء (۴): ۹۷.

۵. ر.ک: محمد خاتم پیامبران (از هجرت تا وفات)، ص ۲۴۸ و ۲۴۹ و ر.ک: تاریخ اسلام، جمعی از نویسندگان، زیر نظر

صادق آئینه‌وند، ص ۱۰۳-۱۰۵.

موسی ﷺ و قومش از مصر به سوی فلسطین مکرر سخن به میان می‌آورد.^۱ علاوه در بین اقوام دیگر (غیرمسلمان) نیز هجرت منشأ قدرت و مایه پیشروی بوده است. مثلاً در مشرق زمین، آریایی‌ها قومی مهاجر بودند که به پدید آوردن حکومت و تمدن ایرانی نایل آمدند و یا در قرون اخیر، مهاجرانی که از اروپا به سوی امریکا حرکت کردند، تمدن وسیعی را بنیاد نهادند؛ جز آنکه هجرت اسلامی، به لحاظ هدف، از این‌گونه مهاجرت‌ها ممتاز بوده است. بنا بر تعلیم اسلام - چنانکه اشاره شد - برای مال‌اندوزی و سلطه‌جویی نباید هجرت کرد، بلکه برای خدا یعنی اقامه آیین و اشاعه شریعت وی باید حرکت نمود. پس اسلام هدف هجرت را از چپاول اقوام و تسلط بر سرزمین‌ها، به هدف معنوی برگرداند. چنانچه جهاد اسلامی یعنی دفاع از حیثیت دینی و جان و مال مسلمانان نیز چنین است.

دو نکته که در حاشیه مباحث هجرت توجه به آن اهمیت دارد و به معناداری هجرت تأکید می‌کند و از لطایف این سفر معنوی شمرده می‌شود، این است که:

۱. به اتفاق سیره و تاریخ‌نویسان با آنکه شهر مدینه کاملاً آماده استقبال از پیامبر بود به طوری که هیچ خانه‌ای از خانه‌های انصار نماند، مگر آنکه در آنجا از رسول اکرم ﷺ سخن می‌رفت،^۲ پیامبر ﷺ برعکس بسیاری از رهبران، به محض احساس خطر، پیش از پیروانش از دام بلا نگریخت و آنها را در میان مشکلات و سختی‌ها رها نکرد؛ بلکه پس از حرکت مهاجران به مدینه تصمیم به هجرت گرفت. مورخان نوشته‌اند: در مکه از مسلمانان جز رسول خدا ﷺ، ابوبکر، علی ﷺ و برخی که محبوس یا بیمار یا ناتوان از سفر بودند، کسی باقی نماند.

۲. برخلاف بسیاری از رهبران، اموالی را که به رسم امانت نزد رسول خدا ﷺ سپرده بودند - بمت نشمرد و به همراه خود نبرد؛ بلکه علی ﷺ را در مکه گذاشت تا سپرده‌های مردم را بدانان بازگرداند، در حالی که همه آن مردم و صاحبان امانت از پیروان وی نبودند. طبری می‌نویسد: پیامبر ﷺ علی ﷺ را درباره خروج خود از مکه آگاه کرد و دستور داد که پس از وی در مکه بماند تا سپرده‌های مردم را که نزد پیامبر بود، از طرف او به آنها بپردازد و در مکه هیچ کس نبود که مالی نزد خود داشته باشد و بر آن بیمناک باشد، مگر که آن را نزد رسول خدا ﷺ می‌نهاد، از آن رو که راستی و امانت‌داری وی بر همه معلوم بود.^۳

۱. ر.ک: عنکبوت (۲۹): ۲۶ و ۵۶؛ ابراهیم (۱۴): ۳۷؛ زمر (۳۹): ۱۰؛ نحل (۱۶): ۴۱؛ نساء (۴): ۱۰۰؛ حج (۲۲): ۴۰ و ۴۱.

۲. السیره النبویه، ج ۱، ص ۴۸۴.

۳. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۷۸ و ۳۸۲.

تأسیس ملت و گسترش اسلام

رسول خدا ﷺ روز دوشنبه در دهکده قبا - در دو فرسخی مدینه -^۱ مورد استقبال گروهی از اهالی مدینه و مکه قرار گرفت و تا پایان هفته - که منتظر کاروان اهل بیت نبوت و دیگر مسلمانان بود - مسجدی بنیاد نهاد.^۲

شور و هیجانی خاص سراسر یثرب را - که ساکنانش سه سال در اندیشه ایمان به رسول خدا به سر می بردند - فرا گرفته بود و همه درباره صفات نیک و اخلاق پسندیده پیامبر سخن می گفتند.

هیجان و سرور در روز جمعه - که مرکب پیامبر ﷺ از محلی به نام «ثنية الوداع» - تپه های خارج از شهر مدینه - سرازیر شد و به خاک یثرب گام نهاد - به اوج رسید. جوانان مسلمان مقدم پیامبر ﷺ را گرمی داشتند و با طنین سرودهای حق جویانه فضای مدینه را از سرور سرشار ساختند.

طلع البدر علینا	من ثنیا الوداع
وجب الشکر علینا	ما دع الله داع
ایها المبعوث فینا	جئت بالامر المطاع

- ماه شب چهارده از «ثنیات الوداع» بر ما طلوع کرد.

- سپاس این نعمت تا نیایشگری خدا را می خواند به ما واجب است.

- ای فرستاده به سوی ما، آنچه آورده ای پیروی خواهد شد.

پیامبر خدا ﷺ به هنگام ورود، احساسات انبوه مسلمانان اوس و خزرج را که به افسار شتر چنگ زده بودند و می کوشیدند افتخار میزبانی وی را به دست آورند، پاسخ داد: «زمام شتر را رها کنید، حیوان مأمور است.» شتر کوچه ها را درنوردید و سرانجام در زمین دو یتیم زانو زد. وقتی زمین یتیمان برای زندگی غمخوار یتیمان برگزیده شد، انصار رضایت دادند تا حضرت به طور موقت در خانه ابویوب - که در کنار آن زمین قرار داشت - به سر برد. حضرت پس از استقرار در خانه ابویوب، به اقامه نماز جماعت پرداخت و در اولین خطبه نماز جمعه - که با حضور انصار و مهاجران برگزار شد - درباره اصول دین با مردم سخن گفت.

تأسیس مسجد، به مثابه یک نهاد اجتماعی، نشان وحدت مسلمانان، مرکز آموزش و پرورش و

۱. فتوح البلدان، ص ۱۷-۱۹؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۶.

۲. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۱۶ به بعد.

پرستش، مهم‌ترین و نخستین اقدام عملی حضرت محمد ﷺ در جهت پیوند دین و دانش بود. او نخستین خشت مسجد را خود حمل کرد. ابن‌خضیر پیش شتافت و گفت: جا به جایی خشت را به من بسپارید. فرمود: خشت دیگر حمل کن. بی‌تردید تلاش مسلمانان، جز اندکی راحت‌طلب، در ساخت این بنای معنوی هم از شوق آنان حکایت داشت و هم از مشارکت فعال پیامبر متأثر بود. به‌زودی ساختمان مسجد و در کنار آن مسکنی برای بینوایان و مهاجران تهیدست ساخته شد و معلمی وظیفهٔ آموختن قرآن، خواندن و نوشتن به آنان را به‌عهده گرفت.^۱

وحدت جامعه در سایه پیوند معنوی افراد

اینکه وحدت و پویایی جامعه را تنها جهات سیاسی و حقوقی تأمین نمی‌کند، از بدیهیات دانش سیاسی است. از این رو سیاستمداران کارآزموده، می‌کوشند که انقلابی‌ترین آرمانهای خود را بر سنت‌های اجتماعی و فرهنگی ریشه‌دار و کهن جامعه بنیاد نهند. در آن روزگار قوی‌ترین سنت اجتماعی که روح قبایل گوناگون آنها را به هم پیوند می‌داد، پیمان بین قبایل بود که «حلف» می‌نامیدند و در مکه و مدینه به انگیزه‌های مختلف بدین وسیله میان دو بیگانه، خویشاوندی استوار و نزدیک پدید می‌آمد.

دو قبیلهٔ اوس و خزرج و مهاجران مکه زیربنای پدیدهٔ بزرگ اجتماعی و هسته مرکزی امت اسلامی در مدینه شمرده می‌شدند. وجود رخنه در این «بنا» امری طبیعی به نظر می‌رسید. دوگانگی میان اوس و خزرج - که سالیانی دراز یکدیگر را می‌کشتند - تعصب همشهری‌گری یتربیان و مکیان آینده را در ابهام قرار می‌داد.

اعراب بادیه‌نشین که اسلام می‌پذیرفتند نیز از تعصبی شدید برخوردار بودند. گوناگونی زبان، نژاد و زادگاه این تازه ایمان آوردگان، در آیندهٔ نزدیک، دامنهٔ اختلافات را فزونی می‌بخشید و اساس توحید و حکومت الهی را تهدید می‌کرد. یکی از راه‌های کاهش این خطر و نفوذ دادن هم‌پیمانی دینی و پیوند معنوی به‌جای تعصب قومی و حزبی به درون شخصیت افراد، عقد اخوت بود.^۲ بدین ترتیب، مهاجران که همهٔ دارایی‌شان را در مکه به سودای حفظ دینشان نهاده بودند، در سرپرستی انصار قرار گرفتند و در مزرعه، خانه و آسایش آنان شریک شدند. رهاورد دیگر این همبستگی دینی، احساس

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۹؛ السیره النبویه، ج ۲، ص ۱۲۸.

۲. إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأُضْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَابِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ. (حجرات (۴۹): ۱۰ و ر.ک: آل عمران (۳): ۱۰۳).

مسئولیت مسلمانان در برابر تنگدستی، بیماری و دشواری‌های سیاسی و اجتماعی یکدیگر بود. نکته‌نهایی در این بحث، تحلیل پیمان برادری پیامبر ﷺ و علی علیه السلام است؛^۱ به ویژه آنکه پیامبر و علی هر دو از مهاجران بودند و رویکرد اجتماعی عقد اخوت باید به استحکام روابط مهاجران و انصار انجامد، نه تحکیم مناسبات درون قبیله‌ای. افزون بر آنچه نویسندگان و متکلمان شیعه درباره این انتخاب گفته‌اند، آنچه در نگرش اجتماعی - فرهنگی به این پیمان اهمیت می‌دهد، این است که اگر عقد اخوت میان رسول خدا و یک تن از اوس یا خزرج بسته می‌شد، معضل تحریک عواطف دو گروه انصار پیش می‌آمد. پیامبر، با انتخاب علی، هم بر همتایی او با خود تأکید ورزید و هم از بروز بحران و تعصبات جاهلی پیشگیری کرد.^۲

همزیستی مسالمت‌آمیز در قالب نخستین قانون اساسی

براساس اسناد تاریخی، در نخستین سال هجرت، در خانه‌های مدینه افرادی با عقاید متضاد دیده می‌شدند و مسلمانان و مشرکان، در حالی که خویشاوند یکدیگر به شمار می‌آمدند، در یک خانه زندگی می‌کردند. تداوم این همزیستی، با عنایت به وحدت نسبی کوتاه‌مدت، ممکن بود؛ ولی در درازمدت چه‌بسا بحران‌آفرین می‌شد. از سوی دیگر، این همزیستی حداکثر در درون خانه‌ها به تضاد نمی‌رسید و قلمرو اجتماع از اوج گرفتن تعارض‌های جدی مصون نبود. در کنار این مجموعه متضاد فکری، یهودیان نیز در شهر زندگی می‌کردند. یهودیان یثرب، به‌رغم وحدت دینی، مجموعه سیاسی و نظامی واحدی به شمار نمی‌آمدند و به‌دلیل تناقض‌ها و تضادهای درونی، در قالب گروه‌های پراکنده با تیره‌هایی از اوس یا خزرج هم‌پیمان بودند. در وضعیت جدید، کیفیت روابط آنان با مسلمانان مبهم می‌نمود. از سوی دیگر، علاقه جدی رسول خدا به همزیستی و ایجاد زمینه‌های اجتماعی برای توسعه طبیعی اسلام، خطرهای جدی و تهدیدهای حتمی بدویان حجاز و اشراف قریش، پیامبر ﷺ و مسلمانان را به سوی ایجاد یک اتحاد در قالب جامعه مدینه و تحت حکومت رسول خدا ﷺ سوق داد.

ایجاد پیوند میان همه قبایل، جناح‌ها، و جریان‌های مدینه می‌توانست تمام امکانات دفاعی شهر را در راستای منافع خود و جامعه هماهنگ سازد و همگان را از آزادی‌های عقیدتی برخوردار کند.

۱. ر.ک: السیره النبویه، ج ۲، ص ۱۴۶؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۷۰.

۲. تاریخ صدر اسلام، ص ۳۵۰.

افزون بر این، در پرتو اتحاد مردم، محیطی بسیار مطلوب برای ارتباط فکری منطقی پدید می‌آمد؛ مشرکان فرصت مطالعهٔ اسلام می‌یافتند و مسلمانان از امکان گفتگو و دعوت برخوردار می‌شدند. بر این اساس به فرمان خدا، منشور مقدسی که بخشی از قانون اساسی حکومت و تأمین‌کنندهٔ مصالح ملی امت اسلام شمرده می‌شد از سوی پیامبر ﷺ اعلام گردید و مورد تصویب همگان قرار گرفت. این منشور که هر قسمت آن دارای ابعاد گوناگون است از سه بخش اصلی تشکیل شده است:

- ۱- روابط مسلمانان اوس و خزرج و مسئولیت متقابل انصار و مهاجر نسبت به یکدیگر در همان مقطع زمانی خاص.

- ۲- قرارداد ترک تعرض بین مسلمانان و یهود.
- ۳- بخش عمومی و جهانی که حافظ وحدت مسلمانان در همهٔ زمان‌هاست.

این منشور - که پانزده قرن پیش منتشر شد و بیش از چهل بند دارد - امروز نیز برای از میان بردن مشکلات اجتماعی، حقوقی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مسلمانان سودمند است. بدیع‌ترین ویژگی این قانون، احترام به مخالفان و رسمیت بخشیدن به حقوق اقلیت‌های دینی است.^۱ بندهایی از قانون‌نامهٔ عمومی مدینه چنین است:

۱. مسلمانان ملتی واحدند.
۲. مسلمانان باید عدالت‌پیشه باشند و در برابر ستمگران متحد گردند؛ هرچند ستمگر، فرزند خودشان باشد.
۳. مسلمانان باید یار و غمخوار هم و یاری‌کنندهٔ بینوایان باشند.
۴. خون همهٔ مسلمانان ارزش یکسان دارد و هیچ امتیازی میان آنان نیست.

هر چند عدای برنامه پیامبر را برای امضای معاهدات به منظور تعیین حدود مناسبات میان مسلمانان، یهودیان و دیگر اهل کتاب، نوعی تاکتیک دانسته‌اند، با توجه به مجموع آموزه‌های قرآن، رفتار عملی و وفاداری کامل پیامبر به یکایک مواد این پیمانها - حتی در شرایطی که مخالفت و نقض معاهدات از جانب پیامبر، کمترین خطری را متوجه جامعه مدینه نمی‌نمود - این نظر را تأیید نمی‌کند، زیرا مهم‌ترین آموزهٔ این پیمانها، از یک سو قوت بخشیدن به گرایش توحیدی در جامعه و به وجود آوردن یک عقیده مشترک (شکل‌گیری امت واحد به عنوان زیربنای تشکیل دولت و نظام سیاسی) بود و از سوی دیگر، وجود چنین نگرشی نمی‌تواند قوام دولت جدید را تضمین کند؛ بلکه دولت باید اصول لازم را تعیین کند تا بر اساس آن، مسایل عمومی جامعه، اداره و مجموعه‌ای از قوانین وضع شود که بتواند نحوهٔ تعامل و مسئولیت متقابل همهٔ مردم را تبیین کند. پیمانهای رسول خدا - به‌ویژه میان مسلمانان، یهودیان و دیگر ساکنان مدینه - در پی چنین مقاصد مهمی بوده است.

۵. هر مسلمانی که به کسی پناه دهد، پناه او نزد همهٔ مسلمانها محترم است.
۶. اگر مسلمانی مسلمان دیگری را بکشد، باید قصاص شود؛ مگر آنکه اولیای مقتول از قصاص چشم پيوشد.
۷. همه مسلمانان باید در پیمان صلح شرکت کنند و هیچ مسلمانی حق ندارد بدون حضور دیگران پیمان صلح منعقد سازد.
۸. اگر فردی از یهود اسلام آورد، از کمک و یاری مسلمانان برخوردار خواهد شد و با مسلمانان دیگر تفاوتی ندارد.
۹. یهود بنی عوف [و سایر یهودیان] با مؤمنان در حکم یک امت شناخته می‌شوند؛ با این تفاوت که یهود مطابق دستور دین خود عمل می‌کند و مسلمانان بر اساس اوامر دین خود.
۱۰. اگر مسلمانی پیمان بست، حق ندارد پیمان شکن باشد.
۱۱. تنها مرجع اختلافات قضایی، حقوقی و جنایی، رسول خدا ﷺ است.
۱۲. امضاکنندگان این پیمان دفاع مشترک از یثرب را به عهده دارند.^۱
- ایجاد وحدت سیاسی - فرهنگی و پیوندهای اجتماعی میان مسلمانان اعم از مهاجر و انصار، ایجاد زمینه‌ها و تحکیم مقدمات، تشکیل و تثبیت حکومت دینی بر محوریت وحی و پیامبر خدا ﷺ، امنیت عمومی و آسایش روحی و روانی برای همهٔ ساکنان مدینه، ترسیم خط سیر حرکت‌های سیاسی و اجتماعی مسلمانان و تبیین مواضع اصولی و مترقی اسلام در برخورد با ستمگران و هم‌پیمانان، برخی دیگر از اهداف و پیامدهای این منشور تلقی شده است.
- با دقت در بندهای مختلف این پیمانها - که افزون بر ۵۰ بند و دارای ابعاد فردی، اجتماعی، سیاسی، حقوقی و فرهنگی است - به خوبی می‌توان به تلاش و طرح پیامبر برای تشکیل امت واحد رفع تشنج از یثرب و فراهم آوردن شرایط مناسب برای زندگی مسالمت‌آمیز، بر اساس ارزشهای جدید پی برد. اما آیا همه چیز آن‌گونه که حضرت محمد ﷺ در پی آن بود پیش رفت؟
- با بررسی حوادث بعدی که در مدینه پدید آمد درمی‌یابیم که هر انسانی اگر در نامه‌ای از جانب خداوند سعادت‌مندانه‌ترین برنامه زندگی را بیاورد، همچنان مخالف یا مخالفانی جدی خواهد داشت. پیامبر اکرم ﷺ که با اقبال مناسب مردم یثرب، نخستین اصول و پایه‌های تمدن و مدنیت جامعه‌اش را بر شکیبایی، تفاهم، نفی استبداد، مهربانی و همزیستی انسانی نهاده بود، نه تنها مورد تهدید مکیان،

۱. السیرة النبویة، ج ۲، ص ۱۴۳-۱۴۶؛ بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۱۰ و ۱۱۱؛ فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۳۷۷-۳۸۵.

که در داخل مدینه نیز رودرروی دو گروه مخالف (یهودیان و منافقان) قرار گرفت و عمر با برکت حضرت در طی ده سال در مدینه به درگیری با مثلث شوم شرک (اشراف قریش)، نژادپرستی (یهودیان) و نفاق (در میان مسلمانان) سپری شد.

از میان حرکت‌های نظامی که پیامبر اسلام، خود در آنها شرکت و به نحوی فرماندهی آن را بر عهده داشت، نه غزوه (بدر، احد، خندق، بنی قریظه، خیبر، فتح مکه، حنین، طائف و بنی مصطلق) به درگیری مسلحانه انجامیده است و از این میان تنها جنگ بدر با مشرکان بود و در سایر نبردها رد پای یهودیان و منافقان را می‌توان یافت.

جهت‌دهی تدریجی مناسبات اقتصادی به سوی عدالت

قلمرو عدالت در آموزش‌های پیامبر ﷺ معنایی گسترده داشت، اما عدالت اقتصادی از مهم‌ترین مصادیق آن به شمار می‌آمد؛ به ویژه آنکه نبود عدالت اقتصادی چه‌بسا باورهای اجتماعی را با آسیب‌های جدی روبه‌رو می‌سازد و زمینه‌های درونی فضیلت‌گریزی، دنیاجویی و فسادپیشگی را تشدید می‌کند. پیامبر از سال‌های آغازین هجرت، به اقتضای زمینه‌های اجتماعی، قوانین مختلف را بیان می‌کرد و در جهت سامان‌دهی وضعیت جامعه و حکومت گام برمی‌داشت. این واقعیت، در کنار تفاوت‌های مالی چشمگیر مسلمانان، ضرورت برنامه‌ریزی اقتصادی را آشکار می‌ساخت. در چنین موقعیتی، حکم پرداخت مالیات تخلف‌ناپذیر زکات - که سرپیچی از آن تعقیب حکومتی در پی داشت - اعلام و به اجرا گذاشته شد.^۱

در این میان، آنچه بیش از آثار ظاهری مالیات اهمیت داشت، پیوند این قانون اجتماعی با سیاست تزکیه نفس بود. قرآن کریم، با عنایت به کارکرد غایی قوانین اجتماعی اسلام در سیر انسان به سوی کمال، پرداخت زکات را وظیفه‌ای عبادی معرفی می‌کند. البته ابعاد این امر زمانی آشکارتر می‌شود که از سویی همراهی فرمان اقامه نماز و پرداخت زکات را دریابیم^۲ و از سوی دیگر، با موارد

۱. ر.ک: تفسیر کشف اسرار، ج ۲، ص ۲۰۰؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۷۴؛ مکاتیب الرسول، حسینعلی

احمدی میانجی، ج ۲، ص ۱۲۰؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۹۳.

۲. وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تُجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. (بقره (۲): ۱۱۰)
لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِيَعْتَدِهِمْ إِذَا غَاهَدُوا وَالضَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ. (بقره (۲): ۱۷۷)

هشت‌گانه مصرف زکات و صدقات توجه کنیم. قرآن کریم، ضمن بیان موارد مصرف زکات و صدقات، رویکرد عدالت‌گرایانه سیاست‌های مالی مدینه را نشان می‌دهد...^۱

تحدید قلمرو مالکیت و تعیین ثروت‌های عمومی، قانون خمس و کیفیت تقسیم غنایم جنگی و تحریم تدریجی ربا بخشی دیگر از سیاست‌های اقتصادی پیامبر اکرم به شمار می‌آید.

ماهیت جنگ‌های پیامبر ﷺ

جنگ از با سابقه‌ترین واژگان زندگی اجتماعی است که به هیچ زمان، مذهب و قومی اختصاص ندارد و حیوانات نیز به برخی وسایل دفاعی مجهزند و این امر از رواج جنگ در زندگی حیوانات حکایت دارد.

از نظر فلسفی، وجود شرور و مفاسد، همانند جنگها، لازمه وجودی طبیعت و تزااحات مادی است و عالم طبیعت بدون شر تصور نمی‌شود. از این روست که آدم بر فرشتگان برتری دارد. از نظر جامعه‌شناسی، انسان از سویی زیست اجتماعی دارد و بدون آن ادامه زندگی برایش امکان‌پذیر نیست و یا با مشکلات تحمل‌نشدنی مواجه است. از دیگر سو، عواملی مانند جهل، دوست‌داشتن خویشان و منفعت‌طلبی سبب تزااحم بین منافع افراد جامعه می‌شود و از بروز کشمکش‌گریزی نیست. گذشته از برخی اسباب طبیعی، علل و عوامل خاصی مانند وجود افراد ستمگر و قدرت‌طلب نیز از دیگر عوامل درگیری است.

از نظر ادیان - به ویژه دین اسلام - اختلاف و درگیری بین انسانها امری جدایی‌ناپذیر از طبیعت و ماهیت آنان است. قرآن کریم، آزمندی،^۲ ستم‌پیشگی و ناسپاسی انسان،^۳ جهل و سرکشی او،^۴ پرخاشگری و پیروی از گامها و طرحهای شیطانی^۵ را از اسباب نزاع برشمرده است؛ تا آنجا که یکی از

رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله وإقام الصلاة وإيتاء الزكاة يخافون يوماً تتقلب فيه القلوب والأبصار. (نور (۲۴): ۳۷ و رک: نساء (۲): ۷۷؛ بقره (۲): ۲۷۱-۲۷۳ و ۱۷۷ و ۱۲۶۷ صحیح مسلم، کتاب الزکاة، ص ۴۸؛ مجمع البیان فی تفسیر

القرآن، ج ۲، ص ۳۸۰.

۱. توبه (۹): ۶۰.

۲. معارج (۷۰): ۱۹.

۳. ابراهیم (۱۴): ۳۴.

۴. احزاب (۳۳): ۷۲.

۵. بقره (۲): ۲۰۸.

عوامل بعثت انبیا، رفع اختلافات و اسباب درگیری قلمداد شده است:

فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا
اِخْتَلَفُوا فِيهِ.^۱

در نظر انسان عاقلی که از فطرت سالم برخوردار است، جنگ و درگیری به سبب آثار ویرانگر آن نكوهیده است و انسان در سایه صلح و آرامش، بیشتر و بهتر به تکامل وجودی که مقصود از آفرینش عالم و آدم است، دست می‌یابد. اما درین از اینکه آدمیان به حقوق و رسالت خویش آشنا باشند و مقاصد خود را در هرج و مرج، ناامنی، تصاحب خانه و کاشانه و دارایی افراد و جوامع دیگر جستجو نکنند! در این وضعیت است که به منظور جلوگیری از خودکامگی ستمکاران، نجات محرومان و مظلومان و برداشتن موانع از مسیر راه تکامل انسانها، جنگ نكوهیده، ضرورت می‌یابد.

از نظر قرآن و منابع دینی نیز جنگ تنها برای جلوگیری از آلودگی و فساد زمین، محفوظماندن پرستشگاهها و جلوگیری از خطر ویرانی مراکزی که در مقابل جباران و طاغوتان از حاکمیت قانون الهی دم می‌زنند،^۲ جلوگیری از ستمگری و دفاع از مظلومان^۳ و به تعبیری تنها برای مقابله با هر آنچه مانع کمال، رستگاری و سعادت انسان است، مجاز شمرده شده است؛ نه برای استثمار اقتصادی^۴ یا برتری طلبی سیاسی یا توسعه طلبی اجتماعی و جغرافیایی. مسایلی که در طول تاریخ حیات پر رنج انسان، امنیت و آرامش را از آنان سلب کرده، بیشترین زیان و خسارت را بر آنها تحمیل نموده است.

از نظر اسلام اختلافات دینی نیز توجیه گر جنگ نیست و پیروان ادیان و عقاید گوناگون می‌توانند در کنار یکدیگر با مسالمت زندگی کنند و نه تنها از جنگ و خونریزی بپرهیزند، بلکه در ارزشهای مشترک با یکدیگر همکاری کنند. خداوند در باره زندگی مسالمت‌آمیز مسلمانان با اهل کتاب، از زبان پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «ای اهل کتاب، بیایید بر آن سخن حق که میان ما و شما یکسان است» استواری بوزیم.^۵

درباره رفتار منصفانه، به مسلمانان می‌فرماید:

۱. بقره (۲): ۲۱۳.

۲. حج (۲۲): ۴۰.

۳. نساء (۴): ۷۴-۷۶.

۴. نساء (۴): ۲۹.

۵. آل عمران (۳): ۶۴.

خدا شما را از دوستی آنان که در دین با شما جنگ و دشمنی نکردند و شما را از دیارتان بیرون نراندند، نهی نمی‌کند تا از آنها بیزاری جویند؛ بلکه با آنها به عدالت و انصاف رفتار کنید. زیرا خدا مردم عادل و منصف را دوست دارد.^۱

بر پایهٔ آیه‌ای دیگر، دشمنی‌های پیشین نباید عامل ستم‌ورزی تازه گردد:

[ای اهل ایمان] نباید کینه‌توزی گروهی که شما را از مسجدالحرام بازداشتند، شما را به ظلم و بی‌عدالتی وادارد. و [شما ایمان‌آوردگان] در نیکوکاری و پرهیزگاری به هم کمک رسانید، نه در گناه و ستمکاری.^۲

سیرهٔ عملی پیامبر ﷺ نیز در تمامی درگیری‌ها با مشرکان، کفار یا یهودیان، بر ترک تجاوز و ستم استوار بود و اساساً فلسفهٔ جهاد در اسلام، برقراری عدالت و تأمین مصالح واقعی و آزادی‌های مردم، بر اساس ارزشهای انسانی و دینی بوده است.

در همهٔ نبردهای پیامبر ﷺ عنصر سیاسی در کنار عنصر دینی قرار دارد و دستاورد اصلی جنگها را ترکیبی از اهداف دینی و سیاسی تشکیل داده است و به هیچ صورت نشانی از کشورگشایی و مقاصد پست دنیوی، انتقام و تجاوز در آن یافت نمی‌شود.

آنچه حضرت محمد ﷺ را حتی در جنگهایش جاودانه ساخته است، محوریت اعتلای کلمهٔ حق در همه ستم‌ستیزی‌های اوست. بر همین اساس، آن حضرت نیت رزمندگان در جنگ با ستمگران و اشراف قریش را نیز می‌کاود.

در پاسخ آن اعرابی که پرسید «ای پیامبر، رزمنده‌ای برای دستیابی به غنایم مادی، دیگری برای کسب شهرت، و سومی برای کسب منصب و مقام می‌جنگد! کدام یک از اینها در راه خدا و شایستهٔ پذیرش است؟»، پاسخ می‌دهد: تنها رزمنده‌ای نبردش برای خداست که قصد و نیتش پیروزی نام خدا و اعتلای حکم حق باشد و هیچ عملی در پیشگاه خداوند محبوب‌تر از یاد و ذکر او نیست. به هر ترتیب، ابعاد مختلف سیاست نظامی پیامبر از حوصله این بحث خارج است و فقط به کلیاتی که بتواند زوایای حکومت و عوامل نفوذ حکم آن حضرت را نشان دهد، اشاره می‌شود.

پیامبر ﷺ و بسیج نیروها

بر پایهٔ اسناد تاریخی، پیامبر ﷺ در پی بسیج نیروهای جهادگر و تضمین مقاومت آنان در صحنهٔ

۱. ممتحنه (۶۰): ۸.

۲. مائده (۵): ۲.

نبرد، این شیوه‌ها را به کار گرفته است: (۱) استقبال از رزمندگان و بدرقه آنان، (۲) برخورد جدی با کانون‌های تبلیغاتی ضدجنگ و شایعه‌سازان، (۳) نوید پیروزی و تشویق رزمندگان، (۴) پیشگام نمودن خویشان در صف مقدم جبهه، (۵) طرح مسئله شهادت به‌عنوان کمال آرمانی انسان و بیان اهمیت جهاد در راه خدا، (۶) استفاده از ابزارهای تبلیغاتی مانند اشعار، سرودها و تلاوت قرآن با صوتی دلنشین، (۷) مانورهای نظامی و تبلیغاتی در هنگام اعزام نیروها، (۸) دعا و نیایش برای پیروزی رزمندگان، (۹) استقامت و پایداری کم نظیر در میدان نبرد، (۱۰) سخنرانی قبل از اعزام نیرو یا درگیری نظامی، (۱۱) سهمیم‌گرداندن زنان مؤمن در تشویق مجاهدان، (۱۲) دیدار با مجروحان و دلجویی از آنان.

تدابیر جنگی

اسلام به‌عنوان برنامه زندگی و حکومت در صورتی می‌توانست به اهداف خود دست یابد که برنامه دفاعی مناسب داشته باشد. گفته شد که برخورداری از حداقل ابزار و امکانات دفاعی از حقوق طبیعی انسان، بلکه از لوازم سرشت اوست. با کاوش در جزئی‌ترین حوادث ۲۳ سال دعوت و تبلیغ حضرت محمد ﷺ و ده سال نبرد و درگیری مخالفان با او، به خوبی می‌توان دریافت که پیامبر ﷺ هم دارای طرح کلان نظامی بوده و هم در موقعیتهای مختلف از تدابیر مناسب بهره برده است. آنچه طراحی دقیق برنامه الهی او را به خوبی می‌نمایاند، تناقض نداشتن تدابیر با اصول و اهداف طرحهای اوست. برخی از اصول جنگی پیامبر عبارت بود از: (۱) شناسایی دقیق و کامل دشمن از طریق جمع‌آوری اطلاعات، آمار و خبرگیری‌های دقیق، (۲) اجتناب از جنگهای همزمان در چند جبهه، (۳) رعایت اصل غافلگیری و مخفی نگه‌داشتن اسرار نظامی، (۴) فشار اقتصادی بر دشمن، (۵) بهره‌گیری از نیروهای تهاجمی و ضربتی و سرعت در پوششهای عملیاتی، (۶) فرماندهی عالی و پیشگامی در تمامی لحظات بحرانی و محورهای تشدید نبرد، (۷) مراقبت کامل وحدت مجاهدان، (۸) بهره‌گیری دقیق و مناسب از شیوه جنگ روانی، (۹) توجه به اصول اخلاقی و انسانی، (۱۰) توجه به نظرها و پیشنهادهای فرماندهان نظامی.

به هر ترتیب، چنین شگردهایی، تنها بخشی از برنامه هدایتی و حکومتی پیامبر اکرم بوده است؛ حکومتی که سنگ‌بنای آن با لبیک یک مرد جوان و یک زن میانسال آغاز شده بود، با دو دهه فعالیت، در لحظه‌های واپسین و زمان رحلت بنیانگذارش، بیش از یک میلیون کیلومتر مربع گسترش پیدا کرد و مشتاقانی در آن سوی جهان یافته بود که سفیران او بدانجا گسیل می‌شدند.

بر این اساس، تحلیل مغرضانه برخی مستشرقان که علت گسترش اسلام در دوران پیامبر را جنگ و ضربت شمشیر مسلمانان دانسته‌اند، و نیز نگرش عده‌ای از مسلمانان که می‌پندارند موفقیت‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در همه ابعاد، در سایه معجزات بوده است، همه نارواست.

تصور دنیای بدون جنگ و انسانهایی که جنگ و درگیری در میان آنها نباشد، برگرفته از شناخت ناکافی از انسان و ناآگاهی از غرایز روحی و جسمی اوست. زیرا انسانها همه پیامبر نیستند و رسیدن به مقام آنان در ابعادی محدود نیز نیازمند تلاش و تربیت‌های همه‌جانبه‌ای است که هر چند محال نیست، در عمل ناممکن است.

از سوی دیگر این حقیقت انکار نمی‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۲۷ یا ۲۸ غزوه را که برخی به درگیری انجامیده، خود فرماندهی کرده است؛ اما باید توجه داشت که اصولاً جنگ جنبه فرعی و استثنایی داشته است و سیره و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله در مواجهه و برخورد با این نبردها به خوبی مؤید آن است. به هر تحلیل عوامل پیروزی مسلمانان در آن درگیری‌ها را که در قرآن نیز یاد شده است، می‌توان به سه عامل عمده تقسیم کرد:

الف) فرماندهی هوشمندانه پیامبر صلی الله علیه و آله

جوانب این عامل بدین قرار است:

(۱) تصمیم‌گیری سریع و صحیح، (۲) شجاعت فردی و قدرت جسمی، (۳) اراده نیرومند، (۴) روحیه تزلزل‌ناپذیر، (۵) دوراندیشی، (۶) شناخت روحیات و استعدادها، (۷) اعتماد متقابل و دوستی دو جانبه، (۸) رعایت مساوات، (۹) بهره‌گیری از شیوه‌های نو، (۱۰) آشنایی و به کارگیری اصول جنگ از جمله اصل غافلگیری، تمرکز نیروها و رازداری.

در بسیاری از نبردها و مأموریت‌های جنگی، رسول خدا صلی الله علیه و آله مقاصد نهایی را مخفی می‌داشت و کمتر اتفاق می‌افتاد که سرسپردگان دشمن بتوانند اطلاعات دقیق و درستی از کیفیت آمادگی یا سمت و سوی واقعی سپاه اسلام به دست آورند. حتی در موارد زیادی که کسی را به فرماندهی گروهی به مأموریتی اعزام می‌کرد، نامه مهر شده‌ای به او می‌داد و می‌فرمود: «بعد از آنکه - مثلاً - دو روز به فلان جهت راه سپردی، نامه سر به مهر را باز کن و به دستورهای آن عمل کن.»

ب) روحیه ایمانی و جنگاوری مجاهدان

هدف و انگیزه توحیدی، توکل به خداوند، یقین به نصرت و یاری او، انضباط، آموزش و سازماندهی

صحیح و سلاح مناسب و دلدادگی سربازان به فرمانده، از این جمله‌اند. در جنگ احد وقتی حلقه محاصره رسول خدا ﷺ تنگ‌تر شد، زنی به نام نُسَیبه خزرگی دلاورانه شمشیر برکشید و به نبرد پرداخت. وی در آن روز سیزده زخم برداشت، چنانکه از شدت خونریزی بی‌هوش افتاد. پس از به‌هوش آمدن درباره شوهر و دو فرزندش که در رکاب پیامبر می‌جنگیدند، چیزی نپرسید، بلکه نخستین سؤال و سخن او این بود که «رسول خدا چگونه است؟».

ج) رعایت عدالت در جنگ با دشمن

در این مورد به سه ویژگی مهم می‌توان اشاره کرد:

۱. تمام نبردهای پیامبر ﷺ دفاعی و برای تحکیم پایه‌های صلح بوده است. (صلح‌جویی غیر از تسلیم‌پذیری و تحمل ذلت است.)

۲. غیرنژادی و غیرمادی بودن و جنبه آرمانی و اعتقادی داشتن این نبردها مشخصه‌ای است که شکست‌ناپذیری در هر شکل را توجیه می‌کرد.

۳. سازگاری رفتار و عملکرد حضرت و پایبندی ایشان به اصول انسانی از جمله: تعرض نکردن به بی‌گناهان، زنان و کودکان، مراعات حقوق اسیران، مراقبت از مجروحان.^۱

اسیران باسواد را به آموزش خواندن و نوشتن به یک مسلمان وامی‌داشت و از این طریق آنان را آزاد می‌کرد و آنان که بضاعت مناسب نداشتند، بدون پرداخت فدیة آزاد می‌ساخت و مالداران را در مقابل پرداخت مبلغ «فدیة» و عده‌ای را نیز در مقابل آزادی مسلمانان اسیر، آزاد می‌کرد.

یکی از اسیران جنگ بدر (ابوعزیز) می‌گوید: «از بدر که مرا اسیر کردند تا مدینه به نوبت، چند تن از انصار مأمور حفاظت از من بودند و به سفارش اکید رسول خدا ﷺ، اینان در هر منزلی که فرود می‌آمدند، هنگام صرف غذا، نان خود را به من می‌دادند؛ تا جایی که من از شرمندگی نان را به آنها برمی‌گرداندم.»

حضرت محمد ﷺ و مخالفان

یهودیان

چنانکه در بحث ادیان و مذاهب جزیره العرب اشاره شد، در سرزمین حجاز قبیله‌هایی از قوم یهود

۱. ر.ک: شیوه فرماندهی پیامبر ﷺ، محمود شیت خطاب، ترجمه بینش.

زندگی می‌کردند که خود را فرزند اسحاق و اسرائیل و برتر از اعراب می‌دانستند. سه قبیله بنی قریظه، بنی نضیر و بنی قینقاع در قلعه‌هایی که در کنار مدینه ساخته بودند، روزگار می‌گذراندند. محققان یکی از علل مهم مهاجرت این قوم به سرزمین حجاز را مسأله انتظار منجی موعود و پیامبری که عهدین^۱ به نام و ویژگی‌هایش اشاره کرده است، می‌دانند. خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: یهودیان و مسیحیان پیامبر اسلام را می‌شناختند.^۲

از آنجا که روح حاکم بر کیش یهود، نژاد و قومیت است بدین سبب به مخالفت جدی با پیامبر اسلام ﷺ پرداختند.^۳

مخیریق، که در جنگ احد در رکاب پیامبر ﷺ به شهادت رسید، یکی از بزرگان و ثروتمندان حقیقت‌طلب یهود است که در اولین ملاقات با پیامبر خدا ﷺ به وی ایمان آورد و افراد قبیله‌اش را به ایمان تشویق کرد^۴ و هنگام عزیمت به احد، وصیت کرد که چنانچه کشته شدم همه اموال من از آن رسول خدا ﷺ باشد.

اما بیشتر یهودیان، با آنکه پیامبر ﷺ را می‌شناختند، به دلایل مختلف با او به مخالفت برخاستند. حی بن اخطب، رهبر قبیله بنی نضیر، یکی از این افراد بود؛ ولی پیامبر رحمت ﷺ با آنان پیمان ترک تعرض و همزیستی مسالمت‌آمیز امضا کرد. بخشی از بندهای قرارداد چنین است:

۱. مسلمانان و یهودیان همچون امتی واحد در مدینه خواهند بود.
۲. هر گروه در انجام مراسم دینی خود آزاد است.
۳. چنانکه جنگی رخ دهد، اگر تجاوزی نباشد، به یکدیگر کمک خواهند کرد.
۴. هرگاه مدینه مورد یورش دشمن قرار گیرد، هر دو گروه در دفاع شرکت می‌کنند.
۵. صلح با دشمن با مشورت هر دو طرف انجام خواهد شد.
۶. امضاکنندگان این پیمان با خیرخواهی و نیک‌رفتاری در کنار هم به‌سر خواهند برد.^۵

۱. عهدین کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان است. عهد قدیم در برگرفته اسفار خمسه تورات و سایر کتب یهودیان و عهد جدید در برگرفته انجیل‌های چهارگانه و سایر کتب مسیحیان است.

۲. وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَزَوْا كَفَرُوا بِهِ فَالْتَمَأْتِ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ. (بقره (۲): ۸۹)

۳. ر.ک: التفسیر الکاشف، ج ۱، در توضیح آیات ۸۲، ۸۹، ۹۶ سوره بقره.

۴. السیره النبویه، ج ۳، ص ۵۱.

۵. همان، ج ۲، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.

متأسفانه یهودیان، به سبب روحیه قوم‌گرایی و نژادپرستی، نتوانستند در برابر گسترش اسلام آرام بمانند و به بهانه‌های مختلف، پیمان ترک تعرض و توطئه را نقض کردند.^۱ آنها به‌طور رسمی به سراغ قبایل مکه رفتند و قریش را علیه اسلام و مسلمانان تحریک کردند. بنی‌قینقاع، با تجاوز به حقوق یک زن مسلمان، آتش‌درگیری با مسلمانان را شعله‌ور ساخت. و جنگ احزاب نتیجه توطئه یهودیان بنی‌نضیر است. بنی‌قریظه نیز در جنگ خندق به نفع قریش وارد نبرد شد و پیمان‌شکنی کرد و بدین ترتیب، پیمان همزیستی مسالمت‌آمیز به‌طور کامل نقض شد. مسأله تغییر قبله، لجاجت، حسادت، غرور، قومیت‌گرایی و... بخشی از دلایل مخالفت شدید آنان با اسلام و پیامبر خدا ﷺ به‌شمار می‌آید.

جریان نفاق و منافقان^۲

ماهیت نفاق، فریب و دورویی است و حکایت منافقان، حکایت چهره‌های زیبا و مقدس‌نماست که بر آن نام «خدا» نقش بسته است. نفاق، پدیده همراه همیشگی تاریخ است. بر پایه نظر قرآن و دلایل دیگر، کشتزار تخم نفاق، مدینه بود و علت عمده آن، پدیدار شدن قدرت متشکل و سازمان سیاسی و اجتماعی دولت در آن شهر بوده است. نقش منفی، خیانت‌آلود و کارشکنانه منافقان در رویداد احد، بنی‌مصطلق، تبوک، بنی‌قینقاع، احزاب و مسجد ضرار بسیار آشکار است. شگفت آنکه در بیشتر توطئه‌های منافقان، به نوعی همدستی میان آنان و یهودیان به چشم می‌خورد.

در پی جنگ بدر که بر اشرافیت قریش ضربه‌ای هولناک وارد ساخته بود، مشرکان در انتظار فرصت برای انتقام، لحظه‌شماری می‌کردند؛ تا آنکه سپاه قریش با سه هزار جنگجو، که هفتصدتن آن زره‌پوش و سواره بودند، به سوی مدینه شتافتند. سپاه اسلام با هزار تن و امکانات بسیار محدودتر، تصمیم به جنگ در خارج از مدینه گرفت. در چنین موقعیتی منافقان به فرماندهی عبدالله بن ابی، با سبقتن، از سپاه مسلمانان گسستند و با برخی تبلیغات و شایعه‌پراکنی‌ها زمینه آسفتگی در سپاه مسلمانان را فراهم آوردند. از سویی تخلف برخی از رزمندگان محافظ دره احد سبب شد مسلمانان در احد شکست خوردند و بهترین یاران پیامبر ﷺ به شهادت رسیدند.

۱. فتوح البلدان، ص ۲۵؛ تجارب الامم، ابوعلی مسکویه رازی، ص ۱۳۹.

۲. ر.ک: السیره النبویه، ج ۲، ص ۲۳۵ به بعد؛ بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۲۰ به بعد.

پس از پیروزی مسلمانان در رویداد بنی‌مصطلق (سال ششم هجری) سرکرده نفاق با ارائه طرحی اقتصادی تأکید کرد که اگر به پیامبر و مسلمانان کمک مالی نشود، اصحاب از گرد او پراکنده می‌شوند و مدینه را ترک خواهد کرد. هنوز سخنان خیانت‌آلود او زمینه فتنه‌ای دامنگیر را فراهم نیاورده بود که آیات اول سوره منافقین تکلیف پیامبر با آنان و بطلان ادعاهایشان را به صراحت بیان کرد. در حالی که همه می‌پنداشتند پیامبر ﷺ عبدالله بن ابی را خواهد کشت، فرزند او نزد پیامبر آمد و گفت: «چنانچه قصد کشتن او را دارید، این وظیفه را به من واگذارید.» ولی حضرت محمد ﷺ با مهربانی فرمود: «نه، با او مدارا خواهیم کرد.»^۱

در آغاز بزرگ‌ترین سوره قرآن، برای معرفی مؤمنان و خصوصیات و نشانه‌های آنان چهار آیه و برای شناساندن کفار و ویژگی‌های آنها دو آیه، وجود دارد؛ ولی بیش از ۱۳ آیه به معرفی منافقان اختصاص یافته است.^۲ نفاق نوعی بیماری روانی است و منافق بیمار. بیمار نه زنده سالم است و نه مرده؛ منافق نیز نه نور ایمان را دارد و نه گستاخی و جرأت کافر را.^۳ قرآن ویژگی‌ها، رفتار و هدف‌های این گروه را مورد توجه قرار داده است. از نظر قرآن، خطر نفاق برای اسلام و مسلمانان از شرک و کفر کمتر نیست. اینان، جامعه مسلمانان بر تن دارند، ولی دشمنان داخلی و ستون پنجم جامعه‌اند؛ بدین سبب رویارویی با آنها از مبارزه با مشرکان و کفار دشوارتر است.

دروغگویی، تظاهر به اصلاح‌طلبی، فقدان شعور واقعی، نداشتن اندیشه و فهم درست، سرگردانی و حیرت، شایعه پراکنی، اضطراب درونی، تعصب بیجا، دورویی و لجاجت بخشی از ویژگی‌های رفتاری و شخصیتی اینان است.^۴

۱. ر.ک: تاریخ اسلام، جمعی از نویسندگان، زیر نظر صادق آئینه‌وند، ص ۷۵-۸۳.

۲. ر.ک: بقره (۲): ۱-۲۰.

۳. منافق از نفاق به معنای سوراخ مخفی گرفته شده است. شخص منافق مانند موش صحرایی است که برای لانه‌اش دو راه فرار قرار می‌دهد. یکی از آن دو را باز می‌گذارد و از آن رفت و آمد می‌کند و دیگری را بسته نگه می‌دارد. هرگاه احساس خطر کند راه بسته را باز کرده، می‌گریزد. (ر.ک: لسان‌العرب، ج ۱۴، ص ۲۴۳)

۴. و برخی از مردم می‌گویند: «ما به خدا و روز بازپسین ایمان آورده‌ایم»، ولی گروندگان [راستین] نیستند. با خدا و مؤمنان نیرنگ می‌بازند؛ ولی جز بر خویشتن نیرنگ نمی‌زنند، و نمی‌فهمند. در دل‌هایشان مرضی است؛ و خدا بر مرضشان افزود؛ و به [سزای] آنچه به دروغ می‌گفتند، عذابی دردناک [در پیش] خواهند داشت. و چون به آنان گفته شود: «در زمین فساد مکنید»، می‌گویند «ما خود اصلاح‌گریم». بهوش باشید که آنان فسادگراند، لیکن نمی‌فهمند. و چون به آنان گفته شود: «همان‌گونه که مردم ایمان آوردند، شما هم ایمان بیاورید»، می‌گویند: «آیا همان‌گونه که کم‌خردان ایمان آورده‌اند، ایمان

یکی از مؤثرترین سیاست‌هایی که تاکنون عمیق‌ترین زخم‌ها و کاری‌ترین ضربه‌ها را به اسلام و مسلمانان وارد کرده است، سیاست به‌کارگیری دین علیه دین است. در ریشه‌یابی این سیاست باید به تاریخ صدر اسلام و همان سالهای اولیه هجرت^۱

بیاوریم؟» هشدار که آنان همان کم‌خردانند؛ ولی نمی‌دانند و چون با کسانی که ایمان آورده‌اند برخورد کنند، می‌گویند: «ایمان آوردیم»، و چون با شیطان‌های خود خلوت کنند، می‌گویند: «در حقیقت ما با شما ایم، ما فقط [آنان را] ریشخند می‌کنیم.» خدا [است که] ریشخندشان می‌کند، و آنان را در طغیانشان فرو می‌گذارد تا سرگردان شوند. همین کسانی که گمراهی را به [بهایی] هدایت خریدند، در نتیجه دادوستدشان سود [ی به بار] نیاورد؛ و هدایت یافته نبودند. مثل آنان، همچون مثل کسانی است که آتشی افروختند، و چون پیرامون آنان را روشنایی داد، خدا نورشان را برد؛ و در میان تاریکی‌هایی که نمی‌بینند رهایشان کرد. کردند، لالند، کورند؛ بنابراین به راه نمی‌آیند. یا چون [کسانی که در معرض] رگباری از آسمان - که در آن تاریکی‌ها و رعد و برقی است - [قرار گرفته‌اند]؛ از [نهیب] آذرخش [و] بیم مرگ، سرانگشتان خود را در گوشه‌هایشان نهند، ولی خدا بر کافران احاطه دارد. نزدیک است برق، چشمانشان را برباید؛ هر گاه که بر آنان روشنی بخشد، در آن گام زنند؛ و چون راهشان را تاریک کند، [بر جای خود] بایستند؛ و اگر خدا می‌خواست شنوایی و بینایی‌شان را بر می‌گرفت، که خدا بر همه چیز تواناست. (بقره (۲): ۸-۲۰).

و در حقیقت، بسیاری از جتیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم. [چرا که] دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند، و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند، و گوشه‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترینند [آری،] آنها همان غافل ماندگانند. (اعراف (۷): ۱۷۹).

راضی شدند که با خانه‌نشینان باشند، و بر دل‌هایشان مهر زده شده است، در نتیجه قدرت درک ندارند. (توبه (۹): ۸۷). چون منافقان نزد تو آیند گویند: «گواهی می‌دهیم که تو واقعاً پیامبر خدایی.» و خدا [هم] می‌داند که تو واقعاً پیامبر او هستی، و خدا گواهی می‌دهد که مردم دو چهره سخت دروغگویند. سوگندهای خود را [چون] سپری بر خود گرفته و مردم را از راه خدا باز داشته‌اند. راستی که آنان چه بد می‌کنند. این بدان سبب است که آنان ایمان آورده، سپس به انکار پرداخته‌اند و در نتیجه بر دل‌هایشان مهر زده شده و [دیگر] نمی‌فهمند. و چون آنان را ببینی، هیکل‌هایشان تو را به تعجب وامی‌دارد، و چون سخن گویند به گفتارشان گوش فرا می‌دهی گویی آنان شمعک‌هایی پشت بر دیوارند [که پوک شده و در خور اعتماد نیستند]؛ هر فریادی را به زیان خویش می‌پندارند. خودشان دشمنند؛ از آنان بهره‌یز؛ خدا بکشدشان؛ تا کجا [از حقیقت] انحراف یافته‌اند. و چون بدیشان گفته شود: «بپایید تا پیامبر خدا برای شما آمرزش بخواهد»، سرهای خود را بر می‌گردانند، و آنان را می‌بینی که تکبرکنان روی بر می‌تابند، برای آنان یکسان است؛ چه برایشان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی، خدا هرگز برایشان نخواهد بخشود. خدا فاسقان را راهنمایی نمی‌کند. آنان کسانی‌اند که می‌گویند: «به کسانی که نزد پیامبر خدایند انفاق مکنید تا پراکنده شوند، و حال آنکه گنجینه‌های آسمان‌ها و زمین از آن خداست ولی منافقان در نمی‌یابند. می‌گویند: «اگر به مدینه برگردیم، قطعاً آنکه عزتمندتر است آن زبون‌تر را از آنجا بیرون خواهد کرد.» و [لی] عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است؛ لیکن این دورویان نمی‌دانند. (منافقون (۶۳): ۱-۸).

۱. البته برخی آغاز پیدایش نفاق را از مکه می‌دانند. (ر.ک: پس از غروب، یوسف غلامی).

مراجعه کرد.

در این مقطع، مسجد ضرار جلوه این سیاست است. این مسجد به بهانه انجام دادن فریضه و با هدف گفتگو درباره مسایل سزای و شیوه اجرای نقشه‌های حزبی برای ایجاد تفرقه در میان مسلمانان ساخته شد. این توطئه منافقان سرانجام به دلیل روشن بینی پیامبر ناکام ماند و مسجد به فرمان رسول خدا با خاک یکسان شد.^۱

وقتی مسلمانان خود را برای جنگ تبوک آماده می‌کردند، به پیامبر ﷺ گزارش شد گروهی از منافقان در منزل «سویلیم یهودی» گردآمده‌اند و راه‌های جلوگیری از شرکت مسلمانان در جهاد را بررسی می‌کنند. پیامبر برای ارباب توطئه‌گران گروهی را مأمور ساخت تا هنگام انعقاد جلسه، توطئه‌گران را غافلگیر کنند.^۲ وقتی سپاه آماده شد و به سوی تبوک حرکت کرد، منافقان خود را در شمار لشکر اسلام قرار دادند و در رکاب آن حضرت از مدینه بیرون رفتند؛ ولی هنوز نیمی از راه را نپیموده بودند که به رهبری «ابن ابی» بازگشتند. بازگشت این گروه، که شمارشان را حتی یک سوم لشکر اسلام نگاشته‌اند، ضربه روحی بزرگی به سربازان اسلام وارد ساخت.

توطئه دیگر این گروه اتحاد با عربهای بیابانی برای تصرف مدینه، بعد از خروج مجاهدان به سمت تبوک بود. پیامبر ﷺ که از توطئه شوم حزب نفاق آگاهی یافته بود، قبل از حرکت، علی را در مدینه جانشین ساخت. وقتی بدخواهان دریافتند مدینه خالی نیست، از تصرف شهر منصرف شدند؛ ولی شایعه ناجوانمردانه دیگری رواج دادند.^۳ پیامبر ﷺ، در دفع این شایعه، خطاب به علی فرمود: آیا خشنود نمی‌شوی که مثل تو نسبت به من، مثل هارون نسبت به موسی باشد؛ جز اینکه بعد از من پیامبری نیست.^۴

کارشکنی و توطئه آنان در جنگ خندق، نقشه آنان برای کشتن پیامبر ﷺ به وسیله گروه دوازده نفری، هم‌پیمان شدن با یهود بنی‌نضیر، مستخره کردن مسلمانان، اظهار بی‌ادبی به پیامبر ﷺ و... بخشی از دشمنی‌های این گروه شمرده می‌شود.^۵

۱. السیرة النبویة، ج ۲، ص ۵۳۰؛ بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۵۳.

۲. السیرة النبویة، ج ۲، ص ۵۱۷.

۳. گفتند: علی به خاطر شدت گرما و دوری راه از شرکت در لهد امتناع کرده و یا مورد بی‌مهری پیامبر قرار گرفته است.

۴. اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی. (السیرة النبویة، ج ۲، ص ۵۲؛ بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۱۷)

۵. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۹۲-۲۹۵؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۶۱ و ۲۶۲؛ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۴۷.

با توجه به خصوصیات شناخته شده و انواع دشمنی و حضور فعال منافقان در زمان رسول الله ﷺ یکی از مسایل کلیدی تبیین تجربیات تاریخ اسلام این است که این گروه بعد از انقطاع وحی چگونه به حیات خود ادامه داد و کدام جریان سیاسی و اجتماعی، بعد از رحلت پیامبر ﷺ عهده‌دار استمرار یا دفاع از مواضع آنان گردید؟ آیا این جریان گسترده برچیده و نابود شده بود؟

برای مطالعه بیشتر

انگیزه درگیری و جنگ‌های پیامبر ﷺ

به منظور تبیین فلسفه واقعی درگیری‌های پیامبر ﷺ و پرده برداشتن از غرض‌ورزی‌ها و انگیزه‌های استعماری برخی از مستشرقان، به‌ویژه دستگاه تبشیری مسیحیت در واژگونه تفسیر کردن جنگ‌های پیامبر اسلام، نخست به توضیح انگیزه نبردهای معروف پیامبر ﷺ می‌پردازیم و در پایان آماری از کشتگان تمام جنگ‌های زمان پیامبر ﷺ ارائه می‌کنیم تا صاحبان خرد و انصاف، دور از تعصب به داوری بپردازند.^۱

جنگ بدر

پیامبر اسلام و یارانش ۱۳ سال در مکه مورد آزار و شکنجه قریش قرار گرفته، سرانجام ناگزیر به مدینه هجرت کردند. البته کفار و مشرکان مکه پس از هجرت نیز از پای ننشستند. پیوسته مسلمانان بی‌دفاع را می‌آزردند، دارایی ناچیزشان را مصادره می‌کردند و آنها را از هجرت نیز باز می‌داشتند.^۲ از سوی دیگر مکیان اندیشه محاصره شدید اقتصادی مدینه را در سر می‌پروراندند و حتی رساندن آذوقه به مدینه را ممنوع ساختند. ابوجهل در نامه‌ای خشونت‌آمیز، به پیامبر اسلام ﷺ اخطار کرد در انتظار حمله قریش باشد. در این هنگام، خداوند چنین وحی کرد: آنان که مورد هجوم و تجاوز واقع شده‌اند، می‌توانند به جنگ و دفاع بپردازند. خداوند قادر است آنان را که به جرم یکتاپرستی از شهر و دیار خود رانده شده‌اند، یاری کند.^۳

۱. زندگی پیامبر اسلام ﷺ، مؤسسه در راه حق و ر.ک: پیامبری و حکومت، جلال‌الدین فارسی.

۲. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۴۳.

۳. «وَأُولَئِكَ دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَبَيْعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيُنْصَرْنَ اللَّهُ مِنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ * الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ غَاقِبَةُ الْأُمُورِ.» (حج (۲۲): ۴۰ و ۴۱)

بر این اساس، پیامبر اسلام ﷺ در سال دوم هجرت، برای حفظ اسلام و دفاع از حقوق حیاتی مسلمانان و خنثی کردن نقشه‌های قریش، اقدام کرد. مسلمانان سرانجام در «بدر» با لشکریان قریش روبه‌رو شدند و با آنکه نیرویی کمتر از یک سوم کفار داشتند، به پیروزی دست یافتند.^۱

جنگ احد

قریش، برای جبران شکست بدر، در سال سوم هجرت رهسپار مدینه شد و در اُحد با لشکر اسلام روبه‌رو گردید. در این جنگ، به دلیل سرپیچی برخی از مسلمانان از فرمان رسول خدا ﷺ، پیروزی مؤمنان به ناکامی تبدیل شد.^۲

جنگ احزاب

به تحریک گروهی از یهودیان بنی‌نضیر، مشرکان مکه به یاری گروه‌های مختلف، لشکر انبوهی سازمان دادند و در سال پنجم هجری به سوی مدینه حرکت کردند. مسلمانان برای حفظ مرکز اسلام پیرامون شهر خندق کنند و در برابر ده هزار دشمن، صف بستند. حضرت علی رضی الله عنه سردار مشرکان را از پای درآورد و جنگ خندق به سود مسلمانان پایان پذیرفت.^۳

جنگ بنی قریظه

این قبیله با نادیده گرفتن پیمان صلح در جنگ خندق به یاری قریش شتافت، در موارد بسیار به تحریک مسلمانان پرداخت و به اقدام‌هایی خطرناک دست یازید. سرانجام پیامبر ﷺ در سال پنجم هجرت برای نابود ساختن این کانون توطئه وارد نبرد شد و آنها را به تسلیم واداشت.^۴

جنگ بنی مصطلق

بنی مصطلق گروهی از قبیله خزاعه بودند که علیه مسلمانان توطئه می‌کردند. پیامبر اسلام ﷺ از نقشه آنها آگاهی یافت و در سال ششم هجرت با لشکری به سوی آنان حرکت کرد و در پیکاری سخت بر این گروه چیره شد.^۵

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۱۸.

۲. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۱۸۷.

۳. همان، ص ۲۳۳؛ السیره النبویه، ج ۳، ص ۱۶۵.

۴. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۴۵.

۵. همان، ص ۲۶۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۹۲؛ السیره النبویه، ج ۳، ص ۲۳۵. البته برخی سال چهارم هجری را

سال وقوع می‌دانند.

جنگ خیبر

یهودیان ساکن قلعه خیبر روابط نظامی و اقتصادی با مشرکان داشتند و امنیت مسلمانان از سوی آنان به شدت تهدید می‌شد. در سال هفتم هجری، مسلمانان به سوی خیبر (ستاد مرکزی دشمن) حرکت کردند و پس از محاصره و جنگ، یهودیان را به تسلیم واداشتند.^۱

جنگ موته

با کشته شدن حارث بن عمیر، نامه‌رسان پیامبر ﷺ، دشمنی شدید رومیان آشکار شد. لشکر اسلام در سال هشتم هجرت در موته با سپاه روم، که از ۱۰۰ هزار جنگجو تشکیل شده بود، برخورد کرد و با از دست دادن سردارانی چون «جعفر بن ابی طالب»، «زید بن حارثه» و «عبدالله بن رواحه»، توان مقاومت از کف داد و به مدینه بازگشت.^۲

فتح مکه

مکیان در رویداد صلح حدیبیه با پیامبر ﷺ پیمان بسته بودند که به مسلمانان و هم‌پیمانان آنها تجاوز نکنند، ولی پیمان خود را شکسته و با قبیله «بنی‌بکر» همکاری کردند تا قبیله «خزاعه» را که از هم‌پیمانان مسلمانان بود، نابود سازند. از طرفی، شمار علاقه‌مندان به مکتب تعالی بخش اسلام در مکه رو به فزونی نهاد و خود را برای استقبال از پیامبر اکرم ﷺ آماده می‌نمود. این امور سبب شد تا رسول خدا ﷺ رهسپار مکه شود و بدون خونریزی آن سرزمین مقدس را از سلطه کافران خارج کند.

حنین و طائف

قبیله «هوازن» سپاهی ضد اسلام فراهم آورد. وقتی پیامبر ﷺ از این امر آگاهی یافت، به سراغ آنان رفت و در وادی حنین کافران را شکست داد.^۳ پس از این جنگ، لشکر اسلام به سمت طائف رهسپار شد تا قبیله ثقیف را که همدست هوازن به‌شمار می‌آمد، سرکوب کند؛ ولی پس از مدتی محاصره، از ادامه این کار چشم پوشید و به مکه بازگشت.^۴ جز این جنگها، چند جنگ کوچک دیگر نیز به وقوع پیوست که چندان اهمیت ندارد.

۱. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۹۸؛ السیره النبویه، ج ۳، ص ۲۸۴.

۲. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۱۸؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۹۲-۹۳.

۳. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۴۴؛ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۴۹.

۴. السیره النبویه، ج ۲، ص ۸۰ و ۱۱۷.

جدول زیر آمار کشتگان جنگ‌های زمان پیامبر ﷺ را براساس منابع تاریخی نشان می‌دهد.

تعداد کشته‌شدگان بر اساس منابع تاریخی					نام جنگ	وقوع زمان جنگ
سیره ابن هشام	تاریخ یعقوبی	طبقات	بحار الانوار	تاریخ طبری		
۸۴	۸۶	۸۴	۸۴	۸۴	بدر	دوم
۹۲	۹۰	۱۰۹	۱۰۹	۷۰	احد	سوم
۹	۱۴	۱۱	۹	۹	خندق	پنجم
۸۵۰	۷۵۰	۷۰۰	۹۰۰	۸۵۰	بنی قریظه	پنجم
-	-	۱۰	۱۰	-	بنی المصطلق	ششم
۲۳	-	۹۸	-	۳	خیبر	هفتم
۱۳	-	۱۳	-	۳	موته	هشتم
۲۰	-	۳۳	-	۲۱	فتح مکه	هشتم
۱۰۱	-	۸۷	۱۱۲	۸۵	حنین و طائف	هشتم
۱۲۲	-	۱۱۹	۳۳۳	۲۱۰	بقیه جنگ‌ها	-
۱۳۴۴	۹۴۰	۱۲۷۴	۱۵۵۷	۱۴۰۵	مجموع جنگ‌ها	
۱۳۰۶					میانگین	

آیا عدد ۱۳۰۶ که میانگین آمار پنج منبع مهم معتبر است و در موارد اختلاف با مراعات اعداد حداکثر، تنظیم شده، با آمار مقتولان جنگ‌های صلیبی، مسیحیان و دیگر سردمداران جهان قابل مقایسه است؟ با توجه به آنچه گذشت، آیا می‌توان چنین گفت که حضرت محمد ﷺ اسلام را به وسیله شمشیر در قلب مردم جای داد؟!^۱

۱. ویل دورانت ضمن تأکید بر حس جاه‌طلبی مسیحیان به عنوان یکی از علل اصلی و مستقیم برپایی جنگ‌های صلیبی، در مقام ارائه آمار کشتگان جنگ اول صلیبی (۱۰۹۵-۱۰۹۹ م) می‌نویسد:
 سرانجام در هفتم ژوئن ۱۰۹۹ بعد از یک جنگ سه ساله - که قوای صلیبی را (از سی هزار نفر) به دوازده هزار نفر کاهش داده بود - سرداران صلیبی با دلی خوش و تنی کوفته به مقابل دیوارهای اورشلیم رسیدند.
 او در ادامه از قول کشیش «رمون»، که شاهد وقایع پشت پادگان‌های مسلمانان بود، چنین نقل می‌کند:
 چیزهای بدیعی از هر سو به چشم می‌خورد. سرهای گروهی از مسلمانان را از پیکر جدا کردند... گروهی دیگر را با تیر کشتند یا مجبور کردند خود را از برجها به زیر افکنند. پاره‌ای را چندین روز شکنجه دادند و آنگاه سوزانیدند... در کوجه‌ها توده‌هایی از سرها و دست و پای کشتگان دیده می‌شد. هر سوا سب روان می‌کردی، در میان اجساد کشتگان و لاشه اسبان

اعلام جهانی رسالت

در سال ششم هجرت، اسلام بیشتر بخش جزیره العرب را به زیر پرچم توحید و تعالیم اجتماعی و اخلاقی خود قرار داد و موقعیت لازم فراهم آمد تا این فرهنگ ناب، که در میان عقب مانده ترین ملت‌ها، عالی ترین آثار را پدید آورد، به سایر ملل جهان نیز عرضه شود:

و ما تو را نفرستادیم جز برای اینکه عموم انسانها را بشارت و بیم دهی ...^۱

(ای رسول ما) به همه انسانها بگو که من فرستاده خداوند به سوی همه شما هستم...^۲

از میان ۱۸۵ نامه و میثاق نامه که برای دعوت به اسلام یا پیمان، نوشته شده، ۶۸ نامه برای پادشاهان، بزرگان قبایل و راهبان است. دو نمونه از نامه‌ها چنین است.^۳

بودی.

درباره جنگ چهارم صلیبی (۱۲۰۲ - ۱۲۰۴) می نویسد:

سربازان صلیبی، که مدتها بود در انتظار لقمه‌ای چنین چرب و شیرین به سر می بردند، اینک در اثنای هفته عید فصح، چنان قسطنطنیه را مورد تاراج قرار دادند که حتی رم در یورش واندال‌ها و گوت‌ها نظیرش را ندیده بود... اصیل زادگان لاتین، کاخها را بین خود تقسیم کردند. لشکریان وارد خانه‌های مردم، دکانها و... شدند و آنچه پسند خاطرشان افتاد، به عنوان غنیمت، برداشتند. اینوکنتیوس سوم شاکی بود که سپاهیان لاتین در برابر سرکشی نفس اماره، به سن، جنس، حرفه دینی و هیچ چیز دیگر اعتنا نداشتند... در میان این چپاولها، کتابخانه‌ها به یغما رفت و کتابهای خطی گرانبها خراب یا ناپدید شد... (ر.ک: تاریخ تمدن (عصر ایمان)، ج ۴، ص ۲۸۷ - ۸۲۱)

نویسنده‌ای دیگر در توصیف جنگ اول صلیبی می نویسد:

در واقع در روز جمعه ۲۲ شعبان سال ۴۹۲ هجری، مصادف با ۱۵ ژوئیه ۱۰۹۹ بوده است که فرنگیان، بیت المقدس را پس از محاصره‌ای چهل روزه تسخیر کرده‌اند. هنوز فراریان هر بار که از این واقعه یاد می کنند از ترس بر خود می لرزند و نگاهشان به نقطه‌ای نامعلوم خیره می شود. گویا منظره جنگجویان مو بور سراپا زره پوش را، که با شمشیرهای آخته در کوچه‌های شهر، مردان و زنان و کودکان را سر می بزند و خانه‌ها را غارت می کنند و مساجد را ویران می سازند، پیش چشم دارند. دو روز بعد، که کشتار متوقف می شود، در میان حصارهای شهر حتی یک مسلمان نیز نمانده است. تنی چند از آنان با استفاده از آشفته‌گی موجود از دروازه‌هایی که مهاجمان شکسته‌اند به خارج شهر گریخته و بقیه هزار هزار در گودالهایی لبریز از خون در آستانه منازل یا بر اطراف مساجد افتاده‌اند... (ر.ک: جنگ‌های صلیبی از دیدگاه شرقیان، امین معلوف، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی.)

۱. وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ. (سبا: ۳۴): ۲۸

۲. قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ

رَسُولِهِ النَّبِيُّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ. (اعراف: ۷): ۱۵۸

۳. ر.ک: مکاتیب الرسول، علی بن حسینعلی احمدی؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۵۸ - ۲۹۰.

نامه به خسرو پرویز

بسم الله الرحمن الرحيم

از محمد فرستاده خدا به کسرای بزرگ ایران. درود بر آنکه حقیقت جوید و به خدا و پیامبر خدا ایمان آورد... من به فرمان خداوند تو را به سوی او می‌خوانم. او مرا برای هدایت همه مردم فرستاده است تا همه را از خشم او بترسانم و حجت را بر کافران تمام کنم. اسلام بیاور تا در امان باشی و اگر از ایمان و اسلام سر برتافتی، گناه ملت مجوس بر گردن تو است.

«عبدالله بن حذافه سهمی قرشی» در سال هفتم هجرت این نامه را به خسرو پرویز داد.

خسرو پرویز، ضمن توهین و بی‌احترامی به نامه پیامبر ﷺ به فرماندار یمن، که از دست‌نشانندگان حکومت ساسانی بود، نوشت: به من گزارش رسیده مردی از قریش در مکه مدعی نبوت است. دو نفر از افسران ارشد خود را به سوی او اعزام کن تا از احوال وی پرس‌وجو کرده، او را دستگیر کنند و برای من بفرستند.^۱

نامه به قیصر روم

بسم الله الرحمن الرحيم

از محمد فرزند عبدالله به «هرقل» بزرگ روم. درود بر پیروان هدایت. من تو را به آیین اسلام دعوت می‌کنم... ای اهل کتاب، ما شما را به یک اصل مشترک دعوت می‌کنیم: غیر خدا را نپرستیم، کسی را انباز او قرار ندهیم و...^۲

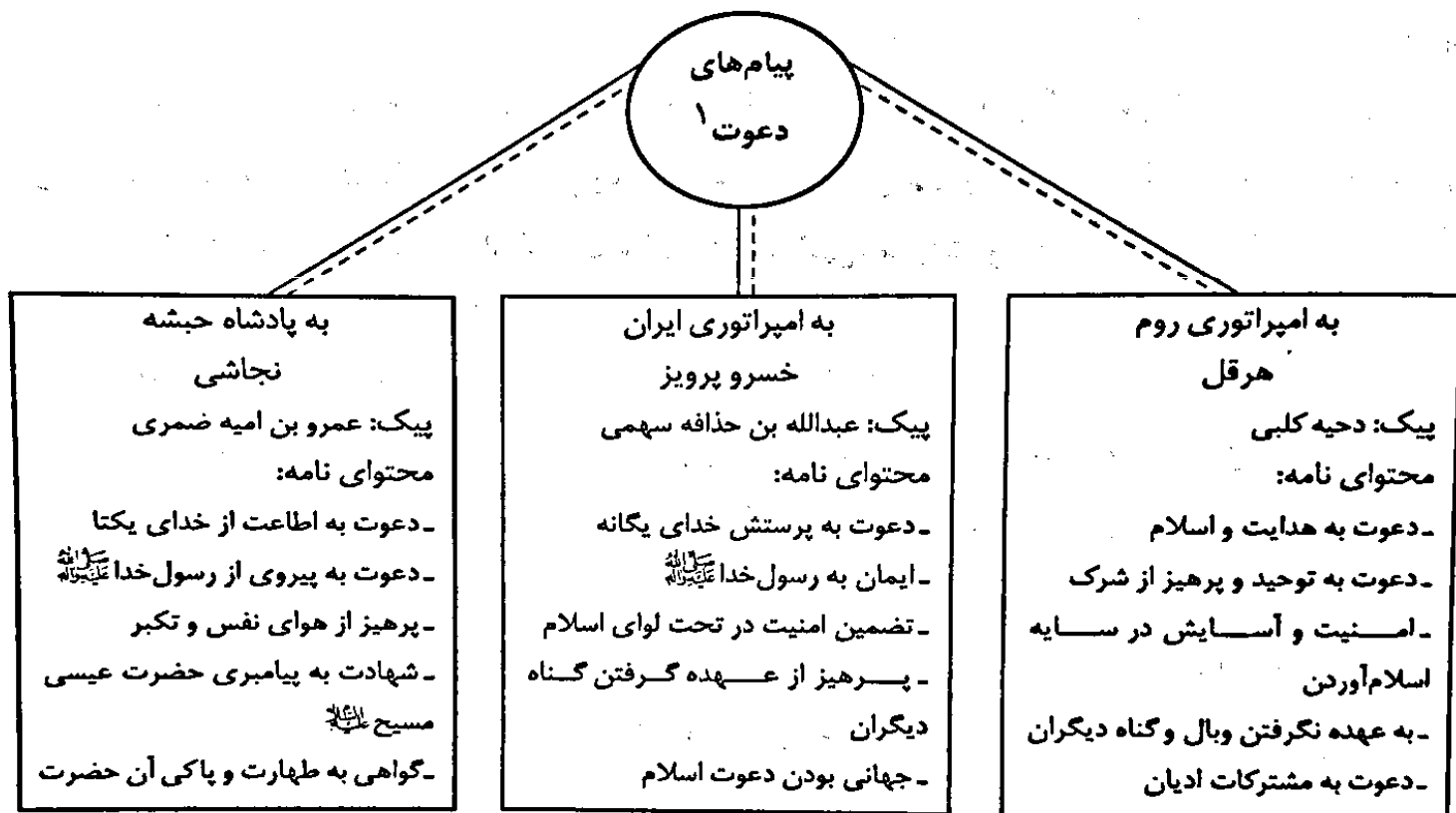
«دحیه کلبی» مأمور شد تا نامه رسول خدا ﷺ را به قیصر برساند. کارپردازان دربار گفتند: باید در برابر قیصر سجده کنی و گرنه به تو اعتنا نخواهد کرد. سفیر پیامبر ﷺ گفت: من از طرف صاحب رسالت مأمورم به قیصر ابلاغ کنم که جز خدای یگانه کسی مورد پرستش واقع نگردد، با این مأموریت چگونه می‌توانم در برابر غیر خدا سجده کنم؟!

وقتی زمامدار خردمند روم نامه را خواند، احتمال داد نویسنده نامه همان موعود انجیل و تورات باشد. بدین سبب در پی تحقیق برآمد. سپس دحیه را خواست و او را بسیار احترام کرد و پاسخ نامه پیامبر ﷺ را با هدیه‌ای به مدینه ارسال کرد.

۱. الکامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۹۷؛ مکاتیب الرسول، ص ۹۰-۹۶.

۲. الکامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۹۵؛ مکاتیب الرسول، ص ۱۲۱-۱۳۲.

با توجه به برخی از آیات که در آغاز بحث ذکر شد و نیز نامه‌های فوق، که بخش بسیار کوچکی از نامه‌های پیامبر ﷺ است، آیا این نظر که رسول خدا ﷺ از هنگام بعثت تا زمان وفات، تنها عربها را به اسلام دعوت کرد و عمومیت رسالت حضرت بعدها به وجود آمده، صددرصد مغرضانه نیست؟



ایمان به راه راستین (مباهله)

«نجران» تنها منطقه حجاز بود که مردم آن به علی از بت پرستی دست کشیده، به آیین مسیح ﷺ گرویده بودند. رسول خدا ﷺ به موازات مکاتبه به سران دول جهان و مراکز مذهب، نامه‌ای به اسقف نجران نوشت و ساکنان آنجا را به آیین اسلام دعوت کرد.

اسقف نجران، پس از خواندن نامه، برای تصمیم‌گیری شورای مرکب از شخصیت‌های بزرگ مذهبی تشکیل داد. شورا به این نتیجه رسید که گروهی به‌عنوان هیأت نمایندگی نجران، به مدینه بروند تا از نزدیک نشانه‌های نبوت فرستاده خدا ﷺ را بررسی کنند. این هیأت ۶۰ نفری، به سرپرستی سه پیشوای بزرگ مذهبی وارد مدینه شد و پس از گفتگو، پیشنهاد «مباهله» کرد.^۲

۱. مکاتیب الرسول، ص ۹۰-۹۶، ۱۰۵-۱۱۴ و ۱۲۱-۱۳۲.

۲. برای اطلاع بیشتر از جزئیات این واقعه تاریخی، رک: سیره حلبی، ج ۳، ص ۲۳۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۶ به بعد.

بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۳۲۸ به بعد؛ فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۸۱۲-۸۲۱.

پیامبر اکرم ﷺ به فرمان خداوند در حالی که حضرت حسین علیه السلام را در آغوش و دست حسن علیه السلام را در دست داشت و فاطمه علیها السلام و علی بن ابی طالب علیهما السلام پشت سرش حرکت می‌کردند، به میدان مباحله گام نهاد.^۱ هیأت نمایندگی نجران از اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرزندان معصوم و یگانه دختر و یادگار خود را به صحنه مباحله آورده، شگفت‌زده شدند و عقب‌نشینی کردند. اسقف نجران گفت: من چهره‌هایی می‌بینم که هرگاه دست به دعا بلند کنند و از درگاه الهی بخواهند که بزرگ‌ترین کوه‌ها را از جای بکند بی‌درنگ کنده می‌شود. ما هرگز حاضر به مباحله نیستیم. برخی از مسیحیان ایمان آوردند و گروهی پذیرفتند که در برابر بهره‌مندی از امنیت حکومت اسلامی، مالیات ویژه بپردازند.

فتح مبین و عفو عمومی

پس از آنکه نمایندگان پیامبر خبر ظهور اسلام را به سراسر جهان رساندند، هنگام آن رسید که نسیم بیداری، آخرین سنگ‌های کفر و شرک را درنوردد. این امر، افزون بر رستگاری مردم مکه، برای آینده اسلام نیز اهمیت داشت.

هرچند مصالحه‌نامه سال ششم، که از آن تعبیر به فتح مبین شده است، مورد اعتراض برخی از اطرافیان پیامبر^۲ قرار گرفته بود، اکثر مؤمنان و پیروان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آن را پذیرفته بودند. این پیمان فواید بسیاری داشت. زیرا بر اساس آن، ده سال جنگ بین دو طرف ممنوع شد و مبلغان مسلمان با خاطری آسوده در داخل و خارج عربستان به نشر آیین اسلام پرداختند. رفت و آمد مردمان مکه و مدینه آغاز شد و پرده آهنین میان مردم مکه و آیین اسلام از میان رفت. گفتگوی سران قریش و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم هنگام بستن پیمان، بسیاری از عقده‌های روحی آنان را گشود و همه با اخلاق نیک و رفتار منصفانه آن حضرت آشنا شدند.

با آنکه تا سال هشتم هجری، قریش موادی از قطعنامه را نقض کرده بود، در این سال، علیه هم‌پیمانان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد جنگ شد. بدین سبب، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ماه رمضان با ۱۰ هزار تن از یارانش به آرامی وارد مکه شد. ابن‌اسحاق می‌نویسد؛ چون سعد بن عباد، رئیس تیره خزرج، به مکه در آمد، گفت: امروز روز کشتار و تلافی است. پیام‌آور رحمت صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را فرستاد و بدو گفت: پرچم را بگیر و اعلام کن: امروز روز رحمت است. بدین ترتیب، بت‌های کعبه در هم شکسته شد. بتخانه‌های

۱. آل‌عمران (۳): ۶۱

۲. السیره النبویه، ج ۲، ص ۲۶۵.

پیرامون کعبه ویران شد و قریش که بیست سال پیامبر و یارانش را آزرده بود و خود را مستحق کفوری سخت می‌دانست، با ندای پیامبر که «همه شما آزادید» شگفت‌زده شد. فریاد وحدت سراسر مکه را فرا گرفت: لا اله الا الله، وحده لا شریک له، انجز وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده.... بدین ترتیب مردمی که جاهلیت تمام زندگی‌شان را پوشانده بود، در مدتی کوتاه، حکومتی واحد پذیرفتند و پایه‌های تمدن بزرگ اسلامی را بنیان نهادند.

حج برائت و حج ولایت

جنگ تبوک در سال نهم هجری همانند فتح مکه در سال هشتم منزلتی ویژه در گسترش اسلام داشت. تأثیر سیاسی این حرکت نظامی، که دستاورد آن چندین معاهده صلح با مرزداران و امرای محلی منطقه تبوک بود، علاوه بر جبران شکست مسلمانان از رومیان در جنگ موته، این بود که دشمنان داخلی و خارجی فهمیدند که قدرت اسلام به جایی رسیده که می‌تواند در نقطه‌ای دور دست، با بزرگ‌ترین قدرتها که قصد تجاوز به سرزمین، آیین و عقاید اسلامی را داشته باشند مقابله کند، و دقیقاً پس از این حضور چشمگیر بود که شرک و بت‌پرستی تقریباً از مدینه رخت برپست و نمایندگان قبایلی که تا آن روز مسلمان نشده بودند، دوران شرک و بت‌پرستی را خاتمه یافته دانستند و برای اعلان اسلام یا عقد پیمان همزیستی و فرمانبرداری از پیامبر وارد مدینه شدند.

با فضایی که در نتیجه حضور نظامی تبوک و فتح مکه و اعلان عفو عمومی پیامبر پدید آمده بود، وقت آن بود که با حج برائت قدم بزرگ‌تری برای گسترش توحید و ریشه‌کن شدن بت‌پرستی برداشته شود. با نزول آیات سوره برائت، پیامبر ﷺ مأموریت یافت از مشرکانی که تا آن زمان براساس آداب و رسوم جاهلی‌شان در حج حاضر می‌شدند، اعلان بیزاری کند.^۱ مقرر شد صحابی پیامبر ﷺ ابوبکر این آیات را در روز عید قربان در اجتماع حاجیان بخواند. پس از رهسپار شدن ابوبکر به سمت مکه، وحی الهی نازل گردید و به رسول خدا ﷺ دستور داد که لازم است این پیام را تنها خود یا کسی که از توست به مردم ابلاغ کند.^۲ با دریافت این پیام، رسول خدا ﷺ به علی بن ابی طالب رضی الله عنه فرمان داد به سمت مکه حرکت کند و در راه آیات را از ابوبکر گرفته، در اجتماع حاجیان، به مشرکان ابلاغ کند.^۳

۱. برائت (۹): ۱-۵.

۲. لایؤدیها عنک الا انت او رجل منک.

۳. السیرة النبویة، ج ۴، ص ۱۹۰؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۵۴؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۹۱؛ البدایة و النهایة، ج ۵، ص ۳۷ و ۳۸؛ تفسیر روح المعانی، ج ۱؛ تفسیر المنار، ج ۱۰، در توضیح آیات مربوط به این حج در سوره توبه (برائت).

واپسین حج یا حج ولایت

با نزول آیه وجوب حج،^۱ جمعیتی انبوه از مسلمانان مدینه و اطراف آن عازم حج شدند. سال دهم هجرت است و بیابان حجاز شاهد حدود ۹۰ یا ۱۲۰ هزار مسلمان بود که با لباس احرام غبارآلود و اشکریزان، شعار لبیک... لبیک سرداده، برادروار و فرشته صفت خدای را عبادت می کردند. رسول خدا ﷺ خوب می دانست که امت اسلام امامی عادل و آگاه نیاز دارد تا رنجهای چندین ساله اش بی ثمر نشود.

وقتی فریضة حج پایان یافت و مردم به سوی شهرهای خود حرکت کردند، صدای منادیان پیامبر ﷺ در صحرای حجاز طنین افکند و مسلمانان را به توقف فرا خواند. زیرا فرشته وحی پیامی جدید آورده بود: ای پیغمبر، حتماً آنچه از خدا بر تو نازل شد به خلق برسان که اگر نرسانی تبلیغ رسالت و ادای وظیفه نکرده ای و خداوند تو را از شر و آزار مردمان حفظ می کند.^۲

رسول حق ﷺ همه مردم را در مکانی به نام «غدیرخم» گرد آورد تا روح اسلام یعنی مسأله خلافت و جانشینی را به طور کامل تبیین نماید. پس از انجام فریضة ظهر، پیامبر ﷺ بر فراز منبر بلندی از جهاز شترها قرار گرفت و پس از نیایش پروردگار، خبر نزدیک بودن رحلت خویش را اعلام کرد. آنگاه فرمود: مردم، من برای شما چگونه پیامبری بودم؟

یکباره همه فریاد برآوردند: ای رسول خدا، هرگز در اندرز دادن کوتاهی نکردی و در تربیت ما غفلت نورزیدی. خدا تو را پاداش نیک دهد... پیامبر ﷺ فرمود: کتاب خدا و عترت (اهل بیت) بعد از من دوش به دوش هم راهبر شمایند. شما باید به درستی پیرو آنها باشید تا گمراه نشوید. آنگاه دست علی را بلند کرد تا همه حاضران او را ببینند و فرمود: «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست».^۳

او پس از آنکه این جمله را سه بار تکرار کرد، فرمود: حاضران این حقیقت را به دیگران برسانند

۱. در میان مردم به حج آواز ده تا بپایه و سواره از راه های دور سوی تو آیند... (حج (۲۲): ۲۷)

۲. يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ لَمَّا يَأْتِكُمْ رَسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَخْتَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنْ لَمْ تُبَلِّغِ الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ. (مائده (۵): ۶۷)

۳. من كنت مولاه فهذا علي مولاه. (ر.ك: تذكرة الخواص، ص ۳۰-۳۳ و ۵۱۱-۶۵۴؛ البداية والنهاية، ج ۵، ص ۲۰۸-

۲۱۲ و ج ۱۱، ص ۱۴۷؛ ترجمة الامام علي عليه السلام من تاريخ مدينة دمشق، ابن عساکر، تحقيق محمدباقر محمودی، ج ۱،

ص ۳۸۶؛ الفدير، علامه امینی، ج ۱، ص ۲۱۴-۲۴۷ و ۳۵۰-۳۸۵؛ شرح الاخبار، ابوحنيفة نعمان بن محمد تمیمی، ج ۱،

ص ۱۳۴-۱۳۵؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۵؛ التنبيه والاشراف، ص ۲۲۱.

هنوز جمعیت پراکنده نشده بود که فرشته وحی پیام شادباش خداوند را ابلاغ کرد:

امروز دین شما را به کمال رسانیدم و بر شما نعمتم را تمام کردم و بهترین آیین را که اسلام است برایتان برگزیدم.^۱

✦ در پایان این بحث تذکر دو نکته ضروری می‌نماید:

۱. چنانکه در تبیین برخی مباحث گذشته اشاره شد، پیامبر اکرم ﷺ به لحاظ اهمیت موضوع رهبری در سرنوشت امت، ولایت علی علیه السلام را همگام با رسالت و در مناسبت‌های گوناگون یادآور شده‌اند و حادثه غدیر به هیچ وجه تنها سند این معنا نیست؛ چنانکه آخرین سند نیز نمی‌باشد. به نظر شیعه، آخرین سند، وصیتی بود که اگرچه نانوخته ماند، از هر سند مکتوب و مهر شده‌ای این معنا را بهتر اثبات می‌کند. باری موضوع غدیر و حدیث آن بر اعلان ولایت و جانشینی علی بن ابی‌طالب مشهور و متواتر است.^۲

۲. تشکیک در مفاد حدیث غدیر توسط برخی از علمای اهل سنت، مانند فخر رازی و قاضی عضدایجی، از دیگر مسایل سزاوار یادآوری است.^۳ اینان با تأیید اصل قضیه، کلمه «مولی» را که رسول خدا آن را در خطبه غدیر در مورد علی علیه السلام به کار برده و افاده «ولایت الهیه» و «امامت» می‌کند، به دوست، ناصر و امثال اینها تفسیر نموده، ادعا می‌کنند که این حادثه بر ولایت علی علیه السلام دلالت نمی‌کند، بلکه پیامبر اسلام در آن خطبه، لزوم دوستی علی را اعلام کرد. اینان می‌گویند: مَفْعَل (مَوْلَى) در لغت به معنای أَفْعَل (أَوْلَى) نیامده است. بنابراین مولی در گفتار پیامبر اسلام به معنای دوست است.^۴

علامه امینی با بررسی دقیق علمی و با ذکر شواهد فراوان قرآن، حدیث، لغت و استشهاد به سخنان ادیبان و لغت‌شناسان بزرگ، اثبات کرده که در هر سه عرصه، کاربرد «مولی» به معنای «اولی» رایج و شایع است. به عنوان نمونه مولی در آیات یاد شده زیر، به حکم سیاق آنها و جوانب

۱. الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا. (مائده (۵): ۳)

۲. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۲۵؛ تاریخ المقبولی، ج ۲، ص ۱۰۲؛ معالم العلماء، ابن شهر آشوب، ص ۱۰۶؛ عمدة عیون صحاح الاخبار، ابن بطریق، ج ۲، ص ۱۵۷؛ الفهرست، نجاشی، ص ۲۲۵؛ الغدير، ج ۱، ص ۱۴ و ۱۵؛ البداية والنهاية، ج ۵، ص ۲۰۸.

۳. ما این نکته را از کتاب تاریخ اسلام آقای مهدی پیشوایی، ص ۳۱۶-۳۱۹ اقتباس کرده‌ایم.

۴. الغدير، ج ۱، ص ۳۵۰، ۳۵۴ و ۳۵۶.

دیگر، نمی‌تواند معنایی جز ولی، متولی امر و صاحب اختیار داشته باشد:

قَالِيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوِيَكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلِيكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ.^۱
 وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلِيكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ.^۲
 ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَىٰ الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكٰفِرِينَ لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ.^۳
 بَلِ اللَّهُ مَوْلِيكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّصِيرِينَ.^۴
 قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا.^۵
 يَدْعُوا لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لِبِئْسَ الْمَوْلَىٰ وَ لِبِئْسَ الْعَشِيرُ.^۶

در حدیث نیز آمده است: «ایما امرأة نکحت بغير إذن مولاها فنکاحها باطل»^۷ و محدثان و فقهاء، مولی را در این حدیث متولی امر زن تفسیر کرده‌اند.

علامه امینی ۲۷ معنای محتمل برای «مولی» برشمرده و اثبات کرده است که اراده بعضی از آنها در خطبه پیامبر مستلزم کذب، اراده یکی از آنها مستلزم کفر، بعضی دیگر غیرممکن و برخی لغو و بی‌فایده یا سخیف است و تنها می‌توان «أولی بالشیء» را اراده کرد.^۸

سپس ایشان سخنان و استدلال‌های چهارده تن از برجسته‌ترین محدثان و دانشمندان اهل سنت را که مولی را در «خطبه غدیر» به معنای «أولی بالشیء» دانسته‌اند، آورده است؛ از آن جمله شمس‌الدین ابومظفر سبط بن جوزی حنفی (۵۱۱ - ۶۵۴ ق.) می‌گوید:

سیره‌نویسان اتفاق دارند که حادثه غدیر در بازگشت پیامبر اسلام ﷺ از حجة الوداع در هیجدهم ذیحجه، با حضور انبوهی از اصحاب که شمارشان صد و بیست هزار نفر بود، رخ داد و رسول خدا فرمود: من کنت مولا فاعلی مولا.

۱. حدید (۵۷): ۱۵.

۲. حج (۲۲): ۷۸.

۳. محمد (۴۷): ۱۱.

۴. آل عمران (۳): ۱۵۰.

۵. توبه (۹): ۵۱.

۶. حج (۲۲): ۱۳.

۷. المحلی، ابن حزم، تحقیق احمد محمد شاکر، ص ۱۵۹.

۸. الغدیر، ج ۱، ص ۳۶۷ - ۳۷۰.

وی آنگاه ده معنای محتمل برای مولی ذکر کرده و دربارهٔ نه معنا مناقشه نموده، تنها معنای دهم یعنی همان «اولی بالشیء» را تأیید می‌کند و آیهٔ ۱۵ سورهٔ «حدید» را شاهد می‌آورد و تعبیر مولی را نص صریح در اثبات امامت علی علیه السلام و پذیرش اطاعت او می‌داند.^۱ سپس اشعاری از شعرای آن زمان، از جمله حسان بن ثابت را که خود در غدیر حاضر بوده، نقل می‌کند که آنان از کلمهٔ مولی، «امام» فهمیده و آن را در سروده‌های خود منعکس کرده‌اند.

اصول، شیوه‌ها و اهداف حکومت حضرت محمد صلی الله علیه و آله

اندیشه دینی که از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح شد - برخلاف زندگی قبیله‌ای که تربیت افراد را در چارچوب‌های محدود شکل می‌داد - افراد را فراتر از محدودیت‌های قومی تربیت می‌کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله در دوران سیزده‌ساله درگیری فکری با نظام جاهلی، به جای اینکه از راه غلبه و قهر اقدام کند از طریق ایجاد روحیه اخوت میان مسلمانان، همدلی به وجود آورد و به مرور زمان بر مبانی اشتراک در جهان بینی توحیدی و توافق بر سر رفتارهای اخلاقی، تردید جدی در نظام به اصطلاح سیاسی و اجتماعی (قبیله‌ای) دوره جاهلی ایجاد کرد و به جای آن، طرح نظام نوین اجتماعی دینی را پی‌ریخت. پیروی کورکورانه از آباء و اجداد را گمراهی خواند و شخصیت مسلمان را مستقل از خاندان و طایفه شکل داد. تبعیض نژادی را محکوم، حکم ناحق را باطل و افتخارات جاهلی را ناروا شمرد. حق فراتر از پیوندهای نسبی و عصبیت‌های قومی دانسته شد و خداوند برتر از تمام اقارب و خویشاوندان مورد توجه قرار گرفت.^۲

با طرح مفهوم سیاسی بیعت از همان ابتدا و نخستین بار در رویداد انذار خویشاوندان نزدیک و سپس در بیعت عقبه اول بستر سازمان فکری و ایده فرهنگی واحد را فراهم ساخت^۳ و بدین ترتیب

۱. فتعین الوجه العاشر و هو «الأولی» و معناه من كنت اولی به من نفسه فعلی اولی به... فعلم أن جمیع الممانی راجعة الى الوجه العاشر و دل علیه ایضاً قوله صلی الله علیه و آله ألسنت اولی بالمؤمنین من أنفسهم. و هنا نص صریح فی اثبات امامته و قبول طاعته... (تذكرة الخراسی، ابن جوزی، ص ۳۰-۳۳)

۲. وَلَا تَنْزُرُوا نَزْرَةَ وَرَثَةِ وَرَثَةِ الْأُخْرَىٰ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جِئْلِهَا لِأَيِّخْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ، وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنْ مَّا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ. (فاطر (۳۵): ۱۸)

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ خَالَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحِهِ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. (مجادله (۵۸): ۲۲)

۳. ر.ک: تاریخ تحول دولت و خلافت، رسول جعفریان، ص ۱۸ به بعد.

شمار اندک مسلمانان در شعاعی محدود با نظام ولایی و حدود و قیود تعهدات متقابل آن آشنا شدند. در پیمان عقبه دوم جبهه دینی واحدی که افراد از چند قبیله، هسته اولیه آن را تشکیل می دادند شکل سیاسی روشنی پدید آمد. دوازده نفر به عدد نقبای بنی اسرائیل (حواریون عیسی علیه السلام) عهده دار تبلیغ اسلام، دعوت به توحید، شرایط پذیرش اسلام و بیان مسئولیت مسلمانان شدند.

اساسی ترین اقدام در جهت شکل گیری امت اسلامی و تثبیت حکومت، هجرت از مکه به مدینه بود که با پشتوانه آیات نورانی قرآن به عنوان تکلیف شرعی مورد تأکید قرار گرفت.^۱ خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را «ولّی» یعنی متصدی خدمت برادرانه و سرپرستی مشفقانه قرار داد. رویه حکومت آن حضرت در ایجاد قسط و بسط عدالت را ملاطفت و بر پایه منافع عمومی اعلام کرد^۲ و از اصل مشورت در مشارکت دادن مردم در امور سیاسی، اجتماعی، نظامی و فرهنگی بهره گرفت.^۳ بر همین اساس بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در اتخاذ مواضع، نقشه های نظامی، تدابیر سیاسی و... مشورت می کرد. در غزوه بدر به توجیه متخصصان امر دفاع، تغییر موضع داد^۴ و در آرد رأی جوانان را که اکثریت داشت بر رأی خود و دیگران ترجیح داد^۵ و در محاصره احزاب پیشنهاد سلمان فارسی، در حفر خندق و شیوه تدافعی را به کار بست.^۶

پیامبر در پرتو تعالیم اسلام نظام اجتماعی و حکومتی خود را بر پایه تعاون و همکاری دولت و ملت قرار داد. مطرح کردن قانون و قدرت اجرایی در کنار اخلاق،^۷ تعیین شرایط برای مالکیت، مصرف و تصرف در دارایی، اختلافات مالی و معیشتی را به حداقل ممکن کاهش داد و به منظور

۱. لَنْ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمْ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا. (نساء: ۴) (۹۷)

۲. لَنْ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَضَرُوا أُولَئِكَ بَغْضَةُ أَوْلِيَاءِ بَغْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا... (انفال: ۸) (۷۲)

۳. فِيمَا رَحِمَةً مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ لَنْ اللَّهُ يُحِبَّ الْمُتَوَكِّلِينَ. (آل عمران: ۳) (۱۵۹)

۴. وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْزَجُوا شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ. (شوری: ۴۲) (۳۸)

۵. السيرة النبوية، ج ۲، ص ۲۳۶؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۱۲۲.

۶. السيرة النبوية، ج ۳، ص ۲۶.

۷. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۲۴.

۸. لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ لَنْ اللَّهُ قَوِيٌّ عَزِيزٌ. (حدید: ۵۷) (۲۵)

جلوگیری از دست به دست گشتن ثروت در میان گروه خاص در کنار مالیاتهای واجب، نوعی مالیات داوطلبانه (صدقه) را نیز مورد سفارش اکید قرار داد.

تعالیم قرآن با توجه دادن مردم به خدا و حاضر و ناظر دانستن او، و دعوت آنان به پارسایی، از مردمی که تاراج مال و تملک زن و فرزند همدیگر کار روزمره و سهلی برایشان بود، انسانهایی ساخت که با همه قدرت بر تصاحب غاصبانه موجودی دیگران، به آن حرمت می گذاشتند و نه تنها دستبرد به حقوق انسانها - همکیش و غیرهمکیش - را روا نمی شمردند، دارایی خود را نیز به هموعان خود می بخشیدند.^۱

پیامبر ﷺ براساس آموزه های الهی، به مسلمانان آموخت که علاوه بر دفاع از جان و مال و ناموس، میهن، آزادی، استقلال و دین خویش، موظفاند به دفاع از ستمزدگانی برخیزند که در سایر کشورها به تنهایی از عهده دفاع و یا مقابله با متجاوز بر نمی آیند و از مسلمانان استمداد می کنند.^۲ وظیفه جهاد از آن سبب که رضایت پروردگار را هدف و غایت خود می دانست، خالصانه بودن و پیراسته بودن از تعدی و تجاوز را معیار اصلی قبولی این تکلیف شمرد. این معیارها با آن هدف، این تلاش و تکاپوی الهی را از اغراض فردی، سودجویانه، سلطه طلبانه بودن و از هرگونه وحشیگری مبزا و آن را فقط به دفع تعدی و تجاوز تجاوزکاران، محدود می کرد.^۳

از آغاز تا انجام عمرش میان رفتار و گفتارش تضادی دیده نشد و دشمنانش نیز او را راستگو و امین شناختند. همواره با قاطعیت به آنچه گفت و انجام داد پای فشرد.

الفبای اصول زندگی اش را پرهیز از بخل، حسد، آز و طمع، مردم فریبی و آراستگی به عفو، عطف، مهربانی، پارسایی و ساده زیستی تشکیل می داد. با آنکه از نژاد عرب بود، تعصب عربی نداشت. پیامبران گذشته را تأیید کرد و ارمغان او نسخه کامل سعادت دو جهان برای انسان بود. حکومتی براساس عدل بنیاد نهاد و مشیت را با مشیت پاسخ نداد، سپر را به جای شمشیر به کار برد و سلاح کشتار را صلاح زنده کردن قرار داد.

در میان محرومان ظهور کرد و از آنها مردمی مورد احترام جهانیان ساخت. با دوست مهربان بود و در برابر دشمن کینه و عقده نداشت. بسیاری از دشمنانش در شمار سربازانش قرار گرفتند. در جنگ

۱. برای اطلاع بیشتر در مورد تقسیم غنیمت های جنگی بنی نضیر، ر.ک: السیره النبویه، ج ۳، ص ۱۴۵.

۲. چنین جهادی از نظر مسلمانان که به یاری ستمدیدگان می شناختند ماهیت «آزادی بخش» داشت.

۳. به چنین جهادی جهاد دفاعی گفته می شود که با دفع کامل خطر، جهاد نیز خاتمه می یابد.

و ستیز پیش از دشمنانش دست به شمشیر نبرد. در بیش از ده جنگ شرکت جست و یک گام به عقب بازنگشت. در همه نبردهایش تربیت، مقدم بر غلبه و پیروزی بود و در تاریخ بشر نخستین کسی بود که پس از پیروزی، دشمن را مورد عفو قرار داد و سعادتش را خواستار شد. بر سرآورده اندیشه سیاسی‌اش پرتو لا اله الا الله تجلی داشت و در تمام رفتار سیاسی‌اش کارکرد این اندیشه یعنی فلاح و رستگاری همه انسانها هدف بود قولوا لا اله الا الله تفلحوا.^۱

علل و عوامل گسترش اسلام

در بحث از علل و عوامل موفقیت و گسترش اسلام می‌توان زمینه‌ها و بسترهای موجود در شبه‌جزیره عربستان را مورد مطالعه قرار داد. حکومت ملوک‌الطوایفی، زندگی قبیله‌ای و نقش محوری شیخ قبیله، نبود سلطه خارجی، وضعیت ممتاز مکه از نظر تقدس، امن بودن، مرکزیت تجاری، ویژگی‌های عرب‌ها، برخی از این زمینه‌ها و علل گسترش دانسته شده است چنانکه موقعیت و اوضاع مدینه به لحاظ اختلافات قبیله‌ای، وجود پیروان ادیان بزرگی چون یهودیت و مسیحیت و وجود امکانات اقتصادی و رفاهی بیشتر در این شهر، تأثیرگذار ارزیابی شده است.^۲ در حالی که هریک از عناصر پیش‌گفته، ممکن است از جنبه‌ای و با توجیه زمینه گسترش و توفیق یاد شوند، از جوانبی و با توجیهاات و شواهدی دیگر مانع گسترش تلقی می‌شوند. چنانکه نظریه بن‌بست دعوت در مکه و واقعیت مخالفت‌های جدی یهودیان در مدینه، مؤید همین امر است. باری، به نظر می‌رسد برای بررسی علل گسترش اسلام، لازم است دو نکته را مورد توجه قرار داد:

۱. چون نمی‌توان بین بحث‌های تاریخی و مسایل امروزی به آسانی تفکیک کرد، در بازشناسی و ارائه علل موفقیت، مناسب است علل و عواملی که در گذشته نقش اصلی را داشته و در حال حاضر نیز می‌تواند همین نقش را ایفا کند، تبیین گردد.

۲. با عنایت به اینکه اصولاً اسلام دعوتش را مبتنی بر سه اصل حکمت و پند نیکو و مجادله احسن قرار داده است و تابلوی جاودانه نفوذ و گسترشش را «لا اکراه فی الدین» و «بشر عبادی الذین

۱. وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِئْتَةٌ وَ يَكُونَ الذِّينَ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ. (بقره (۲): ۱۹۳)

در سراسر این فصل، افزون بر منابع اصلی، از کتاب‌های راه محمد ﷺ پیغمبر خاتم؛ فروغ ابدیت؛ تاریخ تحلیلی اسلام، سیدجعفر شهیدی؛ نگرشی کوتاه به زندگی پیامبر اسلام ﷺ، مؤسسه در راه حق؛ پژوهشی در تاریخ پیامبر اسلام و تاریخ صدر اسلام (عصر نبوت)، زرگری‌نژاد استفاده شده است.

۲. ر.ک: تاریخ اسلام، جمعی از نویسندگان، زیر نظر صادق آئینه‌وند، ص ۹۶-۱۰۰.

يستمعون القول فيتبعون احسنه» قرار داده است و در دنیای کنونی و وضعیت امروزی، انسانهای فراوانی وجود دارند که مایل اند جبهه‌های نبرد نظامی را به صحنه‌های گفتگوی فرهنگی و علمی تبدیل کنند، مناسب است در بحث از علل گسترش به ابعادی که هم‌اکنون و در این دنیای جدید، سازنده و پیش‌برنده است تأکید شود.

با عنایت به نکات مورد اشاره به نظر می‌رسد مهم‌ترین علت و سبب موفقیت و گسترش اسلام، قرآن و سیره و رفتار پیامبر اکرم ﷺ بوده است.

قرآن کریم و گسترش اسلام

در آیات قرآن دست کم سه خصوصیت وجود دارد که در هر زمانی این ویژگی‌ها به خوبی تبیین شود مورد توجه و قبول قرار می‌گیرد:

۱. تصور قرآن از خدای تعالی به گونه‌ای است خردپسند که به آسانی فهمیده و تصدیق می‌شود؛ در حالی که در ادیان دیگر به سبب تحریف آن ادیان و یا هر دلیل دیگر، چنین نیست. اختلافی که در تفسیر تثلیث مسیحی در میان فیلسوفان و متفکران علوم الهی مسیحی وجود دارد و نیز پرسشها و اشکالاتی درباره هر یک از دیدگاه‌ها وجود دارد، شاید در کمتر موضوع دیگری وجود داشته باشد. اما خدایی که قرآن معرفی می‌کند درست است که براساس برخی قرائت‌ها در گذشته به تشبیه یا تجسیم نزدیک می‌شده، ولی در همان زمان طرح این مباحث نیز، نظریه غالب و دیدگاه اغلب فیلسوفان و متکلمان مسلمان توحیدی بوده است. خدای یکتا، یگانه‌ای که احد و صمد است. نه می‌زاید و نه زاده می‌شود. حتی قیوم، مهیمن، عزیز، جبار و رحمن و رحیم است و از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است و به هر جا رو کنی وجه جمال او را می‌بینی. نه در آسمانهاست و نه در اعماق زمین، نه در بارگاه شاهان و سلاطین است و نه همراه ستمگران و مستکبران؛ بلکه به پیامبرش فرمود: **وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ**^۱ چون بندگانم درباره من از تو پرسند، همانا من نزدیکم، دعوت خواننده را که مرا بخواند پاسخ می‌دهم.

۲. مطالبی در قرآن وجود دارد که فراتر از اوضاع و احوال، و زمان و مکان خاص است و تا انسان، انسان است این مطالب برای زندگی فردی و اجتماعی او، روابطش با خود، خدا، ممنوع و حتی طبیعتی که در او زندگی می‌کند سودمند است.

- وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ اَلَا تَعْدِلُوْا اَعْدِلُوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰى. ١

- وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ اَنْ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اَنْ تَعْتَدُوْا... ٢

- وَ تَعَاوَنُوْا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوٰى وَ لَا تَعَاوَنُوْا عَلَى الْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ. ٣

- اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْاِحْسَانِ وَ اِيتَاءِ ذِي الْقُرْبٰى. ٤

- فَمَنْ اَعْتَدٰى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدٰى عَلَيْكُمْ. ٥

- مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْتٰى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُخْبِتْنٰهُ حَيٰةً طَيِّبَةً. ٦

- مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزٰى اِلَّا بِمِثْلِهَا وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْتٰى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ

فَاُولٰٓئِكَ يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُوْنَ فِيْهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ. ٧

- يَوْمَ تَبْجَدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّخْضَرًا... ٨

- وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ اَحَدًا. ٩

- كُلُّوْا وَ اشْرَبُوْا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ. ١٠

- فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ. ١١

- وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا اَوْ يَظْلِمِ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ يَجِدِ اللّٰهَ عَفُوْرًا رَّحِيْمًا. ١٢

- كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ. ١٣

- يَا عِبَادِىَ الَّذِيْنَ اَسْرَفُوْا عَلَىٰ اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوْا مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ. ١٤

١. مائده (٥): ٨.

٢. مائده (٥): ٢.

٣. مائده (٥): ٢.

٤. نحل (١٦): ٩٠.

٥. بقره (٢): ١٩٤.

٦. نحل (١٦): ٩٧.

٧. غافر (٣٠): ٤٠.

٨. آل عمران (٣): ٣٠.

٩. كهف (١٨): ٢٩.

١٠. طور (٥٢): ١٩.

١١. زلزله (٩٩): ٧.

١٢. نساء (٤): ١١٠.

١٣. قصص (٢٨): ٨٨.

١٤. زمر (٣٩): ٥٣.

- لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ^۱.

- فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ * لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُسَيِّرٍ.^۲

- وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ.^۳

- إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ.^۴

- إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا.^۵

۳. خصوصیت جاودانه دیگر قرآن این است که هیچ دین و مذهبی را به طور کلی نفی نمی کند، بلکه معمولاً بر وجه اشتراک خود با دیگران تکیه می کند. از این رو مسلمان می تواند، بلکه باید مسیح را دوست داشته باشد؛ چنانکه باید موسی، نوح، ابراهیم را قبول داشته و عمیقاً دوست داشته باشد. اصولاً قرآن اگر با اهل کتاب مخالفت می کند به این خاطر است که به تورات و انجیل عمل نمی کنند.

- قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا

وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَا مُسْلِمُونَ.^۶

- مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.^۷

- قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ.^۸

- قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلُ وَأَنْ

أَكْتَرَكُم فَاسِقُونَ.^۹

- قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ

رَبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ

الكَافِرِينَ.^{۱۰}

۱. بقره (۲): ۲۵۶.

۲. غاشیه (۸۸): ۲۲.

۳. اعراف (۷): ۳۱.

۴. نساء (۳): ۴۰.

۵. نساء (۴): ۱۰.

۶. آل عمران (۳): ۶۴.

۷. آل عمران (۳): ۶۷.

۸. آل عمران (۳): ۹۸.

۹. مائده (۵): ۵۹.

۱۰. مائده (۵): ۶۸.

سیره، سیما و اخلاق پیامبر اکرم ﷺ و گسترش اسلام عامل دیگری که در گسترش و موفقیت اسلام حایز اهمیت فراوان است، وجود پیامبر اکرم و شخصیت معنوی اوست. دقت در ابعاد سیره و سیمای پیامبر خدا ﷺ برای هر انسانی، در هر زمان و مکانی، درس آموز و سازنده است و نسبت به کسانی که با آن أسوه حسنه زندگی کرده و در زوایای زندگی، کسب، عبادت و... خاطراتی از او داشته‌اند بسیار آموزنده‌تر و مؤثرتر بوده است. البته به ناچار فقط به جلوه‌هایی از اخلاق محمدی اکتفاء خواهد شد. چنان که مولوی می‌گوید:

سوی شهر از باغ شاخی آورند باغ و بستان را کجا آنجا برند؟

خداوند متعال در قرآن کریم پیامبر را دارنده والاترین اخلاق «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ»^۱ توصیف نموده است و پیامبر خود مقصد و غایت بعثت را تتمیم اخلاق و تکمیل کمالات و تهذیب نفوس دانسته است: بعثت لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ، بعثت لِأَتَمِّمَ حَسَنَ الْأَخْلَاقِ^۲

شاگرد مکتب او، امام علی علیه السلام فرموده است: کان رسول الله صلی الله علیه و آله، احسن الناس خلقاً.^۳ انس بن مالک (خادم پیامبر صلی الله علیه و آله) گفته است: خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله عشر سنین فما قال لی أف قط.

جلوه‌هایی از اخلاق خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله

۱. گزارش شده است که چون در جنگ احد دندانهای پیشین پیامبر شکست و چهره‌اش زخم برداشت و خونین شد، این امر بر یاران حضرت بسی گران آمد و گفتند: چه می‌شود که بر دشمنان نفرین کنی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد: اِنِّی لَمْ اُبْعَثْ لَعَانًا و لکن بعثت داعیا و رحمةً، اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون: من به لعن و نفرین مبعوث نشده‌ام، بلکه برای دعوت و رحمت برانگیخته شده‌ام. بارخدا، قوم مرا هدایت کن که ایشان [خیر و صلاح خود را] نمی‌دانند.

۲. زنی یهودی به قصد کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله گوشت گوسفندی را مسموم ساخت و به هدیه برای پیامبر آورد، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی از آن را در دهان نهاد، دانست که به سم آلوده شده است. زن یهودی ناگزیر اعتراف کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله که در تمام عمر هرگز برای خود از کسی انتقام نگرفت، از انتقام روی گرداند و زن یهودی را عفو کرد.^۴

۱. قلم (۶۸): ۴.

۲. الموطأ، مالک بن انس، ج ۲، ص ۲۱۱؛ الشفاء، قاضی عیاض اندلسی، ج ۱، ص ۹۶.

۳. همان، ص ۶۹.

۴. السیرة النبویة، ج ۲، ص ۳۲۸؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۵.

۳. در حوادث جنگ خیبر آورده‌اند: روزی در ایام جنگِ مسلمین با یهود، چوپانی به نام «اسود» که اجیر یکی از یهودیان بود و گوسفندان او را به چرا می‌برد، به نزد پیامبر ﷺ آمد و اسلام آورد. چون اسلام را پذیرفت به پیامبر گفت: من گماشتهٔ مرد یهودی هستم که صاحب این گله است. حال با این گوسفندان که صاحبان آن با شما در حال جنگ‌اند، چه کنم؟ حضرت اجازه نداد بر مالی که دشمن، به عنوان «امانت» به چوپان سپرده بود، خیانت شود. فرمود گوسفندان را به صاحبش بازگردان.^۱

۴. در همین جنگ بود که پس از مصالحهٔ با یهود، پیامبر دید گروهی از مسلمانان شتابان به سوی نخلستانهای یهودیان می‌روند. فرمود: ای مردم، شما در باغستانهای یهود شتابان می‌دوید، ولی بدانید اموال یهودیانی که ما با آنها پیمان بستیم بر کسی حلال نیست، مگر به حق. (از راه خرید و فروش و مانند آن.) همچنین فرمود: بدانید کسی که به همپیمانی غیرمسلمان، ستم روا دارد یا بر او عیب نهد، یا او را به کاری بیش از طاقتش وا دارد، یا از او چیزی بدون رضایتش بگیرد، من روز رستاخیز معارض وی خواهم بود.^۲

۵. با آنکه اهل مکه در آزار و اذیت او چیزی کم نگذاشته، او را به ترک زادگاهش مجبور کرده، برای دستگیری‌اش جایزه تعیین کرده و برای کشتنش همدستان شده بودند و در جنگ احد دندان مبارکش را شکستند، در روز فتح مکه خطاب به مکیان گفت: فانی اقول کما قال اخی یوسف: «لا تثریب علیکم الیوم، یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین». اذهبوا فانتم الطلقاء.^۳

۶. در هیچ نبردی از برابر دشمن نگریخت؛ با آنکه دشمنانش بیش از هر کس قصد جان او را داشتند. در جنگ احد که یارانش منهزم شده، گریختند، به گواهی تاریخ و نص قرآن آن حضرت شجاعانه ایستاد و همراهان را به بازگشت و مقاومت دعوت نمود.^۴ امام علی رضی الله عنه فرمود: هنگامی که آتش جنگ برافروخته و خونین می‌شد ما به پشتیبانی رسول خدا صلی الله علیه و آله خود را از خطر محفوظ می‌داشتیم؛ با آنکه هیچ‌یک از ما نزدیک‌تر به دشمن، از پیامبر نبود!

۷. از ابن عباس نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله متواضعانه بر زمین می‌نشست و روی زمین غذا می‌خورد و گوسفندان را به دست خود می‌دوشید و دعوت غلامان را می‌پذیرفت.^۵

۱. السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۲، ص ۳۲۵؛ السیرة النبویة، ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۶۱.

۲. سنن ابوداود، ج ۲۰، ص ۳۱۷؛ سنن نسائی، ج ۷، ص ۲۰۲.

۳. السیرة الحلبیة، ج ۳، ص ۴۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶.

۴. إذ تُضِعِدُونَ وَلَا تَلُؤُونَ عَلٰی أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أَخْرِيكُمْ. (آل عمران (۳): ۱۵۳).

۵. مکارم الاخلاق، ص ۱۴.

۸. از انس بن مالک رسیده است که گفت: پیوسته رسول خدا ﷺ چون از کنار کودکان می‌گذشت به ایشان سلام می‌کرد.^۱

۹. قرآن کریم دعوت رسول اکرم ﷺ را بر اساس حکمت، اندرز نیکو و جدال احسن م. داند.^۲ گزارش شده است مرد جوانی به حضور پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای محمد، مرا در زناکاری رخصت ده! یاران بر وی بانگ زدند و او را در این سخن سرزنش کردند. پیامبر فرمود: ای جوان، پیش آی! مرد جوان به نزد رسول خدا ﷺ آمد و نشست. پیامبر به او فرمود: آیا این کار را برای مادر خود دوست داری؟ جوان گفت: نه به خدا، فدایت گردم! پیامبر فرمود: سایر مردم نیز این کار را برای مادرانشان دوست ندارند. سپس همین‌گونه درباره دختر، خواهر، عمه و خاله جوان پرسش نمود و همان جواب را از او شنید و همان پاسخ را به او داد. آنگاه دست بر شانه آن جوان نهاد و گفت: بارخدایا، گناهش را بیامرز، دلش را پاک‌ساز و عفتش را مصون دار. راوی حدیث می‌گوید: آن جوان پس از آن به هیچ‌وجه گرد این امور نگشت.^۳

۱۰. سیمای پیامبر ﷺ اغلب خندان بود. عبدالله بن حارث می‌گوید: هیچ کسی را به مانند رسول خدا ﷺ خندان ندیدیم.^۴

۱۱. علی رضی الله عنه فرموده است: رسول الله ﷺ چنان بود که کسی چون بی‌مقدمه او را می‌دید از هیبتش بیم می‌داشت و چون به وی نزدیک می‌شد و او را می‌شناخت، به وی عشق می‌ورزید.^۵

۱۲. عبدالله بن سلام که از دانشمندان و احبار یهود به شمار می‌آید و در مدینه اسلام را پذیرفت، گفته است: چون پیامبر ﷺ به مدینه وارد شد، مردم برای دیدن او سراسیمه حرکت کردند و من در میان کسانی بودم که به دیدار آن حضرت رفتند. همین‌که رخسار او را دیدم، دانستم که با چهره‌ای روبه‌رو شده‌ام که با سیمای دروغگو تفاوت بسیار دارد.

آیات حق اگر که در او جلوه‌گر نبود رخساره‌اش ز صدق تو را قصه می‌نمود.^۶

۱۳. به طور مکرر در منابع تاریخی آمده است که رسول خدا ﷺ چون گروهی را به جنگ

۱. ان رسول الله صلى الله عليه وسلم، مز على صبيان فسلم عليهم. (همان)

۲. نحل (۱۶): ۱۲۵.

۳. الرفا باحوال المصطفى، ص ۳۳۱.

۴. ما رأيت احداً اكثر تبسماً من رسول الله صلى الله عليه وسلم. (همان، ص ۴۶۲).

۵. الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۲۲.

۶. خیانت در گزارش تاریخ، طباطبایی، ص ۲۴۷.

می فرستاد، فرمانده آنان را فرا می خواند و در کنار خود جای می داد و یارانش را در پیش می نشانید. سپس به آنها می فرمود: به نام خدا و با توکل به خدا و در راه خدا و بر آیین پیامبر خدا حرکت کنید. مکر نکنید، خیانت نوزید، دشمن را قطعه قطعه نکنید، هیچ درختی را جز بناچاری قطع مکنید و هیچ پیرمرد فرتوت و کودک و زنی را نکشید.^۱

۱۴. با همه نیرو و نشاط جوانی، به سبب عفت طبع و علو همت هرگز تمایلات و هوسهای عهد شباب به دلش راه نمی یافت و کسانی را که ازدواج را فقط وسیله لذت جویی قرار می دهند، همواره محکوم کرده است.^۲ خود به طور خاص در مورد زنان نهایت رفق و مدارا را به کار می برد؛ تا جایی که تندخویی و بدزبانی همسران خود را تحمل می نمود و گاه بعضی از آنها گستاخی را به جایی رساندند که اسرار داخلی او را فاش می ساختند و با توطئه، آزارش می دادند. از این رو، آیاتی از قرآن مجید در تهدید و توبیخ آنها نازل شده است.

۱۵. پس از جنگ با یهود بنی نضیر و بنی قریظه، بعضی از همسرانش به تصور اینکه گنجینه های یهود به تصرف پیامبر اکرم ﷺ در آمده است، به فکر زندگانی اشرافی و تجملی افتاده، تقاضای زر و زیور کردند. او که نمی خواست عدل اجتماعی را فدای هوس زنان کند و بیت المال را مورد استفاده خصوصی قرار دهد، از قبول تقاضایشان امتناع ورزید و سخنان درشت آنها را نشنیده گرفت. ابوبکر و عمر که از ماجرا خبر یافتند، در صدد تنبیه و تأدیب دختران خود (عایشه و حفصه) برآمدند،^۳ ولی رسول اکرم ﷺ ایشان را منع کرد^۴ و تنها به کناره گیری از همسران خود اکتفا نمود. پس از یک ماه متارکه، با نزول آیات قرآن دستور رسید که زنان خود را مخیر کن، تا یکی از این دو راه را انتخاب کنند: هر کدام از آنها که به ادامه همسری تو علاقه مند است باید افزون طلبی را ترک کند و به همین زندگانی ساده و قناعت آمیز بسازد و به اجر و ثواب بیشتری امیدوار باشد، و هر یک از آنها مال دنیا و زندگانی پرتجمل را بر تو ترجیح بدهد، او را با تجهیزات کافی و به نحو شایسته رها کن.^۵

۱. ان النبی ﷺ کان اذا بعث امیراً علی سریة امره بتقوی الله تعالی فی خاصة نفسه، ثم فی اصحابه عامه، ثم قال له: اغزوا باسم الله و فی سبیل الله، قاتلوا من کفر بالله و لاتندروا و لاتقلو و لاتماتوا و لاتقتلوا ولیداً و لامبتلاً فی شایق و لاتحرقوا النخل و لاتفرقوه بالماء و لاتقطعوا شجرة مثمرة و لاتحرقوا زراعاً. (جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج ۲۱، ص ۶۷).

۲. ر.ک: الاسلام روح المدنیة، ص ۱۸۲.

۳. تحریم (۶۶): ۳ - ۵.

۴. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷.

۵. احزاب (۳۳): ۲۸ و ۲۹.

۱۶. رسول اکرم ﷺ در دورانی که زن را دارای روح انسانی و حقوق بشری نمی‌دانستند، استقلال ایشان برای تصرف در جان و مال خود را اصل شمرد و مدارای با زنان را رعایت مقتضیات فطری آنان توصیف نمود. معتقد بود در دستگاه آفرینش، هر کدام از زن و مرد، موقعیت و مواهب مخصوص به خود را دارد و در نقشه خلقت، مرزهای فطرت را نمی‌توان تغییر داد و می‌فرمود: همه مردان دارای خصلت‌های نیک و بد هستند و مرد نباید تنها جنبه‌های ناپسند را در نظر بگیرد و همسر خود را ترک کند. چه هرگاه از یک خصلت او ناراضی می‌شود، خلق دیگرش مایه خشنودی اوست و این دو را باید در کنار هم به حساب آورد. او کسانی را که از تلاش در آسایش خانواده خود کوتاهی می‌نمایند، مورد سرزنش و نفرین قرار داده، فرمود: از رحمت خدا بدور باد کسی که خانواده خود را ضایع کند و آنها را به حال خویش واگذارد.

۱۷. رسول خدا ﷺ با فرزندان خود نیز با مهر و عطوفت رفتار می‌نمود. همواره می‌فرمود: فاطمه پاره تن من است. او قلب و روح من است. هر کس او را بیازارد مرا آزرده است.^۲

۱۸. از همان اوایل زندگی که در سرزمینی به نام اجیاد در اطراف مکه به شبانی می‌پرداخت با عزلت و تنهایی انس داشت و در سکوت صحرا ساعتها به فکر و تأمل فرو می‌رفت و در امر وجود، آفرینش و حیات غور می‌نمود. در سفر به شام - سالها قبل از بعثت - در ملاقات راهب مسیحی که او را به لات و عزیزی قسم داده بود، فرمود: هیچ چیز را به قدر این بت‌ها دشمن نمی‌دارم.

۱۹. چون دیگران فزونی عبادتش را مشاهده می‌کردند به دلسوزی می‌گفتند: شما که بار گناه بر دوش ندارید، دیگر چرا این همه به خود رنج می‌دهید؟ می‌فرمود: آیا بنده وظیفه‌شناس و سپاس‌گزار نباشم!^۳

۲۰. علاوه بر ماه رمضان و قسمت مهمی از شعبان، در سایر ایام سال یک روز در میان روزه‌دار بود. دهه آخر ماه رمضان را در مسجد به عبادت معتکف می‌شد؛ ولی نسبت به دیگران تسهیل می‌نمود و می‌فرمود: کافی است در هر ماه سه روز روزه بگیرید. همیشه به اندازه توان خود به عبادت بپردازید. عمل پیوسته نزد خدا محبوب‌تر از عمل بسیار و خسته‌کننده است.^۴

۱. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۷۴؛ صحیح مسلم، ج ۴، ۲۶۱؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۳۲۸؛ الصواعق المحرقة، ابن حجر

هیثمی، ص ۱۰۵؛ ذخائر العقبی، محب‌الدین طبری، ص ۳۹؛ زندگانی حضرت فاطمه علیها السلام، سید جعفر شهیدی.

۲. نور الابصار، ص ۲۷.

۳. انعام (۶): ۲۹.

۴. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۵۰.

۲۱. با آنکه خصوصیت زمان و مکان را شرط صحت یا فضیلت بعضی از اعمال عبادی می‌دانست، در عبادات به‌طور کلی وسعت نظر داشت و خداپرستی را به محل خاص یا به مراسم و آداب معین و یا با نظارت افراد مخصوص موکول نکرده است. همه جای زمین را مسجد و همهٔ بندگان بدون وساطت احدی، مرتبط با خدا و هر عمل نیک را عبادت می‌دانست؛ به شرط آنکه آن عمل، توأم با اخلاص و خلوص نیت باشد. اعلام کرد هر عمل که از سرچشمه اخلاص تراوش کند، اگرچه یک کار عادی و روزمره باشد، عبادت خدا به شمار می‌آید؛ حتی اگر شخصی لقمه غذا را در دهان همسر خود بگذارد.^۱

۲۲. رهبانیت و زیاده‌روی در شهوات را به یک نسبت محکوم می‌دانست. مسلمانانی را که می‌خواستند همه وقت خود را به نماز و روزه سپری کنند و به کارهای زندگی بی‌اعتنا باشند، می‌فرمود: بدن شما و زن و فرزند و یارانتان، همگی بر شما حقوقی دارند و می‌باید آنها را رعایت کنید.^۲ در یکی از سفرها بعضی از اصحاب، بر اثر روزه‌داری مستحبی و شدت گرما به گوشه‌ای افتاده، سایرین به نصب چادرها و سیراب نمودن چارپایان و خدمات دیگر می‌کوشیدند. فرمود: همه ثواب ویژهٔ کسانی است که این کارها را انجام می‌دهند.

۲۳. با آنکه در خلوت ساعتهای طولانی به شب‌زنده‌داری می‌پرداخت وقتی که به نماز جماعت می‌ایستاد برای رعایت حال نمازگزاران به اختصار می‌کوشید و می‌فرمود: دلم می‌خواهد بیشتر در نماز بایستم و با پروردگار عالمیان صحبت کنم ولی همین‌که صدای گریه طفل یکی از زنان را که در صف جماعت ایستاده است، می‌شنوم، از قصد خود منصرف شده، نمازم را کوتاه ادا می‌کنم.^۳

۲۴. شاگرد خصوصی‌اش، علی رضی الله عنه در وصف سادگی و تواضع آن حضرت گفته است: و لقد كان رسول الله يا كل على الارض و يجلس جلسة العبد و يخصف بيده نعلهُ و يرقع بيده ثوبه و...: پیامبر صلی الله علیه و آله بر روی زمین غذا می‌خورد [نه بر سفره شاهانه] و همچون بردگان ساده و بی‌تکلف بر خاک می‌نشست و با دست خود پای افزارش را وصله فرموده، به دست خویش جامه‌اش را رفو می‌کرد...^۴

دعای زیر لب و همیشگی‌اش این بود. اللهم و لا تكلني الى نفسي طرفة عين ابدأ.

۱. همان، ج ۷، ص ۶۲.

۲. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۶۳.

۳. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۳۹.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰.

پرسش‌ها

۱. زمینه‌ها و علل مهاجرت به مدینه را توضیح دهید.
۲. دلایل پذیرش اسلام از سوی مردم مدینه را تحلیل کنید.
۳. بیشترین دشمنان و مخالفان دعوت پیامبر اسلام از چه طبقه‌ای بودند؟ چرا؟
۴. دلایل دشمنی یهود با پیامبر اسلام ﷺ را توضیح دهید.
۵. به نظر شما سبب اصلی گسترش اسلام چه بوده است؟

فعالیت‌های علمی

در موضوعات زیر، با رعایت معیارهای تحقیق، مقاله‌ای ارائه دهید:

۱. نقش زن مسلمان در صدر اسلام.
۲. اهداف و عملکرد دستگاه تبشیری مسیحیت در برابر جنگ‌های صدر اسلام.
۳. نقش دلبستگی به دنیا در نپذیرفتن دین.
۴. سرنوشت جریان نفاق و منافقان بعد از وفات پیامبر ﷺ.
۵. شبهات برخی از نویسندگان درباره برگرفتنی محتوای اسلام از کتب عهدین.



منابع برای مطالعه بیشتر

۱. امام علی علیه السلام و پرسش‌های فراوی، محمد نصیری.
۲. پیامبری و حکومت، جلال‌الدین فارسی.
۳. تاریخ اسلام در آثار شهید مطهری، سیدسعید روحانی.
۴. تاریخ اسلام، علی اکبر فیاض.
۵. تاریخ تحلیلی اسلام، سیدجمال شهبیدی.
۶. سیری در سیره نبوی، مرتضی مطهری.
۷. شیوه فرماندهی پیامبر صلی الله علیه و آله، محمود شیث خطاب، ترجمه عبدالحسین بینش.
۸. فلسفه وحی و نبوت، محمد محمدی ری‌شهری.
۹. وحی و نبوت، مرتضی مطهری.

فصل پنجم

از سقیفه تا قتل عثمان

مقدمه: سرشت حق جوی انسان

حس حق خواهی انسان، مهم ترین تضمین کننده بقای انسانیت است. پافشاری شگفت انگیز گروه های انسانی و بسیاری از دانشمندان جهان بر مسایلی چون جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشان دهنده آن است که:

۱. انسان در پی اثبات و توجیه باورهای خویش است و همه نیروهای حیاتی را بسیج می کند تا گذشت قرن ها گرد فراموشی بر موضوع مورد اعتقادش نیفتد.

۲. حق بدان علت که حق است، هر چند جنبه اعتقادی نیز نداشته باشد، مورد دفاع جدی نوع انسان است، تا آنجا که بسیاری از متفکران ملل غیرمسلمان در موضوع خلافت و «بیان حق» و شخصیت مردان صحنه خلافت، با اندیشه، منطق و استدلال وارد میدان مطالعه، تحقیق و اظهار نظر شده اند؛ چنانکه همه انسانهای آگاه هنوز از حکم نادرست علیه سقراط، گالیله و... تأسف می خورند.

در مسایل تاریخی آنچه بیش از اصل پژوهش اهمیت دارد، جلوگیری از حاکمیت احساسات در نتیجه گیری از تحقیق، و استفاده ناروا از پژوهش است.^۱ بی تردید تکیه بر منابع اصلی و مورد قبول در مسایل اختلافی مورد پژوهش، و بهره گیری از روش علمی و بررسی جوانب مسأله در تحلیل ها و استنتاج ها، بسیاری از حساسیت ها را کاهش می دهد و راه استفاده ناروای دوستان نادان و دشمنان حيله گر را مسدود می سازد.

در بررسی واقع بینانه رخداد های بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، به طور طبیعی بازگشت به گذشته و طرح

۱. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۰۸ - ۳۱۱؛ شرح نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۱، ص ۸۸.

چند پرسش مناسب است:

۱. ضرورت و انگیزه نیاز به جانشین چیست؟
 ۲. انتظار خردپسند از پیامبر ﷺ در این زمینه چه بوده است؟
 ۳. معنای پیشوایی امت در جانشینی و وظایف ولی امر مسلمانان بعد از پیامبر ﷺ چیست؟
- هرچند علم کلام عهده‌دار پاسخ به چنین پرسش‌هایی است، اشاره‌ای کوتاه بدین پاسخ‌ها ضروری است. زیرا: این مباحث در تبیین و ورود صحیح به مطالب اصلی این فصل نقشی تعیین کننده دارد.

برخی از دلایل نیاز به جانشین پیامبر ﷺ عبارت است از:

۱. دلایل و فلسفه بعثت پیامبران ﷺ، مانند قانون ثابت و ضروری هدایت عمومی.
۲. نیاز جامعه به زمامدار.
۳. لزوم ارتباط بین عالم ربوبی و عالم انسانی.
۴. تفسیر و بیان اصول کلی دین و آیات قرآن.
۵. تأکیدهای قرآن بر نقش جانشین پیامبر ﷺ در تکمیل دین و اتمام نعمت.

سیره مستمر پیامبر ﷺ چنان بود که در سفرهای کوتاه مدت یک یا چند روزه، برای خود جانشین تعیین می‌کرد. پس چگونه ممکن است در سفر طولانی و بدون بازگشت (مرگ) امت را بدون راهنما و رهبر رها سازد؟ آیا معقول است شخصیتی که عقل کل به‌شمار می‌آید، دین را نسخه شفا بخش بشر در همه زمانها می‌داند، از خود مردم به آنان مهربان‌تر بوده، برای سعادت و هدایتشان سخت‌ترین آزارها را به‌جان خریده است، در به ساحل نجات رساندن امت و ثمر بخش کردن دین تدبیری نیندیشیده باشد؟! آیا ساحت مقدس شخصیت والا و ممتاز نبی اکرم ﷺ چنین کوتاهی را بر می‌تابد؟

با عنایت به اینکه سیره دیگر پیامبران ﷺ نیز بر انتصاب جانشین شایسته دلالت دارد،^۱ آیا نادیده گرفتن این امر از سوی پیامبر خاتم ﷺ کوتاهی در انجام رسالت شمرده نمی‌شود! راستی پیام

۱. یوشع و پطرس به ترتیب از سوی حضرت موسی و عیسی ﷺ به جانشینی برگزیده شدند. (ر.ک: تاریخ تمدن، ج ۳، ص ۶۷۴-۶۷۹).

نص قرآن که با تاکید «بلغ» و تهدید «إن لم تفعل» و تضمین و تأمین «و الله يعصمک»، ثمره ۲۳ سال تلاش و تبلیغ را در گرو آن قرار می‌دهد، چیست؟^۱

هر پژوهشگر منصف و مسلمان حق طلب جا دارد از خود بپرسد: مأموریتی که اگر پیامبر ﷺ انجام نمی‌داد، همه دستاوردهای رسالتش نابود می‌شد، چه بود؟

بی‌تردید اموری چون ابلاغ توحید، معاد، روزه، قوانین اقتصادی، اتحاد سیاسی و مرزبندی اعتقادی با کفار نمی‌تواند پاسخ این پرسش به شمار آید. زیرا همه این موارد پیشتر در آیات متعدد بیان شده بود. از سوی دیگر، حتی اعلان محبت به یکی از یاران فداکار و با اخلاص پیامبر ﷺ نیز نمی‌تواند پاسخ این پرسش باشد. چون این مسأله به مقدمه اعتراف گرفتن از مردم به عنوان «اولی به تصرف» نیازمند نیست.

در موقعیتی که:

۱. منافقان اندیشه کودتا در سر دارند.^۲

۲. گروهی با ادعای دروغین نبوت در اطراف مدینه طبل نافرمانی و ارتداد می‌کوبند.

۳. پیامبر ﷺ مسافر سرای دیگر است.

جز تعیین جانشین، کدام مسئله انتظار می‌رود؟ جز ابلاغ رسمی و عمومی امامت و رهبری، چه چیز می‌تواند همسنگ رسالت و نبوت قرار گیرد؟ در حالی که عایشه، ابوبکر، عمر و عبدالله (فرزند عمر) به لزوم تعیین جانشین و سرپرست برای جانشینان بعد از پیامبر تأکید داشته‌اند، آیا می‌توان گفت که پیامبر ﷺ - با توجه به شناختی که از اصحاب داشته و اهمیتی که برای دین و لزوم استواری و ماندگاری آن بدور از تحریفات و انحرافات قائل بوده است - به ضرورت تعیین جانشین پی نبرده باشد؟ چنانکه خواهد آمد، ابوبکر طی وصیتی برای بعد از خود جانشینی را تعیین و معرفی کرد؛ عمر نیز با اذعان به ضرورت انتخاب جانشین، جانشینی یکی از شش نفر از اعضای انتخابی‌اش را پذیرفت.

عبدالله بن عمر به پدرش گفت: مردم می‌گویند تو نمی‌خواهی کسی را جانشین خود سازی! اگر تو ساریان یا چوپانی می‌داشتی، او نزد تو می‌آمد و شتران یا گوسفندان را همین‌گونه رها می‌کرد،

۱. یا أيها الرسول بلغ ما أنزل إلیک من ربک و إن لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس إن الله لا یهدی القوم الکافرین. (مائده (۵): ۶۷)

۲. نزول سوره منافقون در سال نهم و دهم مؤید این سخن است.

بی تردید می‌گفتی چوپان مقصر است. اگر کسی را برای سرپرستی بندگان خدا به جای خویش تعیین نکنی، چون نزد خدا روی، چه پاسخ می‌دهی؟!^۱

ابن‌ابی‌الحدید معتزلی، هنگام نقل گفتگوی خود با نقیب علوی درباره مسأله خلافت و رویداد سقیفه، می‌گوید: به نقیب گفتم دلم راضی نمی‌شود بگویم اصحاب پیامبر ﷺ گناه کردند و برخلاف گفته او گام برداشته، نص «غدیر» را زیر پا نهادند. نقیب در جواب گفت: دل من نیز راضی نمی‌شود بگویم «پیامبر» ﷺ اهمال‌کار بود و امت را همین‌گونه بی‌سرپرست رها کرد و رفت. چگونه ممکن است برای پس از مرگش کسی را امیر مسلمانان قرار ندهد.^۲

عایشه - همسر پیامبر - به عبدالله بن عمر گفت: پسرم، سلام مرا به پدرت برسان و بگو: امت محمد ﷺ را بی‌سرپرست رها مکن. کسی را در میان آنان جانشین خود ساز... . می‌ترسم آشوب برپا شود.^۳

با عنایت به آنچه به اشاره گذشت آیا می‌توان گفت که سقیفه منشأ و زیرساخت‌های تاریخی دارد و بازیگران آن برای رسیدن به اهداف خود از نظریه «قرآن بسندگی» بهره بردند. بر این اساس، تأکید پیامبر ﷺ بر امر پیشوایی امت بعد از خود در مواضع و زمانهای مختلف نیز به سبب همین تحرکات پشت‌پرده بوده است.

سؤال این است: وقتی چنین افرادی لزوم تعیین جانشین رهبر را دریابند، چگونه ممکن است پیامبر اکرم ﷺ ضرورت و اهمیت کار را در نیابد و در این خصوص چاره‌ای نیندیشد؟! آیا می‌توان گفت انکار تعیین جانشین از جانب پیامبر ﷺ، به نگرش منکران نسبت به شأن معنوی و شخصیت سیاسی و اجتماعی پیامبر اکرم ﷺ بازگشت می‌کند؟ آیا اگر کسی یا گروهی معتقد بود «پیامبر ﷺ فقط در تلقی وحی و حداکثر ابلاغ آن عصمت دارد و سخن او نیز فقط در مسایل اخروی حجت است و مردم عادی در امور دنیا از او عالم‌ترند»، مجالی برای قبول سخن پیامبر ﷺ در بسیاری از مسایل عبادی و اجتماعی از جمله جانشینی و هر امر دیگر باقی می‌ماند؟

طرفه آنکه بررسی حوادث زمان رسول خدا ﷺ نشان می‌دهد که با وجود مراتب معنوی اصحاب به‌طور کلی، سرپیچی از فرمان پیامبر، در میان آنان، بی‌سابقه نبوده است. به‌درستی می‌توان گفت

۱. فتح الباری، ج ۱۳، ص ۱۷۵؛ الغدیر، ج ۷، ص ۱۳۲-۱۳۳.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۲۴۸.

۳. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۲.

هنوز ناخالصی‌هایی در برخی از مسلمانان آن روز وجود داشت که موجب می‌شد همه‌جا و همیشه در برابر دستور خدا و پیامبر، تسلیم و اطاعت از خود نشان ندهند و وقتی فرمان پیامبر ﷺ با تمایلات شخصی، گرایش قبیلگی یا افکار سیاسی آنان همسو نبود، با نوعی خودرایی و اجتهاد ناموجه، می‌خواستند پیامبر را از تصمیم خود منصرف سازند یا در اجرای آن کوتاهی، یا به آن اعتراض می‌کردند.^۱ افزون بر این، تعدادی از آیات قرآن بر لزوم تبعیت از دستور پیامبر تأکید دارد و به مسلمانان هشدار می‌دهد که از تمرد فرمان پیامبر یا سبقت بر او خودداری کنند. در قرآن آمده است:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنْتُمْ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ جَاءُوكَ فَاستَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا * فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا.^۲

و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به توفیق الهی از او اطاعت کنند. و اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند، پیش تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر [نیز] برای آنان طلب آمرزش می‌کرد، قطعاً خدا را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند. ولی چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند، مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند؛ سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند، و کاملاً سر تسلیم فرود آورند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ لَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ.^۳

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا و فرستاده او را فرمان برید و از او روی برنتابید در حالی که [سخنان او را] می‌شنوید.

لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلِيخَذَّرَ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.^۴

خطاب کردن پیامبر را در میان خود، مانند خطاب کردن بعضی از خودتان به بعضی [دیگر] قرار مدهید. خدا می‌داند [چه] کسانی از شما دزدانه [از نزد او] می‌گریزند. پس

۱. ر.ک: النص و الاجتهاد، سیدشرف الدین عاملی.

۲. نساء (۴): ۶۴ و ۶۵.

۳. انفال (۸): ۲۰.

۴. نور (۲۴): ۶۳.

کسانی که از فرمان او تمرد می‌کنند بترسند که مبادا بلایی بدیشان رسد یا به عذابی دردناک گرفتار شوند.

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ
وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا.^۱

و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد؛ و هر کس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ * إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ * إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ * وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ * وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأُمْرِ لَعَيْتُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِضْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ.^۲

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در برابر خدا و پیامبرش [در هیچ کاری] پیشی مجوید و از خدا پروا بدارید که خدا شنوای داناست.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید، و همچنانکه بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می‌گویند با او به صدای بلند سخن مگویند، مبادا بی‌آنکه بدانید کرده‌هایتان تباه شود.

کسانی که پیش پیامبر خدا صدایشان را فرو می‌کشند همان کسانی‌اند که خدا دل‌هایشان را برای پرهیزگاری امتحان کرده است؛ آنان را آمرزش و پاداشی بزرگ است.
کسانی که تو را از پشت اتاقها [ی مسکونی تو] به فریاد می‌خوانند، بیشترشان نمی‌فهمند.

۱. احزاب (۳۳): ۳۶.

۲. حجرات (۴۹): ۱-۷.

و اگر صبر کنند تا بر آنان درآیی، مسلماً برایشان بهتر است و خدا آمرزنده و مهربان است. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک واری کنید، مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و [بعد،] از آنچه کرده‌اید پشیمان شوید. و بدانید که پیامبر خدا در میان شماست. اگر در بسیاری از کارها از [رأی و میل] شما پیروی کند، قطعاً دچار زحمت می‌شوید، لیکن خدا ایمان را برای شما دوست‌داشتنی گردانید و آن را در دل‌های شما بیاراست و کفر و پلیدکاری و سرکشی را در نظرتان ناخوشایند ساخت. آنان [که چنین‌اند] ره‌یافتگانند.

باری برای روشن شدن برخی دیگر از ابعاد حادثه سقیفه به کنار بستر پیامبر ﷺ رفته، برخی حوادث مهم را باز می‌خوانیم.

اصرار پیامبر ﷺ بر اعزام سپاه اسامه

با آنکه مسایلی چون ظهور مدعیان دروغین پیامبری برای اتحاد دینی مسلمانان خطری جدی به‌شمار می‌آمد، خطر رومیان جدی‌تر بود. پیامبر سپاهی منظم از مهاجر و انصار گردآورد و افراد سرشناسی چون ابوبکر، عمر، ابوعبیده و سعدوقاص را به حضور در میان جمع سپاهیان وظیفه‌مند ساخت.^۱ آن بزرگوار با دست خود پرچم فرمانده جوان را بست و به او فرمان حرکت داد.

دانشمندان علوم و فنون نظامی و فرماندهان نبردهای کهن و نوین، این را پذیرفته‌اند که جملات و حتی کلمات به‌کار گرفته شده در فرمان‌های نظامی حساب شده است و تفسیر و دلیلی ویژه دارد. در این فرمان، برخی از بندهای فرمان رسول خدا ﷺ روشن و سزاوار تأمل است:

۱. چرا در بزرگ‌ترین سپاه، که به جنگ یک امپراتوری اعزام می‌شود، جوانی حدود ۲۰ ساله به فرماندهی انتخاب می‌شود؟

هرچند این امر بر گروهی از صحابه گران آمد و ناخرسند شدند، ولی از نظر آشنایان به سیره انبیا و کارشناسان مسایل مدیریتی، امری تفسیرپذیر و گویاست. زیرا در مکتب اسلام تقسیم مسؤولیت براساس شخصیت، لیاقت و کاردانی افراد انجام می‌پذیرد. آیا عمل پیامبر ﷺ امری نمادین نبوده است؟

۱. ر.ک: الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، علی بن موسی بن طاووس، ص ۴۴۹ - ۴۵۱.

۲. چرا رسول خدا ﷺ علاوه بر فرمان عمومی تجهیز سپاه، در فرمانی جداگانه به افرادی خاص دستور حرکت و حضور در سپاه داد؟ آیا به سبب تجربه نظامی آنهاست؟ اگر چنین است، چرا آنها را فرمانده نساخت؟

۳. چرا علی رضی الله عنه که مجاهدت و روح تسلیم و شجاعت او زبانزد خاص و عام بود و بیش از همه افتخار پرچمداری و فرماندهی سپاه اسلام را زیننده خود ساخته بود، به شرکت در سپاه و حرکت با آن مأمور نشد؟

۴. چرا وقتی اسامه، از فرمانده کل قوا خواست به او اجازه دهد تا بعد از رهایی پیامبر صلی الله علیه و آله از بیماری، سپاه را حرکت دهد حضرت صلی الله علیه و آله موافقت نکرد و دستور حرکت داد؟ فرمانده جوان دوباره عرض کرد: آیا در حالی که قلبم از بیماری شما اندوهگین است، حرکت کنم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به پیروزی بیندیش و فرمانی که دادم اجرا کن.^۱
پرسش اساسی این است:

الف) چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله این همه بر حرکت سریع سپاه پای می‌فشرد؟

ب) به رغم پاسخ روشن پیامبر صلی الله علیه و آله به درخواست مکرر اسامه، چه دستهای مرموزی و به چه دلیل در حرکت سپاه از لشگرگاه «جُزف» کارشکنی می‌کردند؟

پیچیدگی پاسخ به این پرسش‌ها آنگاه بهتر رخ می‌نماید که بدانیم چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از کارشکنی‌های جدید در حرکت سپاه آگاهی یافت، با آنکه در تب شدید به سر می‌برد، با حالت خشم به مسجد آمد و ضمن نگوهِش کارشکنان، متخلفان از حرکت سریع سپاه را ملعون خواند.^۲

آیا نمی‌توان دور ساختن عوامل توطئه از مدینه هنگام رحلت، یا طبیعی نمایاندن امارت جوان کمتر از بیست سال بر همه صحابه و خنثی کردن بهانه کم سن بودن علی رضی الله عنه را هدف این همه ترغیب و تأکید پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار آورد!

بروز شکافها

خانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از بزرگان صحابه و مؤمنانی که برای دیدارش آمده بودند، آکنده بود.

۱. ر.ک: تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۹۲ و ۱۹۳ و پس از غروب.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۲۰؛ المراجعات، سید شرف‌الدین عاملی، ص ۲۷۵؛ الملل و النحل، ص ۲۹.

پیامبر اکرم ﷺ با آگاهی از حوادثی که در انتظار حضرتش ﷺ نشسته بود و با شناختی که از اصحاب خود داشت، برای آخرین بار فرصت را غنیمت شمرد تا مهم‌ترین پیام رسالت را بیان کرده، خط سیر آینده حکومت اسلامی را ترسیم کند. بنابراین، فرمود: نوشت افزار آورید تا نامه‌ای بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید.

یکی از حاضران گفت: درد بر او چیره گشته، نمی‌داند چه می‌گوید! آنگاه به حاضران گفت: قرآن نزد ماست و همان ما را کفایت می‌کند. در میان حاضران اختلاف پدید آمد و به یکدیگر پرخاش کردند. برخی سخن عمر را تأیید می‌کردند و گروهی گفتار رسول خدا ﷺ را بدین ترتیب، امتیاز میان پیشوا و پیرو از میان رفت و از نوشتن نامه جلوگیری شد.^۱ بعدها ابن عباس بارها با آه و شکوا از آن حادثه، که در روز پنجشنبه تحقق یافت، یاد می‌کرد و می‌گریست و چنین می‌گفت: «یوم الخمیس و ما یوم الخمیس.»

هر مؤمنی حق دارد بپرسد:

موضوعی که پیامبر ﷺ می‌خواست بنویسد، چه بود؟ نگارش آن برای چه کسانی زیانبار بود و چه زبانی داشت؟ آیا اساساً پیامبر ﷺ اجازه دارد در لحظه آخر زندگی این جهانی‌اش، برای جلوگیری از گمراهی مسلمانان، وصیت‌نامه بنویسد یا خیر؟

دانشمند مصری اهل تسنن، احمد حسین یعقوب درباره علت پافشاری نکردن در نوشتن معتقد است: چنانچه پیامبر ﷺ بر نگارش اصرار می‌ورزید، شخص معترض و طرفدارانش بر نظر خود پای می‌فشردند و حتی برای به کرسی نشاندن مدعا و خواسته خویش به کوشش‌هایی دست می‌یازیدند. کمترین دستاورد این تلاش، بی‌ثمر شدن آن نگاشته بود. در کنار آن، خطر بزرگی اصل دین و تمام دعوت ۲۳ ساله پیامبر ﷺ را تهدید و حتی قرآن را نیز از اعتبار ساقط می‌کرد.^۲

جریان سقیفه و شکل‌گیری خلافت

خلافت ابوبکر

خبر رحلت پیامبر اکرم ﷺ به سرعت منتشر شد و مردم مدینه را در نگرانی و اندوه فرو برد. در میان

۱. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۹ و ج ۴، ص ۸۵؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۴۲۵؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۴۴.

۲. پژوهشی در عدالت صحابه، احمد حسین یعقوب، ترجمه محمد قاضی‌زاده، ص ۴۳۸ به بعد.

نالها و فریادهای مردم، یکی از صحابه با صدای بلند گفت: این چه نادانی است که شما دارید! چرا می‌گویید پیامبر مرده است؟ نه، چنین گفتاری صحیح نیست. این سخن منافقان است. هر کس بگوید او مرده است با این شمشیر گردنش را می‌زنم.^۱ ابن عباس به او نزدیک شد و این آیه را خواند: «وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات أو قتل إنقلبتم علی أعقابکم...»^۲ مرد قانع نشد و تهدید کرد: اگر کسی بگوید پیامبر مرده است، دست و پایش را قطع می‌کنم. پیامبر به آسمانها رفته است و باز می‌گردد.

راستی دلیل انکار رحلت پیامبر ﷺ چه بود؟ مصالح اسلام یا مسلمانان؟ علاقه بسیار به پیامبر ﷺ و اهداف او؟ یا تمایلات دیگر؟

مردم ناباورانه اشک می‌ریختند. ابوبکر از راه رسید و آن آیه را که بیشتر ابن عباس خوانده بود تلاوت کرد و بانگ برآورد: پیامبر درگذشت، اما خدایش زنده است. فردی که تا چند لحظه قبل مرگ پیامبر ﷺ را سخن منافقان می‌خواند، با پذیرش رحلت پیامبر ﷺ گفت: گویا این آیه را نشنیده بودم.^۳ هیجان مردم فرو نشست^۴ و اندوه و ناله‌هایشان ادامه یافت. هنوز مراسم تجهیز و تکفین پیامبر خدا ﷺ برپا نشده بود که پیکی آهسته به ابوبکر گفت: عمر تو را می‌خواند. ابوبکر، که حضور در آنجا را مهم‌تر می‌دید، ناخشنود شد و سخن پیک را نادیده گرفت. قاصد دوباره پیام آورد.^۵ ابوبکر این بار اجابت کرد و همراه عمر و ابو عبیده روانه سقیفه شد.

درباره تشکیل سقیفه سوالات و پرسش‌هایی وجود دارد که بخشی از آن عبارت‌اند از:

۱. سقیفه گنجایش چند نفر را داشت؟

۲. چرا اجتماع در آن هنگام و در آنجا برقرار شد؟

۱. سیره ابن‌مشام، ج ۴، ص ۳۰۵ و ۳۰۶؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۴۰-۴۴.

۲. آل‌عمران (۳): ۱۲۴.

۳. ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۳۲ و ۳۳.

۴. در باره واکنش عمر در مقابل خبر وفات پیامبر ﷺ و ادعای لمردن حضرت لمی توان گفت که ایشان در آن لحظه فاجعه، اسیر اضطراب و پریشانی شده بود. به خصوص نقشی که او خود بعد از آن رویداد، در سقیفه ایفا کرد مؤید همین معناست. به علاوه وقتی همان آیه را از زبان ابوبکر شنید کاملاً آرام شد و پذیرفت. این وقایع گواه آن است که عمر با این سخنان منتظر حضور ابوبکر بوده است تا مبدا بدون حضور او کاری در امر خلافت و جانشینی انجام گیرد و مردم به افکار انحرافی و... مشغول باشند. (ر.ک: فلک در تاریخ، سید محمد باقر صدر، ترجمه محمود عابدی، ص ۷۰ به بعد)

۵. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۳۸؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۰۷ و ۳۱۳.

۳. چرا گروهی از انصار در سقیفه گرد آمده بودند؟
۴. چه کسی انصار را به اجتماع دعوت کرد؟
۵. آیا مقدمات اجتماع از قبل برنامه‌ریزی شده بود؟
۶. چه کسانی از انصار در محفل حضور داشتند؟
۷. آیا گردهمایی انصار برای انتخاب جانشین بود و جنبه سیاسی داشت؟
۸. کدام یک از انصار و با چه انگیزه‌ای پیش از همه بیعت کرد؟
۹. آیا جز آن سه تن، هیچ یک از مهاجران از رخداد سقیفه آگاه بود؟
۱۰. ابوبکر، که اواخر عمر خود را می‌گذراند و به پیامبر ﷺ نیز اظهار اخلاص می‌کرد، چگونه پس از آگاهی از رخداد، بیکر پیامبر را رها ساخت و روانه سقیفه شد؟
۱۱. چرا به هیچ مهاجر دیگر و افرادی که گرد جسم پاک پیامبر می‌گریستند، اطلاع ندادند؟
۱۲. چرا در جلسه‌ای که سرنوشت مسلمانان تعیین می‌شد، خاندان پیامبر و صحابه بزرگ را به حساب نیاوردند؟
۱۳. اصولاً این همه شتاب برای چه بود؟ آیا واقعاً فتنه تا آن حد نزدیک شده بود که نمی‌بایست یک روز نیز صبر کرد؟^۱ اگر خطر منافقان کیان اسلام را تهدید می‌کند، چرا پیامبر نباید برای آن چاره اندیشد و جانشین خود را مشخص سازد؟ آیا نباید گفت در آن روز کسانی تنها در اندیشه حکومت بودند؟^۲
۱۴. چرا و چگونه «بنی اسلم» به مدینه وارد شدند؟ چرا این گروه، به جای شرکت در مراسم تدفین پیامبر ﷺ یا دیدار با دیگر مهاجران، به سقیفه و بیعت با خلیفه روی آورد؟
امروزه این پرسش‌ها و ده‌ها پرسش دیگر جویندگان هدایت را به اندیشه و تحقیق جدی واداشته است.
- درباره ماهیت و انگیزه اقدام انصار باید گفت طرح این مسأله از سوی آنان در آن ساعات، رویارویی با کردار برخی از مهاجران بود، نه موضع‌گیری در برابر وصایای پیامبر ﷺ. شاید بتوان تخلف برخی از سران مهاجر از پیوستن به سپاه اسامه و اخلاص در حرکت آن، به‌رغم تأکید پیامبر ﷺ، جلوگیری از آوردن کاغذ و دوات برای پیامبر و پیشگویی آن حضرت درباره پیدایش آشوبها در آینده

۱. ر.ک: زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، ص ۱۰۷.

۲. ر.ک: تاریخ تحلیلی اسلام، سیدجعفر شهیدی، ص ۹۱-۹۴.

نزدیک راه، از عوامل حضور انصار در سقیفه و تلاش آنان به منظور حفظ موقعیت و منافع خود به شمار آورد.

با این حال، این نظریه که انصار ناآگاهانه مجری طرح حساب شده دیگران شدند نیز با قراینی تقویت پذیر است. حضور به ظاهر تصادفی طایفه بنی اسلم در مدینه و بیعت شتابان آنها با خلیفه چه بسا گواه درستی این نظر باشد.^۱

به هر تحلیل، در سقیفه، مهاجرت، قریشی بودن و دوستی با پیامبر مورد استدلال قرار گرفت و سرانجام آخرین برگ پیروزی یعنی کهنسالی آشکار شد. یکی از انصار - بشیر بن سعد - که بعدها در شمار نزدیکترین یاران معاویه قرار گرفت، به عنوان اولین نفر، بیعت کرد. البته در آن موقعیت، زمزمه‌هایی درباره غیبت اهل بیت، بنی هاشم و دیگر مهاجران و شخص علی بن ابی طالب علیه السلام به گوش می‌رسید؛ ولی سرگرم بودن آن حضرت به کار تجهیز پیامبر، دور بودن بنی هاشم از صحنه سیاست‌های گروهی، رقابت‌های طایفه‌ای و حسادت‌های شخصی جاهلی دو قبیله اوس و خزرج، زمینه موفقیت کارگردانان اخذ بیعت را فراهم آورد. سرانجام طایفه اسلم با جار و جنجال و به شکل پلیسی وارد معرکه شدند و با خلیفه بیعت کردند و پیروزی را قطعی ساختند.^۲

در همان مجلس، گردانندگان صحنه رقابت، قتل سعد بن عباده انصاری را که نامزد جانشینی بود پیشنهاد دادند، ولی با دخالت هوادارانش عملی نشد.^۳

بدین ترتیب، ابوبکر بن ابی قحافه در ۶۰ سالگی به خلافت رسید. او پیر نسب‌دان قریش شهرت داشت و بشارت ظهور پیامبری با آیین جهانگیر را شنیده بود. به گواهی همه تاریخ‌نگاران، او در شمار نخستین مسلمانان جای داشت؛ ولی در سال اسلام آوردنش اختلاف فراوان است. او به‌رغم سرزنش پدرش ابوقحافه، با صرف بخشی از دارایی‌اش هفت برده مسلمان را از بردگی و تحمل شکنجه اربابان مشرک آزاد ساخت.^۴ تاریخ درباره انگیزه این کار وی ساکت است. ابوبکر در بسیاری از غزوات

۱. ر.ک: دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۲۲۷.

۲. بعدها از عمر نقل شد که تا طایفه اسلم وارد معرکه نشده بود به پیروزی اطمینان نداشتیم. (تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۰۵ و ۲۲۲ و الجمل، شیخ مفید، ص ۵۹).

۳. سعد، رئیس قبیله خزرج، هرگز با ابوبکر بیعت نکرد و هیچ‌گاه در نماز او حاضر نشد؛ تا اینکه در زمان خلافت عمر نیم شبی او را دیدند که به زخم تیر از پا درآمده است. شایع شد جنیان او را کشته‌اند تا کشته‌ای وی یا فرمان‌دهندگان به مرگ وی شناخته نشوند.

۴. السیره النبویه، ج ۱، ص ۳۴۰-۳۴۶؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۳۰-۲۳۲.

شرکت داشت و گفته‌اند کسانی چون عثمان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف به راهنمایی او مسلمان شدند.

جنگ‌های رده و واقعیت از دین برگشتگان

با توجه به زمینه‌هایی که از زمان حیات پیامبر ﷺ بروز کرده بود و افرادی، به دلایل مختلف، ادعای نبوت کرده، در مسیر فریفتن برخی از قبایل موفقیت‌هایی نیز به دست آورده بودند، بحران شکننده بعد از رحلت رسول اکرم ﷺ، مجال تازه‌ای را در دو جهت فراهم آورد. نخست آنکه هرکدام از این افراد زمان را مناسب یافتند و با ادعای نبوت طبل مخالفت و بی‌دینی کوفتند.^۱ از سوی دیگر، این امر سبب شد عده‌ای از مسلمانان سست ایمان نسبت به اصل دین دچار تردید شوند. ضمیمه شدن مسأله پرداخت زکات که در موقعیت جدید معنای دیگری پیدا می‌کرد، آهنگ نارضایتی و نافرمانی را تشدید کرد.

بدین ترتیب، همزمان، دو پدیده شکل گرفت: یکی نپرداختن زکات به دلیل مشروع ندانستن دستگاه خلافت، و دیگری بازگشت از دین و ارتداد. حکومت در رویارویی با این دو پدیده با قدرت عمل کرد. خشونت عوامل خلافت در این امر چنان بود که حتی عمر بن خطاب لب به اعتراض گشود.^۲

بر اساس اسناد و منابع معتبر، برخی از آنان که مهر ارتداد و بازگشت از دین بر پیشانی‌شان خورد، افرادی بودند که سازمان سیاسی و حکومتی جدید را قبول نداشتند و پرداخت زکات به این حاکمان را انجام وظیفه الهی و رهایی از تکلیف نمی‌دانستند.^۳ سخن آنها این بود: تا معلوم نشود رهبر واقعی کیست و رسول خدا ﷺ پس از خود چه کسی را به جانشینی گمارده است، ما به او زکات نمی‌دهیم و

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۶۱: الفتح، ابن اعثم، ج ۱، ص ۹۰-۹۷: کتاب الرده، محمد بن عمر بن واقد الواقدی.

۲. تاریخ ابن کثیر، ج ۶، ص ۳۱۱: الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۳۵: الفتح، ج ۱، ص ۵۸-۶۱.

۳. یکی از نمونه‌های آشکار این پدیده حکایت «مالک بن نویره» است. مالک و قبیله‌اش مسلمان بودند. او خود مأمور جمع‌آوری زکات و ارسال آن برای حضرت رسول ﷺ بود. در آغاز خلافت به این دلیل که خلیفه را شایسته خلافت نمی‌دانست مخالفت نمود. خلیفه به اتهام اینکه وی مرتد شده است خالد بن ولید را با سباهی به سوی وی و قبیله‌اش گسیل داشت. خالد در این مأموریت چنان اعمال شیعی را مرتکب شد که قلم از بیان آن شرم دارد. بسیاری از مسلمانان و حتی اطرافیان خلیفه به این عمل خالد اعتراض کردند، ولی خلیفه اعتنا نکرد. (فتوح البلدان، ص ۱۴۲: فرق الشیعه،

نوبختی، ص ۴، ۸ و ۹: الفدییر، ج ۷، ص ۲۶۷-۲۶۹)

آن را میان نیازمندان قبیله خویش تقسیم می‌کنیم. برخی از آنان نیز چون پیامبر ﷺ را یک رئیس با اختیارات سیاسی و اجتماعی در نظام قبیله‌ای می‌نگریستند، با وفات او لزومی به عمل به تعهدات خویش در مقابل جانشین وی نمی‌دیدند.

گذر از در خانه فاطمه علیها السلام

گرچه بسیاری امور بر طبق برنامه پیش می‌رفت، کار مستحکم ساختن پایه‌های قدرت ابوبکر هنوز پایان نگرفته بود. چنانکه منابع شیعه و سنی نشان می‌دهد، علی بن ابی‌طالب علیه السلام مهم‌ترین مرد خاندان پیامبر ﷺ و یاران نزدیک وی و خاندان هاشم، از تصمیم سقیفه‌نشینان آگاهی نیافتند. آنها وقتی این موضوع را شنیدند که ابوبکر، با موقعیت تثبیت شده، همراه حامیانش به مسجد پیامبر در آمد

شاید در این لحظه بود که گروهی از حامیان آن حضرت در خانه فاطمه علیها السلام گرد آمده بودند و درباره آنچه باید انجام شود به گفتگو پرداختند. ابوبکر و عمر، با آگاهی کامل از حقانیت علی علیه السلام و احترام خاصی که او در میان گروهی از اصحاب داشت، در حالی که از واکنش جدی وی و پیروانش بیمناک بودند، آنان را به بیعت در مسجد فرا خواندند؛ ولی آنها سر باز زدند.^۱

گروه مسلح، خانه علی علیه السلام را محاصره و تهدید کردند که اگر علی علیه السلام و هوادارانش از خانه خارج نشوند و با خلیفه بیعت نکنند، آن را به آتش خواهند کشید.^۲ علی علیه السلام بیرون آمد و کوشید با مطرح کردن حق خود، اعتراض خویش را آشکار سازد. بی‌درنگ خشونت و شدت آشکار شد، شمشیرها از نیام برآمد و عمر و گروهش کوشیدند به درون خانه فاطمه علیها السلام نفوذ کنند. فاطمه علیها السلام خشمگین در برابرشان ایستاد و با لحنی ملامت‌آمیز فریاد زد: شما پیکر رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر زمین نهادید و بدون مشورت و محترم‌شمردن حقوق ما تصمیم گرفتید. در پیشگاه خداوند می‌گویم شتابان از اینجا برون روید و گرنه به پیشگاهش شکوا می‌کنم. این امر بر پیچیدگی موقعیت افزود و گروه مسلح بدون به‌دست آوردن بیعت علی علیه السلام، پس از رفتارهایی نامناسب ناگزیر خانه را ترک گفتند.^۳

۱. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۷؛ تاریخ خلفا، رسول جعفریان، ص ۲۰-۲۵.

۲. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۳؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۴۴؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶.

۳. تشیع در مسیر تاریخ، سید حسین محمد جعفری، ترجمه سید محمدتقی آیت‌اللهی، ص ۶۷ و ۶۸؛ زندگانی فاطمه

زهرا علیها السلام، ص ۱۰۷-۱۳۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۷.

با آنکه فشارها همه‌جانبه بود و شعله‌های خشم مردان خلیفه، مسلمانان معترض را تهدید می‌کرد، علی علیه السلام تن به سازش نداد و تا هنگامی که اساس دین را در معرض خطر ندید، بر این موضع خویش استوار ماند. چون احتمال پایمال شدن رنجهای رسول خدا صلی الله علیه و آله جدی شد، علی و پیروانش ناگزیر با خلیفه مصالحه کردند. در کنار بنی‌هاشم برخی از ممتازترین اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله، که به خلافت ابوبکر اعتراض داشتند و تا مدتها آن را به رسمیت نمی‌شناختند، عبارت‌اند از: حذیفه بن یمان، خزیمه بن ثابت، ابویوب انصاری، سهل و عثمان بن حنیف، براء بن عازب، بلال مؤذن پیامبر، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، مقداد بن عمرو، سلمان فارسی و خالد بن سعید.^۱

فدک نمادی از معنایی عظیم

یکی از اقدام‌های ابوبکر، در پی گردآوری زکات و سامان بخشیدن درآمدها، تصرف منطقه اقتصادی فدک^۲ است. انگیزه اصلی ابوبکر از تصرف فدک چه بود؟ چه دلیلی بر جواز این کار داشت؟ آیا واقعاً درگیری بر سر باغستان بود؟ اینها بخشی از پرسش‌هایی است که هنوز در حافظه تاریخ به‌خوبی باقی مانده است.^۳

در فرهنگ شیعه «فدک» نمادی از معنایی بزرگ است که هرگز در چهار چوب آن قطعه زمین نمی‌گنجد و همین معنای رمزی است که درگیری را از مخاصمه سطحی و محدود به مبارزه‌ای سیاسی تبدیل می‌کند. منازعه فدک در واقع فریاد اعتراض یادگار رسول خدا صلی الله علیه و آله به انحراف پدید آمده در جهان اسلام است.

چون حضرت زهرا علیها السلام همراه زنان بنی‌هاشم به مسجد آمد تا درباره فدک با ابوبکر به گفتگو بپردازد^۴ ابوبکر با گروهی از مهاجران و انصار نشسته بودند. آه سوزان و دردناک دخت پیامبر صلی الله علیه و آله

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴ به بعد؛ تاریخ خلفا، ص ۲۳.

۲. فدک قریه‌ای است در فاصله ۲۵۰ کیلومتری از شمال مدینه و در جنوب خیبر که آب فراوان و نخلستانهای بسیار دارد و پیش از اسلام، مانند خیبر مسکن یهودیان بوده است. پس از شکست یهودیان در خیبر در سال هفتم هجری، اهالی فدک بیمناک شده، با پیشنهاد واگذاری نیمی از اراضی خویش به پیامبر تقاضای صلح کردند و این اراضی چون بدون درگیری و نبرد به دست مسلمانان افتاد، در اختیار (خالصه = فیء) پیامبر بود.

۳. ر.ک: الطوائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ص ۲۴۷-۲۶۸.

۴. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۹۳ به بعد؛ بلاغات النساء، ص ۱۱۲؛ احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۳۱-۱۴۹.

فدک در تاریخ، ص ۵۶-۶۵.

جمعیت را متأثر ساخت. خدای را سپاس گفت و به یگانگی او و رسالت حضرت محمد ﷺ گواهی داد. همه را به حفظ قرآن، که امانت بزرگ الهی است، سفارش کرد... پس از تبیین مشروح فلسفه و هدف احکام، به قاطعیت و زحمات پیامبر ﷺ در تقویت راه هدایت و سعادت مردم اشاره کرد. نقش مهم علی رضی الله عنه در دفاع از اسلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را یادآور شد و در انتقاد از بی وفایی مردم فرمود: شما آن قدر صبر نکردید که بحران فروکش کند و اندکی از مصیبت بگذرد. شتابان فتنه را دامن زدید، شعله های اخلال و فساد را برافروختید، احکام و سنن پیامبر صلی الله علیه و آله را ترک کردید و به اهل بیت و خانواده اش ستم و خیانت روا داشتید.

سرور بانوان جهان درباره فدک چنین استدلال کرد: ای پسر ابوقحافه، آیا در قرآن است که «تو» از پدرت ارث ببری، ولی من از پدرم ارث نبرم؟! «لقد جئت شیئاً فریاً»^۱ آیا به عمد، کتاب خدا را ترک کرده، احکام آسمانی اش را پشت سر می اندازید؟ خداوند می فرماید: «وورث سلیمان داود»^۲ در داستان حضرت یحیی بن زکریا می فرماید: «فهب لی من لدنک ولیاً یرثنی و یرث من آل یعقوب»^۳ و نیز می فرماید: «ان ترک خیراً الوصیة للوالدین و الاقربین بالمعروف حقا علی المتقین»^۴ آیا خداوند متعال در این آیه همه مردم را به طور عموم در نظر نگرفته، همه طبقات شامل این آیات نیستند؟^۵ آیا

۱. کاری عجیب و ناپسند کرده ای.

۲. نمل (۲۷): ۱۶.

۳. و انی جفت الموالی من وزاتی و کانت امراتی غایراً فهب لی من لدنک ولیاً * یرثنی و یرث من آل یعقوب و اجعل لک رباً رضیاً. (مریم (۱۹): ۵ و ۶)

۴. کتب علیکم إذا حضر أحدکم الموت إن ترک خیراً الوصیة للوالدین و الاقربین بالمعروف حقا علی المتقین. (بقره (۲): ۱۸۰)

۵. باید توجه داشت که استدلال حضرت زهرا رضی الله عنها به آیات ارث به این خاطر بوده است که برخی در این زمینه مسأله ارث پیامبران را مطرح کردند و در واقع نوعی بدعت در دین گذاشتند. حضرت زهرا رضی الله عنها در این خطبه به مسأله فدک از این منظر می پردازد و گرنه مسأله فدک هرگز ارث نبود. اشاره شد که براساس اسناد تاریخی، فدک دهکده ای یهودی نشین در حجاز بوده است که چون به وسیله نیروی نغلامی و قوای قهریه فتح نشده بود - به حکم قرآن (حشر (۵۹): ۷) - به مالکیت خاص رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمد. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز پس از آنکه آیه «فأت ذی القربن حقه» (روم (۳۰): ۳۸) نازل شد، فدک را به دخت خویش فاطمه رضی الله عنها بخشید تا در معاش خود و فرزندانیش به کار برد و تا رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله در اختیار او بود. پس در اینجا مسأله میراث یا صدقه مطرح نیست، مگر به همان اندازه که به موضوع سیاست حاکم مربوط است.

ابن ابی الحدید معتزلی با ظرافت همین نکته را مطرح می کند. می گوید: از مدرّس مدرسه غربی بغداد پرسیدم آیا فاطمه راست می گفت؟ گفت: آری. گفتم: اگر راست می گفت چرا فدک را بدو برنگرداندند؟ استاد با لبخند پاسخ داد: او اعطاها الیوم

شما در تشخیص عموم و خصوص و دلالت آیات، از پدر و پسرعمویم آگاه ترید؟... آگاه باشید، گفتنی‌ها را گفتم. یقین دارم خواری، شما را فرا گرفته است و گفتن حقیقت با شما سودی ندارد؛ ولی چه کنم اندوه طغیان کرد، سینه‌ام تنگ شد و اتمام حجت کردم.

آری، شما آنچه می‌خواستید به چنگ آوردید. بر مرکب مراد سوار شدید و آن را رام خویش ساختید؛ ولی ننگ حق‌کشی برای شما باقی ماند و داغ آن، چنان بر پیشانی‌تان نقش بست که تا پایان کار جهان محو نخواهد شد. در آخرت نیز آتش عذابی که بر دلها اثر می‌کند و آنها را می‌گذارد، گریبان‌تان را خواهد گرفت. «و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب يتقلبون».^۱

در سخنان آن حضرت با زنان مهاجر و انصار نیز این هدف سیاسی به روشنی آمده است. آن حضرت می‌فرماید: چگونه رهبری امت را از پایگاه رسالت و قواعد استوار نبوت و منزلگاه روح‌الامین دور ساختید و قرآن را از دست آگاهان به دنیا و دین بازگرفتید؟! باید بدانید که این کار زیانی آشکار است. اما چرا با ابوالحسن علی علیه السلام به دشمنی برخاستید؟ به خدا سوگند، تنها علتی که باعث این دشمنی شد، قدرت شمشیر او در جهاد، سخت‌گیری و شدت عمل او در برابر حق، یورش عبرت‌آموز او به جان دشمنان و بی‌پروایی او در راه خدا بود. به خدا، اگر مانع نمی‌شدید و علی علیه السلام زمام امور امت را به عهده می‌گرفت، کاروان امت را چنان عادلانه و بزرگووارانه پیش می‌برد که در این کاروان نه مرکب رنجی ببیند و نه راکب اضطرابی یابد و آن را به آب‌شخوری می‌رساند که چشمه زلال و نوشین آن، پیوسته به گوارایی، بجوشد و چنان سیراب‌بازشان می‌گرداند که عقل به حیرت درماند؛ بدون اینکه در برابر این مسؤولیت در پی سود و بهره‌ای برآید، مگر اینکه تنها، شدت عطش خود را به جرعه آبی، و ضعف گرسنگی را به نان خشکی فرونشاند و در آن صورت، درهای برکات الهی از آسمان و زمین بر آنان گشوده می‌شد. اما درینا! این کار را نکردید و خداوند شما را بدین کارتان مؤاخذه خواهد کرد.^۲

فدک بمجرد دعواها لجماعت الهه غداً و اذعت لزوجها الخلافة... اگر آن روز فدک را به او می‌داد، فردا خلافت شوهر خود را ادعا می‌کرد و او نمی‌توانست سخن وی را نپذیرد، چه قبول کرده بود که دختر پنهان هر چه می‌گوید راست است. (شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۸۴ و نیز ر.ک: الطوائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ص ۲۴۸-۲۵۱؛ فدک در تاریخ؛ زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، ص ۹۷-۱۲۰)

۱. شعراء (۲۶): ۲۲۷ و ر.ک: بیت الاحزان، شیخ عباس قمی، ترجمه محمد محمدی‌اشتهاردی، ص ۱۸۷-۱۹۶؛ زندگانی

فاطمه زهرا علیها السلام، ص ۱۲۱-۱۴۳.

۲. علمای شیعه علاوه بر احتجاجات، آنچه را در کتب حدیث و تاریخ شیعه و سنی درباره واگذاردن مجدد فدک به اهل بیت

از دیگر فعالیت‌های خلیفه اول پافشاری بر گسیل سپاه آسامه به مرزهای روم بود. در زمان حیات پیامبر ﷺ در حرکت سپاه آسامه کوتاهی شده بود؛ اما اینک دیگر دلیلی برای کوتاهی وجود نداشت. افزون بر اینکه خطر دشمنان خارجی چیزی نبود که بتوان آن را نادیده انگاشت. از طرفی اعزام سپاه آسامه نوعی اجرای فرمان پیامبر به‌شمار می‌آمد. از این رو خلیفه خود سپاه آسامه را از اردوگاه «جرف» بدرقه کرد و از آسامه درخواست نمود که عمر را برای ماندن در مدینه و یاری خلیفه، از همراهی با سپاه معاف کند و آسامه نیز اجازه داد. اگرچه درگیری مهمی بین سپاه مسلمانان و رومیان رخ نداد، انجام موفق مأموریت و بازگشت پیروزمندانه آسامه - بعد از چهل روز یا بیشتر - از جوانبی چند برای مسلمانان ارزشمند بود. از یک سو روحیه آنان را که در نتیجه آشوبهای داخلی جزیره العرب و نگرانی‌های موجود پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ رو به ضعف نهاده بود، تقویت کرد و از سوی دیگر به دشمنان خارجی که گمان می‌کردند پس از رحلت نبی اکرم ﷺ مسلمانان آسیب‌پذیر گردیده‌اند، پاسخی مناسب داد.

فتح ناحیه حیره در سال ۱۲ هجرت و پیروزی بر شام و بخش‌هایی از سرزمین رومیان در سال بعد، بخشی از فتوحات و فعالیت‌های حکومت در خارج از جزیره العرب به شمار می‌آید.^۱ از دیگر اقدامات خلیفه، تعیین رسمی خلیفه بعد از خود بود. با آنکه پس از رحلت پیامبر ﷺ تعیین جانشین از جانب ایشان انکار و غیرلازم شمرده شد، اما ابوبکر در بستر بیماری و براساس برخی نقلها در حال تب و لحظاتی بیهوشی اقدام به وصیت بر جانشینی عمر نمود. نه کسی مانع کار او شد و نه کسی توهینی به او روا داشت.^۲

آمده است، دلیلی روشن بر حقانیت دعوی فاطمه علیها السلام دانسته‌اند. بر پایه نقل حلبی (السیرة الحلیة، ج ۳، ص ۳۶۲) ابوبکر خود یک‌بار پس از استماع ادله فاطمه علیها السلام در حالی که می‌گریست، سندی در تملیک فاطمه علیها السلام بر فدک نوشت، اما عمر ضمن اعتراض بر ابوبکر سند را گرفت و پاره کرد. سالها بعد عمر بن عبدالعزیز (خلیفه اموی) و سپس ابوالعباس سفاح (نخستین خلیفه عباسی) و بار دیگر مهدی عباسی و نیز مأمون عباسی فدک را به نوادگان فاطمه علیها السلام بازگرداندند. (ر.ک: فدک در تاریخ، ص ۵۸ - ۶۱؛ نهج البلاغه، نامه به عثمان بن حنیف؛ مناظرات فی العقائد و الاحکام، عبدالله حسن، ج ۱، مناظره ۲۶ - ۲۸/۱؛ اختصاص، مفید، ص ۱۸۵؛ سیری در تطور خلافت اسلامی، فهیمه فرهمندیور، ص ۳۰ - ۳۳).
 ۱. ر.ک: فتوح البلدان، بلاذری، ص ۱۵۰ و ۱۵۲ و ص ۱۸۴ - ۱۸۸؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۸۷ به بعد؛ الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۹۷.

۲. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۳۲ - ۴۳۳؛ الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۹.

خلافت عمر بن خطاب (۱۳-۲۳ ق.)

وی در سال سیزدهم هجری با وصیت ابوبکر زمامدار مسلمانان شد.^۱ او با اقتدار کامل قریب ده سال اداره سرزمین‌های اسلامی را به دست گرفت. قلمرو خلافت او با طراحی ویژه نبردها در عمق خاک همسایه‌های قدرتمند ایران و روم در حال گسترش بود. وی نخستین خلیفه‌ای است که «امیرالمؤمنین» خوانده شد. هرچند در دوره خلافت و پیش از آن از ثروتمندان قریش شناخته می‌شد، به اشرافی‌گری و تن‌پوش‌های گرانبها و گردآوری طلا و نقره دلبستگی نداشت و کارگزارانی که چنین نبودند را نیز توبیخ می‌کرد.

پس از فتح فلسطین، سادگی و مهابت او در ورود به بیت‌المقدس توجه و تحسین مسیحیان را برانگیخت. در غذا قناعت داشت و در پیراهن پشمین او اغلب وصله‌ای چرمین دیده می‌شد. در جریان قحطی سال پنجم خلافتش - که مردم ناگزیر به خوردن مردار و... روی آوردند - خود با آنکه تهیدست نبود، می‌کوشید با آنان همدردی کند. با این همه، به اتفاق مورخان تندخو و سختگیر بود و در رسیدگی به کارهای مورد نظر خود مبالغه‌ای افراط‌آمیز داشت. او خود اعتراف می‌کرد که مردم از تندی‌اش وحشت بسیار دارند.^۲

وضع مقررات درباره اهل ذمه، قراردادن دیوان و دفتر برای مالیات و بیت‌المال،^۳ ایجاد پایگاه‌های نظامی، تسخیر سراسر جزیره العرب، جداسازی شام و مصر از چنگ امپراتوری روم، و فتح ایران از دستاوردهای خلافت ده ساله او شمرده می‌شود.^۴ بی‌توجهی خلیفه به شکایت ابولؤلؤ (فیروز) از بی‌عدالتی و رفتار تبعیض‌آمیز اربابش مغیره بن شعبه (امیر کوفه) را سبب اصلی کشته شدن خلیفه به دست وی دانسته‌اند؛ در حالی که با بررسی منابع و متون و حوادث بعدی که اتفاق افتاد بتوان دست امویان را در ترور خلیفه نشان داد و ابولؤلؤ نیز ابزار دست امویان قرار گرفته است.^۵

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۵۰؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۷۵. مورخان، اسلام آوردن عمر را سال پنجم، ششم یا نهم

بعثت نوشته‌اند. (السيرة النهرية، ج ۱، ص ۳۶۹-۳۷۶)

۲. حیاة الصحابة، ج ۱، ص ۳۹ به بعد؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۲.

۳. این امر به تدریج به برتری جویی قبیله قریش و نژاد عرب و نظام طبقاتی انجامید.

۴. معالم المدرستین، ج ۲، ص ۳۵۲-۳۵۶؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۴۲ به بعد؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۲،

ص ۲۱۴؛ فتوح البلدان، ص ۵۳۹.

۵. ارتباط ابولؤلؤ با مغیره و هماهنگی مغیره با امویان روشن است. آخرین حلقه ارتباطی این مسأله با مرگ عمر، توجه به بهره‌برداری امویان از مرگ خلیفه دوم است. جانشینی عثمان - آنچنان که خواهیم گفت - پس از عمر امری

انگیزه‌ها و اسباب فتوحات

به طور کلی، عملکرد خلفا در راه‌اندازی جنگ‌های داخلی و خارجی از دو نظر اهمیت دارد: (۱) ضرورت نبردها و پیامدهای آن (۲) علل و اسباب داخلی و خارجی فتوحات.

در بحث از انگیزه و ضرورت فتوحات شاید بتوان گفت: اهتمام افزون خلفا به جنگ و گسترش حوزه نفوذ اسلام از راه خشونت و لشکرکشی، با دیدگاه نظری و سیره عملی پیامبر ﷺ در طول دوران تبلیغ رسالت - یعنی فتح دلها و انقلاب درونی نیروهای انسانی - ناسازگار می‌نماید.

برخی با عنایت به پیامد فتوحات در کمتر از نیم قرن، معتقدند این فتوحات آشکارا از ارزش مکتب فکری و تربیتی اسلام می‌کاست.^۱ زیرا قرآن کریم به روشنی بیان می‌کند که هدف بعثت پیامبران و حکومت آنان، گسترش عدالت اجتماعی و تربیت معنوی مردم است نه تأسیس امپراتوری قیصری و کسری، استثمار، برده‌گیری عمومی و به‌دست آوردن غنیمت‌های بی‌کران جنگی.

مردمی که برای نفوذ اسلام به اعماق روحشان و تربیت صحیح و یافتن شخصیت انسانی اسلامی به تازگی آماده می‌شدند، هنوز بسم الله نیاموخته بودند که در گرداب جنگ‌ها فرو افتادند، در

پیش‌بینی‌شدنی بود و نهایت کامیابی امویان از خلافت وی، همان حلقه مفقود است که برای تکمیل این زنجیره بدان محتاجیم. بی‌سبب نیست که می‌بینیم کشتن عمر نه در چشم خلیفه سوم و نه بسیاری دیگر از سرشناسان روز رویدادی عظیم تلقی نشد؛ در حالی که در مقایسه با آن پس از قتل عثمان - آن‌گونه که خواهد آمد - به‌گونه‌ای غیر عادی برای خونخواهی و قصاص قاتل او موضع‌گیری کردند و پیراهن خونینش را شهر به شهر گرداندند و سوگواری برای او را تشویق و ترغیب و حمایت کردند. باید گفت که آن سکوت و این فریاد هر دو غیرطبیعی و در خور بررسی جدی است. البته نمی‌توان از نظر دور داشت که سیره سیاسی و منش اقتصادی این دو خلیفه و مقدماتی که به قتل هر یک از آنها انجامید بسیار متفاوت است و نباید این دو واقعه را با یکدیگر مقایسه نمود؛ اما اتفاقاً همین مسأله یعنی تفاوت خطمشی این دو خلیفه و اعتبار بسیاری که خلیفه دوم در سایه جدیت و تدبیر و ساده‌زیستی خود در انظار پیدا کرده بود و از آن سو لغزشهای آشکار خلیفه سوم و نارضایتی عمومی مردم نسبت به عملکرد او ابهام مسأله را تشدید می‌کند و تساهل در مورد قتل عمر و القاء هیجان در مورد قتل عثمان را معنادارتر می‌نماید. (ر.ک: سیری در تطور خلافت اسلامی، ص ۵۹ - ۶۰، تاریخ تحلیلی و

سیاسی اسلام، ص ۳۲۷؛ تاریخ تحلیلی اسلام، سیدجعفر شهیدی، ص ۱۱۴.)

۱. دکتر شهیدی در این باره می‌نویسد: آن بیابانی‌ها که دیروز مسلمان شده و هرگز محمد ﷺ را ندیده و به خوی او آشنا نشده بودند و یا آن مسلمانان که تنها طی یک یا دو جلسه با پیغمبر اسلام آشنایی داشتند تا چه اندازه می‌توانستند به خوی مسلمانی آراسته باشند؟ و اگر روزی مالی به دست آنان رسد که هرگز تصور آن را نمی‌کردند، چنانکه قرآن هشدار داده است، طغیان نورزند و اسلام که هنوز در دل آنان ریشه نگرفته تا چه درجه می‌تواند هوای نفسشان را مهار کند. (تاریخ

تحلیلی اسلام، ص ۱۱۱.)

غنیمت‌ها و ثمرات مادی پیروزی‌ها غرق شدند و معنویت اندکی را که تازه در پناه دین اندوخته بودند به توفان کامجویی‌ها و خوشگذرانی‌ها سپردند.

سیره نبوی نشان می‌دهد که آن حضرت صلی الله علیه و آله در تمام دوران سیزده ساله مکه به هیچ کس حتی اجازه دفاع نداد؛ تا آنجا که مسلمانان به تنگ آمدند و گروهی با اجازه آن حضرت صلی الله علیه و آله راه حبشه پیش گرفتند. تنها در سال دوم مهاجرت به مدینه بود که رخصت جهاد (دفاع) داده شد. مسلمانان در تمام دوره مکه آموزش دیدند، با روح اسلام آشنا شدند و فرهنگ اسلامی تا حدی در اعماق وجودشان نفوذ یافت. نتیجه این آموزش طولانی آن بود که پس از ورود به مدینه همگان مبلغ واقعی اسلام شمرده می‌شدند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله آنها را به اطراف می‌فرستاد و موفق باز می‌گشتند. هنگامی که به جهاد می‌رفتند، می‌دانستند برای چه هدفی می‌جنگند. تعبیر امام علی علیه السلام درباره آنان چنین است: سربازان اسلام بصیرت‌ها و اندیشه‌های روشن خود را بر شمشیرهای خود حمل می‌کردند.^۱

شمشیرها و انسانهای آموزش یافته، توانستند رسالت خود را نیک به انجام رسانند؛ پدیده‌ای که متأسفانه در دوران خلفا از یاد رفت. در این دوره، همگام با گشودن دروازه‌های اسلام به روی انبوه مردم کشورهای مغلوب، فرهنگ اسلامی به آنها آموزش داده نشد. بدین ترتیب، قدرت و نفوذ حکومت مرکزی بسیار گسترش یافت و سربازان اسلام فزونی پذیرفت؛ ولی از مسلمانان مؤمن و پرهیزگار چندان خبری نبود.

یکی از مشکلات و زیانهای تازه اسلام آوردگان آن بود که اینان مورد استفاده ناروای اشخاص مغرض قرار گرفتند و به نام اسلام و قرآن به جنگ قرآن ناطق گسیل شدند. این استفاده نابجا به وسیله خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس ادامه یافت و نو اسلام‌ها به ابزار کارآمد قدرتمندان برای تأمین منافع شخصی تبدیل شدند.

مسأله کشورگشایی تا آنجا پیش رفت که حکومت اسلامی به امپراتوری‌هایی چون ایران و روم تبدیل شد و بسیاری از صحابه در سایه مقام یا ثروت به فساد گراییدند و جامعه اسلامی با سرعتی که متصور نبود در کام دنیاطلبی فرد غلتید و به خصوص حکام و کارگزاران آنها با نام اسلام، پای بر جای پای قیصر و کسرا و فرعون نهادند. اگر تبدیل امامت اسلامی به خلافت را نتیجه درگیری‌های داخلی

۱. حملوا بصائرهم علی اسیافهم، و دانوا لربهم بأمر واعظهم. (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰ و ر.ک: تاریخ اسلام در آثار شهید

مسلمانان و جنگ‌های رده بدانیم، قطعاً تبدیل خلافت اسلامی به سلطنت اموی پیامد این نبردها بوده است؛ چنانکه جنگ‌های صفین و نهروان نیز مولود این پدیده است.^۱

علل و اسباب فتوحات

براساس منابع تاریخی، چگونگی فتح سرزمین‌های امپراتوری روم و ایران یکسان نبوده است؛ چنانکه فتح مناطق مختلف یک امپراتوری نیز یکسان نبوده است. برای مثال در فتح ایران برخی نبردها - چون قادسیه و فتح مداین - به طول انجامیده و با کشته‌های بسیار همراه بوده است، اما در بسیاری مناطق با حداقل خونریزی و با تسلیم و صلح و سازش و تعیین جزیه و خراج به سامان رسیده است. درباره علل پیروزی مسلمانان و شکست سپاه ساسانی دیدگاه‌هایی وجود دارد.

برخی بر ناخشنودی مردم از حکومت ساسانی و بیدادگری شاهان و تجمل‌پرستی کارگزاران ساسانی و تبعیض‌ها و امتیازات طبقاتی آنان تأکید کرده‌اند و برخی بر بی‌روح شدن آیین زرتشتی و گرایشها و انشعابات آن، برخی بر فروریختگی باورها نسبت به حفظ نظام ساسانی و فقدان انگیزه‌های دفاعی در سطوح متفاوت فرماندهی تا سربازان معمولی تأکید کرده‌اند و برخی دیگر بر همراهی فعال مسیحیان عرب مجاور مرزهای امپراتوری ساسانی با عربهای مسلمان و مهاجم، برخی بر مجذوبیت و دلنشین بودن اصول وحدت و برابری و عدالت‌خواهی اسلام تأکید کرده‌اند و برخی بر ایمان جنگجویان مسلمان و تعصب نسبت به اعتقادات و مأموریت و اهداف دینی آنان تأکید کرده‌اند. برخی نیز هزیمت سریع لشکریان ساسانی - به‌ویژه در آخرین روزهای نبرد قادسیه - را ناشی از ستاره‌شناسی رستم و وزیدن توفانی شدید در جهت مقابل سپاهیان ساسانی توجیه کرده‌اند. در حالی که به نظر می‌رسد مجموعه‌ای از این عوامل دست به دست داده و اسباب پیروزی مسلمانان را فراهم کرده است. البته سهم بیشتر آموزه‌های اسلام و تعالیم عدالت‌خواهانه آن انکار نمی‌شود.

در ادامه تلاش خواهیم کرد تا ضمن نقل گزیده‌هایی از گفتگوها و مذاکرات بین فرماندهان سپاه مسلمانان و سپاه ساسانی در نبرد قادسیه به جمع‌بندی یک نمونه از فتوحات مسلمانان بپردازیم.^۲

در متون تاریخی آمده است که رستم پسر فرخزاد (سپهسالار کل نظام ساسانی) به دلایلی از

۱. ر.ک: برامیرمؤمنان علی علیه السلام چه گذشت؟، سیدمحمدحسن موسوی کاشانی، ص ۸۲-۸۷.

۲. ما این گزارش را از کتاب تاریخ تحلیلی اسلام، غلامحسین زرگری‌نژاد، ص ۹۸-۱۱۰، و کتاب تاریخ اسلام از بعثت

نبوی تا حکومت علوی، محمد ابراهیمی ورکیانی، ص ۳۱۸-۳۲۵ اقتباس کرده‌ایم.

همان زمان استقرار در قادسیه، کوشید تا از طریق گفتگو مانع بروز رویارویی دو سپاه گردد. بر این اساس نخستین هیأت نمایندگی مسلمانان با هماهنگی رستم، روانه مداین شد تا با یزدگرد گفتگو کند. چون نمایندگان مسلمانان با شجاعت تمام پادشاه را به قبول اسلام یا پرداخت جزیه یا جنگ مخیر کردند، پادشاه برای حفظ ابهت و صلابت خویش با توهین آنان را بیرون کرد.^۱ پس از بن بست مذاکره مداین، رستم در نخستین ملاقات با زهره بن حویه، طلایه دار سپاه مسلمانان، بر آن شد تا با استفاده از قواعد نرمش و ملایمت، عنایات گذشته ایرانیان در حق اعراب را یادآور شد و با تدارک زمینه‌ای مطلوب و پیراسته از احساس ضعف، با کنایه فرستاده مسلمانان را به پرهیز از شتاب در جنگ فراخواند. زهره که به هدف رستم پی برده بود تأکید کرد که برخلاف گذشته، اعراب این بار برای امور دنیوی و غارتگری روانه مرزهای ایران نشده‌اند، بلکه برآنند تا آیین پیامبر خویش را ترویج کنند. بنابراین، تمام همت آنان جستجوی آخرت است. رستم چون این پاسخ را شنید از او خواست تا عقاید مسلمانان و تعالیم پیامبر را برای او تشریح کند. زهره با اغتنام فرصت در سخنانی کوتاه گفت: اساس دین ما اعتقاد و گواهی به یگانگی خداوند و شهادت به رسالت پیامبر ﷺ است و هدف ما رهانیدن مردم از پرستش بت و دعوت آنان به عبودیت الله است. رستم گفت: سخنانی است نیکو. زهره ادامه داد: ما اعتقاد داریم که تمامی مردم، فرزندان آدم و حوایند و تمامی آنان با یکدیگر برادر و برابرند. رستم این سخن را نیز ستود و گفت: اگر من و همراهانم تمام آنچه را که توصیف کردی بپذیریم، چه خواهید کرد؟ آیا به سوی شهر و دیار خویش باز خواهید گشت؟ زهره گفت: آری، سوگند به خداوند که باز می‌گردیم و از آن پس جز برای تجارت به سرزمین شما نزدیک نخواهیم شد.^۲ پس از خاتمه مذاکره، رستم کوشید تا بزرگان سپاه خویش را به ضرورت و اهمیت پذیرش آیین مسلمانان بینا سازد، لذا آنان نهذیرفتند. سفیر بعدی مسلمانان در گفتگو با فرمانده سپاه ساسانی ربیع بن عامر بوده است که او نیز به تقاضای رستم به اردوگاه سپاه ساسانی آمده بود. این فرستاده مسلمین نیز وقتی به اردوگاه ایرانیان در قادسیه وارد شد، با شکوه و جلالی شاهانه رو به رو گردید که تا آن زمان هرگز به چشم ندیده بود. رستم در حالی که جامه‌هایی بسیار گرانبها پوشیده بود، بر تختی از زر استقرار داشت. اطرافیان او نیز فاخرترین جامه‌ها را به تن داشتند و با کفش‌های زرین بر روی فرشهای زربفت صف

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۵۷ و ۴۵۸.

۲. همان، ص ۴۶۲؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۵۱۷ و ۵۱۸؛ العبر...، ابن خلدون، ج ۲، ص ۹۴ و ۹۵.

کشیده بودند. معلوم بود که قصد رستم و اشراف ساسانی از آراستن محل گفتگو، تنها از تعلق خاطر آنان به این همه ظواهر دنیوی که صد البته به قیمت چپاول مردم تهیدست حاصل آمده بود، نشأت نمی‌گرفت، بلکه بر آن بودند تا نماینده سپاه مسلمانان را فریفته ابهت و شکوه خود و مرعوب کنند. ربیع بن عامر، با اعتماد و عزم استوار، کوشید تا همه آن شکوه و جلال افسانه‌ای و تشریفات اشرافی را به مسخره گیرد و به تمام جلال و زیبایی مجلس مذاکره، با بی‌تفاوتی بنگرد. او در ساده‌ترین هیأت و پیراسته از هرگونه آرایش، به بارگاه پرشکوه رستم آمده بود. اسبی لاغر مرکبش بود و شمشیر صیقلی شده‌اش نیامی از پارچه‌ای کهنه و مندرس داشت و قبایش نیز هیچ قیمتی نداشت. چون در برابر ناظران ظاهر شد، با خنده‌های آشکار و پنهان حاضران روبه‌رو گشت. او که گویی چنین انتظاری را نیز داشت، با بی‌اعتنایی تمام و در حالی که سواره بود، همچنان پیش آمد و پس از آنکه کمی هم با اسب خویش بر روی فرشهای زربفت راه رفت، سرانجام از اسب خویش به زیر آمد و چنانکه خود گفته است، برای آنکه شکوه و ابهت اشرافیت ساسانی را به ریشخند گیرد و غرور حاضران و ناظران را بشکند، دو مخدۀ نزدیک به خود را درید و آنگاه افسار اسب خود را از شکاف آنها گذراند و مهار اسب را در همان جا و اندکی جلوتر از تخت طلایی رستم، محکم کرد و در حالی که نیزه نوک‌تیز خویش را بر فرش‌های قیمتی فرو می‌برد و آن دیباها را سوراخ می‌کرد، به آرامی و قدم‌زنان، به سوی تخت رستم گام گذاشت. او چون به نزدیک سپهسالار کل سپاه ساسانی رسید، به ناگاه قسمتی از فرش گرانبهای گسترده در زیر پایش را کنار زد و در میان شگفتی و تمسخر حاضران بر روی زمین نشست. در این هنگام بود که عده‌ای از بزرگان کنار رستم از ربیع پرسیدند که ای مرد، چرا بر زمین نشستی؟ او پاسخ داد: «ما مسلمانان دوست نداریم بر روی تجملات شما بنشینیم.» با استقرار ربیع بر روی زمین، رستم از او خواست تا توضیح دهد که او و مسلمانان چرا به مرزهای ایران روی نهاده‌اند. ربیع پاسخی داد که گویای دو امر اساسی در عقاید اسلامی بود: یکتایی خدا و انعکاس و تجلی این یکتایی در عینیت اجتماعی؛ یعنی اجرای عدالت و قسط در میان بندگان آفریدگار یگانه. سخنان ربعی در قدیمی‌ترین متون تاریخی بدین شرح ثبت و ضبط شده است:

ما آمده‌ایم تا بندگان خدا را از بندگی انسانها نجات دهیم و بنده خدایشان گردانیم و نیز آنان را از مشقات دنیایی برهانیم و آسایش دنیوی را به آنان ارمغان دهیم. همچنین آنان را از ستم ادیان به سوی عدالت اسلام رهنمون گردیم. ما دیانت الهی را به مردمان عرضه

می‌داریم. هر کس که آن را پذیرا گشت، ما نیز او را می‌پذیریم (با او برادر می‌شویم) و او و سرزمینش را به خودش وا می‌نهییم. ولی هر کس که از پذیرش و تسلیم به خداوند سربر تافت، با او می‌جنگیم تا پس از شهادت به بهشت رویم یا پیروز گردیم.^۱

رستم که در مقابل این عبارات صریح، پاسخی نداشت و می‌دید که نماینده مسلمانان همچنان بر شرایط تسلیم در مقابل مسلمانان (پذیرفتن اسلام یا قبول جزیه و یا جنگ) تأکید دارد، از وی خواست تا به او مهلتی داده شود تا این شرایط را با دربار ساسانی در میان گذارد. ربیع که چون خود رستم می‌دانست مقصود پسر فرخزاد، وقت‌گذرانی است، پاسخ داد که بر اساس سنت پیامبر خدا ﷺ، برای دریافت پاسخ ایرانیان، می‌تواند حداکثر سه روز فرصت دهد.

در فردای همان روز، پسر فرخزاد، باز هم بر آن شد تا بخت نظام ساسانی را در گفتگویی دیگر با مسلمانان بیازماید و همچنان مانع برخورد نظامی میان دو سپاه گردد. به همین دلیل نیز از سعد بن ابی وقاص خواست تا سفیری دیگر را به نزد وی اعزام کند. سعد این بار نیز در پی درخواست رستم، حذیفه بن محسن را به حضور سپهسالار ایرانیان گسیل داشت. گفتگوی رستم با حذیفه نیز بی‌نتیجه ماند با این حال، روز بعد نیز خواستار اعزام سفیری دیگر گشت تا گفتگوها را استمرار بخشد. سعد چون با تقاضای مجدد رستم مواجه شد، مغیره بن شعبه را برگزید و روانه ساخت. مورخان در بیان گزارش گفتگوهای مغیره و رستم به روشنی به گرایش زبردستان سپاه ایران به اسلام و مقاومت اشرافیت اشاره کرده‌اند و با صراحت از تضاد موجود میان اشرافیت ساسانی و محرومان ایرانی در چگونگی واکنش در مقابل آیین اسلام و سپاهیان مسلمان سخن گفته‌اند.^۲

به هر روی سخنان مغیره نیز که همانند سخنان دیگر سفیران قاطعانه و نگران‌کننده بود رستم را بر آن داشت تا با توسل به تهدید، تطمیع و یادآوری عظمت و قدرت امپراتوری ساسانی و خواری دیرینه عرب، مغیره و مسلمانان را وادار سازد تا برای قبول پیشنهاد خویش (اجتناب از جنگ و بازگشت به سوی حجاز) اقدام کند. مغیره بی‌آنکه از تهدید رستم نگران شود و به انکار روزگار تیره‌بختی عرب در سخنان رستم مبادرت کند، پاسخ داد که آن همه خواری و زبونی و جاهلیت، اکنون جای خویش را به برادری و وحدت عرب و عدالت‌جویی داده است. او در ادامه سخنان خویش

۱. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۵۲۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۶۳؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۹۵.

۲. تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۹۵ و ۹۶.

و به عنوان آخرین مطلب، خطاب به رستم، پیشنهادهای فرستاده قبلی - یعنی تسلیم به آیین اسلام، قبول جزیه یا جنگ - را تکرار کرد و تأکید ورزید که این آخرین کلام مسلمانان است.

بدین سان، آخرین گفتگوها و تلاشهای سپهسالار ساسانی به نتیجه نرسید و فردای آن روز دو سپاه آماده نبرد با یکدیگر شدند؛ نبردی که مسلمانان در رویارویی با آن، کمترین تزلزلی نداشتند. زیرا اغلب ایشان کشته شدن در نبرد را یکی از دو مایه نجات و سرافرازی می دانستند و با اشتیاق تمام، قدم به عرصه پیکار گذاشته بودند. درست به خلاف ایشان، فرماندهان سپاه امپراتوری ساسانی به ویژه رستم فرخزاد - انگیزه‌های لازم برای جنگ نداشتند و گروه بیشماری از عناصر عادی سپاه نیز از هرگونه انگیزه‌ای برای جنگیدن تهی بودند.

بدین ترتیب در نبردی چهار روزه امپراتوری ساسانی به زانو درآمد. نبرد روز نخست با شجاعت چشمگیر مسلمانان در برابر سواره نظام و قوای پیل‌سوار ساسانی و تیراندازان انبوه به پایان رسید. روزهای دوم و سوم جنگ نیز با موفقیت‌های تعیین‌کننده مسلمانان به سر آمد. در چهارمین و آخرین روز جنگ قادسیه بود که نشانه‌های بارز شکست کامل در صفوف سپاهیان ساسانی پدیدار گشت. در این روز رستم به گونه‌ای پر از ابهام و شگفتی کشته شد و با انتشار این خبر، بقایای لشکر ساسانی هزیمت برداشت و کمی بعد متلاشی گردید.^۱

درباره گشودن دیگر سرزمین‌ها نیز گزارشهای تاریخی مؤید استقبال مردم از ورود مسلمانان به سرزمین‌های آنهاست. به نقل بلاذری، در حمص مردم برای بازنگشتن رومیان، به مسلمانان کمک می‌کردند.^۲ در رقه رئیس شهر در گفتگو با فرمانده مسلمانان به ظلم بی‌حد رومیان اشاره کرد و نسبت به پیروزی مسلمانان و رفع ستر رومیان ابراز امیدواری نمود.^۳ نوشته‌اند فرستاده رومیان چون به لشکر ابوعبیده آمد، چنان جذب جو آرام و برادرانه و روحانی اردوگاه مسلمانان شد که همان‌جا اسلام آورد. در پی شکست در حمص، هرقل از بزرگان و اطرافیان خود، علت پیشروی‌های سریع و پیروزی‌های پی در پی مسلمانان را سؤال کرد. یکی از پیران آگاه دربار، علت را نوع اعتقادات و

۱. اقتباس از تاریخ تحلیلی اسلام، غلامحسین زرگری‌نژاد، ص ۹۷ - ۱۱۰ و برای اطلاع بیشتر، ر.ک: تاریخ الیمقوبی،

ج ۲، ص ۲۷ به بعد؛ تاریخ گزیده، مستوفی، ص ۱۷۷؛ تاریخ مفصل ایران، عباس اقبال آشتیانی، ص ۵۰ به بعد؛ تاریخ

اسلام از بعثت نبوی تا حکومت علوی، ص ۳۱۴ - ۳۲۲.

۲. فتوح البلدان، ص ۱۷۸، ۱۷۹ و ۱۸۷.

۳. الفتوح، ص ۲۵۰ و ۲۵۱.

سلوک و منش سپاه اسلام دانست.^۱ چنین تجربیاتی برای مردم ستمدیده این مناطق به رؤیا می‌مانست. از همین رو دهان به دهان به گوش همه می‌رسید و لحظه به لحظه آنها را از نظام حکومتی و سیاسی خود دورتر و به مسلمانها متمایل می‌ساخت. علاوه بر همه اینها، مسلمانان هرگز در صدد سرکوب عقاید مردم و تحمیل اسلام به آنها برنیامدند و پیروان ادیان مختلف را در حفظ عقاید و آداب خود آزاد گذاشتند و به اخذ مختصر جزیه‌ای در سال راضی بودند؛ جزیه‌ای که به مراتب کمتر از مالیات ساسانی یا خراج رومی بود.^۲

ممنوعیت نکارش احادیث

تاکنون برای انزوای قرآن و عترت پیامبر ﷺ از روشهایی استفاده شده است. چنانکه امروز، گروهی به بهانه اصلاح دین، پسند جهانی، پویایی و انطباقش با وجدان عصر، به دگرگون‌سازی اسلام می‌پردازند، در گذشته نیز به بهانه‌ای، روایات را از دسترس جامعه دور می‌نمودند و به حمایت از قرآن، احادیث نبوی را می‌سوزاندند. منع تدوین حدیث، که از زمان خلیفه اول آغاز شده بود، با بخشنامه خلیفه دوم شدت یافت.^۳

پیامد منع حدیث آن چیزی شد که در کلام علی رضی الله عنه در ترسیم وضع جامعه و مردم آمده است: مردم در فساد و جنایت همداستان شدند، از دین فاصله گرفتند، بر دروغگویی پیمان بستند و از راستگویی پروا کردند...^۴ بدین ترتیب، فضایل اهل بیت و صحابه عالیقدر فراموش شد و جمعیت رو به گسترش مسلمانان از درک حقیقت اسلام و قرآن محروم ماند.

تبعیضات قومی میان مهاجران و انصار در تقسیم اموال، تفاوت نهادن میان مسیحیان عرب و

۱. همان، ص ۱۷۳-۱۸۵.

۲. سیری در تطور خلافت اسلامی، ص ۵۲ و ۵۳.

۳. السنة قبل التدوین، محمدعجاج الخطیب، ص ۹۸؛ جامع بیان العلم، ابن عبدالبر قرطبی اندلسی، ج ۱، ص ۷۷.

۴. و تواخی الناس علی الفجور، و تهاجروا علی الذین. و تحابوا علی الکذب، و تهاغصوا علی الصدق، فاذا کان ذلک کان الولد غیظاً، و المطر قیظاً، و تفیض اللئام فیضاً، و تفیض الکرام غیضاً. و کان اهل ذلک الزمان ذئاباً، و سلاطینه سباعاً، و اوساطه أكالاً، و فقراؤه امواتاً، و غار الصدق، و فاض الکذب، و استعملت المودة باللسان، و تشاجر الناس بالقلوب، و صار الفسوق نسباً و العفاف عجباً، و لبس الاسلام لبس الفرو و مقلوباً. (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸ و نیز رک: الايضاح، فضل بن شاذان نیشابوری، ص ۱۳۶ و ۱۳۷).

غیرعرب، جلوگیری از ورود غیرعرب به مدینه به بهانه پیشگیری از آلوده شدن شهر، نمونه‌هایی از دیگر فعالیت‌های خلیفه دوم، شمرده شده است.^۱

خلافت عثمان (۲۴-۳۵ ق.)

با شورایی که خلیفه دوم پیش‌بینی کرده بود اشراف قریش فرصت یافتند پس از وی در کار اداره جامعه اسلامی، که خود و پدرانشان سالها با آن مبارزه کرده بودند، دخالت کنند. عثمان که حدود ۷۰ سال داشت به «مخالفت بیش از هفتاد نفر از صحابه با خلافتش» توجهی نکرد،^۲ بلکه به زودی عمل به سیره دو خلیفه پیشین را، که تعهد و سبب اصلی پیروزی‌اش به‌شمار می‌آمد نیز فراموش کرد. او برخلاف شیخین، به خوش‌نشینی و تجملات علاقه فراوان داشت؛ برای خود خانه خوب ساخت و رخت و کالای بسیار فراهم آورد؛ در دوستی و رعایت خاطر خویشان بی‌اختیار بود و میدان را برای تاخت‌وتاز آنها باز گذاشت.

ابوذر غفاری، از یاران نزدیک پیامبر ﷺ، به جرم انتقاد از بنی‌امیه و دنیازدگی آنان مورد آزار و شکنجه عثمان قرار گرفت و در نهایت به صحرای سوزان ریزه تبعید شد.^۳ عثمان دستور داد عمار یاسر را که حامل نامه انتقاد و اندرز جمعی از اصحاب برای خلیفه بود با تنبیه و جراحات سخت بدنی از خانه بیرون کنند.^۴ او گروهی از صحابه چون صعصعة بن صوحان و عدی بن حاتم را به جرم مخالفت به شام و سایر بلاد تبعید کرد.^۵ راندگان پیامبر - حکم بن ابی‌العاص و عبدالرحمن بن ابی‌سرح - را به مدینه بازآورد و به آنان جایزه داد؛^۶ در حالی که ابوبکر و عمر هرگز راضی نشدند تبعیدیان رسول الله به مدینه بازگردند.

ثروت هنگفت به‌دست آمده از فتوحات بی‌هیچ تدبیر خردپسند و برنامه‌مناسبی در جهت ساخت کاخها و تجملات فرعونی به مصرف رسید و اطرافیان و بستگان خلیفه در خوش‌گذرانی فرو رفتند.^۷

۱. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۴۰-۲۴۵.

۲. ر.ک: الغدير، ج ۸ و ۹.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۰.

۴. الفتوح، ج ۲، ص ۱۵۲-۱۵۶؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۱۱۶.

۵. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۷-۴۵؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۴۲-۳۵۲.

۶. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۳-۳۴۶.

۷. ر.ک: تاریخ اسلام در آثار شهید مطهری، ج ۱، ص ۲۱۷ و ۲۱۸.

خلیفه، در روز عروسی دخترش ۱۰۰ هزار درهم و به روایتی ۲۰۰ هزار درهم از بیت‌المال به دامادش هدیه داد. زبیر، صحابی بزرگ، هنگام مرگ ۵۰ هزار دینار طلا، صدها کنیز و کاخهایی در کوفه و بصره داشت. کار جوایز و هدیه‌های خلیفه از بیت‌المال به آنجا کشید که مسؤول بیت‌المال (ابن مسعود) به مسجد رفت و به مردم گفت: عثمان چنان می‌پندارد که من خزانه‌دار او و خویشاوندانش شده‌ام. من خود را خازن بیت‌المال شما مردم می‌پندارم و نمی‌خواهم آن را به عثمان تسلیم کنم. آنگاه کلید بیت‌المال را نزد مردم افکند و ناخشنود مسجد را ترک کرد.^۱

داستان یکی کردن مصاحف، به‌ویژه به‌علت سوزاندن نسخه‌های گونه‌گون قرآن، مورد نفرت واقع شد. بدین ترتیب، مجموعه خطاهای پیدا و پنهان خلیفه و کارگزارانش، سستی اراده و ضعف در اداره کشور، کنارگذاشتن بسیاری از سنت‌های معمول زمان شیخین، عزل والیان شایسته و قراردادن خویشاوندان و بنی‌امیه در مناصب کلیدی، سرنوشت نهایی را رقم زد و آتش خشم عمومی چنان برافروخت که حتی مداخله علی رضی الله عنه و دیگر بی‌طرفان نیز سودمند نیفتاد.^۲

یکی از مورخان معاصر در این باره می‌نویسد:

اگر خلیفه اندکی از محبت به خویشاوندان خود می‌کاست، اگر مانع ترک‌تازی‌های امویان و قریش می‌شد، و اگر به‌جای مروان و پسر ابی‌سرح مشاورانی با تقوا و کاردان برای خود برمی‌گزید، ممکن بود آتش فتنه به آب تدبیر فرو نشیند؛ اما بیجا نیست که تاریخ‌نویسان مسلمان این سالها را سالیان آزمایش نام نهاده‌اند. اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در این چند سال آزمایش شدند و متأسفانه جز دسته‌ای اندک، از عهده امتحان برنیامدند.^۳

در آخرین لحظات، به عثمان پیشنهاد شد از خلافت استعفا دهد، اما او با آنکه هشتاد سال داشت، نپذیرفت.^۴

۱. انساب الاشراف، ج ۴، ص ۵۱۸ و ۵۳۷ به بعد.

۲. در رویداد شورش، علی رضی الله عنه شورشیان را یاری نکرد و مخالف کشته شدن عثمان به آن روش بود.

۳. تاریخ تحلیلی اسلام، سیدجعفر شهیدی، ص ۱۲۱. (با تصرف)

۴. رک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۴۴ به بعد؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۶۷؛ تاریخ الطبری، ج ۵،

کارگزاران خلفا

از مجموع گفتگوها و حوادث روزهای پس از رحلت رسول خدا ﷺ، اوضاع جامعه و احوال کارداران و کارگزاران حکومت اسلامی تا حدودی قابل پیش‌بینی بود. هرچند ارزیابی روشن کنونی بر رفتارهای ثبت شده تاریخی استوار است و این شفافیت در آن عصر، به‌ویژه در دوران حکومت خلیفه اول و دوم، کمتر خود می‌نمایند، گزارش‌های آن ایام حاوی نکاتی است که تا حد زیادی پرده ابهام از کیفیت سیر و صعود این بنای بنیاد شده برمی‌دارد.

از آنجا که دوره دو سال و سه ماه حکومت خلیفه اول، بیشتر در جنگ گذشت، کارگزاران او جز در موارد معدودی، فرماندهان جنگی و امرای لشکر بودند. ابوبکر بعد از انتخاب شدن، دوست دیرینش عمر بن خطاب را مشاور خود و متصدی امر قضا و ابوعبیده جراح را متولی بیت‌المال نمود. زید بن ثابت کاتب او بود و عثمان بن عفان اخبار را می‌نگاشت.

خالد بن ولید، کارگزار دیگر خلیفه و فرمانده نظامیان شمرده می‌شد. او که در بیشتر جنگ‌ها بر ضد رسول خدا ﷺ جنگیده و در نبرد احد با یورش ناگهانی بر مسلمانان تاخته بود، به میگساری و ارتکاب زشتی شهرت داشت و هم‌اکنون در مسؤولیتی کلیدی به‌عنوان مدافع خلافت و خلیفه مسلمانان انجام وظیفه می‌کرد. شدت سرسپردگی او چنان بود که برخی از رؤسای شورشیان و تخلف‌کنندگان از پرداخت زکات را می‌سوزاند و حتی به اعتراض عمر بن خطاب نیز توجه نمی‌کرد. وقتی عمر درباره اعمال خالد به ابوبکر اعتراض کرد، پاسخ شنید که خالد شمشیر خداست.^۱ از دیگر کارگزاران خلیفه اول، عتاب بن اسید، عثمان بن ابی‌العاص، یزید بن ابی‌سفیان و عمرو بن عاص بودند.

کارگزاران خلیفه دوم

به گواهی تاریخ خطامشی شخص عمر بن خطاب پایبندی به نصب نمودن بنی‌هاشم در مناصب حکومتی در طول بیش از ده سال حکومتش، و ایجاد فاصله میان آنها و منابع قدرت از یک‌سو، و مهیا کردن خواسته یا ناخواسته زمینه بسط قدرت و نفوذ امویان از سوی دیگر بوده است. با توجه به سرشت سختگیر خلیفه، به‌ویژه در مسایل اقتصادی و مالی، انتظار می‌رفت کارگزارانش نیز خود را با روش وی تطبیق دهند؛ ولی با همه نظارت خلیفه بر کار آنان، برخی از کارگزاران به ثروت‌اندوزی

۱. الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۳۶۹.

پرداختند، تا آنجا که خلیفه گاه مجبور می‌شد آنها را توبیخ کرده، نیمی از اموالشان را به بیت‌المال بازگرداند.^۱

یکی از کارگزاران خلیفه دوم ابوهریره بود. او اواخر عمر پیامبر ﷺ ایمان آورد. به نظر می‌رسد سرسپردگی بی‌قید و شرط به خلیفه، دلیل مهم گزینش او به فرمانداری نواحی بحرین بود؛ وگرنه ابوهریره در میان صحابه به دروغگویی و تدلیس شهرت داشت.^۲

عمرو بن عاص دیگر کارگزار خلیفه دوم است (فرماندار حوزه مصر) که پیش از اسلام آوردن با هفتاد بیت شعر پیامبر ﷺ را هجو کرده بود و تا وقتی همه روزنه‌های امید غلبه بر پیامبر ﷺ را بسته ندید، اسلام نیاورد.

کارگزار دیگر خلیفه معاویه بود. هر پژوهشگری که سیره عمر را بررسی کند، درمی‌یابد او نه تنها با بنی‌امیه و در رأس آنان معاویه و برادرش یزید هیچ مخالفتی نداشت، معاویه را از گروه «مؤلفه قلوبهم» خارج و در شمار مسلمانان جای داد و والی شامات گرداند.^۳

به‌راستی آیا در میان مسلمانان شایسته‌تر از امثال معاویه پیدا نمی‌شد؟ آیا ستیز مستمر این افراد در سالهای متمادی با اسلام و پیامبر خدا ﷺ ایجاب نمی‌کرد مسؤلیت‌های کلیدی امور مسلمانان به آنها واگذار نشود؟ از سوی دیگر، اینان چه خوی پسندیده‌ای داشتند که از سوی دو خلیفه چنین مورد لطف قرار گرفتند! آیا از مجاهدان صدر اسلام بودند یا در شمار مهاجران جای داشتند؟ آیا از نزدیکان پیامبر بودند یا از دانشمندان برجسته شمرده می‌شدند؟

کارگزاران عثمان

هنگام به قدرت رسیدن عثمان، ابوسفیان خطاب به بنی‌امیه گفت: خلافت را مانند توپ به یکدیگر به ارث بسپارید من همواره در آرزوی این روز بودم.^۴

بر این اساس، عثمان با آنکه پذیرفته بود کارگزاران عمر را برکنار نسازد، در زمانی کوتاه همه آنان را کنار نهاد و خویشاوندانش را به جای آنها گمارد. منابع موجود نشان می‌دهد که مقام‌یافتگان عصر

۱. شگفت این بود که دیگر بار همانان را به مسؤلیتشان باز می‌گرداند.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۶۷.

۳. الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ابن‌عبدالبر، ج ۳، ص ۱۰ به بعد؛ وفيات الاعیان، ابن‌خلکان، ج ۱، ص ۷۷.

۴. تاریخ الطبری، ج ۱۰، ص ۵۸؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۱ و ۳۵۲.

عثمان از تقوای مالی، سیاسی، دینی یا هر سه بی بهره بودند. معاویه، ولید بن عقبه، مروان بن حکم، عبدالله بن سعد بن ابی سرح، عبدالله بن عامر، عبدالله بن سعد، سعید بن عاص و... همه یا از بستگان خلیفه به شمار می آمدند و یا در گروه نفرین شدگان پیامبر و تبعیدیان جای داشتند که حتی شیخین آنها را باز نگردانده بودند.^۱

برای مطالعه بیشتر

اختلاف مصحفها

یکی از اقدامات خلیفه سوم، که از جانب ائمه اهل بیت علیهم السلام نیز مورد توجه قرار گرفت، مسأله یکی کردن مصاحف به منظور تثبیت قرائت شایع بین مردم است. برخی از احادیث اهل سنت، «جمع قرآن» را به ابوبکر یا عمر یا عثمان نسبت می دهد، ولی این روایات اخبار آحاد است و از جوانب متعدد با هم متعارض می نماید. افزون بر این، با دسته ای دیگر از روایات و آیات متعارض است. چون تحدی قرآن به یک سوره یا ده سوره و مانند خود قرآن، دلیل است که سور قرآنی از آغاز از هم متمایز بوده است. علاوه بر این، احادیث یاد شده با اجماع قاطبه مسلمانان، که معتقدند قرآن جز به تواتر ثابت نمی شود، مخالف است. افزون بر همه اینها، آیا شان پیامبر صلی الله علیه و آله با آن اوصاف شایسته و کامل این اتهام را بر می تابد که آیات الهی را، که اساس دعوت چندین ساله اش بود و برای تبلیغ، حفظ و اجرای آنها سخت ترین مرارتها را تحمل کرد و از نزدیکی غروب آفتاب زندگی اش نیز خبر داشت، بدون جمع آوری، طبقه بندی، تعیین سوره ها و آیات رها سازد؟ آیا شما با نامه های یک دوست معمولی چنین برخورد می کنید تا چه رسد به نامه عزیزترین محبوبتان یا اسناد جاودانه و نجات بخش انسانها؟

بدین ترتیب، می توان گفت مقصود از جمع آوری قرآن از سوی ابوبکر - پس از جنگ یمامه و شهادت برخی حافظان و کاتبان قرآن - یا هر کس دیگر، این است که در گذشته اوراق قرآن به هم دوخته شده بود، ولی صحافی نشده و به صورت رسمی منتشر نشده بود یا در گذشته بر روی چند چیز نوشته و جمع آوری شده بود و در این زمان، یکسان بر پوست منتقل شد و خلیفه سوم نیز کوشید تا با توحید مصاحف موجبات تفرقه را، که چه بسا از جانب اختلاف قرائات پدید می آمد،

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۳۵-۲۳۷؛ انساب الاشراف، ج ۴، ص ۵۲۹؛ الفتح، ج ۲، ص ۱۰۰.

از میان بردارد. این تلاش ستودنی به این معنا نیست که قرآن در زمان خلفا به صورت کتاب در آمد و پیامبر ﷺ به جمع آوری، تعیین سوره و اجزای آن و... بی توجه بوده است.^۱

پرسش‌ها

۱. آیا طرح صحیح و دور از تعصب «حقیقت مسأله جانشینی پیامبر» در راستای هدف استعمار است؟
۲. در چند سطر نظرتان را درباره اسباب و عللی که سرانجام موجب بسط جدایی امت بعد از رحلت پیامبر ﷺ شد، بنویسید.
۳. دلایل اصرار پیامبر ﷺ بر اعزام سپاه اسامه را با دلیل ابوبکر بر این امر مقایسه کنید.
۴. انگیزه‌ها و پیامدهای فتوحات خلفا را به اختصار بنویسید.

فعالیت‌های علمی

۱. ضمن مقاله‌ای، مبرم‌ترین نیاز جهان اسلام در عصر حاضر را تحقیق کنید.
۲. ضمن تحلیل اهداف و خاستگاه وحدت اسلامی، بزرگ‌ترین پرچمداران این اندیشه در عصر حاضر را مورد تحقیق قرار دهید.
۳. در مقاله‌ای اهتمام پیامبر به مسأله جانشینی و آینده امت را از منابع اهل سنت تحقیق کنید.
۴. طی مقالاتی کتابهای «پژوهشی در عدالت صحابه»، احمد حسین یعقوب، ترجمه قاضی زاده و «اهل سنت واقعی»، محمد تیجانی سماوی، جلد دوم را معرفی و ارزیابی کنید.

منابع برای مطالعه بیشتر

۱. امامت و رهبری، مرتضی مطهری.
۲. اهل سنت واقعی، محمد تیجانی سماوی، ترجمه عباسعلی پراتی.
۳. بر امیرمؤمنان علی علیه السلام چه گذشت، سید محمد حسن موسوی کاشانی.
۴. پژوهشی در عدالت صحابه، احمد حسین یعقوب، ترجمه محمد قاضی زاده.

۱. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: البیان فی تفسیر القرآن، سید ابوالقاسم خوئی، ص ۲۶۵-۲۷۴.

۵. حماسه غدیر، محمدرضا حکیمی.
۶. رنجها و فریادهای فاطمه علیها السلام (بیت الاحزان)، شیخ عباس قمی، ترجمه محمدی اشتهااردی.
۷. زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، سیدجعفر شهیدی.
۸. سیری در نهج البلاغه، مرتضی مطهری.
۹. شمشیر و سیاست (مبارزه اسلام نبوی و اسلام اموی)، صالح الوردانی، ترجمه جواد مهری.
۱۰. شیعه در اسلام، سیدمحمدحسین طباطبائی.
۱۱. فدک در تاریخ، سیدمحمدباقر صدر، ترجمه محمود عابدی.
۱۲. ویژگیها و دیدگاههای دو مکتب در اسلام، سیدمرتضی عسکری، ترجمه ع.م. سردارنیا.

فصل ششم

نگاهی به حکومت امام علی بن ابی طالب علیه السلام

امام علی علیه السلام همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله

امیرمؤمنان علی علیه السلام در سیزدهم رجب، سی سال بعد از عام الفیل - ۵۹۹ یا ۶۰۰ م - در کعبه به دنیا آمد.^۱ دوره حساس کودکی و نوجوانی را در خانه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و با تربیت وی به سر برد.^۲ این تربیت او را از قلب حساس، دیده نافذ و گوش شنوا برخوردار ساخت؛ به گونه‌ای که می‌توانست چیزهایی ببیند و صداهایی بشنود که دیدن و شنیدن آن برای دیگران ممکن نبود. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: علی علیه السلام پیش از رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله همراه آن حضرت نور نبوت را می‌دید و صدای فرشته را می‌شنید.^۳

پیشگام بودن آن حضرت در پذیرش و ابراز اسلام، ارزشی است که قرآن بر آن تکیه کرده، آشکارا می‌گوید: پیشگامان در اسلام نزد خداوند ارزشی والا دارند.^۴

باید توجه داشت عنایت قرآن به موضوع «سبقت» در پذیرش اسلام چنان است که حتی کسانی را که پیش از فتح مکه ایمان آورده، جان و مال خود را در راه خدا بذل کرده‌اند از ایمان‌آوردگان و جهادگران پس از پیروزی برتر شمرده است؛ چه رسد به کسانی که پیش از هجرت و در سالهای نخست ظهور اسلام مسلمان شده‌اند. از نظر تربیتی، حتی لحظه‌ای دل به بت‌پرستی نیالودن و پرستش خدای یگانه در اولین لحظات خودشناسی بسیار مهم است. این دو فضیلت اختصاصی

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۴۷؛ الارشاد، شیخ مفید، ص ۸.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۸۲؛ السیرة النبویة، ج ۱، ص ۲۸۱.

۳. ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۰۸ به بعد.

۴. وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ. (الواقعة (۵۶): ۱۰ و ۱۱)

حضرت علی علیه السلام به شمار می آید.^۱ همچنان که استمرار این ایمان که ضامن پیامد پربار آن، گروش و پیشگامی بود در تنی چند از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام نیز ظهور یافت.

اعلام پشتیبانی همه جانبه از آخرین سفیر الهی در اولین دعوت عمومی بستگان و اعلام جانشینی علی علیه السلام از سوی آن حضرت صلی الله علیه و آله به روشنی گویای موقعیت امامت است؛ چنانکه می توان تاریخ پیدایش تشیع را ریشه یابی کرد و جدایی ناپذیری امامت و نبوت را به خوبی دریافت.

فداکاری آن حضرت صلی الله علیه و آله در «لیلة المبيت» سبب خشنودی خداوند و نزول برکت و عطوفت الهی به بندگانش شد. در پیمان «اخوت اسلامی» که در آن نوعی هماهنگی و تناسب افراد با یکدیگر از نظر ایمان، فضیلت و شخصیت اسلامی رعایت شده بود، پیامبر صلی الله علیه و آله او را به برادری خویش برگزید و بدین ترتیب، حدیث منزلت را به کمال رساند.^۲ شایستگی همسری حضرت فاطمه علیها السلام، نشان دیگری از جایگاه معنوی و کمالات آن حضرت صلی الله علیه و آله است.

دلاوری آن حضرت صلی الله علیه و آله در همه غزوات زمان پیامبر معروف است و کتب سیره، تاریخ و حدیث اهل سنت و شیعه از آن آکنده است.

در نخستین رویارویی نظامی، جز کسانی که در قتل آنان اختلاف است، هشت تن از پرچمداران سپاه شرک با شمشیر او از پای درآمدند. در جنگ احد، که بسیاری از اصحاب از اطراف پیامبر گریختند، علی علیه السلام در کنار تنی چند از اصحاب، با حضرت صلی الله علیه و آله باقی ماند و خود را سپر وی ساخت. کشتن عمرو بن عبدود در غزوه خندق به دست آن حضرت صلی الله علیه و آله، که از عبادت جن و انس برتر شمرده شده است، بسیار مشهور است.

در جنگ خیبر، حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرچم سفید خود را به ترتیب به ابوبکر و عمر بن خطاب سپرد و آنها را برای گرفتن یکی از قلعه ها فرستاد، اما آنها بی هیچ توفیقی بازگشتند. آنگاه حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد. فردای آن روز، پرچم را به علی علیه السلام سپرد. فتح نمایان آن حضرت صلی الله علیه و آله در کانون توطئه یهودیان زبانزد خاص و عام است.^۳

۱. رک: نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۹۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۱۵.

۲. الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج ۳، ص ۳۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴.

۳. رک: بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۱۵؛ الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج ۳، ص ۳۶؛ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۸؛

صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۱.

قبول مسؤولیت نمایندگی مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله و اعلان یکی از بزرگ‌ترین مواضع اصولی اسلام، یعنی اصل برائت از مشرکان در مراسم حج که به فرمان مؤکد خداوند متعال انجام گرفت، از دیگر صفحات زرین زندگی علی علیه السلام در عصر رسول خداست.

امام علی علیه السلام و خلفای سه‌گانه

پس از حوادث از پیش طراحی شده‌ای که نقطه واگرایی تاریخ قلمداد شده است، گرایش‌های شیعیان، عملکرد فعال خود را از دست داد. مقایسه کردار علی علیه السلام در طول زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و نقش وی پس از رحلت آن بزرگوار، نشان‌دهنده نگرش انفعالی او به قدرت حاکم است. چراکه شخصیتی که به دلیل توان و شایستگی لازم در دوران حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله در همه ابعاد جامعه اسلامی نقش اول را با کمال اخلاص و کارایی مناسب دارد از این پس فقط در زوایایی بسیار محدود مورد توجه قرار می‌گیرد.

از سوی دیگر، توجه به ایمان راسخ علی علیه السلام و شایستگی کامل وی برای جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و زحمات طاقت‌فرسایی که در طول این مدت به انجام رسیده است، این انتظار را که او باید برای احقاق حقوق خود و اعتلای اسلام راستین تا آخرین نفس جنگیده باشد، کاملاً موجه می‌سازد. به یقین انفعال و ترک اقدام مسلحانه و خشونت‌آمیز وی علل جدی داشته است.

برای مطالعه بیشتر

امام علی علیه السلام وفاداری خلل‌ناپذیر و مصلحت اسلام

با مطالعه زوایای تاریخ اسلام به روشنی می‌یابیم که علی بن ابی طالب علیه السلام برای استمرار اهداف رسالت از مجرای امامت و برگردان جریان خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله بر قاعده امامت و ولایت بسیار کوشیده است، اما به نتیجه نرسیده است. براساس تحلیلی عقلانی، برای جامعه عمل پوشانیدن این هدف، دو راه پیش روی علی علیه السلام وجود داشته است:

۱. تلاش فرهنگی و بیان دلایل و شواهد موجود بر این امر و بازخوانی خاطرات و ذهنیاتی که مردم در این باره داشتند و در نتیجه همراه کردن افکار عمومی و بهره‌مند شدن از پشتوانه حمایت‌های مردمی.

۲. برخورد قهرآمیز و خشونت‌خیز با جریان شکل‌گرفته، و توسل به قبضه شمشیر.

به نظر می‌رسد وجود مبارک علی علیه السلام و نیز همسر یگانه‌اش فاطمه زهرا علیها السلام در پیمودن راه اول، فروگذار نکردند. احتجاجات علی علیه السلام با خلیفه اول و کارگزارش عمر بن خطاب نمونه‌ای از ده‌ها مورد از این تلاش است. وی به ایشان فرمود: من به امارت از شما سزاوارترم. با شما بیعت نمی‌کنم، که شما به بیعت با من سزاوارترید. امارت را از انصار با حجت قرابت پیامبر ستانید و اکنون آن را از اهل بیت غصب می‌کنید؟ آیا شما نبودید که انصار را به بیعت با خود واداشتید، به این دلیل که محمد صلی الله علیه و آله از شما بود و آنها نیز تسلیم شدند؟ اکنون من در مقابل شما همان حجتی را می‌آورم که شما در مقابل انصار آوردید. من از هرکس به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک‌ترم؛ چه در حیات وی و چه پس از مرگ. ...^۱

خطبه صدیقه طاهره، حضرت زهرا علیها السلام در مسجد و احتجاجات آن حضرت با خلیفه در رویداد فدک، استمداد شبانه علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام از مهاجران و انصار و رفتن بر در خانه ایشان و اقداماتی از این نمونه، نشان همین تلاش است. اما توسل به زور و انتخاب راه حل دوم، به نظر می‌رسد مورد قبول امام علیه السلام نبوده است. چرا که در فرض موفقیت، در واقع گشودن درگاه جدیدی برای تصاحب حکومت در جامعه اسلامی می‌بود و چنانچه در آن مقطع، خلیفه - هرچند بر حق - به جای بیعت، از راه جنگ و خونریزی به حکومت می‌رسید، اعمال خشونت پل رسیدن به قدرت تلقی می‌شد و مشروعیت می‌یافت. اهرمی که متأسفانه با شورش بر ضد عثمان و کشتن او مورد استفاده قرار گرفت و سپس فتنه‌جویی‌های معاویه رسمی شد و موجب گردید حرمت دستگاه خلافت از میان رود و ذهن مردم برای معتبر دانستن تغلب آماده شود و کابوس جنگ قدرت در جامعه اسلامی تحقق یابد.

اگر مصالحه نامیدن این واقعیات ممکن باشد، می‌توان گفت: آنچه علی علیه السلام را به مدارا با نظام حاکم واداشت - گذشته از نداشتن یاور برای انجام مقاصد خود - مسأله گسترش ارتداد و خطر روزافزون مدعیان دروغین نبوت در جزیره‌العرب بود.^۲ امام علیه السلام در بیان دلیل این مدارا می‌فرماید: نخست دست خود را بازکشیدم، تا آنکه دیدم گروهی در دین خود نماندند و از اسلام روی گرداندند و مردم را به نابود ساختن دین محمد صلی الله علیه و آله دعوت می‌کنند. پس ترسیدم اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، رخنه یا ویرانی‌ای در آن بینم که مصیبت آن بر من از مصیبت از دست

۱. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۲.

۲. رک: نهج البلاغه، نامه ۶۲.

رفتن چند روزه خلافت بسی بیشتر است.

به همین دلیل، امام علیه السلام با ابوسفیان، که در پی رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر بود با وی بیعت کند، مخالفت ورزید و به او فرمود: تو همیشه دشمن اسلام و مسلمانان بوده‌ای.^۱ شاعری را که در همان فضای پرهیجان سقیفه درباره حقایق و فضایل آن حضرت علیه السلام و نکوهش مخالفانش شعر سروده بود، نهی کرد و فرمود: سلامة الدين احب الينا من غيره.

ابن ابی‌الحدید معتزلی نقل می‌کند: روزی فاطمه علیها السلام علی علیه السلام را دعوت به قیام کرد. در همین حال، فریاد مؤذن برخاست و عبارت «اشهد ان محمداً رسول الله» در فضا پیچید. علی علیه السلام به زهرا گفت: آیا دوست داری این فریاد خاموش شود؟ زهرا پاسخ داد: نه. امام علیه السلام گفت: سخن من جز این نیست.

تقارن جانشینی ابوبکر با واقعیت ارتداد،^۲ تلاشهای خلفا به‌ویژه کشورگشایی‌های خلیفه دوم، به‌طور طبیعی مردم مدینه را واداشت تا علیه خطر مشترک، متحد شوند و اختلافات شخصی و عقیدتی موجود را فراموش کنند. مطابق انتظار، این خطر داخلی و تهدیدهای خارجی در کاهش مخالفت‌های داخلی با حکمرانی ابوبکر و عمر بسیار مؤثر بود.

از سوی دیگر ویژگی علی علیه السلام، چنانکه به‌طور یکسان در منابع سنی و شیعه ارائه می‌شود، نشان می‌دهد که احساسات عاشقانه، تعهد و وفاداری خلل‌ناپذیر او به اسلام از همه ملاحظات شخصی و حتی گروهی‌اش مهم‌تر و بالاتر شمرده می‌شد. در رویداد تعیین عثمان به عنوان خلیفه، از سوی شورای شش نفری، امام فرمود: نیک می‌دانید من از همه برای خلافت شایسته‌ترم. به خدا سوگند، تا وقتی کار مسلمانان به گونه‌ای مناسب جریان دارد، مرزهای آنان ایمن است و تنها بر من ستم می‌شود، مخالفتی ندارم. هرچند آن حضرت علیه السلام از ابوبکر و عمر کناره گرفت، چنانکه از هر رهبر منطقی و متین گروه مخالف انتظار می‌رود، هرگز از ارائه همکاری در برقراری روابط همگون، تصحیح اشتباهات دولت، انتقاد از سیاست‌های نادرست و نابجا و تأیید و تأکید بر تدابیر درست دریغ نورزید.

عشق قهرمانانه و احساس جان‌نازی‌اش در راه عقیده، بر همه آلام و دردهایش چیرگی داشت.

۱. ر.ک: تاریخ سیاسی اسلام (تاریخ خلفا)، ص ۲۳.

۲. با قطع نظر از دلایل قضیه ارتداد، شواهد تاریخی از نوعی تصفیه حساب‌های درون دینی نیز حکایت می‌کند. (ر.ک:

نصوص الردّه فی تاریخ الطبری، نقد و تحلیل، ص ۱۰۱-۱۰۳)

زیرا حفظ خلفا از ارتکاب اشتباهات سهمگین و خطاهای جدی، که اغلب برای انجام آن آماده بودند، در این موقعیت تحمیل شده برای او چون نقطه امید حیات اسلام و فرمانهای آن به شمار می‌آمد. گفتار مکرر خلیفه دوم - اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد - که در منابع اهل سنت آمده، به روشنی بیانگر عمق ضعف و گرفتاری فکری و فرهنگی آن روزگار است.^۱

دیدگاه امام علی علیه السلام درباره خلفای گذشته در نهج البلاغه به بهترین شکل، قابل پی‌گیری است. آنچه در بحث انتقاد امام علیه السلام از خلفا اهمیت دارد، درجه واقع‌بینی و شیوه انتقاد آن حضرت علیه السلام است. انتقادهای او، نه متعصبانه و احساساتی، بلکه منطقی و تحلیلی است. انتقاد منطقی، برخلاف انتقاد برگرفته از احساسات، که کلیشه‌ای و یکنواخت و همراه با طعن و ناسزا به همه افراد است، بر خصوصیات روحی و اخلاقی تکیه می‌کند و نقطه‌های خاص تاریخی زندگی آنان را در برمی‌گیرد.

انتقادهای امام در نهج البلاغه از خلفا برخی کلی و برخی جزئی و شخصی است. کلیات همانهاست که امام علیه السلام آشکارا از زیر پا نهاده شدن حق قطعی و مسلم خود سخن می‌گوید. در این سخنان، امام علی علیه السلام به سه اصل استدلال می‌کند: وصایت و نص رسول خدا صلی الله علیه و آله، شایستگی‌های شخصیتی، برتری‌های فکری و فرهنگی و قابلیت‌های فردی و اجتماعی خود و سرانجام روابط نزدیک روحی، معنوی، اخلاقی و نسبی با پیامبر صلی الله علیه و آله.

امام علی علیه السلام خلیفه اول را در دو محور، آشکارا مورد انتقاد قرار می‌دهد. در یک محور، تمام خلافت او را از نظر مبانی سست و مخدوش می‌نمایاند و می‌فرماید: پسر ابوقحافه به خوبی می‌دانست که من از او شایسته‌ترم و خلافت جامه‌ای است که تنها بر اندام من راست می‌آید. چرا با آنکه این را نیک می‌دانست، به چنین اقدامی دست یازید؟^۲

امام علیه السلام در حوزه‌های دیگر، تعیین جانشین او را مورد پرسش قرار می‌دهد و می‌فرماید: او با اینکه

۱. البته باید توجه داشت که این گفتار خلیفه که بیشتر در مسایل علمی و حقوقی ابراز شده است، سبب نوعی انحراف در تبیین ماهیت و همکاری امام علی علیه السلام در این دوران شده است.

۲. اما والله لقد تقمصها فلان و انه ليعلم ان محلى منها محل القطب من الزحى. ينحدر عنى السيل و لا يرقى الى الطير. فسدت دونها ثوباً و طويت عنها كشحاً. و طفقت ارتاى بين ان اصول بيد جذاء او اصبر على طخية عمياء يهرم فيها الكبير. و يشيب فيها الصغير. و يكدح فيها مؤمن حتى يلقى ربه. فرأيت ان الصبر على هاتا احجى فصبرت و فى العين قذى. و فى الحلق شجاً. (نهج البلاغه، خطبه ۳).

در زمان خلافتش در شایستگی خود تردید می‌کند و از مردم می‌خواهد که بیعت را پس گیرند و استعفایش را بپذیرند، چگونه به خود اجازه می‌دهد جانشین تعیین کند؟ «فیا عجا بیا هو یستقیلها فی حیاة اذ عقدها لآخر بعد وفاته، لشد ما تشطرا ضرعیها».^۱ شگفتا! کسی که در زندگی، قصد واگذاری خلافت را داشت، چون آجلش رسید، کوشید آن را به عقد دیگری درآورد.

امام علیه السلام افزون بر انتقاد مشترک از خلیفه اول و دوم که با جمله‌هایی نظیر «لشد ما تشطرا ضرعیها» بیان شده و بر پیوند دیرین آنها در امر خلافت استوار است، در انتقاد از خلیفه دوم دو ویژگی وی را مورد توجه قرار می‌دهد: خشونت و شتابزدگی در بیان رأی.

عمر خشن و درشتخو بود. ابن ابی‌الحدید معتزلی می‌گوید: بزرگان صحابه از ملاقات با عمر پرهیز داشتند.^۲ تازیانه عمر ضرب‌المثل بود. با زنان سخت‌تر و خشن‌تر بود. شتابزدگی در رأی و بازگشت از آن و در نتیجه کثرت اشتباه از دیگر ویژگی‌های عمر بود. حضرت علی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «لغزشها و سپس پوزش خواهی‌اش فراوان بود».^۳

سخنان امام علیه السلام نشان می‌دهد که آن حضرت بر روش عثمان نیز سخت انتقاد داشت. هرچند او مسأله مهم کشتن عثمان را با مصالح کلی اسلام منطبق نمی‌دانست و ظاهراً برای مستقیم‌کردن جریان امور و تنبیه خلیفه راه حل مناسب‌تری در نظر داشت، انقلابیان را برخوردار از حق به‌شمار می‌آورد. آن حضرت علیه السلام می‌فرماید: عثمان روش مستبدانه پیش گرفت. همه چیز را به خود و خویشاوندانش اختصاص داد و به‌گونه‌ای زشت در این مسیر پیش رفت. شما انقلابیان نیز بد بیتابی کردید.^۴

در خطبه سوم می‌فرماید: تا آنکه سومین آن گروه (عثمان) بپاخواست... خویشاوندان وی نیز قد برافراشتند و مانند شتری که علف بهاری می‌خورد، مال خدا را با تمام دهان خوردند؛ تا آنگاه که رشته‌اش باز شد و کارهای ناهنجارش به مرگش انجامید.^۵

۱. همان، ر.ک: سیری در نهج البلاغه، مرتضی مطهری، ص ۱۳۷-۱۸۵.

۲. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۴۰-۳۴۵.

۳. فصیرها فی حوزة خشناء یغلظ کلمها و یخشن مسها، و یكثر العثار فیها، والاعتذار منها. (نهج البلاغه، خطبه ۳).

۴. استأثر فأساء الأثرة، و جزعتم فأسأتم الجزع، و لله حکم واقع فی المستأثر و الجازع. (همان، خطبه ۳۰).

۵. همان، خطبه ۳ و ر.ک: سیری در نهج البلاغه، ص ۱۵۰-۲۰۰؛ تاریخ اسلام در آثار شهید مطهری، سید سعید روحانی،

ج ۱، ص ۲۳۳-۲۵۰.

مهم‌ترین فعالیت‌های امام علیه السلام در دوران خلفا

با توجه به موقعیت و مقتضیات موجود در جامعه اسلامی، مهم‌ترین فعالیت‌های حضرت علی علیه السلام عبارت است از:

۱. تفسیر قرآن و بیان مراد واقعی بسیاری از آیات.
 ۲. پاسخ به پرسش‌های دانشمندان به‌ویژه دانشمندان اهل کتاب.^۱
 ۳. بیان حکم شرعی رویدادهای نوظهور و قضایای پیچیده‌ای که قضات از داوری درباره آن ناتوان بودند.
 ۴. پرورش انسانهای برخوردار از ضمیر پاک و روح آماده و تربیت شاگردانی مانند عبدالله بن عباس و افرادی چون ابوذر، اویس قرنی، مقداد، عمار، مالک اشتر، کمیل، میثم تمار، حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه، تا بتوانند در پرتو رهبری امام علیه السلام آنچه با دیده ظاهری نمی‌توان دید با دیده دل و چشم باطن دریابند.
 ۵. کوشش برای تأمین زندگی بینوایان و درماندگان. حضرت با دست خود باغ و قنات پدید می‌آورد و در راه خدا وقف می‌کرد. به کار کشاورزی بسیار بها می‌داد و می‌فرمود: نزد خدا، کاری محبوب‌تر از کشاورزی نیست.^۲
 ۶. شرکت در نشست‌های رایزنی خلفا و ارائه صادقانه راه‌حل‌ها. هرگاه دستگاه خلافت در مسایل سیاسی و مشکلات اجتماعی با بن‌بست روبه‌رو می‌شد، امام علیه السلام مشاوری مورد اعتماد بود که با واقع‌بینی خاصی مشکلات را از راه برمی‌داشت و مسیر کار را معین می‌کرد.^۳
- قبل از پرداختن به چگونگی مراجعه مردم به امام علی علیه السلام درباره قبول مسئولیت اداره حکومت اسلامی، از آنجا که در میان اهل سنت تصور می‌شود موضوع جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله جنبه انتخابی و عرفی داشته است، مرور چگونگی حاکمیت خلفای نخستین سودمند است. گذشته از محاسن و معایب این شیوه برای تصدی جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله، به نظر می‌رسد بر آنچه درباره سه خلیفه نخستین اتفاق افتاده است نه تنها نمی‌توان نام انتخاب آزاد مردم نهاد، حتی تظاهر به ایجاد مجال برای مشارکت مردم نیز نبوده است. چرا که این سه حادثه را به هیچ روی نمی‌توان پیرو هیچ قاعده و

۱. ر.ک: حلیة الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ج ۱، ص ۷۲؛ الارشاد، ص ۱۰۶.

۲. بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۲۰.

۳. ر.ک: تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۲۳؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۵۳؛ سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۶۰-۸۰.

ضابطه‌ای جز عنصر قرشی بودن دانست. با عنایت به اینکه اگر قرار است خدا و رسول صلی الله علیه و آله به هر دلیل مجاز به تعیین و معرفی جانشین صاحب رسالت نباشند، استناد به حدیث «الائمة من قریش» بدون در نظر گرفتن آغاز و پایان آن وجهی ندارد. چراکه با یکی از مهم‌ترین اصول دعوت خاتم انبیا (اصل لغو امتیازهای نژادی و قومی و قبیله‌ای) منافات دارد. علاوه چنانکه خواهید دید، به هیچ روی نمی‌توان اقدام خلیفه اول و دوم را فقط پیشنهاد و معرفی افراد برای بیعت مردم دانست.

باری انصار که در روزگار تنهایی پیامبر صلی الله علیه و آله و غربت اسلام به یاری آیین وحی شتافته بودند، پس از فتح مکه در اندیشه مشکلات پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به سر می‌بردند و نگران آینده خود بودند. ترس همراه با رقابت آنان در برابر قریش و اقدامهای مشکوک چندتن از مهاجران، به‌ویژه در هفته‌های پایانی زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله سبب شد تا بی‌توجه به بیعت خویش با امام علی علیه السلام در غدیر، به سقیفه روی آورند.

گفتمان سقیفه

اشاره شد هنگامی که علی بن ابی‌طالب و بنی‌هاشم سرگرم غسل دادن پیامبر صلی الله علیه و آله بودند سه تن از مهاجران با اطلاع از اجتماع انصار در سقیفه به سرعت به محل رفته، به گفتگو پرداختند. خبر این گفتگو را خلیفه دوم بعدها ضمن خطبه‌ای در مدینه بازگو کرد. او پس از شنیدن این سخن که بیعت با ابوبکر از روی دوراندیشی و تدبیر نبوده است، در پی توضیح و پاسخ برآمد و گفت: پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما خبر دادند که انصار با سعد بن عباده در سقیفه بنی‌ساعده اجتماع کرده‌اند. من، ابوبکر و ابوعبیده به آنجا رفتیم. سخنران انصار در سقیفه ضمن سخنانی گفت: ما انصار لشکر منسجم اسلام هستیم و شما ای قریش، گروهی از ما و اقلیتی در میان مایید.

من خواستم سخن بگویم، اما ابوبکر مانع شد و گفت: البته آنچه شما انصار درباره خود می‌گویید، درست است؛ ولی «عرب» این امر (جانشینی پیامبر) را جز برای قریش نمی‌شناسد. آنان از نظر نسب و اصالت خانوادگی برترین عرب شمرده می‌شوند. من پیشنهاد می‌کنم با عمر یا ابوعبیده بیعت کنیم. سخنگوی انصار اعتراض کرد و در نهایت گفت: امیری از ما و امیری از شما باشد. من (عمر) پاسخ دادم: دو شمشیر در یک غلاف جای نخواهد گرفت.

آنگاه دست ابوبکر را گرفته، با او بیعت کردم. پس انصار با او بیعت کردند. ما بیم داشتیم از آن جمع جدا شویم و آنان با دیگری بیعت کنند و ما مجبور شویم ناخواسته با او بیعت کنیم یا با مخالفت

خود فسادی پدید آوریم. البته بیعت با ابوبکر ناگهانی و بدون دوراندیشی بود، اما خداوند شر آن را برطرف کرد.^۱

آنان پس از بیعت سقیفه‌نشینان در کوچه‌ها به راه افتادند و از موافق و مخالف بیعت گرفتند. روز بعد، وقتی کار بیعت تمام شد، عمر از آنچه روز پیش درباره زنده‌بودن رسول خدا ﷺ بر زبان رانده بود، پوزش خواست. افزون بر دو شخصیت برجسته بنی‌هاشم، (علی علیه السلام و عباس عموی پیامبر) افرادی چون زبیر بن عوام، خالد بن سعید، مقداد بن عمرو، سلمان فارسی، براء بن عازب، ابی بن کعب و ابوذر نیز با دستاورد سقیفه مخالفت کردند.^۲

عهدنامه جانشینی

ابوبکر در بستر بیماری با دو تن درباره جانشین خود مشورت کرد. او به عبدالرحمان بن عوف گفت: برای جلوگیری از فتنه در صدد است عمر را جانشین خود سازد. عبدالرحمان، ضمن ستایش ابوبکر، عمر را فردی عصبانی خواند. ابوبکر پاسخ داد: اگر سر کار بیاید، آرام خواهد بود. عثمان، شخص دیگر مورد مشورت، گفت: باطن عمر از ظاهرش بهتر است.^۳

بر پایه اسناد معتبر، عثمان که در تمام دوره بیماری ابوبکر کاتب و ملازم او بود، از سوی او مأموریت یافت عهدنامه جانشینی بنویسد. با نوشتن آغاز عهد، ابوبکر به حالت بیهوشی فرو رفت و عثمان عهدنامه را به نام عمر بن خطاب به پایان برد. ابوبکر بعد از به هوش آمدن، نوشته او را تأیید کرد و عهدنامه را همراه عمر و یکی از غلامانش به مسجد فرستاد تا به اطلاع مردم رسانده شود. ابن‌ابی‌الحدید می‌نویسد: شخصی در راه از عمر پرسید: در این نامه چیست؟ عمر گفت: نمی‌دانم، ولی من اولین کسی هستم که از آن اطاعت می‌کنم. آن شخص گفت: اما من می‌دانم. نخست تو او را به خلافت گماردی و اکنون او تو را به خلافت می‌گمارد.^۴

اصل استخلاف به این شیوه، بی‌هیچ پیشینه در سیره رسول خدا ﷺ، به‌عنوان اصلی مشروع در

۱. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۴ به بعد؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۴۴ - ۱۶۶؛ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۲،

ص ۲۷۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۰؛ الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۷ به بعد.

۲. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۷.

۳. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۴۵؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۹۹.

۴. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۷۴.

فقه سیاسی اهل سنت پذیرفته شد و عمر با این عهدنامه به خلافت منصوب شد و بیعت مردم تنها نوعی اظهار وفاداری و فرمانبرداری بود و در خلیفه شدنش تأثیر نداشت.^۱

شورای شش نفری تعیین خلیفه

هرچند ادعای وجود مجلس مشاوره‌ای منظم که بتواند در نظام حکومتی نقش ایفا کند، با واقعیات آن زمان و گزارش‌های تاریخی سازگار نیست، مشورتهای موردی، امری مرسوم بود؛ چنانکه مشورت خلیفه دوم با اصحاب درباره نوشتن احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و نهی از نگارش، به رغم نظر اصحاب، مشهور است. به هر حال از نظر خلیفه، امر خلافت یکی از مصادیق مشورت بود. او برای اولین بار درباره انتخاب ابوبکر به یک حقیقت اعتراف کرد و ضمن سخنرانی‌اش در مدینه گفت: آن انتخاب با مشورت مؤمنان نبود. از این پس، باید خلافت بر پایه مشورت با مؤمنان باشد و اگر کسی بدون مشورت با فردی بیعت کرد، باید همراه بیعت‌شونده گشته شود.^۲

هرچند این بیان و آنچه در بسیاری از منابع تاریخی اهل سنت نقل شده، نشان‌دهنده نوعی احتیاط است، از سوی گروهی نوعی سردرگمی و درماندگی تلقی شده است و شواهد تاریخی بر درستی این تلقی گواهی می‌دهد. زیرا وقتی به حفصه، دختر عمر، خبر رسید که پدرش ظاهراً برنامه‌ای برای تعیین جانشین ندارد، به وی گفت: اگر تو چوپانی برای گوسفندان داشتی و آن چوپان...^۳ عمر گفت که اگر جانشینی انتخاب نکند، چون پیامبر صلی الله علیه و آله رفتار کرده؛ و اگر انتخاب کند، چون ابوبکر.

اما واقعیات بیانگر تدبیر و برنامه‌ریزی خلیفه در امر جانشینی است. زیرا نه تنها شورایی را برای مشورت و گزینش خلیفه مشخص ساخت، روش انتخاب و حتی جزئی‌ترین احتمالات ممکن را نیز پیش‌بینی کرد و راه حل ارائه داد.

اعضای شورا، یعنی علی علیه السلام، زبیر بن عوام، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمان بن عوف، عثمان و

۱. سؤالی که برای هر جوینده حقیقت ممکن است مطرح شود این است که اگر خلیفه اول به ضرورت تعیین جانشین برای جلوگیری از فتنه آگاه بوده است، چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به سرنوشت امت بی‌توجهی کرده و امت را بدون تعیین جانشین رها کرده است؟!

۲. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۴۴؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۹۲.

۳. ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۴۳.

طلحة بن عبیدالله، که همه از مهاجران بودند، باید در خانه‌ای گرد آیند و پنجاه نظامی انصار از آنان مراقبت کنند تا این گروه یک نفر - نه دو نفر - را از میان خود برگزینند. اگر پنج تن کسی را بر می‌گزینند و یک نفر مخالفت می‌کند، باید کشته می‌شود. اگر دو نفر با رأی چهار تن مخالفت می‌کردند، باید کشته می‌شدند. اگر سه نفر یک رأی و سه تن رأی دیگر داشتند، باید به داوری عبدالله بن عمر راضی می‌شدند؛ و گرنه، رأی گروهی که عبدالرحمان در میان آنان بود، مقدم می‌شد و سه تن دیگر، در صورت مخالفت، کشته می‌شدند.^۱

گفتگوها آغاز شد. سرانجام «عبدالرحمان» به علی علیه السلام گفت: اگر با تو بیعت کنیم، می‌پذیری که به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و روش شیخین رفتار کنی؟ علی علیه السلام پاسخ داد: من به دانش خود، کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله رفتار خواهم کرد.

عبدالرحمان آن شرط را با عثمان (برادر خوانده‌اش) در میان گذاشت و او پذیرفت.^۲ بعد از برگزیدن عبدالرحمان سایر اعضای شورا موافقت خود را اعلام کردند. هرچند امام علی علیه السلام در آغاز با عثمان بیعت نکرد، تدبیر خلیفه دوم بر لزوم کشتن مخالف، وی را به بیعت ناگزیر ساخت.^۳ بدین ترتیب، شاخه‌ای از قریش که «چهره سیاسی» داشت و در اشرافیت به سر می‌برد، قدرت را در دست گرفت.^۴

به حکومت^۵ رسیدن علی علیه السلام

پس از بی‌نتیجه ماندن نقش میانجی‌گرانه امام علی علیه السلام و برخی از اصحاب در رخداد شورش علیه خلیفه سوم، آنگاه که خلیفه کشته شد و خشم عمومی فرونشست، مردم دریافتند حوزه مسلمانی

۱. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۴۲؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۰۴.

۲. اصولاً درباره لزوم تبعیت از سیره شیخین هر ذهن کنجکاو می‌تواند بپرسد که آیا سیره شیخین یک مستند شرعی بوده است؟ مگر خود شیخین با تمسک به اجتهاد از سنت پیامبر - که مبتنی بر وحی بود - عدول نکردند؟ مگر هنگام

انتصاب عمر، پیروی از سنت ابوبکر شرط شده بود؟ مگر عمر خود از برخی روش‌های حکومتی ابوبکر عدول نکرد؟!

۳. لقد علمتم اني احق الناس بها من غيري. و والله لاسلمن ماسلمت امور المسلمين و لم يكن فيها جور الا علي خاضة. (نهج البلاغه، خطبه ۷۴، ص ۵۶ و نیز ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۷۲).

۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۲؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۰۰.

۵. انتخاب تعبیر «حکومت» به این سبب است که اصولاً از نظر شیعه شأن ولایی و معنوی امام علیه السلام چیزی نبود که کسی بتواند در دوره‌ای آن را از امام بگیرد و در دوره‌ای دیگر به امام علیه السلام عطا نماید.

بی‌سرپرست مانده است. رفت و آمد و گفتگوها آغاز شد. با آنکه گروهی از صحابهٔ اعضای شورای عمر، به‌ویژه طلحه که مورد حمایت عایشه نیز بود، مدعی خلافت بودند، معترضان یعنی همهٔ زندگان اصحاب بدر، بسیاری از صحابه، قاریان کوفه، انصار و... به خانهٔ امام علی علیه السلام هجوم آورده، از امام که تاکنون در پاسخ تقاضای مکرر می‌فرمود: «دَعُونِي وَ التَّمِسُوا غَيْرِي»^۱ خواستند خلافت را بپذیرد و بر این امر پای فشردند.^۲

در منابع از محمد بن حنفیه نقل شده است: پس از کشته شدن عثمان، اصحاب نزد پدرم آمدند و گفتند: ما برای خلافت کسی شایسته‌تر از تو نمی‌شناسیم. علی علیه السلام گفت: من وزیر شما باشم بهتر از آن است که امیرتان باشم. آنان گفتند: جز بیعت با تو چیزی نمی‌پذیریم.^۳ حضرت علیه السلام فرمود: بیعت نمی‌تواند پنهانی باشد و باید در مسجد انجام شود. در اجتماع مسجد که انصار و مهاجران حضور داشتند، طلحه و زبیر نیز آزادانه بیعت کردند.^۴ سعد بن ابی‌وقاص گفت: بعد از همهٔ مردم بیعت می‌کنم و کسی متعرض او نشد. از انصار گروهی اندک از عثمانیه، چون کعب بن مالک و تنی چند از بهره‌مندان خوان نعمت خلافت عثمان مانند عبدالله بن عمر، بیعت نکردند و کسی متعرض آنان نشد.^۵

یعقوبی می‌نویسد: همهٔ مردم بیعت کردند. جز سه تن که یکی از آنها نیز اندکی بعد بیعت کرد.^۶ امام علی علیه السلام خود دربارهٔ کیفیت بیعت مردم، می‌فرماید: سوگند به خدا، من خواستار خلافت و علاقه‌مند به حکومت نبودم، ولی شما مرا دعوت کردید و به آن وا داشتید. بیعت شما با من بدون اندیشه نبود... شما مانند شتران تشنه که اطراف حوضهای آب گرد می‌آیند، پیرامونم اجتماع کردید؛ به طوری که پنداشتم هرگاه خواست شما را نپذیرم، مرا خواهید کشت یا برخی از شما در حضور من کشته می‌شوید. بدین سبب، دست‌گشادم و شما در کمال اختیار با من بیعت کردید.^۷

۱. ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۹۲.

۲. انساب الاشراف، ج ۴، ص ۵۵۹.

۳. دلیل استنکاف امام علیه السلام از پذیرش خلافت در بحث مشکلات امام علی علیه السلام آمده است.

۴. برخی اقدام طلحه و زبیر مبنی بر شتاب در بیعت با امام علی علیه السلام را، همراهی با افکار عمومی به منظور رهیدن از احتمال اتهام کشتن عثمان دانسته‌اند. (ر.ک: سیری در تطور خلافت اسلامی، ص ۸۵ و ۸۶).

۵. همان، ج ۲، ص ۲۶۳؛ الجمل، ص ۱۰۲-۱۱۰.

۶. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۸ و ۱۷۹.

۷. و بایعنی الناس غیر مستکرهین و لامجبرین بل طائعين مختیرین. (نهج البلاغه، نامه ۱).

در خصوص سپردن رهبری سیاسی - اجتماعی و مسؤولیت راهنمایی دنیایی و آخرتی مردم به امام علی علیه السلام توجه به نکاتی چند ضروری می‌نماید:

۱. چنانکه اشاره شد، شرکت مردم در انتخاب خلیفه اول در آغاز، محدود به دو مهاجر و در نهایت محدود به حاضران در سقیفه بود. انتخاب عمر در شکل استخلاف و نصب شخص ابوبکر، و برگزیده شدن عثمان محدود به شورای شش نفری بود. با چشم‌پوشی از مباحث کلامی در مسأله امامت، علی علیه السلام بدون اینکه - براساس روند عادی امور - کسی او را نامزد نماید یا رقبای او را از صحنه خارج کند، با حضور و بیعت اکثریت مردم مدینه برگزیده شد. در واقع این تنها بیعت و انتخابی بود که می‌توان آن را بیعت مردمی دانست. نکته تازه، آن بود که علاوه بر شرکت فراگیر مهاجران و انصار، نمایندگان مردم عراق و مصر نیز در آن شرکت داشتند. تأثیر حضور آن نمایندگان را می‌توان دست‌کم سبب بالا بردن جنبه مردمی این انتخاب دانست.

۲. پافشاری امام علیه السلام بر لزوم علنی بودن بیعت - آن هم در مسجد - توهم هرگونه توطئه قبلی را نفی می‌کند؛ همچنان‌که رد کردن چند باره تقاضاها و مجال اندیشه‌دادن به مردم، پندار ناگهانی بودن بیعت را از میان می‌برد.

۳. با آنکه امام علیه السلام می‌توانست، طبق روال جاری و سنت پیشین، گروه اندک غیرموافقان را به تسلیم و بیعت وا دارد، هرگز کسی را به بیعت ناگزیر نساخت.

۴. پس از خلیفه دوم شرط پیروی از روش شیخین در بیعت وارد شد، ولی امام علی علیه السلام آن را نپذیرفت و فرمود: حتی ابوبکر و عمر نیز اگر به چیزی جز کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله عمل کنند، بر حق نیستند. امام علیه السلام با برخی از بستگان عثمان که مشروع دانستن دارایی خویش از سوی امام را

اما بعد فقد علمتما - وان کتمتما [= طلحه و زبیر] - ائی لم ارد الناس حتی ارادونی، و لم ابایعهم حتی بایعونی، وانکما ممن ارادنی و بایعنی، وان العامة لم تبایعنی لسלטان غالب و لالمرض حاضر. (همان، نامه ۵۴).
 اما و الذی فلق الحبة، و برا النسمة لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر، و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقازوا علی کظة ظالم و لا سغب مظلوم لألقیت حبلها علی غاربها و لسقیت آخرها بکأس اولها، و لأفیتم دنیاکم هذه ازهد عندی من عطفة عنز. (همان، خطبه ۳)

دعونی و التمسوا غیری فاننا مستقبلون امرأ له و جوه و الوان. لا تقوم له القلوب و لا تثبت علیه العقول. و ان الأفاق قد اغامت و المحجة قد تنکرت. و اعلموا ائی ان اجبتکم رکبت بکم ما اعلم و لم اصغ الی قول القائل و عتب العاتب. و ان ترکتمونی فاننا کاحدکم و لعلی اسمکم و اطوعکم لمن ولیتموه امرکم. و انالکم وزیراً خیر لکم منی امیراً. (همان، خطبه ۹۲ و ر.ک: خطبه‌های ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۹۷).

شرط بیعت قرار دادند، مخالفت کرد و همواره تأکید می‌کرد کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله ملاک کردار اوست.

۵. نکته بسیار مهم، نطق رسمی آن حضرت در روز دوم مراجعه مردم و انتخاب است.

علی علیه السلام در پی اصرار انبوه مردم که متقاضی خلافت او بودند، فرمود: خداوند خود می‌داند که من به خلافت، از آن جنبه که ریاست و قدرتی است علاقه ندارم.... آن گروهی که دنیا آنها را در خود غرق ساخته، برای خویش املاک و نهرها و اسبان عالی و کنیزکان تهیه کرده‌اند، فردا وقتی همه این‌ها را از آنان می‌گیرم و به بیت‌المال برمی‌گردانم و به اندازه حقشان به آنها می‌دهم، نگویند علی علیه السلام ما را فریفت؛ اول، چیزی می‌گفت و اکنون گونه‌ای دیگر عمل می‌کند. من از همین حالا برنامه روشن خود را اعلام می‌کنم.... من منکر فضیلت صحابی بودن و سابقه خدمت افراد نیستم، اما اینها چیزهایی است که خداوند خود پاداش آن را خواهد داد. این امور نباید ملاک تبعیض واقع شود.

برای مطالعه بیشتر

دانش سیاسی امام علی علیه السلام ۲

تا این زمان - سال ۱۴۲۵ ق - مدت ۱۳۸۵ سال از شهادت امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌گذرد و تا حال درباره آن جناب، چندین برابر شمار این سالیان، کتاب نگاشته شده است و با تأسف همچنان برخی می‌پندارند که معاویه از امام علی سیاستمدارتر بوده است؛ به پندار اینان، اگر حضرت علی علیه السلام دانش سیاسی فراگیر داشت، نمی‌بایست حکومتش چنین ناپایدار باشد و دشمنان بر وی چیره گردند! در حالی که نکاتی شایسته یادآوری است.

۱. اینکه یکی از عوامل فروپاشی حکومتها، ناآشنایی حاکمان با سیاست است بدین معنا نیست که هر فردی با سیاست آشناتر باشد حکومتش دوام بیشتر می‌یابد؛ چنان که از نظر علمی و تاریخی نمی‌توان ثابت کرد که همه حکومتهای طولانی را سیاستمداران برجسته، و حکومتهای کم‌دوام را

۱. ر.ک: همان، خطبه ۱۵، ۹۲ و ۱۳۶؛ الدلیل علی موضوعات نهج البلاغه، علی انصاریان، ص ۴۳۲-۴۹۳.

۲. این مبحث اقتباس از کتاب پیشوایی فرزند ابوطالب، یوسف غلامی، ص ۹۳-۱۰۰ می‌باشد.

زمامداران بی سیاست اداره می کرده اند.

۲. چنانکه تاکنون اشاره شد و از این پس نیز بیشتر ملاحظه خواهید کرد، کوتاهی حکومت فرزندان ابوطالب علیهم السلام ریشه در مشکلاتی داشت که پیشینیان برای حکومت آن حضرت پدید آورده بودند و هیچ یک به سیاست امام به وجود نیامده بود.

۳. در مقایسه و امتیازبندی میان حکومتها باید تعاریف و ازگانی که بر اساس آن، امتیازات معلوم می شود، مشخص کرد. باید نخست مفهوم «سیاست» و «شکست و پیروزی در سیاست» روشن شود. در آن صورت خواهیم دانست که کدام فرد، در عرصه سیاست ناکامیاب و کدام کامیاب بوده است.

هرگاه سیاست را فریبکاری، آلودگی به شیوه های غیرالهی و آمیختگی با دروغ و پیمان شکنی و استفاده از هر وسیله برای رسیدن به هدف، تعریف کنیم، هرگز روا نیست که با چنین معیار، حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام با کسی مقایسه شود. زیرا در آن صورت این مقایسه بدین معناست که آن حضرت علیه السلام در استفاده از این ابزارها، ناتوان تر از دیگری بوده است؛ حال آنکه مقام آن حضرت علیه السلام بسی ارجمندتر از آن است که از این ابزارها بهره جوید. و هرگاه «سیاست» به معنای «به سامان رساندن امور کشور و هدایت مردم به سوی حق» تعریف شود، شخصیت های سیاسی مانند معاویه بیگانه ترین فرد با سیاست شناخته خواهند شد.^۱

آنان که معاویه را سیاستمدارتر از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام می پندارند در حقیقت سیاست را همانند چرچیل و ماکیاول تعریف می کنند. به اعتقاد چرچیل «پیمان و وفای به عهد، در مقیاس های کوچک درست است، اما در سیاست و مقیاس های کلان، این عقاید موهوم است.»^۲ به گفته ماکیاول «صفاتمانند وفاداری، حفظ حرمت قول، درستی در رفتار و نیالودگی به نیرنگ ... شایسته انسانهاست و عکس آن، روش حیوان... اما در عصر ما یک شهریار دورانندیش برای موفقیت خود نباید خویشتن را پایبند این اصول انسانی کند.»^۳

این اعتقاد و نظریه، پدیده های نوپا نیست. پیشینه های کهن دارد که معاصران تبهکار عصر حضرت

۱. «سیاست» مصدر تازی از فعل «ساس یسوس» و به معنای تنظیم و تدبیر امور، سامان دادن کارهای مردم با ارشاد آنان به روش رهایی بخش بر اساس عدالت است. (ر.ک: لسان العرب؛ فقه سیاسی اسلام، ابوالفضل شکوری، ص ۷۶).

۲. سیری در سیره نبوی، مرتضی مطهری، ص ۹۲.

۳. خداوندان اندیشه سیاسی، مایکل ب. فاستر، ترجمه جواد شیخ الاسلامی.

موسی علیه السلام نیز پیرو آن بودند و می‌گفتند: قذافح الیوم من استعلی: ^۱ خوشبختی [و پیروزی] در سایه سلطه و چیرگی به دست می‌آید.

فرزند ابوطالب علیه السلام در افشای این مفهوم سیاست، چنین می‌فرماید:

ما در زمانی واقع شده‌ایم که اکثر مردم آن، فریبکاری را زیرکی و عاقلی می‌پندارند و ناآگاهان، ایشان را به تدبیر و چاره‌ورزی (سیاستمداری) نسبت می‌دهند. این چه قضاوتی است! خدا این نیرنگ‌بازان را بکشد! گاهی مرد کاردان آشنا به تحولات روزگار خویش، راه چاره را خوب می‌داند، ولی در برابر خود مانعی از امر و نهی خدا می‌یابد. پس آن چاره‌جویی ناروا را رها می‌کند، با اینکه بر آن توانایی کامل دارد. ولی آن بیباک لاابالی در امر دین، چنین فرصتی را غنیمت می‌شمرد و به مقصود پلیدش می‌رسد. ^۲

به خدا قسم! معاویه از من باهوش‌تر و با تدبیرتر نیست، ولی او فریبکاری و بزهکاری می‌کند. من [نیرنگ به کار نمی‌بندم، اما] به وسیله فریب و نیرنگ [نیز] اغفال نمی‌شوم و هیچ نیروی شدیدی موجب ضعف من نتواند شد. ^۳

در مفهوم ناروای سیاست، فرد سیاستمدار می‌تواند در سایه پایمال کردن همه اصول الهی و انسانی، به همه مقاصد سیاسی دست یابد، اما کسی که رضایت نمی‌دهد در قبال به دست آوردن هفت اقلیم، پوست جوی را به ستم از دهان موری درآورد، چگونه برای حفظ موقعیت سیاسی خود، حاضر می‌شود اصول الهی و ارزش‌های انسانی را نادیده انگارد و بر حفظ اصولی که خود پایمال کرده است، شعار دهد؟!

اصولاً یکی از شکوهای امام علی علیه السلام این است که معاویه را با او مقایسه می‌کنند. حضرت ضمن تقبیح عملکرد مردمان روزگار خود، دردمندانه می‌فرماید: «الدهر انزلنی ثم انزلنی، حتی یقال علی و معاویه!»

علی بن ابی‌طالب علیه السلام می‌توانست مدت زمانی کوتاه خواسته‌های نامشروع طلحه و زبیر را برآورد و معاویه را بر مسندش باقی بدارد و پیشتر از اینها، پیشنهاد عبدالرحمن بن عوف را بپذیرد

۱. طه (۲۰): ۶۴.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۴۱.

۳. همان، خطبه ۱۹۱.

که می‌گفت: «اگر تعهد بسیاری که به موازات سنت پیامبر، از روش ابوبکر و عمر پیروی کنی، خلافت را به جای اعطای آن به عثمان، به تو خواهم سپرد»؛ اما اگر وی چنین می‌کرد مفهوم عدالت و صداقت را برای همیشه از سیاست جدا می‌ساخت و بنیان سیاست را بر بی‌صداقتی و نیرنگ پایه‌گذاری می‌کرد و هرگز هیچ‌کس به استوارترین عهد و پیمان‌های دولتهای دادگر نیز اعتماد نمی‌نمود و هر فرمانروای تبهکاری می‌توانست پیمان‌شکنی خود را به آسانی توجیه کند و کسی نیز بر وی خرده نگیرد.

این زمان، هنوز برای شناخت شیوه سیاست و حکومت حضرت علی علیه السلام بسیار زود است و آدمیان به رغم پیشرفت در علوم گوناگون و تجربه انواع حاکمان، حاکمیت‌ها و حکومت‌ها، بدین زودی نخواهند دانست که او علیه السلام چه کرده، چه فرموده و چه خواسته است. آن حضرت علیه السلام خود در بستر شهادت فرموده است: «غداً ترون آیامی و یکشف لکم عن سرائری: ^۱ فردا مرا خواهید شناخت و به رازهای روزهای زندگی‌ام که اکنون بر شما پوشیده است، پی خواهید برد.» و نیز رسول برگزیده خداوند صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لولا انت یا علی لم يعرف المؤمنون بعدی: ^۲ اگر تو نبودی ای علی، پس از من مؤمنان شناخته نمی‌شدند.»

موانع و مشکلات حکومت علی علیه السلام

زمانی که علی علیه السلام به خلافت ظاهری رسید، انبوهی از دشواری‌ها پدید آمده بود و آثار منفی اجتماعی و حتی سیاسی توسعه فتوحات و کشتن عثمان آینده را تاریک تصویر می‌کرد. بخشی از مشکلات، که براساس سخنان امام علی علیه السلام در نهج البلاغه دلیل استتکاف امام از پذیرش خلافت شمرده می‌شود، عبارت است از: عدالت اقتصادی و اجتماعی، انحرافها و بدعتها و رفاه‌گرایی و تضعیف ارزشهای دینی.

۱. عدالت اقتصادی

خلیفه دوم، دیوان را براساس سوابق اسلامی افراد و ترکیب قبیله‌ای قرار داده بود. قریش بر غیرقریش، مهاجر بر انصار، عرب بر غیرعرب و موالی ترجیح داشتند؛ در حالی که در زمان پیامبر

۱. همان، خطبه ۱۴۹.

۲. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۵۲؛ احقاق الحق، ج ۱۵، ص ۶۶۵؛ ج ۱۷، ص ۱۶۸.

چنین نبود. این وضعیت در کنار بخشش‌های عثمان، فاصله غنی و فقیر را غیرقابل تحمل کرد. خمس غنایم، مالیات و جزیه سرزمین‌های فتح شده، که به همه مردم تعلق داشت، تنها در اختیار افراد و گروه‌های خاص قرار می‌گرفت.

بر اساس گزارش‌ها، عثمان یک پنجم غنایم آفریقا را - حدود ۲۰۰ تا ۵۰۰ هزار دینار - به مروان بخشید. به ابوسفیان هدایای ۲۰۰ هزار درهمی اعطا کرد. $\frac{1}{8}$ ثروت عبدالرحمن بن عوف، برادر خوانده و داماد عثمان، پس از مرگش میان چهار همسرش تقسیم شد و به هر یک ۸۰ هزار دینار رسید.^۱ امام علی علیه السلام در سخنرانی نخست خود، سیاست مالی برگرفته از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله را مطرح کرد؛ برتری مهاجر و انصار بر دیگران را معنوی خواند و فرمود: هر که دعوت خدا و رسول صلی الله علیه و آله را بپذیرد و به قبله مسلمانان نماز گزارد، از تمامی حقوق بهره‌مند می‌شود و حدود اسلام درباره همه اجرا خواهد شد. مخالفتها از همین جا آغاز شد و امام علیه السلام در برابر اصحاب معترض به این روش، که به سنت عمر استناد می‌کردند، فرمود: آیا روش و سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شایسته پیروی است یا روش عمر!^۲ بسیاری از مورخان نوشته‌اند: علت جدا شدن برخی اعراب از امام علی علیه السلام و پیوستن به صف مخالفان این بود که می‌گفتند: علی علیه السلام در تقسیم اموال ملاحظه اشراف را نمی‌کند و عرب را بر عجم و موالی آنها برتری نمی‌دهد.^۳

۲. عدالت اجتماعی

یکی از آثار فتوحات، اختلاط نژادهای مختلف بود. موالی یا اسیران آزاد شده در قیاس با عربها از حرمت اجتماعی و حقوق مدنی کمتر برخوردار بودند. جامعه، برتری عرب بر موالی را اصلی مسلم می‌پنداشت. این امر برای روحیه عدالت‌خواهانه امام علیه السلام مشکلی مهم بود. او از نظر دینی، هیچ دلیلی بر درستی این تبعیض نمی‌دید. در حالی که عمر فرمان داده بود بردگان عرب را از بیت‌المال آزاد کنند، امام علیه السلام هیچ تفاوتی میان بردگان عرب و عجم نمی‌گذاشت^۴ و هنگام تقسیم اموال، می‌فرمود: حضرت آدم نه غلام به دنیا آورد، نه کنیز، بندگان خدا همه آزادند... اکنون مالی نزد من است و من

۱. رک: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۲ به بعد؛ الفتوح، ج ۲، ص ۱۰۰ به بعد.

۲. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۸۴؛ نهج السعادة، ج ۱، ص ۲۲۹؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۳۷-۴۲ و ج ۱۶ ص ۲۳.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۳؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۴۱.

۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۳؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۴۱ و الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۴۲.

میان سفید و سیاه فرقی نخواهم گذاشت. او در پاسخ به اعتراض گروهی از عربها، فرمود: من در قرآن، برتری عرب بر عجم را ندیده‌ام.^۱

۳. انحرافها و بدعتها

انحرافات دینی و بدعتها مهم‌ترین مشکل حکومت امام علی علیه السلام بود. ناآگاهی جامعه از دین و نبودن برنامه منسجم در جهت روشنگری مردم، ابعاد این دشواری را پیچیده‌تر می‌ساخت. بسیاری از سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله متروک شده بود. بنیان این انحرافها در کنار بستر بیماری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، با شعار «حسبنا کتاب الله»، گذاشته شد و با سخن خلیفه اول در توجیه اشتباهاتش (پیامبر صلی الله علیه و آله با وحی یاری می‌شد، ولی دست من از وحی کوتاه است و به مصلحت‌اندیشی و اجتهادم عمل می‌کنم) به‌طور ضمنی مورد تأیید قرار گرفت. این روند نادرست در مرحله‌ای، به‌طور رسمی با بخشنامه‌ها و قوانین ویژه جلوگیری از نقل و نگارش حدیث، به اوج رسید. نتیجه طبیعی این کژروی گشایش راه نفوذ شبهه‌ها و انحراف آموزه‌های اسلام از مسیر اصلی بود. بدین سبب امام علی علیه السلام در برابر پافشاری مردم بر بیعت با وی، فرمود:

ما با مسایلی چند چهره [و پیچیده] مواجهیم؛ به‌طوری که دلها بر آن آرام نمی‌گیرد و عقول بر آن ثابت نمی‌ماند. افقها مه‌آلود و تاریک شده و صراط مستقیم و راه و روش سلوک زمان پیامبر صلی الله علیه و آله تغییر یافته است. و [با این اوضاع و احوال] بدانید که اگر دعوتتان را بپذیرم، بر طبق آنچه خود می‌دانم با شما رفتار می‌کنم و به سخن این و آن و نکوهش سرزنش‌کنندگان گوش فرا نخواهم داد.^۲

آن حضرت، در نامه‌ای به مالک، از آن سالها چنین یاد کرده است: دین اسیر دست شروران بود، هوسها و دنیای خود را از آن طلب می‌کردند.^۳

۱. نهج السعادة، ج ۱، ص ۱۸۹ و ۲۱۲؛ بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۰۶؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۲۷۱.

از جمله اشعار امام علیه السلام در نفی مسائل نژادی در شرافت انسانی و الهی این شعر است:

فلا تترك ما الانسان الابدینه	فلا تترك التقوی اتكالا علی الحساب
فقد رفع الاسلام سلمان فارس	وقد هجن الشرك الشریف ابالهب

۲. نهج البلاغه، خطبه ۹۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۹۱.

۳. ان هذا الذین قد کان اسیراً فی ایدی الاشرار یُعَمَلُ فیهِ بالهوی و تُطَلَّبُ به الدنیا. (نهج البلاغه، نامه ۵۳ و رک: خطبه ۱۸، ص ۸۸ و ۱۲۳؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۴۲؛ وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۱۹۳).

۴. رفاه‌گرایی و تضعیف ارزش‌های دینی

اشاره شد که پیدایش شکاف‌های اجتماعی از دوران خلیفه دوم آغاز شد. هم او بود که تبعیض در توزیع بیت‌المال را بدعت نهاد و گرایش‌های قومی را، که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شدیداً مخالف آن بود و با آن مبارزه می‌کرد، احیا کرد و برتری‌جویی قومی به صورت فراگیر و جذبی دوباره پدیدار گشت. در این میان، به ویژه ملت‌های غیرعرب مثل ایرانیان و رومیان بیش از سایر گروه‌ها و ملت‌ها تحقیر شدند؛ تا آنجا که شخص خلیفه از ورود آنان به مدینه جلوگیری کرد و ابن‌عباس و پدر و فامیلش را مقصر این کار معرفی می‌نمود.

بنابراین، تلاش برخی نویسندگان اهل سنت و برخی از متفکران شیعه که به عمد یا سهو، انحرافات را به نیمه دوم دوران حکومت عثمان مربوط می‌سازند نوعی توجه به روبناست و در حقیقت، بازتاب سیاست غلط عمر در این دوران خودنمایی جدی داشته است.

بعضی از نویسندگان معتقدند: استدلال خلیفه دوم در تبعیض در خصوص بیت‌المال، به آیه ۱۰ سوره حدید^۱ بود، ولی حقیقت خلاف آن است. زیرا اگر این آیه مجوز برتری مادی در دنیا بود بایستی رسول‌الله خود آن را قبل از عمر به کار می‌گرفت و به فرض بپذیریم، مستند عمر این آیه بوده، باید پذیرفت که خلیفه دوم «اجتهاد در برابر نص» را جایز می‌دانست. بنابراین، طبیعی بود که برای حل مشکلات جامعه اسلامی کاری بنیادین آغاز شود؛ هرچند خطر چنان جدی و شرایط به گونه‌ای آشفته بود که علی علیه السلام خود می‌فرمود: «خردها توان درک آن را ندارند.»^۲

بر همین اساس بعد از اینکه علی علیه السلام در روز دوم بیعت، برنامه فعالیت خود را در ترک تبعیض اعلان کرد، فردای آن روز مردم حاضر شدند و علی علیه السلام به کاتبش عبدالله بن ابی‌رافع فرمود: از مهاجران آغاز کن و به هریک سه دینار بده و پس از آن، در رتبه بعد با انصار همین‌گونه رفتار کن و نیز با هرکس از مردم که حاضر است از سرخ و سیاه همین سهم را بده. سهل بن حنیف گفت: ای امیرمؤمنان، این شخص تا دیروز غلام من بوده و امروز آزاد شده است. آیا به او نیز همین را می‌دهی که سهم من است؟! علی علیه السلام فرمود: سهم او با تو برابر است.

در این روز، طلحه، زبیر، عبدالله بن عمر، سمید بن عاص و مروان بن حکم و بعضی دیگر از

۱. لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلٌ أُولَئِكَ أَكْبَرُ مِنْ ذِي جُنْدٍ مِنَ الَّذِينَ آتَوْا مِنْ بَعْدِ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَغَدَا اللَّهُ الْخَسَنَى.

۲. ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۲۷۱.

مردان قریش حاضر نشدند. فردای آن روز که مردم در مسجد جمع شدند طلحه و زبیر به مسجد آمدند و در گوشه‌ای دور از علی علیه السلام نشستند. سپس مروان، سعید بن عاص و عبدالله بن زبیر به آن دو پیوستند و پس از آن، جمع دیگری از مردان قریش در جمع آنان حاضر شدند و مدتی با یکدیگر آهسته سخن گفتند. سپس، ولید بن عقبه به نمایندگی از جانب آنان نزد علی علیه السلام آمد و گفت: ای ابوالحسن! تو خود می‌دانی که از هر یک از ما فردی را [در جنگ‌ها] کشته‌ای و پدر خود من در بدر، به دست تو کشته شد و دیروز برادرم عثمان را نیز یاری ندادی تا کشته شد و پدر سعید بن عاص را نیز در جنگ بدر کشتی و پدر مروان را، هنگامی که عثمان او را پذیرفت، خوار ساختی؛ در حالی که ما با تو از نظر افتخارات قومی برابریم و همه ما همانند تو، فرزندان عبد مناف هستیم. از این رو تنها به شرطی با تو بیعت می‌کنیم که با ثروت ما، که در دوران عثمان به دست آورده‌ایم، کاری نداشته باشی و کشتگان عثمان را هم قصاص نمایی و الا اگر از ناحیه تو امنیت نداشته باشیم تو را رها ساخته، به شام می‌گریزیم.

علی علیه السلام فرمود: اما اینکه افرادی از شما در گذشته کشته شده‌اند، مسئولیت آن با من نیست، بلکه با خداست که فرمان جهاد داده است. اما اینکه با ثروت شما کار نداشته باشم، من حق ندارم که نه از شما و نه از غیر شما حق حقدار را باز نستانم.^۱

وقتی خلیفه سوم به بهای تزیین بیت‌المال مسلمانان به رفاه‌گرایی شدید روی آورد، بسیاری از کارگزاران و صاحب منصبان نیز چنین روحیه‌ای یافتند و به تدریج این روحیه به فرهنگ تبدیل شد؛ فرهنگی که حقیقتاً با فرهنگ جامعه جاهلی مقایسه می‌شد. امام علیه السلام در یکی از خطبه‌های خود، با تأکید بر این نکته، جامعه عصر خلافت خویش را چون جامعه جاهلی معرفی می‌کند و یادآور می‌شود این جامعه باید غربال شود. آنان که پیش افتاده‌اند، بازگردانده شوند و کسانی که واپس مانده‌اند، پیش‌برده شوند.

وقتی کسانی چون ابن مسعود، دانشمند و مفسر بزرگ قرآن، تنها به خاطر دفاع از بیت‌المال مسلمانان و تن دادن به تقاضاهای غیرمنطقی اطرافیان خلیفه، با وضعی دلخراش تنبیه و از مسجد بیرون رانده شود؛ وقتی شخصیت‌های ارجمندی چون عمار یاسر، که پیامبر او را معیار حق بودن جبهه نبرد شمره، فقط به خاطر انتقاد از کارگزاران حکومت مورد اهانت و ضرب و شتم قرار گیرد؛

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۷۵.

وقتی ابوذر به خاطر حمایت از حقوق ستمدیدگان به صحرایی خشک و تهی از هرگونه امکانات تبعید شود، طبیعی است که پسرخانه خلیفه، عبدالله بن عامر، که از فرط بیگانگی با اسلام در اولین خطبه‌اش هنگام تلاوت آیه «الحمد لله الذی خلق السماوات و الارض فی ستة ايام»، «سته ايام» را «سته سنوات» خواند، فرماندار شود؛ عبدالله بن سعد ابی سرح، که مورد غضب خدا و رسولش بود، والی مصر گردد؛ پسرعموی خلیفه، مروان بن حکم، که رانده شده پیامبر صلی الله علیه و آله و شیخین به شمار می‌آمد، به مدینه فراخوانده شود و منصب وزارت و مشاور خلیفه یابد.

به دلیل برخورد شدید حکومت با مخالفان، که بسیاری از آنها سابقه سالها جهاد در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند، سخن حق و دفاع از معروف و عمل براساس ارزش‌ها به فراموشی سپرده شد.^۱ امام علیه السلام در جای دیگر از این انحراف به روشنی پرده بر می‌دارد و می‌فرماید: شما در زمانی به سر می‌برید که گوینده حق اندک است؛ زبان در گفتن سخن راست ناتوان است؛ طرفداران حق خوار و مردم به نافرمانی گرفتارند؛ جوان جامعه بدخو و پیرش گنهکار است؛ دانشور مردم دورو و قاری آنها سودجوست؛ نه خردشان سالمند را حرمت می‌نهد و نه توانگرشان مستمند را یاری می‌کند.^۲

معضل کارگزاران فاسد و استانداران بی‌لیاقت، مشکل نو مسلمانان ناآشنا با الفبای اسلام، مشکل منافقان که پیکار با آنان از پیکار با کفر و شرک مشکل‌تر است و حتی گاه ناممکن می‌نماید،^۳ ابعاد دیگری از دشواری‌های دوران حکومت امام علی علیه السلام است که در تحمیل جنگ‌های داخلی بر آن حضرت نقش اساسی داشت.

علل ناخشنودی از حکومت علی علیه السلام

موضع سرسخت علی علیه السلام در حکومت و کوشش در جهت اجرای کامل عدالت در همه ابعاد، سبب ناخشنودی و مخالفت بسیاری از مسؤولان حکومت‌های پیشین و حتی برخی از یارانش شد. کنارنهادن روش شیخین در تقسیم بیت‌المال که مردم سالها به آن خو گرفته بودند، اساس قراردادن

۱. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۷-۴۴.

۲. ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۱۶، ۱۹۲ و ۲۳۳.

۳. امام علی علیه السلام در یکی از نامه‌هایش به محمد بن ابی بکر نوشت: «پیغمبر به من فرمود: من بر امتم از مؤمن و مشرک نمی‌ترسم. زیرا خداوند مؤمن را به سبب ایمانش باز می‌دارد و مشرک را به خاطر شرکش خوار می‌کند؛ ولی بر شما از هر منافق دلی دانا زبان می‌ترسم که آنچه می‌پسندید می‌گوید و آنچه ناشایست می‌دانید انجام می‌دهد. (همان، نامه ۲۷).

مساوات در حقوق و رعایت استحقاق‌ها، برتری ندادن اشراف و عرب بر دیگران و ترک تسامح در برابر سران قبایل، آن‌طور که رسم پادشاهان و سیاستمداران است، کار آسانی نبود.^۱ می‌فرمود: تا پایان روزگار و تا زمانی که ستاره‌ای در آسمان به سوی ستاره دیگر رود، اگر مال از آن من بود، آن را به‌طور مساوی تقسیم می‌کردم؛ در حالی که این مال به خدا تعلق دارد و باید بر طبق فرمان وی مصرف شود.^۲

در اندیشه امام علیه السلام روغن چراغ بیت‌المال مسلمانان حتی نباید برای لحظه‌ای صرف کار شخصی شود و نزدیک‌ترین بستگان خلیفه با اسیران آزادشده ایرانی و آفریقایی که تازه اسلام آورده‌اند، در حقوق و مزایا مساوی‌اند و استحقاق و قابلیت‌ها ملاک اصلی مسؤلیت‌هاست.

طلحه و زبیر، صاحبان مطامع دنیوی و طرفداران جدی تبعیض نژادی در اولین اقدام‌های عملی، وقتی که علی علیه السلام حاضر به سازش و انعطاف نشد - زیرا امام علیه السلام بر سر اصول و ارزش‌ها با کسی معامله نمی‌کرد - نقض عهد کردند (ناکثین) و منافقانه به بهانه عمره رهسپار مکه شدند تا با پیوستن به عایشه، چاره‌ای بیندیشند.

در چنین موقعیتی، که بیشتر سران در خطرند و در پی بهانه می‌گردند، طبیعی است که عجیب‌ترین حوادث تاریخ اتفاق افتد^۳ و آنها که آشکارا به کشتن عثمان فتوا داده، مردم را علیه او برانگیخته بودند و یا یهودی و کافر خواندند و حتی از دفن او در گورستان مسلمانان جلوگیری کردند، پرچم خونخواهی برافرازند. در مکه افراد سرشناس، سرمایه‌داران، سیاسیون برکنار شده، ریاست‌طلب‌های نالایق، مجرمان و ناراضیان از عدالت، گرد آمدند و به تجهیز سپاه - جنگ جمل - علیه امام علیه السلام پرداختند.^۴ ام‌سلمه همسر پارسای پیامبر بعد از خدیجه، عایشه را از رفتن به بصره نهی کرد و گفت: رفتن او خلاف دستوری است که قرآن به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داده است - و قُزْن فی بیوتکُنَّ - اما عایشه به عنوان نظریه‌پرداز وضعیت جدید به همراه طلحه و زبیر به سمت بصره

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۹۷؛ بهارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۳۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶.

۳. ر.ک: الدلیل علی موضوعات نهج البلاغه، ص ۷۲۲-۷۲۷، موضوع بیت‌المال و مصرف آن.

۴. ر.ک: المعیار و الموازنه در برتری امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ابوجعفر محمد بن عبدالله اسکافی معتزلی، ترجمه محمود

مهدوی دامغانی، ص ۳۷ به بعد؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۱۷؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۱۴.

حرکت کرد. ام سلمه کوشید با یاد کردن سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام نزد هر دوی آنها، او را از رفتن بازدارد؛ اما عایشه با پذیرش فضایل امام و اعتراف به اینکه سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله را به خاطر دارد، گفت: من برای نصیحت و اصلاح می‌روم نه جنگ با علی.

شعله آتش جنگ صفین به وسیله قاسطین (ستمگران) نیز به همین دلیل بر افروخته شد. معاویه که از به زیر سلطه درآوردن تمامی قلمرو حکومت اسلامی ناامید شده بود، فرمان داد به امام علی علیه السلام بنویسند که شام و مصر را برای او بگذارد تا وی را به عنوان خلیفه به رسمیت بشناسد. امام علیه السلام که تلاش‌های مسالمت‌آمیز و صلح‌جویانه را بی‌نتیجه یافته بود، به او نوشت: پیشتر نیز چنین تقاضایی از من کرده‌اند، ولی نپذیرفتم و چنین نخواهد شد. خداوند مرا به گونه‌ای نخواهد دید که همراه کنندگان را یاور گیرم.^۱

امام در برابر کسانی که تقاضا کردند گذشته افراد را نادیده بگیرد و با اموال نامشروع کار نداشته باشد، فرمود: حق، مسلم و ثابت است و مرور زمان بر آن تأثیر نمی‌نهد... اینکه به گذشته توجه نکنم در اختیار من نیست، وظیفه‌ای است که خداوند به عهده من گذاشته است. این سخت‌گیری در عدالت سبب شد حتی برخی از دوستان حضرت او را رها کرده، به جبهه مقابل پناه برند و به تحریک معاویه بپردازند. مالک اشتر، در بیان علت فرار گروهی از یاران امام به سوی معاویه، می‌گوید: تو آنها را به عدل مؤاخذه و میان آنان به حق رفتار کردی و سهم فرودستان را چنان که باید، پرداختی؛ جمعی از همراهانت، از اجرای حق درباره خویش، زبان به شکوا گشادند و از عدل، بدان سبب که آنها را فرا گرفته بود، اندوهگین گشتند. از سوی دیگر، رفتار معاویه با ثروتمندان باعث شد گروهی از مردم به دنیا‌گرایی یابند و به او بپیوندند. کسانی که جویای دنیا نباشند اندک‌اند و بیشتر مردم از حق گریزانند.^۲

معاویه که در سیاست و فریبکاری بی‌نظیر بود به خوبی می‌دانست دیر یا زود نوبت حسابرسی وی فرا می‌رسد. بنابراین به بهانه کشته‌شدن عثمان، جنگ صفین را به راه انداخت.^۳ امام علیه السلام که از سیاست‌بازی معاویه و اغراض نهفته‌اش کاملاً آگاه بود در سخنانی به افشای اهداف وی پرداخت و فرمود: سبب حقیقی جنگ ما با شامیان دشمنی آنان با اسلام و سنت پیامبر است. حرکت سپاه شام،

۱. واقعه صفین، نصر بن مزاحم منقروی، ص ۵۲.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۹۷؛ بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۳۳.

۳. ر.ک: الدلیل علی موضوعات نهج البلاغه، ص ۴۳۷ - ۴۴۰؛ بیست‌گفتار، مرتضی مطهری، ص ۱۹ - ۲۰.

ادامه حرکت احزاب سیاسی علیه اسلام و دنباله جنگ خندق در عصر پیامبر ﷺ به شمار می‌آید.^۱ فتنه خوارج (مارقین) نیز از ضعف فکری این گروه از مسلمانان و ناآگاهی آنان از سنت پیامبر ﷺ و حقیقت قرآن سرچشمه می‌گرفت. درگیری‌های غیرضروری خلفا و برنامه نداشتن آنان برای تبلیغ و تبیین صحیح دین و در نتیجه شکوفا نشدن استعداد عقلانی و منطقی مسلمانان سبب شده بود تا عقاید دینی گروه‌هایی از مسلمانان، با جهالت و تعصب خشک بیامیزد و به راحتی ابزار دست سودجویان شوند. دین‌باوران جاهلی که محکم به ظاهر اسلام چسبیده، روح و گوهر آن را نیافته بودند،^۲ اندیشه‌ای محدود و بسته داشتند و به تعبیر امام علی علیه السلام باید اسلام از ابتدا برای آنها تبیین می‌شد. شاهد این جهالت، پشیمان شدن $\frac{2}{3}$ آنان (حدود هشت هزار نفر) در پی سخنرانی امام علیه السلام و نمایندگانش در همان اردوگاهی است که برای جنگ با امام برپا کرده بودند. امام علیه السلام راهنمایی و آشنا ساختن آنان با حقیقت دین را نخستین وظیفه خود به‌شمار آورد و با همه کجروی‌ها و فتنه‌انگیزی‌هاشان تا وقتی به‌طور رسمی به مبارزه مسلحانه پرداختند، با آنان نبرد نکرد. آن حضرت پس از فراغت از کار آنان، از وجود این گروه در دوره‌های بعدی اسلام نیز خبر داد،^۳ ولی دیگران را از جنگ با آنها بازداشت و فرمود: من با بصیرتی که داشتم خطر اینان را برای دنیای اسلام احساس کردم و جز من هیچ‌یک از مسلمانان جرأت نمی‌کرد چشم این فتنه را برون آورد.^۴ امام خطر نفاق، دنیاگرایان و ریاست‌طلبان را یادآور شد و فرمود: پس از من خوارج را مکشید. زیرا آنکه به طلب حق درآید و راه خطا پیماید، همانند آن نیست که باطل می‌جوید و بدان دست‌گشاید.^۵

سیره علی بن ابی‌طالب علیه السلام و سیمای حکومت علوی
امام علی علیه السلام، فرصت نیافت تا در خلافت چهار سال و نه ماهه خود، اوضاع نابسامان جامعه اسلامی

۱. تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ص ۲۲۳. (به نقل از وقعه صفین، ص ۹۴ به بعد)

۲. ر.ک: جاذبه و دافعه علی علیه السلام، مرتضی مطهری، ص ۱۱۴ به بعد.

۳. [لما قتل الخوارج فقیل له: یا امیرالمؤمنین هلک القوم باجمعهم قال علیه السلام: کلا و الله انهم نطف فی اصلاب الزجال و قرارات نساء. کلما نجم منهم قرن قطع حتی یکون آخرهم لصوصاً سلابین. (نهج البلاغه، خطبه ۶۰).]

۴. ر.ک: همان، خطبه ۹۲؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۱۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۵ به بعد؛ الارشاد، ص ۲۶۰ به بعد.

۵. لا تقتلوا الخوارج بعدی فلیس من طلب الحق فأخطاه کمن طلب الباطل فادرکه. [یعنی معاویه و اصحابه]. (نهج البلاغه،

خطبه ۶۱).

را به طور کامل چون زمان پیامبر صلی الله علیه و آله سازد؛ ولی انحرافات که می‌رفت چهره اسلام را نزد انسانهای آزاده جهان مخدوش و تنفرآور کند، زدود و دل‌های مشتاق مدینه فاضله رسول الله صلی الله علیه و آله را امیدوار ساخت.

امام در روزهای اول خلافت به دوستانی که از بیعت نکردن افرادی چون سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر اظهار نگرانی کردند، فرمود: کسانی را که به من و رهبری ام احساس نیاز نمی‌کنند، رها سازید. هرکس نمی‌خواهد با من بیعت کند، به شرط اینکه بر ضد مسلمانان برنخیزد و فتنه برپا نکند، به خود واگذارید. او در بیانی دیگر فرمود: کسی را که نخواست در قلمرو و حکومت عدل پرور من بماند، از رفتن به شام و پیوستن به معاویه باز مدار.

آزادی و آزادی در نظر امیرمؤمنان علیه السلام تا آنجا محترم بود که در لحظات حساس و خطیر نیز رعایت این اصل مقدس را فراموش نکرد و در تمام جنگ‌ها مردم را در پیوستن به لشکر خویش آزاد گذاشت. میان آزادی فردی و آزادی جامعه مرزی دقیق قائل بود. پس از واقعه صفین و حکمیت، که خوارج از جمع طرفدارانش جدا شدند، تا وقتی این گروه به شزانیگری و کشتار مردم دست نیالودند، نه تنها آنها را به حال خود رها ساخت، سهم آنان از بیت‌المال را نیز قطع نکرد. زیرا می‌خواست هرکس تا آنجا که به صلاح اجتماع زیان نمی‌رساند، آزاد باشد.

در جنگ جمل، پس از چندین بار مذاکره شفاهی و فرستادن نماینده، به عایشه، طلحه و زبیر نامه نوشت و همه آنچه ضرورت داشت توضیح داد و گاه که از طرف یاران و سربازانش درباره تأخیر جنگ مورد انتقاد قرار می‌گرفت، می‌فرمود: به خدا قسم، هر روز که جنگ را به تأخیر می‌اندازم، بدان سبب است که امید دارم گروهی از ایشان به جمع ما بپیوندند و هدایت شوند و... این برای من از کشتارشان در راه گمراهی بهتر است؛ در حالی که آنها در این صورت به جرم گناهانشان گرفتار می‌شوند.^۱ پس از بی‌نتیجه ماندن تأخیرها، ملاقات‌ها، مذاکره‌ها و نامه‌ها، امام علیه السلام قرآنی به دست گرفت و از اصحابش خواست یک تن که آماده شهادت است کتاب خدا را نزد «سپاه جمل» ببرد و آنها را به عمل به قرآن فرا خواند. جوانی قرآن از امام علیه السلام گرفت و به سوی دشمن شتافت. آنها پس از شنیدن گفته‌هایش، وی را کشتند. با همه اینها امام علیه السلام صبر کرد تا دشمن جنگ را بپاگذارد. آنگاه «شجاعانه» و «قاطعانه» وارد جنگ شد و فرمود: *أَخِرُّ الدَّوَاءِ الْكَرْبِيَّ*.^۲ آن حضرت به فرزندش، که پرچمدار نبرد بود، فرمود: اگر کوه‌ها

۱. همان، خطبه ۵۵.

۲. همان، خطبه ۱۶۸.

متزلزل شدند، تو استوار باش! دندانها را بر هم فشار و کاسه سرت را به خدا عاریت سپار! پای در زمین کوب و چشم بر کرانه سپاه نه و بیم بر خود راه مده و بدان که پیروزی از سوی خداست.^۱ در فراسوی جنگ جمل زمانی که زبیر کشته شد و شمشیر وی را نزد امام علیه السلام آوردند آن حضرت از شدت اندوه بی قرار شد و از خدمات او به رسول خدا صلی الله علیه و آله و اسلام یاد کرد.^۲ گو اینکه سابقه درخشان و کوشش مفید دشمن ترین افراد را نیز فراموش نمی کند.

خلیفه دوم به سفارش ابوبکر، بزرگان صحابه را از ترس فتنه انگیزی یا ... همیشه در مدینه زیر نظر داشت. امام علی علیه السلام هرگز بدین اقدام دست نیازید. وقتی طلحه و زبیر، پس از یأس از شرکت در دستگاه خلافت، به فتنه انگیزی روی آوردند و از امام اجازه سفر به مکه خواستند، حضرت علیه السلام فرمود: ترجیح می دهم در مرکز نزدم بمانید. وقتی آنها بر تصمیم خود پای فشردند، فرمود: با اینکه خوب می دانم قصد حج و عمره ندارید، شما را به ماندن در مدینه مجبور نمی کنم.

امام علی علیه السلام در کنار توصیه به لزوم رعایت آزادی زیردستان، حس آزادی خواهی و آزادگی، وجدان بشری و شخصیت انسانی را در طبقات محروم و زیردست بیدار، و آنها را به صیانت از آزادی تشویق می کند.^۳ از نظر امام علیه السلام آزادی تنها معنای مقابل بردگی نیست، بلکه مقصود آزادگی و شخصیت در برابر ضعف و زبونی است. به اعتقاد علی بن ابی طالب علیه السلام انجام وظایف و تکالیف اجتماعی، اگر برگرفته از حس مسؤولیت و آن نیز برگرفته از آزادی و استقلال کامل در اراده و عمل نباشد، مردم معتقد به همکاری در راه خوشبختی مشترک و ایجاد تمدن نخواهند بود و این اعتقاد به مسؤولیت و آزادی در همکاری است که پایه و اساس سعادت اجتماع را تشکیل می دهد. امام علیه السلام بر مردمی که در شهر «انبار» به استقبالش شتافتند و طبق آداب و رسوم عصر ساسانی در برابرش به خاک می افتادند، فرمود: چه گناه بی لذتی مرتکب می شوید! زجر می کشید، خود را خوار می کنید و با تعظیم به بنده خدا به خداوند شرک می ورزید.

او برای تعظیم شخصیت انسانی مردم و تعیین حدفاصل آزادی فرد و جامعه و حقوق مردم، فرمان داد هر یک از والیان هنگام ورود به مقر فرمانداری در مسجد شهر در محضر عموم بر منبر

۱. تزول الجبال ولا تنزل. عض علی ناجذک. اعر الله جمجتک. تد فی الارض قدمک. ارم ببصرک اقصی القوم. و غض بصرک و اعلم ان النصر من عند الله سبحانه. (همان، خطبه ۱۱).

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۴۴.

۳. ر.ک: الدلیل علی موضوعات نهج البلاغه، ص ۵۴۳-۵۵۷، ۶۹۲-۷۰۳ و ۷۱۸-۷۲۱.

قرار گیرد و متن فرمان حکمرانی‌اش را بر مردم بخواند، تا همه بدانند حاکم و مردم در برابر هم از چه حقوق و تکالیفی برخوردارند؛ تا حاکم از حدود خود تجاوز نکند و مردم به وظایف خود آشنا باشند. چنین حاکمی اگر از آنچه با مردم پیمان بسته بود تخلف می‌کرد، مردم حق داشتند فرمانش را نخوانند و از او به امام شکایت برند. در تبیین رابطه حقوق مردم با حاکم اسلامی می‌فرمود:

آگاه باشید، حق شما بر من این است که مگر در مواردی خاص، مانند جنگ، رازی را بر شما پوشیده ندارم؛ جز در حکم شرعی، کاری را بدون مشورت با شما انجام ندهم و در رساندن حقی که بجاست کوتاهی نکنم.... اما حق من بر شما پیروی و فرمانبرداری است؛ چون شما را خواندم درنگ مکنید؛ در آنچه صلاح است پای پس مگذارید و در سختی‌های راه حق فرو روید. اگر چنین پایدار نباشید، کسی نزد من خوارتر از کج رفتار شما نخواهد بود و کیفر او را سخت گردانم و رخصت رهایی را از من نخواهد شنود.^۱

مراقبت بر عدالت در توزیع غنیمت و ثروت، دیباچه حکومت امام علیه السلام بود. زمانی که اطلاع یافت فرماندار بصره بخشی از اموال عمومی مسلمانان را برداشته و به مکه گریخته است تا در مصارف شخصی هزینه کند، به او نوشت:

اگر اموال را برنگردانی وظیفه‌ام را در برابر خدا نسبت به تو انجام خواهم داد و با این شمشیر تو را خواهم زد. شمشیری که هیچ‌کس را نزد من، مگر اینکه به دوزخ رهسپار شد. به خدا سوگند، اگر کار تو را حسن و حسین کرده بودند، خواهش و التماسشان در اراده من هیچ اثری نمی‌گذاشت؛ تا زمانی که حق را از آنان بستانم و باطلی را که به سبب ستمشان پدید آمده نابود گردانم.^۲

او به فرماندارانش نوشت: قبل از اینکه به فکر دریافت مالیات باشید، بر آن شوید که زمین را آباد و وسایل کشت و زرع فراهم سازید. مبادا کسی را به گناه ندادن زکات تازیانه زنید یا حبس کنید. اگر شتری آبستن در اموال عمومی است، مبادا آن را به کار گیرید یا سوارش شوید. برخوردار علی علیه السلام با برادرش عقیل و دخترش ام‌کلثوم به روشنی نشان‌دهنده مراقبت پیوسته وی بر عدالت است. همواره بر عملکرد کارگزاران نظارت جدی داشت. با آنکه نخست سخت می‌کوشید تا

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۰.

۲. همان، نامه ۴۱.

از میان گروه‌های مردم، شایسته‌ترین فرد را به کار گمارد، به‌طور پنهانی بر کارها نظارت می‌کرد تا کمترین فرصتی برای ستم و تضييع حقوق مردم فراهم نشود. در دوران خلافت عثمان به او می‌فرمود: **والله لو ظلم من عمالک حيث تغرب الشمس لکان ائمه مشترکاً بینہ و بینک**^۱؛ به خدا سوگند، اگر فردی از کارگزارانت، در مغرب‌گاه، ستم کند گناهِش میان او و تو مشترک است.

امام علیه السلام با این کردار چهرهٔ جذاب و نیک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به مردم، به‌ویژه نسل جدید، نشان داد.

علی علیه السلام به مأموران دریافت مالیات دستور می‌داد: وقتی بر مردم وارد شدید، سلام کنید و تحیت بفرستید و با نهایت ملایمت بگویید: **بندگان خدا، ولی خدا ما را فرستاد تا اگر در اموال شما حقی برای خدا یافت می‌شود، به ما تسلیم کنید. سپس از یک‌ایک پرسید: آیا نزد تو حقی برای خدا هست؟ اگر گفت نه، رهایش کنید؛ و اگر گفت آری، بدون اجازه‌اش حیوان بارکش او را نگیرید و اگر خواست غله را با شما قسمت کند، وی را در انتخاب قسمتی که میل دارد آزاد بگذارید... زنهاری کسی را تهدید نکنید و مترسانید.**^۲

چکیدهٔ اصول اسلام، که عمیق‌ترین تحول را در جزیرهٔ العرب به وجود آورد، این بود که فرزند آدم ارزش دارد و نفس کریم و خوی پسندیده‌اش ملاک فضیلت او به شمار می‌آید. بر پایهٔ این اصول، بلال سیاه و فقیر، سلمان فارسی تهیدست، عمار بن یاسر، مقداد اسود و ابوذر بیابانگرد نه تنها با توانگران و زورمندان و نجبای عرب برابرند، به سبب تقوا از آنها برترند. در اولین سخنرانی، که مهم‌ترین برنامهٔ حکومتی‌اش را بیان می‌کرد، پس از توجه‌دادن به قرآن، به عنوان محور میثاق اسلامی و قانون اساسی، بر اجرای احکام الهی تأکید ورزید؛ از فزونی «حرمت مسلمان» بر دیگر حرمت‌ها و وظیفهٔ متقابل اهل اخلاص و توحید در پرهیز از ستم به یکدیگر سخن راند و سپس فرمود: **خدا را، در حق [آبادانی] شهرهایش [و رعایت حرمت] بندگانش پروا دارید که شما حتی از سرزمین‌ها و چهارپایان بازخواست می‌شوید...**^۳

با آنکه همواره از معاصرانش می‌خواست که بدون اندیشه به کاری نپردازند و تا به روشنی راه و

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۹، ص ۱۵.

۲. الدلیل علی موضوعات نهج البلاغه، ص ۷۲۳ و ۷۲۴.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۷.

پاکی انگیزه اطمینان نیافته‌اند رهرو هر ندایی نشوند، هیچ‌گاه اشخاص را به خاطر طرز تفکر و اندیشه‌شان محکوم نکرد و دشمن نپنداشت. در سراسر عصر امیرمؤمنان علیه السلام هرگز گزارش نشده است که آن حضرت از مردم خواسته باشد که سخنان او را ناآگاهانه بپذیرند و با ناهشیاری، طرح‌های او را دنبال کنند و بر وی و کارگزارانش انتقاد نگیرند. به قیمت رنج خویش، از شیوه صحیح تربیت اسلامی در هیچ زمینه‌ای فاصله نگرفت و زمانی که در حضور جمعیت، کسی بر وی خرده می‌گرفت، به سخنش گوش فرا می‌داد؛ هرچند انتقادش با اهانت و تندی همراه باشد. با این همه، نبرد با ناکثین، قاسطین و مارقین نشان می‌دهد که علی بن ابی‌طالب علیه السلام انتقادی را که بر گرفته از قدرت‌طلبی، کینه‌توزی و توطئه است، نمی‌پذیرد.

افسوس که این اصول و معیارهای الهی بعد از پیامبر، نادیده گرفته شد. در ترور خلیفه دوم، با آنکه قاتل جان سالم بدر نبرد و به شدیدترین شکل نتیجه‌کردارش را دید فرزند خلیفه چند تن دیگر را به همین بهانه به ناحق کشت؛ که یکی از آنان هرمزان، مسلمان عجم بود. امام علیه السلام بر خلیفه سوم، درباره‌ی زیر پا نهادن خون هرمزان، هشدار داد؛ اما عثمان با آنکه در آغاز خلافت پذیرفت خلیفه‌زاده را قصاص کند، از کیفر قاتل چشم پوشید. وقتی امام علی علیه السلام به خلافت رسید، در پی مجازات فرزند عمر (عبدالله) برآمد تا او را کیفر دهد. او می‌فرمود: اگر بر این فاسق دست یابم، وی را قصاص خواهم کرد. سرانجام خلیفه‌زاده پس از گریز به شام، در میدان صفین به دست یاران امام علی علیه السلام کشته شد.

امام علی علیه السلام در نامه‌ای به والی خود در حجاز نوشت: در هر بامداد و شام ساعتی برای رسیدگی به امور مردم معین کن، خود پرسش‌های آنها را پاسخ ده و نادان و گمراهشان را متوجه‌ساز. با دانشمندان در تماس باش. جز زبانت واسطه‌ای بین خود و مردم قرار مده و جز چهره‌ات حاجبی مپذیر.^۱

به مالک‌اشتر نوشت: برای ارباب رجوع وقتی را در نظر بگیر و خود به رفتاری‌های آنان رسیدگی کن. برای این موضوع مجلسی عمومی برپاساز و در آن مجلس، برای خدایت که تو را آفریده و به این مقام رسانده است، فروتنی کن. در این موقع، ارتش و مأموران را از برابر چشم مردم دور ساز تا بدون هراس با تو سخن گویند. زیرا پیوسته از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: هرگز ملتی به قداست و

۱. همان، نامه ۶۷ و نیز ر.ک: الدلیل علی موضوعات نهج البلاغه، ص ۶۹۴-۷۰۲.

پاکی نخواهد رسید، مگر آنکه در میان آنها حق ضعفا بدون هراس و لکنت، از نیرومندان گرفته شود. امام علی علیه السلام هرگز دوستان، خویشاوندان و خاندان خود را بر دیگران مقدم نمی‌داشت و حاضر نبود هیچ‌یک از یاران و بستگانش از عنوان خلافت به ناروا استفاده کند. اگر برای خرید به بازار می‌رفت، می‌کوشید کسی را بیابد که او را نشناسد.

با آن همه گرفتاری‌های طاقت‌فرسا، ذخایر گرانبهایی از معارف الهی و علوم اسلامی در میان مردم به یادگار نهاد. در مسایل گوناگون عقلی، دینی و اجتماعی، حدود ۱۱ هزار سخن کوتاه از آن حضرت علیه السلام باقی مانده است. معارف اسلام را با زیباترین عبارتها و روان‌ترین بیان در سخنرانی‌های خود تبیین کرد. با آنکه بر ارتقای سطح زندگی مادی و رفاه مردم تأکید می‌کرد، هیچ‌گاه توسعه اقتصادی را بر توسعه فرهنگی مقدم ندانست و همواره می‌فرمود: ان الناس الى صالح الادب، احوج منهم الى الفضة و الذهب؛^۱ بدون تردید مردم به فرهنگ و ادب صحیح نیازمندترند تا به طلا و نقره. برای فرزند ابوطالب علیه السلام هیچ چیز ارجمندتر از تبلیغ زلال آیین محمد امین صلی الله علیه و آله و تربیت امت او نبود. نوشته‌اند در پی این هدف، گاه زمانی طولانی - بدون توقف - سخنرانی می‌کرد و زمانی نیز در میان سخنرانی از شدت تأثر می‌گریست. گفته می‌شود که آنچه امروز از کتاب شریف نهج البلاغه در دست است تنها یک بخش از ده قسمت سخنان حضرت ابوالحسن علی علیه السلام است و یکی از برجستگی‌های آشکار دوران کوتاه حکومت آن حضرت، که نتیجه ابتدای حاکمیت بر امامت و ولایت الهی دانسته شده است، این بود که حتی اشتغال طولانی به جنگ نیز، امام علیه السلام را از فعالیت جدی فرهنگی باز نداشت.^۲

امام علی علیه السلام نخستین مسلمانی است که در فلسفه الهی اندیشید. به سبک استدلال آزاد و برهان منطقی سخن گفت و مسایلی نوین را که تا آن روز در میان فلاسفه جهان مورد توجه قرار نگرفته بود، طرح کرد. او به این امر بسیار اهمیت می‌داد و چنانکه اشاره شد در بحبوه جنگ‌ها نیز به بحث علمی می‌پرداخت.^۳ رجال دینی و دانشمندان اسلامی بسیار تربیت کرد. پارسایان و عارفان بزرگی

۱. فررال حکم، آمدی، ش ۳۵۹.

۲. پیشوایی فرزند ابوطالب، ص ۱۲۳ و ۱۲۴.

۳. رک: الدلیل علی موضوعات نهج البلاغه، ص ۲۳۶ - ۷۱۴؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۳۱؛ شرح نهج البلاغه.

ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۸۱ به بعد؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۶۵.

چون اویس قرنی، کمیل بن زیاد، میثم تمار در شمار پرورش یافتگان مکتب علی علیه السلام جای دارند؛ عارفان و دانشمندانی که مصادر عرفان شناخته شده‌اند و برخی از آنها علم فقه، کلام، تفسیر و قرائت را بنیاد نهادند.^۱

وصیت‌نامه امام علی علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا ما اوصی به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب...: این چیزی است که علی پسر ابوطالب وصیت می‌کند. علی به وحدانیت خدا گواهی می‌دهد و اقرار می‌کند که محمد بنده و پیامبر خداست. خدا او را فرستاده تا دین خود را بر دین‌های دیگر غالب گرداند. همانا نماز و عبادت و حیات و ممات من از آن خدا و برای خداست. شریکی برای او نیست. من به این امر شده‌ام و تسلیم خداوند و اولین مسلمانم. فرزندم حسن، تو و همه فرزندان و اهل بیتم و هرکس را که این نوشته من به وی برسد، به امور زیر توصیه و سفارش می‌کنم. تقوای الهی در نظر داشته باشید و جز بر آیین اسلام، زندگی را به آخر نرسانید و به ریسمان خداوند چنگ زنید و از تفرقه و خودرأیی بپرهیزید. زیرا از پیامبر خدا شنیدم که می‌گفت: اصلاح بین افراد از نظر ثواب برتر است از یک‌سال نماز و روزه، و فساد بین افراد موجب دوری از رحمت خدا و زوال دین است. و لاحول و لا قوة الا بالله العظیم.

خویشاوندانتان را فراموش نکنید و با آنان نیکی و احسان کنید تا خداوند حساب را بر شما آسان سازد. خدا را، خدا را، درباره ایتام [در نظر بگیرید]. مبادا گرسنه و بی‌سرپرست بمانند.

خدا را، خدا را، درباره همسایگان [مراعات کنید]. چه اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آنان سفارش نموده و همواره خود به ما درباره همسایگان توصیه می‌کرد؛ تا آنجا که تصور کردیم که برای آنان ارث قرار خواهد داد.

خدا را، خدا را، درباره قرآن، مبادا که دیگران در عمل بر قرآن از شما پیشی گیرند.

خدا را، خدا را، درباره نماز که آن ستون دین شماست.

خدا را، خدا را، درباره خانه پروردگارتان، که تا زنده‌اید آن را خالی نگذارید. زیرا اگر کعبه از زائر

خالی بماند مهلت داده نخواهید شد و اگر شما به زیارت آن نروید، به شما نگاه لطف نخواهد شد.

خدا را، خدا را، درباره روزه ماه رمضان، زیرا روزه سپر آتش جهنم می‌باشد.

۱. با بهره‌گیری از: شیعه در اسلام، سید محمد حسین طباطبایی؛ مرد نامتناهی، سید حسن صدر.

خدا را، خدا را، درباره جهاد در راه خدا با مالها و جانهایتان.
 خدا را، خدا را، درباره زکات ثروت‌هایتان، زیرا زکات آتش خشم خدا را خاموش می‌کند.
 خدا را، خدا را، درباره امت پیامبرتان، نگذارید که به آنان ظلم شود.
 خدا را، خدا را، درباره یاران پیامبرتان، زیرا پیامبر ﷺ درباره آنان سفارش فرمود.
 خدا را، خدا را، درباره فقرا و بینوایان، پس آنان را در شادی خود شریک قرار دهید.
 خدا را، خدا را، درباره آنان که زیر دست شما هستند، زیرا این آخرین سفارش پیامبر ﷺ بود که فرمود: شما را درباره دو ضعیف که زیر دست شما قرار دارند، سفارش می‌کنم....

نماز، نماز، به خاطر خدا از نکوهش هیچ ملامت‌گری نهراسید. زیرا خداوند خود شما را از ستم دیگران حفظ خواهد کرد و کید بدخواهان را دور خواهد ساخت. با مردم با خوشرویی روبه‌رو شوید؛ همان‌گونه که خدای شما فرموده است. و هیچ‌گاه امر به معروف و نهی از منکر را رها نکنید که قدرت از چنگ شما خارج شده، دیگر دعای شما نیز مستجاب نخواهد شد. بر شما باد که هدیه دهید و به یکدیگر خیر رسانید و بر حذر باشید از جدایی‌خواهی و انحطاط اخلاقی، در تقوا و احسان به دیگران یار هم باشید و در گناه و ستمگری از یکدیگر پشتیبانی نکنید و از خدا بترسید که عذابش سخت است. خدا شما را درباره اهل بیت پیامبر حفظ کند و پیامبر خودش را در میان شما زنده بدارد. از شما به بهترین شرایط خداحافظی می‌کنم و درود و رحمت خداوند را بر شما ابلاغ می‌کنم.

از آن پس، دیگر سخنی جز لا اله الا الله از علی علیه السلام شنیده نشد.^۱

پرسش‌ها

۱. وجوه افتراق به خلافت رسیدن سه خلیفه اول مسلمانان را توضیح دهید.
۲. نقش مردم در فعلیت بخشیدن به ولایت سیاسی امام علی علیه السلام را در چند سطر تبیین کنید.
۳. برخی از همکاری‌های امام علیه السلام با خلفای سه‌گانه را بیان کنید.
۴. دلیل عمده بروز جنگ جمل و نهروان را توضیح دهید.
۵. دلیل و شرایط عمده سکوت امام علی علیه السلام را تشریح کنید.

۱. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، ص ۲۴ و ۲۵ و ر.ک: تاریخ اسلام از بعثت نبوی تا حکومت علوی، محمد ابراهیمی ورکیانی، ص ۳۸۷-۳۸۹.

فعالیت‌های علمی

۱. هر یک از کتابهای زیر را در مقاله‌ای ۱۰ تا ۲۰ صفحه‌ای، به‌طور مختصر و منظم از نظر روش و محتوا، معرفی و نقد کنید.
 - الف) زندگانی امیرمؤمنان علی علیه السلام (علی از زبان علی)، سید جعفر شهیدی.
 - ب) توسعه سیاسی از دیدگاه امام علی علیه السلام، علی اکبر علیخانی.
 - ج) علل شکل‌گیری خوارج، شکرالله خاکرند.
 - د) امام علی علیه السلام صدای عدالت انسانی، جورج جورداق، ترجمه سید هادی خسروشاهی.
 - ه) پیشوایی فرزند ابوطالب، یوسف غلامی.
۲. ضمن مقاله‌ای دلایل سکوت امام علی علیه السلام بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر پایه آنچه در نهج البلاغه و سایر کلمات امام علی علیه السلام یاد شده است تحقیق و ارائه نمایید.
۳. در مقاله‌ای عمده‌ترین خصوصیات و صفات کارگزاران امیرمؤمنان را بیان کنید.
۴. علت اصلی شهادت امام علی علیه السلام را به بحث و گفتگو برگزار کنید.
۵. در مقاله‌ای کوتاه حرمت مردم از نظر امام علی علیه السلام را تبیین کنید.

منابع برای مطالعه بیشتر

۱. امام علی علیه السلام صدای عدالت انسانی، جورج جورداق، ترجمه سید هادی خسروشاهی.
۲. امیرالمؤمنین علیه السلام اسوه وحدت، محمدجواد شری، ترجمه محمدرضا عطایی.
۳. پس از غروب، یوسف غلامی.
۴. تاریخ اسلام در آثار شهید مطهری (ره)، سید سعید روحانی، ج ۱.
۵. توسعه سیاسی از دیدگاه امام علی علیه السلام، علی اکبر علیخانی.
۶. جاذبه و دافعه علی علیه السلام، مرتضی مطهری.
۷. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم السلام، رسول جعفریان.
۸. درس‌هایی از نهج البلاغه، سید علی خامنه‌ای.
۹. سیری در تطور خلافت اسلامی، فهیمه فرهمندپور.
۱۰. سیری در نهج البلاغه، مرتضی مطهری.

۱۱. سیمای کارگزاران علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام، علی اکبر ذاکری.
۱۲. شیعه در اسلام، سید محمد حسین طباطبایی.
۱۳. علی علیه السلام از زبان علی علیه السلام یا زندگانی امیرالمؤمنین علی علیه السلام، سید جعفر شهیدی.
۱۴. قضاوت‌ها و حکومت عدالتخواهی علی بن ابی طالب علیه السلام، سید اسماعیل رسول‌زاده.
۱۵. مرد نامتناهی، سید حسن صدر.

امام حسن و امام حسین علیهما السلام و مقتضیات زمان

مقدمه

حفظ شجره طیبه دین، تفسیر و تبیین گوهر زندگی بخش و فروزنده آن، نشانیدن انسان در سایه‌سار این نعمت، بازنمایی شخصیت انسان تا رسیدن به مقام قرب و خلیفه‌اللهی، به فعلیت رساندن استعدادهای وی، تدبیر نظم و سازمان جامعه در ابعاد فرهنگی، سیاسی و اجتماعی - مرجعیت فکری و سیاسی - وجه مشخصه امامان و جانشینان صاحب شریعت است.

حرکت و فعالیت مستمر امامان علیهم السلام، از سال یازدهم هجرت آغاز شد و تا ۲۵۰ سال ادامه یافت. در این مدت، أسوه‌هایی با یک هدف و یک جهت در تاریخ آشکار شدند. اگر زندگی، تاریخ و سیره به ظاهر متخالف یکایک آنان را مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم، به خوبی می‌توان انسانی را فرض کرد که ۲۵۰ سال زندگی کرده و در موقعیت‌های آسان و دشوار در مسیر حراست از ارزش‌های الهی و تبیین دین و زندگی شرافت‌مندانه گام برداشته است.

به‌طور طبیعی هر انسانی، که از عقل و حکمت برخوردار باشد در یک حرکت بلندمدت تاکتیک‌ها و اختیاراتی موضوعی خواهد داشت. گاه ممکن است لازم باشد تند حرکت کند و گاه کند؛ گاهی حتی ممکن است به عقب‌نشینی حکیمانه دست بزند؛ اما همان عقب‌نشینی هم، از نظر کسانی که علم و حکمت او را و هدفداری‌اش را می‌دانند، یک حرکت به جلو محسوب می‌شود و با این دید است که زندگی یازده امام علیهم السلام یک حرکت مستمر، به هم پیوسته و معنادار، در راستای اهداف انبیا در طول تاریخ شناخته می‌شود.^۱

۱. عنصر مبارزه در زندگی ائمه علیهم السلام، سیدعلی خامنه‌ای، ص ۷ و ۸. (با اندکی دخل و تصرف)

در بررسی برخی از حوادث و پدیده‌های مهم زندگی پیشوایان اسلام نتیجه می‌گیریم که در عمر ۲۵۰ ساله امامت معصومان علیهم‌السلام، با آن همه دشواری‌ها و موانع، یک لحظه چشم‌پوشی از مسؤولیت یافت نمی‌شود؛ بلکه با آگاهی کامل از موانع و مشکلات جامعه، سراسر درگیری، مراقبت، نشر فرهنگ قرآن، تبدیل همه عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی و جغرافیایی به پهنه نبرد حق و باطل و مقابله جدی با حرکت‌های انحرافی است.

با دقت در عملکرد این اسوه‌ها خواهیم دید که در شناخت عینیت جامعه برای نشر صلاح و رستگاری، مهم‌ترین عامل، درک عمیق و دید نافذی است که باید یک رهبر از آن برخوردار باشد، تا با تدبیر مناسب به حمایت و تقویت شایسته حق پرداخته، در برابر شبهه‌انگیزی‌های باطل، پاسخی حکیمانه و خردپذیر ارائه کند.^۱

فرش قهرمانانه امام حسن علیه‌السلام

پیشوای دوم جهان تشیع، امام حسن مجتبی علیه‌السلام که در شمار پنج‌تن آل عبا^۲ و همراهان پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در داستان مباحله^۳ جای دارد، حدود هشت سال از عمر خود را در پرتو تعلیمات و الطاف جد بزرگوارش حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به سر برد. پس از آن، حدود ۳۰ سال، همراه پدرش زیست و آنگاه ده سال، در دوران سلطنت معاویه،^۴ امامت امت را به عهده داشت.

امتیازات فراوان اخلاقی و فضایل انسانی او نزد اهل سنت و شیعه مشهور است. سیوطی، دانشمند اهل سنت، می‌نویسد: حسن بن علی شخصیتی بزرگوار، بردبار، باوقار، متین، بخشنده و مورد ستایش مردم بود.^۵

او به گواهی تاریخ، فردی بسیار دلیر بود و در راه پیشرفت اسلام از هیچ‌گونه جان‌بازی دریغ

۱. ر.ک: امام در عینیت جامعه، محمدرضا حکیمی، ص ۱۷-۲۳.

۲. اِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا. (احزاب (۳۳): ۳۳)

۳. فَمَنْ خَالَجَ فِيهِ مِنْ بَدْمٍ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَبَنَاتَنَا وَبَنَاتِكُمْ وَانفُسَنَا وَانْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ. (آل عمران (۳): ۶۱)

۴. معاویه که از جانب خلیفه دوم عهده‌دار حکومت شام شده بود در دوران خلیفه سوم بیش از پیش موقعیت خود را تثبیت کرد. بعد از حوادث سال چهل هجری حکومت سلسله اموی را به‌طور رسمی بنیان نهاد. حکومت اموی به دو شاخه سفیانی (۳۰-۶۴ق) و مروانی (۶۵-۱۳۲) تقسیم می‌شود.

۵. تاریخ الخلفاء، ص ۱۸۹ و ر.ک: دایرة المعارف تشیع، زیر نظر احمد صدرحاج سید جوادی و...، ج ۲، ص ۳۴۵ به بعد.

نمی‌ورزید. در جنگ جمل، در قلب سپاه دشمن جنگید و در جنگ صفین با دلاوری‌های خود، شگفتی همگان را برانگیخت؛ چنانکه امیرمؤمنان علیه السلام از خطر نابودی نسل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سخن به میان آورد و از یارانش خواست او و برادرش حسین علیهما السلام را از ادامه جنگ در قلب دشمن بازدارند.^۱ در سال چهلیم هجری، مسؤولیت رهبری سیاسی و مذهبی جامعه اسلامی را به عهده گرفت و چون مدیری کارآزموده در جهت تحقق برنامه‌های پدر بزرگوارش گام برداشت.

حساس‌ترین بخش زندگی امام مجتبی علیه السلام که از گذشته‌های دور تاکنون مورد پرسش و گفتگوی فراوان واقع شده و گاه موجب خرده‌گیری دوستان کوتاه‌بین و دشمنان مغرض گردیده است، ماجرای کناره‌گیری اجباری وی از خلافت است؛ به‌ویژه وقتی عملکرد وی در برابر معاویه و جهاد امام حسین علیه السلام علیه یزید و حوادث پس از آن مقایسه می‌شود، این پرسش، در کنار پرسش‌های دیگر، به صورت مهم‌تری مطرح می‌شود. بخشی از این پرسش‌ها عبارت است از:

۱. چرا شخصیتی الهی چون امام حسن علیه السلام با شخص پلیدی چون معاویه صلح کرد؟

۲. انگیزه امام حسن علیه السلام و معاویه در رویداد صلح چه بود؟

۳. آیا اساساً اسلام دین صلح است یا جنگ و جهاد؟

۴. با عنایت به فرهنگ همیشه پیروز «احدی الحسنین»، آیا بهتر نبود کردار امام حسین علیه السلام پیشتر به وسیله امام حسن علیه السلام انجام می‌گرفت؟

۵. آیا مخالفت با معاویه، به‌عنوان نیروی سرکش و فرصت‌طلب که هنوز کسی وی را خلیفه مسلمانان نمی‌شناسد، از مخالفت با یزید توجیه‌پذیرتر نبود؟

۶. آیا اساساً دو فرزند علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام که شاگرد یک مکتب بودند و در موقعیتی کاملاً مساوی از تربیت و رشد برخوردار شدند، دو روحیه متفاوت و متعارض داشتند؟

زمینه‌های «آتش‌بس»

در تحلیل و بررسی عملکرد زندگی امام مجتبی علیه السلام باید گفت: اوضاع نامساعد و عوامل گوناگون، موقعیتی پدید آورد که صلح، به‌عنوان یک مسأله ضروری، بر امام علیه السلام تحمیل شود؛ به‌گونه‌ای که هر خردمندی در آن موقعیت قرار می‌گرفت، چاره‌ای جز مسالمت نداشت. از نظر سیاست خارجی، ترکیب جبهه مسلمانان چنان بود که فرورفتن در جنگ داخلی دستاوردی

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۱، شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۱، ص ۲۵.

جز زیان نداشت. زیرا امپراتوری روم شرقی، که شکست‌هایی سخت از اسلام خورده بود، همواره در پی فرصت می‌گشت تا ضربه‌ای بر اسلام وارد سازد و شکست‌های پیشین خود را جبران کند. صف‌آرایی سپاه امام‌حسن و معاویه در مقابل هم می‌توانست فرصت انتقام را در اختیار رومیان قرار دهد.^۱

از نظر سیاست داخلی، نبود جبههٔ نیرومند و هماهنگ و دارای روحیه، جنگ را بسیار ناموفق و جبران‌ناپذیر می‌نمایاند. با آنکه بعد از شهادت امام علی علیه السلام بسیاری از مردم کوفه با امام حسن علیه السلام بیعت کرده، پیمان وفاداری و سربازی بسته بودند، واقعیت کوفه چیزی جز گوناگونی گرایشها، تشتت آرا و آشکار شدن کینه‌ها میان مردم نبود. توجه به هسته‌های اصلی شکل‌دهندهٔ سپاه امام علیه السلام ماهیت واقعی آن را بهتر می‌نمایاند. سپاه امام علیه السلام از چند گروه پدید آمده بود:

الف) شیعیان. شمار عناصر شیعی سپاه امام علیه السلام از دیگر گروه‌ها کمتر نبود. این گروه، اخلاص و صمیمیت خود را به اهل‌بیت در مراحل مختلف ثابت کرده بود. بی‌گمان اگر این گروه مخلص از دسیسه‌های همشهریان خود مصون می‌ماند برای مقابله با خطرهای شام کافی و شایسته بود. زیرا آمادگی و شور و نشاط به‌قدری در آن وجود داشت که برای هیچ‌کس قابل انکار نبود.

به‌راستی دربارهٔ یاران باوفا و صدیق امام چون قیس بن سعد بن عباده، عمرو بن حمق خزاعی، حجر بن عدی، سعید بن قیس همدانی، حبیب بن مظاهر اسدی، عدی بن حاتم، مسیب بن نجیب، زیاد بن صعصعه چگونه می‌توان اندیشید؟!

ب) جناح اموی. به گواهی اسناد تاریخی، در این جناح عناصری نیرومند وجود داشتند که از طرفداران بسیار بهره می‌بردند و در پدیدآوردن یأس و تزلزل در سپاه تأثیری بسزا داشتند. این گروه، در کنار شایعه‌پراکنی، توطئه و ایجاد نفاق، پنهانی با شام پیوند برقرار ساخته و مراتب فرمانبری و همراهی خود را به معاویه اعلام کرده بودند.^۲

ج) سایر گروه‌ها. خوارج، شکاکان، سوجدویان، قبیله‌گرایان و... گروه‌هایی هستند که در این قسم جای دارند. اینان اغلب به‌سبب دشمنی با معاویه در سپاه امام‌حسن علیه السلام شرکت داشته، در تردید به‌سر می‌بردند. در نظر آنان شخصیت بزرگی مانند امام‌حسن علیه السلام چندان بر معاویه ترجیح نداشت. اینان تنها به منافع مادی خود می‌اندیشیدند و از روی تعصب قومی و به پیروی از رئیس قبیلهٔ خود در جنگ

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۴؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲ به بعد.

۲. الارشاد، ص ۱۷۰ به بعد.

حضور می‌یافتند.^۱

در کنار سپاهی با این ترکیب که در تمایلات متضاد فرورفته بود، فتنه‌گری‌ها و تبلیغات رنگارنگ و فریبکارانه معاویه، چنان وضع را نامتعادل و بحرانی می‌ساخت که حتی فرماندهان بسیار خوشبین را نیز نگران و نومید می‌کرد.

بر اهل فن پوشیده نیست که به اراده الهی، نبوت و سپس امامت در زمین پیوسته به کمک یاوران با اخلاص استقرار یافته است. براساس اسناد تاریخی، هرچند امام حسن علیه السلام با سامان دادن سپاه و اندیشیدن سیاست‌های لازم^۲ برای جنگ با معاویه آماده شد،^۳ به سبب نبود هماهنگی، اختلاف سپاهیان و توطئه‌های معاویه، موقعیت برای چیرگی بر جبهه باطل مناسب نبود. بنابراین، امام کوشید تا خردمندان از وضعیت تحمیلی برای حفظ حق، بهره‌برداری کند. در حقیقت امام حسن علیه السلام بدون کمترین تغییر در جهت حرکت، سنگر مبارزه را تغییر داد و معاویه را که مانع نشر حق و عدالت می‌دانست، هدف قرار داده بود؛ گاه از زاویه تجهیز سپاه و زمانی از زاویه تدبیر و نرمش.

صلح یا تغییر سنگر مبارزه

امام حسن مجتبی علیه السلام فرزند حماسه‌های فراموش نشدنی بود و هرگز از کشته شدن در راه خدا نمی‌هراسید. آنچه وی را بیمناک ساخته بود، آینده سپاه کوفیان بود. بی‌تردید اگر با لشکری چنین شکننده پای به میدان رزم می‌نهاد، معاویه او را به اسارت در می‌آورد، تا ننگ شکست خاندانش به دست سپاه حضرت محمد صلی الله علیه و آله را جبران کند. بدون تردید اغلب اطرافیان امام حسن علیه السلام افرادی سیاسی بودند نه آنان که امام حسن علیه السلام را امام از جانب خداوند پذیرفته باشند. از این رو سرانجام در مرز انتخاب، ماندن را با حکومت معاویه - گرچه با اکراه - پذیرفتند. سستی رأی آنها تا بدانجا بر امام واضح

۱. صلح امام حسن علیه السلام، پرشکوه‌ترین نرمش قهرمانانه تاریخ، شیخ راضی آل یاسین، ترجمه سیدعلی خامنه‌ای، ص ۱۰۰-۱۰۵.

۲. بی‌تردید ابتکار عمل و تدابیر امام حسن علیه السلام هنگام اخذ بیعت، مانند افزایش درآمد جنگجویان تا مرز صد در صد، اعدام جاسوسان معاویه در برابر مردم، به تأخیر انداختن شروع جنگ در نخستین روزهای حکومت و ارزیابی اوضاع، تبادل نامه‌ها و پیغام‌هایی برای معاویه و فراهم آوردن پرونده‌ای از لبرنگ‌های معاویه در نامه‌هایش و تلاش برای شناساندن چهره واقعی معاویه در نظر خردمندان و ژرفاندیشان از مترقی‌ترین روش‌های سیاسی بود که نشان‌دهنده شناخت کافی امام علیه السلام از مصالح مسلمانان و دوراندیشی آن حضرت علیه السلام در ابعاد مختلف است. (همان)

۳. رک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۱۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۷۱.

بود که فرمود: به خدا سوگند، اگر با معاویه درگیر شوم، اینان گردن مرا گرفته، به صورت اسیر به او تحویل می‌دهند.^۱

امام حسن علیه السلام در «مداین» یعنی آخرین منطقه‌ای که سپاه امام تا آنجا پیشروی کرد، سخنرانی کرد و فرمود: هیچ تردیدی ما را از مقابله با اهل شام بازمی‌دارد. ما در گذشته به نیروی استقامت، وحدت و تفاهم داخلی شما، با اهل شام می‌جنگیدیم، ولی امروز اتحاد و تفاهم از میان شما رخت بر بسته... وقتی که به جنگ صفین روانه می‌شدید دین خود را بر منافع دنیا مقدم می‌داشتید، ولی امروز منافع خود را بر دین خود مقدم می‌دارید. ما همان‌گونه هستیم که در گذشته بودیم، ولی شما نسبت به ما آن‌گونه که بودید وفادار نیستید. اکنون معاویه به ما پیشنهادی کرده که برخلاف عزت و سرافرازی ماست. اگر آماده نبرد و کشته شدن در راه خدا هستید، صلح او را رد کرده، با تکیه بر شمشیرمان کار او را به خدا می‌گذاریم؛ اما اگر خواهان عافیت و ماندن هستید باید صلح را بپذیریم... در این وقت جمعیت از هر سو با فریاد «ترجیح زندگی» خواهان صلح شدند.^۲

افزون بر این، شهادتی سازنده است که در راه زنده کردن سنتی نیک یا میراندن رسمی زشت، بعد از اندیشیدن تدابیر لازم و نومیدی از وجود راه‌های شرافتمندانه دیگر، در پیکاری سرخ تحقق یابد. کشته شدن امام حسن علیه السلام در آن وضعیت به معنای کشته شدن خلیفه مسلمانان، شکست مرکز خلافت و نابودی بسیاری از شیعیان مخلص، حتی امام حسین علیه السلام بود. زیرا معاویه با به خدمت گرفتن سه عنصر زر، زور و تزویر می‌توانست در بسیاری از بدیهیات و باورهای دینی و عادات مردم تردید پدید آورد و نظرهایش را دست‌کم به مردم عادی بیاوراند. از سوی دیگر، او برای به دست آوردن سلطنت دنیوی حاضر بود هرگونه امتیاز بدهد؛ به طوری که ورقه سفید امضا شده‌ای برای امام علیه السلام فرستاد و نوشت هرچه در آن ورقه بنویسد، پذیرفته شده است.^۳ در این موقعیت، امام وظیفه داشت تا آخرین حد مسکن از آمادگی دشمن بهره‌برداری کند و موضوع‌های مهم، حساس و مطابق با مصالح مسلمانان را به عنوان شرط‌های آتش‌بس، در قرارداد صلح بگنجانند. در چنین وضعیتی، این کار بهترین جلوه قدرت اداری و ارتباطات و سیاست شایسته آن حضرت علیه السلام است. دقت در شروط صلح‌نامه زوایای بیشتری از راز کردار امام حسن علیه السلام را آشکار ساخته، سیمای صلح را روشن و انگیزه

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۰: الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۵.

۲. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۱: تاریخ خلفا، ص ۳۷۳ و ر.ک: سیره پیشوایان، ص ۱۰۴ به بعد.

۳. ر.ک: الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۷۲.

تن ندادن حضرت علیه السلام به شهادت را تحلیل می‌کند. البته در نقل بندهای پیمان در میان مورخان اختلاف وجود دارد، ولی از مجموع آنها می‌توان موارد زیر را، به‌عنوان شرط‌های قرارداد، استخراج کرد:

۱. معاویه به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کند.
 ۲. پس از معاویه خلافت به حسن بن علی تعلق دارد و اگر برای حسن بن علی حادثه‌ای پیش آمد، متعلق به حسین بن علی است و معاویه حق ندارد کسی را به جانشینی خود انتخاب کند.
 ۳. معاویه باید ناسزا گفتن به امیرمؤمنان علی علیه السلام را ترک کند.
 ۴. بیت‌المال کوفه به معاویه واگذار نخواهد شد. معاویه باید هزینه زندگی بازماندگان کشته‌شدگان سپاه علی علیه السلام را از بیت‌المال بپردازد.
 ۵. آزادگان در هر جا هستند، باید از آزادی برخوردار باشند و کسی متعرض آنان نشود.^۱
- از آنجا که بسیار نادرست است بگوییم امام حسن علیه السلام ماهیت پلید معاویه و پایبند نبودن او به مواد قرارداد را نمی‌دانست، در تفهیم و تفسیر رفتار آن حضرت علیه السلام، براساس مبانی و اصول اصلاحی و اجتماعی، می‌توان گفت: از نظر امام حسن علیه السلام و هر مصلح حکیمی، باید کوشید موانع بیداری را برطرف کرد تا جامعه از خواب برخیزد. اینکه یک مصلح، مفاسد را درک کند، چندان ثمربخش نیست؛ نتیجه کامل هنگامی به دست می‌آید که «ملت و جامعه» به مرتبه درک مفاسد سیاسی، اجتماعی و اخلاقی برسند. در کنار تلاش‌های روشن‌گرانه امام علیه السلام، مهلتی لازم بود تا هویت معاویه و حکومتش برای مردم و حافظه تاریخ روشن شود. افتخار دیرینه عرب، ترک پیمان شکنی - حتی به بهای از دست دادن هستی خود - است. امام با آنکه می‌دانست معاویه بر این مواد پایبند نمی‌ماند، قرارداد را به دقت تنظیم کرد تا فرزند ابوسفیان با زیر پا نهادن آن در قلمرو وجدان تاریخی مسلمانان، به ویژه مردم عرب، کوهی از ننگ و بدنامی بر دوش کشد؛ با ناسزاگویی به علی علیه السلام دشمنی خود را با پیامبر صلی الله علیه و آله و همه مسلمانان که علی علیه السلام را خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانند، نشان دهد؛ سنن اسلام را هتک کند؛ محرمات قرآن را مرتکب شود؛ آزادگان را نابود سازد و با این کار به همه مسلمانان اعلام کند که من تنها برای رسیدن به حکومت با شما جنگیده‌ام.^۲
- عملکرد معاویه در این مدت جامعه را برای درک انحراف موجود آماده ساخت، تا از عمق بیاشوبند

۱. ر.ک: بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۰ به بعد؛ سیره پیشوایان، ص ۱۱۲ به بعد.

۲. ر.ک: الغدير، ج ۱۰، ص ۱۹۶ به بعد.

و اگر همه مانند شهدای کربلا تا آستانه شهادت نمی‌تازند، دست‌کم در معبد شهادت بایستند^۱. سکوت رنجبار امام حسین علیه السلام در تمامی دوران خلافت معاویه نیز بر همین اساس قابل درک و کاملاً معنایز است.

مقایسه دورویه یک رسالت

برخی از مردم به لحاظ نگرش خاصشان معتقدند روح سلحشوری و شجاعت هاشمی، با رفتار امام حسین علیه السلام متناسب‌تر است تا رفتار امام حسن علیه السلام و حال آنکه هرگز چنین نیست. امام حسن علیه السلام نیز در همه موقعیت‌های زندگی‌اش همتای پدر و برادر خود علیه السلام شمرده می‌شود. این سه تن نمونه کامل مصلحان مسلک و عقیده‌اند.

نوشیدن جام شهادت در موقعیت امام حسین علیه السلام و حفظ سرمایه زندگی به وسیله صلح در موقعیت امام حسن علیه السلام، به عنوان دو تدبیر برای جاودان داشتن مکتب و محکوم ساختن دشمن، تنها راه‌حل‌های منطقی و عاقلانه آن وضعیت بود و جز آن، راه دیگری وجود نداشت. هر یک از این دو راه در ظرف خود، برترین وسیله نزدیک شدن به خدا و امتثال فرمان او به شمار می‌آمد و گذشت زمان سودمندی و کارآمدی‌شان را آشکار ساخت.

بی‌تردید موقعیت‌های متفاوت، تدبیرهای گوناگون می‌جوید و در نتیجه فرجام‌های مختلف به ارمغان می‌آورد.

مقایسه دوستان و یاران دو امام

بیعت‌شکنی کوفیان در برابر امام حسین علیه السلام پیش از آماده شدن وی برای جنگ تحقق یافت. به همین دلیل، وقتی سپاه کوچک و یکپارچه او برای نبرد آماده شد، از شائبه گمان‌های دغدغه‌آفرین برکنار بود و سپاهی فداکار و دارای هدف‌های بزرگ به شمار می‌آمد. در حالی که در ماجرای امام حسن علیه السلام سپاه وی عامل اصلی نومیدی حضرت علیه السلام از پیروزی نظامی بود.^۲

آنان که با امام حسن علیه السلام بیعت کرده، در اردوگاه حضور یافتند و سپس بیعت شکستند، از کسانی که

۱. امام در همینیت جامعه، ص ۹۶-۱۰۳.

۲. عبیدالله - برادر عبدالله بن عباس - فرمانده لشکر امام مجتبی علیه السلام به دلیل ضعف اخلاقی‌ای که داشت در مقابل یک میلیون درهم معاویه، تسلیم شد. (ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۱).

پیش از روبه‌رو شدن با امام حسین علیه السلام بیعت شکستند، بسی بدتر و خطرناک‌تر بودند. تفاوت در دوستان یکی از عوامل تفاوت موقعیت‌های آن دو امام بزرگ است.

وضع دشمنان دو امام علیهما السلام

دشمن امام حسن علیه السلام معاویه^۱ و دشمن امام حسین علیه السلام یزید بود. برای روشن شدن تفاوت میان این پسر و پدر، گواهی تاریخ که پسر را «کودنی احمق» و پدر را «سیاست‌بازی تیزبین»، متظاهر و فرصت‌طلب معرفی کرده است، کافی است.

حدس امام حسن علیه السلام در مورد فرجام کار خود با دشمن تاریخی‌اش معاویه کاملاً معقول بود. به گمان قوی دنباله این جنگ به بزرگ‌ترین فاجعه و قاطع‌ترین ضربه‌ها به اسلام و مسلمانان می‌انجامید و با نابودی همه شیعیان و آخرین سربازی که دل به اسلام اصیل سپرده بود، پایان می‌یافت. معاویه در اجرای این‌گونه نقشه‌ها و تصفیه حساب‌های قدیمی و تاریخی استعدادی عجیب داشت.

دشمن امام حسین چنین نبود و فرجام کارش را چنان نمی‌دید. او کودکی نازپرورده بود که به هیچ‌وجه از عهده حل مشکلات، مهار امواج مخالف و به‌کار بستن نقشه‌های وسیع بر نمی‌آمد. آبرو و اعتبار پدر و پسر یکسان نبود. معاویه خود را از مشاهده‌گران رسول خدا و نماینده خلفای پیشین در شام می‌دانست؛ ولی یزید چنان بی‌اعتبار بود که اخطل شاعر بدو گفت: حقا که دین تو دین درازگوش است....

امام حسین علیه السلام از اشتباه‌های معاویه مانند هجوم به سرزمین‌های امن خدا، روش وی در برابر مواد پیمان صلح، مسموم کردن و کشتن امام حسن علیه السلام و یاران صدیق وی و بیعت گرفتن برای یزید، بهره‌برداری کرد و بدین وسیله در برابر افکار عمومی بر قدرت و اصالت خود و انطباق نهضت ضد اموی با موازین اسلام افزود. او همچنین از لغزش‌های «جانشین معاویه» که در شراب و بوزینه بازی

۱. معاویه فرزند ابوسفیان بن صخر بن حرب بن امیه و مادرش هند، دختر عتبه بن ربیع است. جد او و جد عثمان با هم برادر بودند. بعد از فتح مکه مسلمان شد و در شمار «مؤلفه قلوبهم» جای گرفت. او که قبلاً از جانب ابوبکر به شام رفته بود در سال ۲۰ هجری از طرف عمر امیر شام شد و در سال ۴۱ هجری، پس از مصالحه با امام حسن علیه السلام، به‌طور رسمی خلیفه گردید. عمر او را کسرای عرب خواند و سعد بن وقاص وی را پادشاه خطاب کرد. معاویه در سال ۶۰ هجری، پس از ۴۰ سال امارت، درگذشت و در دمشق تن به خاک سپرد.

و انواع گناه غرق بود، برای دستیابی به هدفش بهره گرفت.^۱
 با این بیان، آیا به راستی تشخیص اینکه کدام یک از دو برادر علیهما السلام مجاهدت‌ش مؤثرتر بود و در مسیر نابودی دشمن گام‌های سودمندتری برداشت، دشوار نیست؟^۲

مباهله، آفتابی چون غدیر

اصل «مباهله» آن است که دو نفر یا دو گروه، پس از مناظره و استدلال در برابر یکدیگر، به نتیجه مقبول نزد طرفین دست نیابد و هریک ادعای کتمان عمدی حق از سوی دیگری را داشته باشد. در این مرحله برای اثبات ادعای خود مسأله را به خدا واگذار می‌کنند و هریک از خدا می‌خواهد که اگر دیگری در ادعای خود به عمد دروغ می‌گوید و حق را دانسته، کتمان می‌کند، فوری عذاب را بر او نازل کند تا حق روشن شود. در روزگار پیامبران این مسأله بارها اتفاق افتاده و مخالفان آنان دچار عذاب الهی شده‌اند و در تاریخ ۲۳ ساله بعثت و دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز فقط یک‌بار سرنوشت دعوت به «مباهله» کشیده شد.^۳ چکیده واقعه به قرار زیر است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به موازات مکاتبه با سران و زمامداران جهان، نامه‌ای نیز به اسقف نجران نوشت. حضرت در این نامه، با ستایش خدای ابراهیم، اسماعیل، اسحاق و یعقوب، از او و دیگر مسیحیان خواست که از پرستش بندگان خدا، به پرستش خدای یکتا روی آورند. از ولایت بندگان درآمده، به

۱. اقتباس از: صلح امام حسن، پرشکوه‌ترین نرزش قهرمانانه تاریخ، ص ۵۱۱-۵۱۸.

۲. پایان بخش این بحث را کلام امام حسن علیه السلام درباره رویداد صلح قرار می‌دهیم.

مردی از یاران امام حسن علیه السلام به او گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله چرا در حالی با معاویه صلح کردی که می‌دانی معاویه گمراه و ستمگر است؟ تو بر حقی و او بر باطل! امام علیه السلام جواب داد: مگر نه این است که من حجت خدا بر خلق و امام مردم بعد از پدرم هستم؟ گفت: چرا چنین است. امام علیه السلام فرمود: مگر رسول الله صلی الله علیه و آله درباره من و برادرم نگفت که: حسن و حسین علیهما السلام رهبر و پیشوای امت‌اند؛ چه قیام کنند، چه قیام نکنند؟ گفت: چرا چنین گفت. امام علیه السلام فرمود: ... علت مصالحه من با معاویه همان علتی است که بدان جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله با بنی‌ضمیره و بنی‌اشجع و اهل مکه در حدیبیه صلح کرد. آنان کفار تنزیلی بودند و معاویه و یارانش کفار تأویلی هستند. اگر من از جانب خدای متعال، امام هستم، پس نباید رأی مرا درباره جنگ یا صلح، نادرست پنداری؛ هرچند حکمت عمل من روشن نباشد، ندیدی که خضر علیه السلام آنگاه که کشتی را سوراخ کرد و آن پسر را کشت و آن دیوار را تعمیر نمود موسی علیه السلام غضب کرد و ناراحت شد! چون حکمت آن کارها برایش روشن نبود. اگر این کار من (صلح با معاویه) نبود کسی از شیعیان ما بر روی زمین باقی نمی‌ماند، مگر آنکه کشته می‌شد.

(بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۰۱).

۳. برای اطلاع از مراحل دوازده گانه مباهله، ر.ک: اسرار مباهله، محمدرضا انصاری.

ولایت خدا گردن نهند یا جزیه پردازند.^۱ اسقف نجران پس از دریافت نامه پیامبر صلی الله علیه و آله به منظور بررسی موضوع، شورایی با شرکت بزرگان نجران و شخصیت‌های مذهبی تشکیل داد و مقرر شد هیأتی عازم مدینه شود تا از نزدیک با آن حضرت تماس گرفته، دلایل نبوت او را بررسی کند. پس از ورود هیأت نمایندگان مسیحیان نجران و تقاضای گفتگو با پیامبر صلی الله علیه و آله، قبل از هر سخنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آنان پیشنهاد کرد سه روز در مدینه تحقیق کنند و اوصاف ایشان و دین او را مورد نظر قرار دهند و سپس برای گفتگو درباره نبوت بیایند. روز چهارم هیأت مسیحی (سه تن از شخصیت‌های بزرگ مذهبی و همچنین اسقف) با پیامبر دیدار و به گفتگو پرداختند. رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را به پذیرش آیین اسلام فراخواند و آیاتی از قرآن را تلاوت کرد. مسیحیان گفتند: ما قبل از تو مسلمان بودیم. حضرت فرمود: دروغ گفتید. به سه علت نمی‌توان شما را مسلمان نامید: ۱. صلیب را عبادت می‌کنید ۲. گوشت خوک می‌خورید ۳. خدا را دارای فرزند می‌پندارید. آنگاه مناظره درباره بندگی یا الوهیت مسیح صلی الله علیه و آله آغاز شد. آنان ابتدا معجزات حضرت عیسی صلی الله علیه و آله را دلیل خدایی او مطرح کردند و حضرت صلی الله علیه و آله پاسخ داد. همه اینها به اذن خدا بوده و با بنده بودن عیسی هیچ منافاتی ندارد. مسیحیان سپس پدر نداشتن مسیح صلی الله علیه و آله را دلیل الوهیت او دانستند. حضرت صلی الله علیه و آله در پاسخ، این امر را یکی از مظاهر اراده خدا دانستند، نه نشانه الوهیت عیسی. آنان درخواست کردند که نمونه‌ای دیگر در به‌وجود آمدن بشری بدون پدر را بگویند. در این هنگام از طرف خداوند چنین وحی نازل شد: کسانی که گفته‌اند خدا همان مسیح پسر مریم است، کافر شده‌اند.^۲ در واقع، مثل عیسی نزد خدا همچون مثل [خلقت] آدم است [که] او را از خاک آفرید، سپس بدو گفت: باش، پس او وجود یافت. [اگر نداشتن پدر دلیل بر فرزندی خدا باشد، آدم برای این منصب شایسته‌تر است. زیرا او نه پدر داشت و نه مادر! و خلقت او بسیار عجیب‌تر از خلقت عیسی بوده است. آنچه درباره عیسی گذشت] حق است [و] از جانب پروردگار تو است. پس از تردید کنندگان مباش.^۳

سخن که به اینجا رسید، نجرانیان گفتند: ما نمی‌پذیریم و حاضریم با تو مباحله کنیم. حضرت صلی الله علیه و آله اعلان آمادگی کرد و آیه ۶۱ سوره آل عمران نازل شد. نجرانیان از پاسخ فوری پیامبر صلی الله علیه و آله ترسیدند و یک روز مهلت خواستند تا مشورت کنند. رئیس هیأت نجرانی به آنان هشدار داد که محمد صلی الله علیه و آله

۱. البدایة و النهایة، ج ۵، ص ۵۳؛ مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۱۷۵.

۲. مائده (۵): ۱۷.

۳. آل عمران (۳): ۵۹-۶۰.

فرستاده خداست و در صورت مباحله دچار عذاب خواهیم شد. اما آنان بر مباحله پای فشردند. پیشنهاد نهایی پذیرفتن یا ردّ مباحله را به کیفیت حضور پیامبر اکرم ﷺ برای مباحله واگذاشتند. اسقف مسیحیان گفت: اگر محمد فردا با اصحاب و لشکرش آمد دلیل بر باطل بودن اوست. زیرا می‌خواهد عظمت ظاهری خود و شکوه لشکرش را به رخ ما بکشد. ولی اگر با فرزندان و نیکان اصحاب و اهل بیتش بیاید از مباحله با او خودداری کنید. زیرا نشانه این است که به گفته خود ایمان دارد و حاضر است در این راه نه تنها جان خود، بلکه جان گرامی‌ترین افراد خاندانش را نیز به خطر افکند.

فردای آن روز پیامبر ﷺ با هیأتی که خدای تعالی معین کرده بود، به جایگاه مباحله قدم گذاشت. پنج نور در یک نور: حسین، حسن، فاطمه، علی و محمد. اسقف با مشاهده همراهان پیامبر ﷺ پرسید: اینان کیانند؟ گفتند: پسران، دختر و پسر عموی اویند. اسقف به همراهان گفت: من چهره‌هایی را می‌بینم که اگر از خدا درخواست کنند که کوه را از جای برکند، حتماً چنین خواهد شد. با اینان مباحله نکنید. هیأت مسیحی از مباحله روی‌گردان شد و عده‌ای از آنان اسلام آوردند و برخی دیگر در پی معاهده با پیامبر ﷺ تعهداتی را پذیرفتند.

تذکر دو نکته ضروری است:

۱. همراهی این چهار نفر با پیامبر اکرم ﷺ در رویداد مباحله، مورد اتفاق دانشمندان شیعه و اهل سنت است و در منابع تاریخی و تفسیری و حدیثی فراوان نقل شده است.^۱ از قرن اول تاکنون بیش از ۳۰ کتاب مستقل با همین عنوان درباره مباحله و ابعاد آن به زبانهای مختلف نوشته و چاپ شده است. در ۱۱۳ منبع از مهم‌ترین منابع شیعه و ۱۰۵ منبع از مهم‌ترین منابع اهل سنت ماجرای مباحله نقل و مورد توجه قرار گرفته است.^۲

۲. نکته دیگر اینکه پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت از مباحله به عنوان حجت روشن بر عصمت اهل بیت ﷺ یاد کرده‌اند. به‌طور مشخص پیامبر اکرم ﷺ در یک مورد، امیرالمؤمنین ﷺ در ده مورد، امام حسن ﷺ در دو مورد در برابر معاویه، امام حسین ﷺ یک مورد در جمع صحابه در منی، امام باقر ﷺ در سه مورد، امام صادق ﷺ در سه مورد، امام کاظم ﷺ در دو مورد، امام رضا ﷺ در سه مورد

۱. ر.ک: تفسیر الکشاف، زمخشری، ج ۱، ص ۱۹۳؛ تفسیر الکبیر، فخر رازی، ج ۸، ص ۸۲؛ انوار التنزیل، قاضی بیضاوی،

ص ۷۴؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۵۲؛ المیزان، ج ۳، ص ۲۳۱؛ تاریخ الیقوی، ج ۲، ص ۷۲؛ الطبقات الکبری، ج ۲،

ص ۳۵۸؛ السیره الحلیة، ج ۳، ص ۲۳۶؛ السیره النبویه، زینی دحلان، ج ۲، ص ۱۴۴؛ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۳۳۷.

۲. ر.ک: اسرار مباحله، محمد رضا انصاری، ص ۳۷۵-۳۰۲؛ تاریخ اسلام، مهدی پیشوایی، ص ۳۰۶-۳۱۱.

در مناظره با مأمون و علمای مذاهب مختلف، امام هادی علیه السلام در یک مورد و امام حسن عسکری علیه السلام در یک مورد به ماجرای مباحله استدلال و استناد کرده‌اند.^۱

امام مجتبیٰ به عنوان یکی از ارکان مباحله، چهل سال بعد از این رخداد در مواجهه با معاویه، برای اثبات شایستگی خلافت درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام و خود، داستان مباحله را ذکر نمود. امام علیه السلام در ترسیم این حقیقت فرمود: پدر بزرگم در روز مباحله، [اینکه فرمود فردا خود و... برای مباحله حضور یابیم منظورش] از «انفس» پدرم و از «ابناء» من و برادرم، و از «نساء» مادرم فاطمه را انتخاب نمود. ما خانواده او و گوشت و خون او بودیم. ما از او بودیم و او از ما. او هر روز نزدیک طلوع فجر نزد ما می‌آمد و می‌فرمود: ای اهل بیت، نماز! خدا شما را رحمت کند. سپس این آیه را تلاوت می‌نمود: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا.^۲

امام حسین علیه السلام در منی مجلسی برپا کرد که در آن هفتصد نفر از بزرگان مسلمانان آن روز حضور یافتند؛ که دوستان آنان از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند. حضرت برای آنان خطابه‌ای ایراد کرد و پس از حمد و ثنای الهی، جنایات معاویه را یادآور شد و فرمود: این طغیانگر نسبت به ما و شیعیانمان کارهایی انجام داده که همه دیده‌اید و می‌دانید و حاضر بوده‌اید. شما را قسم می‌دهم به حق خداوند بر شما و حق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حق خویشاوندی‌ام نسبت به پیامبرتان که گفتار امروز مرا به قبایل و دوستان خود که به آنان اطمینان دارید، برسانید و به آنچه از حق ما می‌دانید دعوت نمایید. چرا که می‌ترسم امر ولایت در یادها کهنه شود و حق از میان برود و مغلوب گردد.

سپس حضرت همه فضایی را که خداوند در قرآن درباره اهل بیت علیهم السلام نازل کرده، خواند و تفسیر کرد. پس از تفسیر، آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره پدرشان امیرالمؤمنین علیه السلام و مادرشان حضرت زهرا علیها السلام و برادرشان امام حسن علیه السلام و درباره خود فرموده بود، ذکر کرد و در همه موارد مردم را قسم داد و صحابه و تابعین به آن اقرار کردند. از جمله حضرت به عنوان آخرین یادگار مباحله در میان مردم، مباحله را یادآور شده، فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا قبول دارید که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مسیحیان نجران را به مباحله فرا خواند جز پدرم و همسرش و دو پسرش را نیاورد؟
اصحاب حاضر در مجلس پاسخ دادند: آری، به خدا قسم.^۳

۱. ر.ک: آفتاب درخشان در مباحله نصاری نجران، طیب زاده اصفهانی؛ اهل بیت علیهم السلام و آیه مباحله، قوام‌الدین و شنوی؛

مباحله در مدینه، لوئی ماسینیون، ترجمه محمود افتخارزاده؛ اسرار مباحله.

۲. احزاب (۳۳): ۳۳.

۳. اسرار مباحله، ص ۲۰۹-۲۱۲.

امام حسین علیه السلام و هدف بازگشت حکومت به صالحان

برخی از موضوعات و مسائلی که بستر ورود به تحلیل زندگی امام حسین علیه السلام را فراهم می‌آورد عبارت است از: موانع قیام در دوران معاویه و مقایسه شخصیت معاویه و یزید، ماهیت و علل نهضت امام حسین علیه السلام، حکمت شهادت امام علیه السلام، ماهیت رخداد کربلا، آثار این پدیده فراموش ناشدنی، مراد امام از حرکت به سوی منطقه زیر سلطه دشمن و مردم سست ایمان کوفه، امر به معروف و نهی از منکر و آگاهی پیشین امام از فرجام خویش.^۱

امام حسین علیه السلام پیش از نهضت

حسین بن علی علیه السلام، در سوم شعبان سال چهارم هجرت، در مدینه به دنیا آمد. او حدود هفت سال آغازین زندگی‌اش را با رسول خدا سپری کرد.^۲ علاقه و صف‌ناپذیر. پیامبر صلی الله علیه و آله به امام حسن و امام حسین علیه السلام مورد تصدیق همگان است؛ به گونه‌ای که وقت نماز نیز از وی جدا نمی‌شدند. امام حسین علیه السلام ۳۷ سال در کنار امیرمؤمنان علیه السلام به سر برد و ۴۷ سال با برادرش امام حسن علیه السلام زندگی کرد. او در همه صحنه‌های سیاسی و نظامی آن عصر شرکت جست. در آینه وحی، آن حضرت صلی الله علیه و آله خردسال‌ترین مصداق آیه تطهیر،^۳ مصداق ابئاتنا در آیه مباحله^۴ و مصداق دیگر ذی‌القربی در آیه اجر رسالت^۵ به شمار می‌آید. روایات نبوی وی را سید جوانان بهشت، که مهدی امت از نسل اوست، معرفی می‌کند.^۶ در جبهه نبرد با ناکثین، در کنار برادرش امام حسن علیه السلام فرماندهی جناح چپ سپاه را برعهده

۱. از قیام امام حسین علیه السلام برداشت‌های متنوعی شده است. برداشت صوفیانه، دیدگاه معنوی، برداشت الوهیت‌گرایی در حوزه امامت، تحلیل فرهنگی، ارزیابی سیاسی و اجتماعی و صدها موضوع دیگر در پی آزادی انسان و لزوم رهایی او از اسارت لربابان زر و زور و تزویر. (ر.ک: حماسه حسینی، مرتضی مطهری، ج ۳، ص ۸۴ و ۳۷۳؛ حیات لکری و سیاسی امامان شیعه علیهم السلام، ص ۲۳۳-۲۴۲)

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۹؛ اعلام الوری با علام الهدی، ص ۳۰۸.

۳. إِنْ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا. (احزاب (۳۳)، (۳۳))

۴. قَمَنْ خَاجِكْ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَمَالُوا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَبَنَاتَنَا وَبَنَاتَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ. (آل عمران (۳): ۶۱)

۵. شوری (۴۲): ۲۳.

۶. ر.ک: بحار الانوار، ج ۴۵؛ کشف الغمّة، ج ۲.

داشت و در صحنه صفین، با جهاد و سخنرانی‌های پرشوره، سپاه علی علیه السلام را یاری داد. او همچنین در نهروان شمشیر اعتدال را بر فرق مقدسان ناآگاه فرود آورد و در کندن چشم فتنه‌ای که جز علی علیه السلام کسی را یارای برکندن آن نبود، شرکت جست.^۱

در دوران امامت برادر بزرگوارش علیه السلام به طور کامل از سیاست وی دفاع کرد و هنگام حرکت نیروهای امام علیه السلام به سمت شام، از پیشروان سپاه برادر بود. هنگامی که معاویه به امام حسن علیه السلام پیشنهاد صلح داد، امام حسن علیه السلام او و عبدالله بن جعفر را فراخواند و درباره این پیشنهاد با آنان گفتگو کرد.^۲ سرانجام پس از انعقاد پیمان صلح، همراه برادرش در مدینه اقامت گزید.

امتناع آن حضرت علیه السلام از اجابت دعوت رهبری «شیعیان افراطی و ناخشنود از موضع امام حسن علیه السلام» و ادامه سیاست مسالمت‌آمیز برادر حتی ده سال پس از شهادت وی، بر یگانگی روش و عملکرد این دو امام علیهما السلام در آن مقطع زمانی خاص گواهی می‌دهد.

موانع قیام در دوران معاویه

معاویه که سالها از سوی خلیفه دوم و سوم استاندار منطقه شام بود، پس از صلح با امام حسن علیه السلام با تثبیت کامل موقعیت خود به نام خلیفه مسلمانان، بر سرنوشت جامعه اسلامی چیرگی یافت.

معاویه از یک سو، با فشار سیاسی و اقتصادی بر مسلمانان آزاده از هرگونه اعتراض و جنبش جلوگیری می‌کرد^۳ و از سوی دیگر، با احیای تبعیض نژادی و رقابتهای و نزاعهای قبیله‌ای به تضعیف نیروها و مهار عوامل تهدید حکومت می‌پرداخت. افزون بر این، او به یاری عوامل مزدور در جعل حدیث و جهت‌دادن تفسیر و تأویل آیات قرآن به سوی خویش می‌کوشید و بدین وسیله افکار عمومی را تخدیر کرده، حکومتش را مشروع جلوه می‌داد.

ترویج فرقه‌های باطلی مانند جبریه و مرجئه که از نظر عقیدتی با سیاست اموی همسو بودند، نتایج شوم در جامعه بر جای نهاد. مسلمانان، با آنکه می‌دانستند اسلام اجازه اطاعت از زمامداران بیدادگر نمی‌دهد، ناگزیر از دربار شام پشتیبانی می‌کردند.

۱. ر.ک: احتجاج طبرسی، ج ۳، ص ۱۳.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۰۵.

۳. الفدیر، ج ۱۱، ص ۲۹ به بعد؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۵ به بعد؛ تحف العقول، ابن شعبه، ص ۱۶۸.

مقایسه واکنش مسلمانان در برابر سیاست عثمان و روش آنان در برابر سیاست معاویه نشان‌دهنده آثار شوم این سیاست شیطانی در جامعه اسلامی است. مسلمانان در برابر سیاست عثمان واکنش همگانی نشان دادند، ولی در زمان معاویه، با آنکه میزان کشتار، تهدید و محرومیت گسترش یافت، چنین واکنش فراگیری پدید نیامد. البته اعتراض‌های پراکنده‌ای مانند مخالفت حجر بن عدی و عمرو بن حَمق خُزاعی، شکل گرفت، ولی پیش از آنکه جنبشی فراگیر شود، نابود شد.^۱ بر این اساس قیام و انقلاب مسلحانه در زمان معاویه نه مقدور بود و نه مفید.

علاوه بر این، همه مردم می‌دانستند امام حسین علیه السلام نیز چون برادرش امام حسن علیه السلام در پیمان صلح با معاویه متمهد شده است تا وقتی معاویه زنده است و شرط‌های پیمان را رعایت می‌کند، سکوت کرده، به حکومتش گردن نهد.^۲

هرچند به دلایلی روا بود که این معاهده از سوی امام حسین علیه السلام بی‌اعتبار معرفی شود، ولی بی‌تردید اگر حضرت علیه معاویه قیام می‌کرد این معاهده دستاویز تبلیغاتی خوبی برای معاویه قرار می‌گرفت؛ چنان که نامه معاویه به امام علیه السلام و تأکید بر لزوم پایبندی به پیمان و ... این مطلب را تأیید می‌کند.

از سوی دیگر، تجربه بسیج عمومی امام حسن علیه السلام نشان داده بود که اجتماع آن زمان شمشیر جهاد را به آب عافیت شسته است. بی‌تردید در این اجتماع، منطق معاویه که قیام امام حسین علیه السلام را شورشی نادرست و شیطانی معرفی می‌کرد، مورد تأیید قرار می‌گرفت.

یکی دیگر از موانع قیام در دوران معاویه، شخصیت دوگانه وی بود. به عقیده بسیاری از صاحب‌نظران، شیطنت معاویه و روش خاص او در حل مشکلات، راز مهم قیام نکردن امام حسین علیه السلام در آن زمان است. معاویه به خوبی درک می‌کرد که چون به نام دین و خلافت اسلامی حکومت می‌کند، نباید به کارهایی که مردم آن را مبارزه با دین تلقی می‌کنند یا مشروع جلوه‌دادن آن مقدور نیست، دست زند.

معاویه برای دینی جلوه‌دادن مقام خود، ابتدا خونخواهی عثمان را عنوان می‌کرد و سپس در رخداد حکمیت و صلح با امام حسن علیه السلام خود را شایسته خلافت شمرد. بدین سبب، به آسانی می‌توانست هر قیام مسلحانه‌ای را اختلافی سیاسی و کشمکش بر سر قدرت معرفی کند، نه قیام حق

۱. ر.ک: سیره پیشوایان، ص ۱۳۷ به بعد؛ ارزیابی انقلاب حسین علیه السلام، محمد مهدی شمس‌الدین، ترجمه مهدی پیشوایی.

۲. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۶۵.

در برابر باطل، او در این کار استاد بود، چنانکه شهادت عمار یاسر، صحابی بزرگ و سرباز نود ساله و نستوه اسلام، به دست مزدوران خود را وارونه جلوه داد تا سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که شهادت عمار را به دست متمگران یاغی دانسته بود، موجب بدنامی شامیان نشود. داستان «ناقه» و «جمل» و گزاردن نماز جمعه در چهارشنبه، نمونه‌هایی از سیاست و نیرنگ‌های معاویه است.

البته امام حسین علیه السلام در این دوره از مبارزه دست نکشید و با سخنرانی‌ها و نامه‌های افشاگرانه و اعتراض‌آمیز علیه حکومت در مسیر جهاد گام برداشت. دقت در محتوای جواب امام حسین علیه السلام به اظهار نگرانی معاویه، نشان‌دهنده عمق وخامت اوضاع جامعه اسلامی و سازش‌ناپذیری امام علیه السلام است. ایشان می‌نویسند:

به خدا سوگند، جنگ با تو را در حالی ترک کردم که در این باره از پروردگار بیمناکم. گمان نمی‌کنم [که در صورت فراهم بودن زمینه] خداوند در ترک قیام علیه تو و اولیای شیطانی‌ات و دوستان بی‌دین و ستمگرت از من راضی باشد. آیا تو «حجر بن عدی» و یارانش را که در براندازی ستم و مخالفت با بدعت‌ها مبارزه کردند، بعد از آنکه با سوگندهای شدید به آنان «امان» دادی، با ستم و تجاوز نکشتی؟ آیا تو کشته‌شده عمرو بن حلق نیستی؟ همان صحابی پارسایی که از بسیاری عبادت چهره و بدنش فرسوده و ضعیف شده بود. تو پس از امان دادن و بستن پیمان او را کشتی؛ پیمانی که اگر به آهوان بیابان می‌دادی، از قله‌ها پایین می‌آمدند.

آیا تو مدعی برادری زیاد بن سمیه نیستی که در بستر دیگری به دنیا آمده و تو او را فرزند پدرت قلمداد کردی! در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود فرزند به پدر ملحق می‌شود و زناکار سنگسار می‌گردد. تو سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را ترک کرده، با فرمان او به عمد مخالفت کردی و بدون هدایت الهی در پی هوس خویش رفتی. بعد از آن، زیاد را به بصره و کوفه مسلط کردی؛ در حالی که او دستهای مسلمانان را قطع و چشمان آنها را نابینا می‌ساخت و آنان را بر شاخه‌های نخل می‌آویخت. آیا تو کشته‌شده آن دو حضرمی نیستی؟ کسانی که زیاد به تو نوشت پیرو دین علی‌اند. تو به او نوشتی هرکس بر دین و رأی علی است، بکش و او نیز به فرمان تو آنها را قطعه قطعه کرد. آیا جز آن است که دین علی همان دین محمد صلی الله علیه و آله است! به نام همان دین است که اکنون تو بر اریکه قدرت تکیه زده‌ای. اگر این دین نبود، تو و پدرانت هنوز در جاهلیت به سر می‌بردید و بزرگ‌ترین شرف و فضیلت شما، رنج دو سفر

زمستانی و تابستانی به یمن و شام، برای به دست آوردن می و... بود. من برای خود و دین خود چیزی را بالاتر از جهاد با تو نمی دانم، اگر آن را انجام دهم، به پروردگار نزدیک شده ام و اگر انجام ندهم، باید به سبب کوتاهی در آن از خداوند آمرزش بخواهم...
 ای معاویه، تو را به سبب کشتن حجر به قصاص هشدار می دهم. بدان، برای خداوند کتابی است که هر گناه کوچک و بزرگی در آن ثبت می شود. آری، خدا تو را به خاطر اینکه تنها به سبب گمان بد بی گناهان را گرفته، با تهمت کشته ای و مردم را به بیعت با فرزند سفیه، شرابخوار و سگ بازت وادار می کنی، فراموش نمی کند. تو با این کار، خویش را به هلاکت افکندی؛ دین خود را تباه ساختی و حقوق ملت را پایمال کردی. والسلام.^۱

وضعیت سیاسی - اجتماعی عصر یزید

با مرگ معاویه، حکومت عدالت ستیزش به پایان رسید و پسرش یزید، طبق وصیت نامه بی سابقه و تعهدی که از رؤسای قبایل گرفته بود، در ماه رجب سال ۶۰ ق. سلطنت را به عهده گرفت. یزید نماینده واقعی شیوه زندگی معمول جوانان دوران جاهلیت بود. رفتار ضد اسلامی و فساد آشکارش در جهان اسلام مشهور بود. حتی نویسندگان معدودی که در پنهان ساختن اطلاعات نامطلوب خاندان اموی می کوشند، نمی توانند از بیان این گزارش خودداری کنند که یزید اولین خلیفه باده گسار در حضور مردم است که در جهت ارضای غرایز حیوانی خویش به کثیف ترین کردارها دست می یازید. بیشتر اوقات خود را به خوشگذرانی با ساز و چنگ و آوازخوانی و بازی با میمون و سگهای شکاری می گذراند.^۲

یزید بهره ای از مذهب نداشت و هیچ احترامی به عواطف مذهبی دیگران نمی نهاد. اعتیاد به الکل داشت، مجذوب آوازخوانان و در معرض انواع گناهان و کارهای زشت بود. در دوران حکومت سه ساله او «واقعه حرّه»^۳ به فرمان وی رخ داد. او به فرمانده نیروهای

۱. همان، ص ۱۸۰-۱۸۸؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۵۴-۱۵۵؛ احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۶۱.

۲. تشیع در مسیر تاریخ، ص ۲۰۷.

۳. حرّه به زمینی که از سنگهای سیاه پوشیده باشد، گویند. از آنجا که جانب شرقی مدینه از سنگلاخهای آتشفشانی شکل پوشیده بود و نفوذ سپاه مسلم بن عقبه به این سرزمین بود، به واقعه حرّه مشهور شده است. (مجمع البحرین، ج ۳، ص ۲۶۳ و ۲۶۴، در توضیح واژه فوق).

خود گفته بود: پس از فتح مدینه، شهر تا سه روز بر سربازانت مباح است. در آن واقعه، سربازان پس از کشتن چند هزار مسلمان، نوامیس مردم مدینه را مورد تجاوز قرار دادند.^۱

استاد سیدجعفر شهیدی درباره کشتار و غارت مدینه می‌نویسد:

چه مردان دیندار و پارسا و شب‌زنده‌دار که کشته شد و چه حرمتها که درهم شکست و چه زنان و دختران که از تجاوز این مردم وحشی نرسند. خدا می‌داند، از این فاجعه تنها یک حقیقت را می‌توان دریافت و آن اینکه در این لشکرکشی امیر و مأمور هیچ‌یک از فقه اسلام آگاهی نداشته، اگر داشتند بی‌اعتنا بودند.^۲

لشکرکشی و تجاوز به حرم امن الهی از دیگر جلوه‌های سیاه کارنامه یزید است که با عملکرد هولناک نمرود هم مقایسه نمی‌شود. مسعودی، مورخ نامور، می‌نویسد: یزید در رفتار با مردم روش فرعون را در پیش گرفته بود و بلکه رفتار فرعون از او بهتر بود.^۳

ماهیت، انگیزه و علل قیام امام حسین علیه السلام

پدیده‌های اجتماعی، برخلاف بسیاری از پدیده‌های طبیعی، ابعاد مختلف دارند و عوامل گوناگونی در پیدایش آنها مؤثراند. یک نهضت ممکن است از جهتی ماهیت دفاعی و از جهتی دیگر ماهیت تهاجمی داشته باشد.

بعد از اجرای برنامه‌های بسیار دقیق و فشار نظامی معاویه، فرزندش یزید مورد خوشامدگویی و تهنیت قبایل قرار گرفت. البته خلافت و جانشینی وی بدون بیعت شخصیت‌های شناخته شده اسلام مشروعیت نمی‌یافت. معاویه که از اهمیت و نقش بیعت این افراد آگاه بود، پیش از مردن خطر را حس کرد. او در بستر مرگ به یزید چنین اندرز داد: ... من همه چیز را برایت آماده کردم و همه عرب را به اطاعت تو واداشتم. هیچ کس در خلافت با تو مخالفت نخواهد ورزید؛ ولی من از حسین بن علی، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر بر تو بیمناکم. در میان اینان، حسین بن علی علیه السلام از محبت و احترام بسیار برخوردار است. زیرا او از شایستگی‌های فراوان، حقوق برتر و خویشاوندی نزدیک‌تر با

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۷۲ و ر. ک: انساب الاشراف، ج ۴، ص ۳۰-۴۶.

۲. تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۱۸۹-۱۹۰.

۳. مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۸.

پیامبر ﷺ بهره می برد...^۱

یزید در نخستین اقدام به ولید بن عتبه (حاکم مدینه) فرمان داد تا به سرعت از عبدالله بن زبیر و حسین بن علی بیعت بگیرد. در این نامه، به ولید تأکید کرد: هرگز نباید اجازه هیچ تأخیری دهی. هرکه از این امر سر باز زد، بی درنگ سر از پیکرش جدا ساز. وقتی حاکم مدینه آنان را فراخواند، عبدالله شبانه به مکه گریخت. امام حسین علیه السلام که از مرگ معاویه آگاه شده بود، در برابر خواست ولید فرمود: شخصی چون او نباید پنهانی بیعت کند. بیعت باید در مسجد و آشکارا تحقق یابد.

در همین مجلس، امام علیه السلام که پافشاری مروان بر بیعت را دید، ضمن برشمردن خصوصیات یزید، فرمود: اگر قرار باشد یزید سر کار آید، باید فاتحه اسلام را خواند. به هر حال امام علیه السلام پس از دو روز مقاومت، سرانجام با خانواده و بیشتر هاشمیان، مدینه را ترک کرد.

چنانکه پیداست تا اینجا نهضت امام حسین علیه السلام در ظاهر ماهیت دفاعی داشت و نوعی واکنش منفی در برابر تقاضای نامشروع حاکم مدینه به شمار می آمد. البته روشن است که امام علیه السلام پیش از دعوت کوفیان نیز در برابر فشار حکومت ایستاد و اگر دعوت آنان نیز نبود، تکلیف خود را می دانست که دستکم برای سوزاندن ریشه ستم و جایگزینی سیره و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، به بررسی اوضاع سیاسی و ارزیابی نیروهای خویش پردازد.

بی تردید بیعت نکردن امام حسین علیه السلام به معنای نفی ضرورت حکومت در جامعه نبود. آن حضرت در پی نفی ستم و تباهی بود و یزید را شایسته جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی دانست. امام حسین علیه السلام به حرام شمردن حلال دین محمد صلی الله علیه و آله و حلال شمردن حرام آن معترض است. هیأت حاکمه را دارای صلاحیت لازم برای دفاع، حفظ و اجرای احکام دین، تفسیر اصول و استنتاج فروع آن نمی داند^۲ و تاکنون نیز مترصد فراهم شدن شرایط لازم برای اعلان و پی گیری این موضع بوده است.

دعوت حاکم مدینه از آن حضرت علیه السلام برای گردن نهادن به بیعت، در حقیقت پیکی بود که فراهم آمدن برخی شرایط و ارتفاع برخی موانع را اعلام کرد. بدین سبب امام علیه السلام برخلاف ابن زبیر دعوت حاکم را اجابت می کند و با برنامه ای دقیق و پیش بینی شده دسته ای نیرومند از هوادارانش را برای جلوگیری از برخورد احتمالی، همراه می برد و بدون هیچ گونه تعهدی، طرح روشن گری افکار عمومی

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۵۰؛ الارشاد، ص ۱۷۹.

۲. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۰۵؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۰.

را پی می‌ریزد و از حاکم می‌خواهد اجتماعی عمومی در مسجد برپا سازد. گواه درستی این برداشت، سخنان امام علیه السلام است. آن حضرت در برابر اصرارهای مروان در همان جلسه فرمود:

ما اهل بیت نبوت و خاستگاه رسالتیم و (خانه ما) محل رفت و آمد فرشتگان و جایگاه آسایش و رحمت است. آغاز و انجام تدابیر الهی (در شئون زندگی و دین) به وسیله ماست. یزید مردی فاسق و شرابخوار و کشنده نفوس محترم و کسی است که آشکارا به فسق می‌پردازد و شخصی چون من با چون او بیعت نخواهد کرد.^۱

سپس با استدلال به آیه تطهیر، لیاقت اهل بیت علیهم السلام را برای احراز خلافت اظهار کرد.

البته بعد از ناکام ماندن حاکم مدینه در این جلسه، به طور طبیعی طرح تشدید فشار و تهدید مورد اجرا قرار گرفت. هرچند حضور در مدینه چه بسا در ارزیابی بهتر و آسان‌تر موقعیت سیاسی و طراحی مبارزه‌ای دقیق با فساد مؤثر می‌بود، وقتی خطر و فشار شدیدتر شد و احتمال چشم‌پوشی اجباری از مدینه فزونی یافت، امام علیه السلام خردمندانه‌ترین راه یعنی «هجرت» و گسیل به سوی مکه را انتخاب کرد. مکه از سویی، حرم امن الهی شمرده شده است و تا حدی از کانون خطر دور بود و از سوی دیگر، مرکز جهان اسلام بودن و نزدیکی موسم حج، به امام علیه السلام فرصت می‌داد پیام خود را به مسلمانان برساند.

پیام دعوت انجمن‌های سیاسی و مذهبی کوفه

خبر امتناع تنها فرزندزاده مؤسس اسلام از بیعت با یزید و پناه‌آوردنش به مکه به سرعت در حجاز منتشر شد و در عراق به عنوان مهم‌ترین خبر روز، مورد توجه محافل سیاسی قرار گرفت و رجال سیاست و اندیشه درباره آن به گفتگو پرداختند. در خانه سلیمان بن صرد خزاعی، صحابه رسول خدا و سیاستمدار ممتاز کوفه، نشست سیاسی بسیار حساسی با حضور سرانی چون حبیب بن مظاهر، مسیب بن نجبه، رفاعه بن شداد، مسلم بن عوسجه، عبدالله بن وال شکل گرفت. حاضران در این محفل درباره مرگ معاویه، ستم‌های بسیار او، سرآمدن برخی از تعهدات، تغییر موقعیت سیاسی - اجتماعی، حکومت تحمیلی یزید و... گفتگو کردند.

سلیمان که ریاست جلسه را به عهده داشت، ضمن سخنان مهمی مسأله امتناع امام علیه السلام از بیعت،

۱... انا اهل البيت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائكة و محط الرحمة و «بنا فتح الله و بنا ختم» و یزید رجل فاسق شارب الخمر... مثلی لایبایع مثله... (به نقل از الفتوح، ج ۵، ص ۱۷).

هجرت آن حضرت علیه السلام و گزارش‌ها و تحلیل‌های این مسأله را یادآور شده، نیاز جامعه کوفه و لزوم دعوت از امام علیه السلام برای سفر به عراق و به‌عهده گرفتن «رهبری مسلمانان» را با بزرگان کوفه در میان نهاد. آنگاه نظر حاضران را جویا شد و چون از موافقت همه آگاهی یافت، از آنها تعهد گرفت تخلف نکنند و برای پذیرایی از حسین علیه السلام آماده باشند.^۱

نخستین نامه کوفیان در دهم رمضان سال ۶۰ ق. به امضای شخصیت‌های خوش سابقه‌ای که وفاداری خود را در جنگ‌های جمل و صفین اثبات کرده بودند، به دست امام علیه السلام رسید. در این نامه می‌خوانیم: خداوند بزرگ را سپاس می‌گزاریم که حکومت آکنده از ستم دشمنان را برانداخت؛ کسی که بی‌هیچ حقی، ارکان قدرت و فرمانروایی بر جامعه را غصب کرده بود؛ املاک خدا را در دست توانگران و ثروتمندان قرار می‌داد؛ بهترین مردم را از میان می‌برد و به بدترین مردم اجازه ادامه حیات می‌داد. از شما دعوت می‌کنیم به کوفه روی آری. چون پیشوایی برای هدایت نداریم. امیدواریم خداوند به وسیله تو ما را در راه حقیقت متحد سازد. ما در نماز جماعت و جمعه نعمان بن بشیر، حاکم کوفه، شرکت نمی‌کنیم و هنگام عید، با او مجتمع نمی‌شویم. اگر بشنویم شما به سوی ما می‌آیید، حاکم را از شهر بیرون می‌کنیم. سلام و رحمت الهی بر شما باد.^۲

نامه‌های دیگری نیز یکی پس از دیگری به دست امام علیه السلام رسید. به تدریج موقعیت چنان شد که بی‌توجهی به نامه‌ها برای امام علیه السلام ممکن نبود.

در نامه‌های کوفیان، بر عوامل زیر به‌عنوان علل دیرینه ناخشنودی مردم از معاویه، تأکید می‌شد:

۱. دارا نبودن شایستگی و رسیدن به قدرت از طریق زور.

۲. بی‌احترامی به افکار عمومی.

۳. به‌کارگیری بودجه مملکت در راه شهوات ستمگران.

۴. کشتن عدالت‌جویان دلسوزی که خواسته‌های مردم را منعکس می‌کنند.

۵. تقویت و به‌کارگیری عناصر فاسدی که پشتیبان حکومت شمرده می‌شوند.

امام حسین علیه السلام برای ارزیابی دقیق موقعیت مؤمنان کوفه و پاسخ نامه‌های بسیار آنان، نماینده و سفیر خود را به همراه آخرین نماینده مردم به کوفه گسیل داشت. سفارش بر سه امر مهم تقوا، لطف

۱. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۶۰-۲۶۶.

۲. الارشاد، ص ۳۷۹.

به مردم و رازداری، محور اصلی این نامه بود^۱

بر اساس اسناد تاریخی، در این زمان مکه مرکز تحرکات شوم مزدوران یزید بود از امام حسین علیه السلام چنان روایت شده است که حکومت اموی، گروهی از سربازان را در لباس حجاج به مکه فرستاده بود تا امام علیه السلام را دستگیر کنند یا حتی قصدی ناروا در حق وی به اجرا گذارند.

ورود عمرو بن سعید (حاکم حجاز) و نیروهای مسلح وی به مکه خطر را تشدید کرد و مایه تسریع در عزیمت ناگهانی امام علیه السلام از مکه شد. بدین ترتیب امام علیه السلام دو روز پیش از پایان مراسم حج، در حالی که هنوز می‌توانست با بسیاری از مؤمنان ارتباط برقرار کند، مکه را ترک گفت.

در کوفه «مسلم» پس از کوشش فراوان برای سازمان‌دهی قیام، سرانجام دستگیر شد و همراه هانی بن عروه به شهادت رسید. کوفه با ترفندهای گوناگون، شهر مرگ و وحشت شد و بدین ترتیب، موضع ناپایدار و غیرقابل اعتماد هواداران سیاسی حسین بن علی علیه السلام را که به طور کلی و به اشتباه، آنان را شیعیان کوفه می‌خوانند، آشکار گردید.

هرچند هیچ شکی وجود ندارد که مردم کوفه امام علیه السلام را دعوت کردند از یاری وی سر باز زدند و حتی به سود یزید به میدان کربلا گام نهادند، باید دید این مردم که بودند و شخصیت‌های درجه اول نگارنده نامه‌ها چه وضعیتی یافتند. منابع موجود نشان می‌دهد که شماری از مردم شهر نوعی تشیع سیاسی را پذیرفته بودند و تنها در مسایل سیاسی با فرزندان علی علیه السلام همراهی نسبی می‌کردند. حدود یک چهارم جمعیت شهر در شمار پیروان اهل بیت علیهم السلام جای داشتند.

این گروه، به‌عنوان مظنونان به حمایت از حسین علیه السلام تحت فشار قرار گرفتند. اموالشان مصادره شد و خانه‌هاشان طعمه حریق گردید. این فشارها در کنار وضعیت دشوار اقتصادی، آنها را از یاری فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله بازداشت. موقعیت کوفه چنان وحشتناک بود که حتی اگر رئیس قبیله‌ای با «ابن زیاد» مخالفت می‌کرد، افراد قبیله جرأت نداشتند از وی حمایت کنند.

به نوشته مورخان، هانی رئیس قبیله بنی‌مراد، چهار هزار سوار و هشت هزار پیاده حامی داشت. اگر هم پیمانان کندی بنی‌مراد به این آمار افزوده شود، شمار حامیان وی به ۳۰ هزار تن می‌رسد. وقتی او را دستگیر کردند و در بازار هر زمین کشاندند، کسی فریاد یاری جویی‌اش را پاسخی درخور نداد و چون به شهادت رسید، کسی مخالفت نکرد.^۲

۱. همان، ص ۱۸۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۸۵، ۳۸۶.

۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۵۹.

هنگامی که امام حسین علیه السلام در کربلا متوقف گردید، ابن زیاد از مردم کوفه خواست رهسپار کربلا شوند و اگر کسی از پیوستن به سپاه تخلف کند، کیفرش مرگ است. آنها حتی مهمانی را که در پی میراث پدرش از قبیله همدان به کوفه آمده بود، اعدام کردند. وقتی به این حقایق می‌نگریم سخن فرزدق در توصیف مردم کوفه را بهتر درک می‌کنیم. او به امام علیه السلام گفت: قلوبهم معک و سیوفهم علیک.^۱

یکی از کوفیان، که در این موقعیت دشوار به امام پیوسته بود، در توصیف کوفه به وی گفت: اشراف همگی علیه توآند. بقیه مردم دلهاشان با توست؛ هرچند فردا به رویت شمشیر می‌کشند.^۲ البته همه کوفیان در شمار لشکر یزید جای نگرفتند. گروه اندکی به امام علیه السلام پیوستند و دسته‌ای در خانه‌هاشان پنهان شدند. «بلاذری» می‌نویسد:

از هر گروه هزار نفری که به اجبار سمت کربلا فرستاده می‌شدند کمتر از ۳۰۰ یا ۴۰۰ تن به کربلا می‌رسیدند. چون به جنگ با فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله راضی نبودند.^۳

افزون بر این، جمعی از شرکت‌کنندگان در سپاه یزید، حتی احتمال نمی‌دادند میان حسین علیه السلام و یزیدیان درگیری جدی رخ دهد. حر بن یزید ریاحی نماینده این عده بود. او صبح عاشورا خطر را جدی یافت و به امام علیه السلام پیوست و گفت: پدر و مادرم فدایت باد، احتمال نمی‌دادم کار شما با این قوم به آنچه می‌بینم ختم شود. گمان می‌کردم یکی از پیشنهادهای شما را می‌پذیرند. بر این اساس، با خود گفتم همراهی با آنان در برخی از امور اشکال ندارد و همکاری کردم.^۴ البته اینکه به ظاهر، تنها یک شامی در میان کوفیان بود و^۵ امام را به شهادت رساندند، حقیقتی انکارناپذیر است؛ ولی هرگز نباید همه اهل کوفه را از یک گروه دانست.

ارزیابی سفر به عراق در بگردونه فعالیت‌های سیاسی
برخی از محققان در ارزیابی سیاسی واقعه کربلا، بر این باورند که رفتن به عراق مصلحت نبود برای

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۹۰.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۴۸.

۳. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۹.

۴. تجارب الامم، ج ۲، ص ۷۵.

۵. الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۸؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۱.

آشکارشدن درستی یا نادرستی این سخن باید به پرسش‌های زیر پاسخ گفت:

الف) آیا جز رفتن به عراق، امکان اقدام دیگری برای امام علیه السلام وجود داشت؟

ب) آیا پیش‌بینی سامان‌دادن انقلاب علیه یزید و تشکیل حکومت در عراق قابل دفاع است؟

در پاسخ بدین پرسش‌ها، توجه به چند نکته سودمند است:

۱. خطر کردن و حرکت در سایه سنگین احتمال ناکامی، بخشی از ماهیت فعالیت‌های سیاسی است. کسانی که برای گرفتن قدرت، با هدف خوب یا بد، فعالیت می‌کنند، همیشه با احتمال‌ها سروکار دارند. در عالم سیاست، حتی موفق‌ترین افراد و مردمی‌ترین آنها نیز همواره در معرض احتمالات، دشواری‌ها و حتی از دست دادن همه چیز هستند. از این رو، نباید گمان کنیم که تنها بایستی با یقین صددرصد حرکت کرد. چنین کاری دور از واقعیات تاریخی و ناشی از ساده‌اندیشی در ماهیت فعالیت‌های سیاسی است.^۱

۲. برای امام علیه السلام کمترین سازش با یزید و هیأت حاکمه‌اش روا نبود. امام علیه السلام در پی چاره‌ای است تا خود حاکمیت را به دست گیرد. این طرح قابل تغییر نبود. بنابراین هر پیشنهادی که به نحوی آن را خدشه‌دار سازد، از نظر امام علیه السلام محکوم و ناپذیرفته است.

۳. یزید اجازه نمی‌داد کسی چون امام علیه السلام با او بیعت نکند و آسوده به زندگی خود ادامه دهد. او در اندیشه کشتن امام علیه السلام بود.

۴. امید مقاومت در حجاز آن روز وجود نداشت. امام ناگزیر باید ضمن پذیرش این حقیقت، به حفظ حرمت حرم نیز بیندیشد. بدین سبب در برابر اعتراض ابن عباس فرمود: دو وجب دورتر از مکه کشته شوم بهتر از آن است که یک وجب دورتر کشته شوم.

پس تنها عراق ممکن بود کانون شیعیان مورد توجه امام علیه السلام قرار گیرد. با اوج گرفتن دعوت کوفیان درصد پیروزی احتمالی افزایش یافت. البته کوفیان پیشتر در دو آزمون زمان امام علی و امام حسن علیهما السلام ظهوری ناموفق داشتند، ولی آیا امام علیه السلام باید به سابقه بد کوفیان می‌نگریست یا وضعیت فعلی آنان؟ افزون بر این، اگر امام علیه السلام به عراق نمی‌رفت، آیا تاریخ‌نگاران و محققان پرسش‌های زیر را به اعتراض نمی‌نگاشتند:

۱. چرا به نامه‌های مردم و ارزیابی مسلم پاسخ دلخواه نداد؟

۱. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، رسول جعفریان، ص ۲۰۱. (با اندکی تصرف).

۲. آیا اگر به عراق نمی‌رفت، پیروز نمی‌شد؟

۳. چرا اجازه داد در حجاز به دست کارگزاران یزید کشته شود؟

مسأله آگاهی پیشین امام علیه السلام

مسأله «غیب» و آگاهی پیشین امام علیه السلام از حوادث کربلا، از مسایلی است که در بررسی این واقعه به بروز اختلاف در تحلیل‌ها انجامیده است. روایاتی که خود جنبه تاریخی نیز دارد به صراحت یا اشاره حماسه کربلا را قبل از وقوع آن پیشگویی کرده است.^۱

در اینجا پرسش اساسی این است:

آیا امام از اول به قصد کربلا حرکت کرد یا نه؟ اگر بر فرض به قصد کربلا حرکت نکرد، آیا هدفش کشته شدن بود، یا آنکه می‌دانست کشته می‌شود؟^۲ به عبارت دیگر اگر امام علیه السلام پیش از حرکت به سمت عراق از تحقق این رویداد آگاه بود، فرض پیروزی سیاسی، چیرگی بر دشمن و حتی تعقیب هدف سیاسی مشخص و تشکیل حکومت، نادرست می‌نماید. چگونه ممکن است کسی از شهادت خود آگاه باشد و با این حال هدف سیاسی مشخصی را دنبال کند؟

در پاسخ بدین پرسش، از زوایای مختلف، دیدگاه‌هایی ابراز شده است. این دیدگاه‌ها به اختصار عبارت است از:

الف) گروهی از اساس، آگاهی پیشین را انکار می‌کنند. در این صورت، تحلیل سیاسی مسأله با دشواری خاصی روبه‌رو نمی‌شود.

ب) دسته‌ای معتقدند امام حسین علیه السلام به صورت کلی از شهادت خبر داشت، ولی جزئیات زمانی و مکانی آن را نمی‌دانست. با این فرض نیز می‌توان نوعی هدف سیاسی مشخص را تا قبل از رسیدن به کربلا و تطبیق آن اخبار کلی بر حادثه‌ای که انجام آن نزدیک است در نظر گرفت. این هدف ممکن است تشکیل حکومت باشد.

ج) جمعی معتقدند می‌توان هدف را چنان تعریف کرد که با این نوع آگاهی پیشین سازش داشته باشد. اگر هدف چیرگی بر فرمانروا باشد، به نظر می‌رسد دست‌کم در ظاهر با تعارض روبه‌رو

۱. عبرات المصطفین، حسین بن سعد، ترجمه محمدباقر محمودی، ج ۱، ص ۱۵۴ به بعد؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۹۱؛

انساب الاشراف، ج ۴، ص ۸۲.

۲. حماسه حسینی، مرتضی مطهری، ج ۳، ص ۱۸۸.

می‌شویم؛ ولی اگر هدف نوعی ایثار برای به راه انداختن یک جنبش انقلابی باشد، شهادت خود یک هدف سیاسی خواهد بود. البته مشکلی که در اینجا وجود دارد آن است که باید این برداشت سیاسی را برداشت حداقل دانست. به عبارت دیگر، قیام امام فقط جنبه انکار وضع موجود دارد، اما در اثبات موقعیت جدید، چیزی را اثبات نمی‌کند و معلوم نیست منطق شهید و هدف عالی شهادت تنها انکار وضع موجود، بدون طرح و تدبیر مطلوب، باشد؛ آن هم از شخصیتی چون امام حسین علیه السلام.

(د) براساس دیدگاهی که هدف امام علیه السلام را امر به معروف و نهی از منکر می‌داند، به دست گرفتن حکومت از زیر مجموعه‌های این هدف خواهد بود.

این تحلیل نیز نمی‌تواند گریزگاه امنی برای پرسش‌های مورد بحث باشد. زیرا در این صورت پرسش آغازین باقی است: با آگاهی از شهادت، چگونه می‌توان به برپایی حکومت اندیشید؟ بنابراین، طرفدار چنین دیدگاهی راهی جز انکار آگاهی پیشین به صورت جزئی ندارد.^۱

شهید مطهری که خود از طرفداران نظریه امر به معروف و نهی از منکر است، آگاهی پیشین امام را در سطحی خاص که به اعتقاد وی سطح معنویت و امامت است، می‌پذیرد و می‌گوید:

از نظر تاریخی نمی‌توان اثبات کرد که امام به قصد کربلا و یا با علم به کشته شدن حرکت کرد؛ بلکه از نظر تاریخ که ظواهر قضایا را نقل می‌کند، امام علیه السلام به طرف کوفه و قصد کوفه حرکت کرد و در اثر برخورد با «حر» و اجازه ندادن «حر» که امام از حوزه عراق خارج شود و حاضر نشدن امام علیه السلام که تحت الحفظ «حر» به کوفه برود. راهی را به طرف غرب و چپ جاده پیش گرفتند تا رسیدند به کربلا و بعد در اثر نامه ابن زیاد، در آن محل متوقف شدند. از نظر علم به کشته شدن هم، تاریخ جز مخطور بودن و غیرقابل اطمینان بودن این سفر را اثبات نمی‌کند.^۲

پذیرش امر به معروف و نهی از منکر به عنوان هدف قیام امام حسین علیه السلام گام بلندی در جهت این برداشت سیاسی است که کربلا یک قضیه شخصی که تمام ماجرایش در یک آگاهی پیشین یا دستور ویژه برای رفتن به سوی شهادت خاتمه یابد، نیست. استاد مطهری، در نگرانی از برداشت صوفیانه و شخصی از حماسه کربلا و حساسیت و اهتمام به

۱. اقتباس از: حیات لکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۲۴۲-۲۴۸.

۲. حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۸۸ و ۱۸۹.

برداشت سیاسی، می‌فرماید:

یکی از اموری که موجب می‌گردد داستان کربلا از مسیر خود منحرف گردد و از حیث استفاده و بهره‌برداری عامه مردم خارج شود این است که می‌گویند حرکت سیدالشهدا معلول یک دستور خصوصی و محرمانه به‌نحو قضیه شخصی بوده است و دستوری خصوصی در خواب یا بیداری به آن حضرت داده شده است چه در این صورت دیگران نمی‌توانند او را مقتدا و امام خود در نظیر این عمل قرار دهند و نمی‌توان برای امام حسین علیه السلام مکتب قائل شد...

برخی برای اینکه به خیال خودشان مقام امام حسین علیه السلام را بالا ببرند، می‌گویند دستور خصوصی برای مبارزه با شخص یزید و ابن‌زبیر بوده و در این زمینه از خواب و بیداری، هزارها چیز می‌گویند... هر اندازه در این زمینه خیالبافی بیشتر شود، از جن و ملک و بیداری و دستورهای خصوصی... این نهضت را بی‌مصرف‌تر می‌کند...

ما شرقی‌ها مقام را به این می‌دانیم که گفته شود فلان شخص اهل مکاشفه است، اهل کرامت و معجزه است. جن در تسخیر دارد... شک نیست که امام حسین علیه السلام دارای مقام ملکوتی است، اما او دارای مقام جمع‌الجمعی است. انسان کامل است...^۱

آن شهید والا مقام، در بحثی دیگر ضمن خیانت بزرگ دانستن اندیشه کسانی که در صدقند مکتب شهادت و جانبازی در راه عقیده و مقابله با ستمگران را به شخص امام حسین علیه السلام محدود سازند و به شکلی محترمانه دستور خصوصی جلوه دهند، می‌فرماید:

فلسفه امامت و پیشوایی، نمونه‌بودن و سرمشق بودن است. امام انسان مافوق است نه ماموق انسان. به همین دلیل می‌تواند سرمشق بشود... به هر نسبت که ما شخصیت‌ها و حادثه‌ها را جنبه اعجاز‌آمیز و مافوق انسانی بدهیم، از مکتب بودن و از رهبر بودن و تکرارپذیر بودن خارج کرده‌ایم.^۲

بدین ترتیب، می‌توان حراست از دین، اتمام حجت با مردمی که نامه‌ها و پیک‌های متعدد فرستادند، تهدیدها و فشارهای حکومت یزید، امر به معروف و نهی از منکر، افشای چهره ضددینی بنی‌امیه، ارائه سیمای خلیفه واقعی و امام راستین، تشکیل حکومت دینی، احیای حق، اصلاح امور

۱. همان، ص ۸۳-۸۷. (با اندکی تصرف)

۲. همان، ص ۲۹۲. (با اندکی تصرف)

امت، نجات مردم مسلمان از جهالت و سرگردانی، زدودن بدعت‌ها و اجرای سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را از علل و انگیزه‌های قیام امام حسین علیه السلام برشمرد.^۱

برای مطالعه بیشتر

اسلام دین سلام و صلح

در یک تقسیم کلی می‌توان دیدگاه دانشمندان مسلمان و غیرمسلمان را درباره نسبت اسلام با صلح و جنگ به سه گروه تقسیم نمود.

۱. گروهی معتقدند از آنجا که اسلام دینی جهانی یا دارای ادعای جهانی است، برای رسیدن به این مقصود از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزد و اقدام نظامی با هدف گسترش اسلام امری بایسته و بلکه وظیفه شرعی، جهاد و مقدس است. شاید روح حاکم بر اعتقاد اکثر شرق‌شناسان و گروه‌هایی از مسلمانان تاکنون چنین باشد.

براساس این دیدگاه اصولاً فرجام‌یابی جنگ و خصومت در اسلام وجود ندارد و روابط مسلمانان و غیرمسلمانان نیز بر اصل ناسازگاری استوار است و اگر مسلمانان و سرور آنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در دوره‌هایی به روابط مسالمت‌آمیز تن داده‌اند ناتوانی یا عواملی دیگر موجب آن بوده است.

۲. گروهی - به ویژه شماری انبوه از اندیشمندان مسلمان - بر این عقیده‌اند که اسلام هم دین صلح و هم دین جنگ است. براساس این دیدگاه شاید نتوان اصلی تاسیس کرد. چراکه همواره این زمینه‌ها و شرایط است که تعیین کننده است. دلیل عمده این گروه مسأله جهاد و تقسیمات دفاعی و ابتدایی آن است؛ در حالی که با دقت در انگیزه‌های جهاد در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله و آیات قرآن کریم، به روشنی ماهیت دفاعی جهاد در اسلام نمایان می‌شود. و اصولاً در پدیده‌هایی چون نجات ستم‌دیدگان از ستم، پیشگیری از منکر و فساد و فتنه و حتی رفع موانع دعوت به توحید و رستگاری، عنصر دفاع نهفته است.

۳. گروهی معتقدند اسلام نه تنها دین صلح بلکه دین بی‌سلم است.

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۰؛ ج ۷، ص ۲۴؛ الفتوح، ج ۵، ص ۲۱ و ۱۴۵؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹؛ تحف العقول، ص ۲۳۹ و ۲۴۵؛ موسوعة کلمات الحسین، ص ۲۷۶؛ وقعة الطف، ابی مخنف، ص ۱۷۲.

براساس این دیدگاه اصولاً اسلام از بیلم و سلام و سلامت به معنی آرامش و امنیت است؛ نه فقط در دنیا و روابط با دیگران، بلکه در دنیا و آخرت و روابط با خدا، دیگران و خود. به عقیده این گروه معنای هیچ آیه‌ای از آیات قرآن این نیست که بدون قید و شرط می‌توان به دیگران و پیروان دیگر کتب آسمانی و ادیان حمله کرد و با آنان جنگید. حتی منظور آیه ۲۹ سوره توبه، کسانی است که پیمان خود را نقض کرده یا با نشر دعوت اسلام به مخالفت عملی برخاسته‌اند. براساس این دیدگاه حتی اطلاق صلح بر اسلام به معنای پایانی بر جنگ و یا اصطلاحی رو در رو با جنگ، صحیح نیست.

طرفداران این نظریه دلایل و شواهد متعددی برای عقیده خود ابراز داشته‌اند. وحدت مبدأ همه موجودات هستی و نیز وحدت هدف و حکمت نهفته در آفرینش تمام کائنات از منظر جهان‌بینی توحیدی اسلام، اصول همبستگی اسلام با سلام و صلح به معنای حالت طبیعی و متعادل که با وقوع جنگ به هم می‌خورد، می‌باشد. سیره عملی ده‌سال حیات با قدرت و اقتدار پیامبر اکرم ﷺ در مدینه و سر عنوان همه فرمانهایی که در گسیل سپاهیان به مرزها، مورد توجه و تأکید آن حضرت ﷺ قرار گرفته (داعیاً الی الاسلام لامقاتلاً) گواه دیگر این نظریه است. برای نمونه: در سال نهم هجری و پس از آنکه برائت از مشرکان نیز اعلان شد، دستور صریح قرآن این است: هرگاه یکی از مشرکان به تو پناه آورد، پناهِش ده، تا کلام خدا را بشنود. سپس به مکان امنش برسان...^۱ و در صلح حدیبیه که از آن به فتح مبین تعبیر شده به رغم موقعیت برتر مسلمانان، پیامبر ﷺ مدارا و صلح را پیشه کرد.

اصولاً هدف اولین و آخرین بعثت همه پیامبران الهی و خاتم پیامبران دعوت به توحید و پرستش خدای یگانه است و خدای تعالی روش آن را در آیات قرآن بیان کرده است: ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن.^۲ بر طبق صریح آیات قرآن، علت عمده تمام جنگ‌های مسلمانان با مشرکان مکه، ممانعت ایشان از آزادی عقیده و اخراج مسلمانان از دیارشان و اقدام به درگیری از جانب مشرکان بوده است. با این حال قرآن دستور می‌دهد: هرگاه مشرکان از جنگ کناره‌گرفتند و صلح و مسالمت به شما پیشنهاد کردند، خدا هیچ راهی برای شما

۱. توبه (۹): ۶.

۲. نحل (۱۶): ۱۲۵.

بر ضد آنان نگشوده است. [بلکه تنها] اگر خود را به کناری نکشند و صلح نکنند و از اعمال [و جنایات] خویش باز نایستند، آنان را هر جاکه یافتید بگیرید [و به مجازات جنگ افروزی] بکشید.^۱ البته اسلام هیچ‌گاه نمی‌کوشد تا نظر خویش را درباره دفاع از ستم‌دیدگان و حتی هشدار و ارهاب اهل ستم پنهان دارد. پایان این بحث را به سخن دو تن از شخصیت‌های بزرگ جهان اسلام قرار می‌دهیم.

علامه شیخ محمود شلتوت (از اهل سنت) می‌نویسد: در قرآن کریم حتی یک آیه هم نمی‌توان یافت که دلالت یا اشارتی به آن داشته باشد که باید به جنگ برخاست و مردم را با کشتار مجبور کرد که به اسلام بگروند و به اکراه ایمان آورند.^۲

حضرت امام خمینی در سخنانی می‌فرماید: برای آنکه این مسئله در تاریخ بماند، عرض می‌کنم. از اول هم اعلام کرده‌ایم که ما به زمینهای دیگران هیچ نظر نداریم ... کراراً گفته‌ایم که ما به حسب دستور اسلام نه ظالمیم و نه مظلوم؛ نه می‌توانیم زیر بار ظلم برویم و نه خود ظلم می‌کنیم. اگر قدرت گرفتن همه دنیا را نیز داشته باشیم، بنا بر این نیست. دستور این نیست و برنامه اسلامی این نیست که تجاوز کنیم... ما به تبع اسلام، همیشه با جنگ مخالفیم و میل داریم که بین همه کشورها آرامش و صلح باشد؛ لکن اگر جنگ را بر ما تحمیل کنند، تمام ملتمان جنگجوست.^۳

پرسش‌ها

۱. آیا نرمش امام حسن و قیام امام حسین علیهما السلام نشان‌دهنده اختلاف روحیه آن دو بزرگوار است؟ چرا؟
۲. به نظر شما آیا امام حسین علیه السلام با علم به کشته شدن مدینه را ترک کرد؟ چرا؟

۱. نساء (۴): ۹۰-۹۱.

۲. جنگ و صلح در اسلام، ص ۵۲.

۳. در جستجوی راه از کلام امام (دفتر دوم: جنگ و جهاد)، به ترتیب صفحات ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۵. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: مقاله «اسلام دین صلح»، از نگارنده، در کتاب تاریخ اسلام، زیر نظر صادق آئینه‌وند؛ بیطرفی در حقوق بین‌الملل اسلامی، سید ابوالقاسم حسینی، الجهاد فی سبیل الله، ابوالاعلی مودودی؛ بازشناسی جنبه‌های تجاوز و دفاع؛ اسلام و صلح جهانی، سید قطب، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی حقوق بشر و گفتگوی تمدن‌ها و بررسی تاریخی صلح‌های پیامبر صلی الله علیه و آله، حامد منتظری مقدم.

۳. واقعه حرّه چه بود و چرا امام سجاده علیه السلام با انقلابیان همکاری نکرد؟
۴. نتایج و آثار منفی برداشت صوفیانه از نهضت کربلا را تشریح کنید.

فعالیت‌های علمی

۱. در مقاله‌ای نقش عاشورای حسینی در حرکت‌های آزادیبخش در سطح جهان را بررسی و ارزیابی کنید.
۲. مجموع برداشت‌ها از حادثه کربلا را در کنفرانسی تبیین کنید.
۳. در مقاله‌ای برداشت اهل سنت از آیه مباهله را بررسی نمایید.

منابع برای مطالعه بیشتر

۱. امام حسن علیه السلام مظلوم تاریخ، رضا محمدی.
۲. امام حسین علیه السلام و جاهلیت نو، جواد سلیمانی.
۳. حماسه حسینی (۱-۳)، شهید مرتضی مطهری.
۴. قیام حسین علیه السلام، سید جعفر شهیدی.
۵. نقش ائمه در احیاء دین (۱-۱۴)، سید مرتضی عسکری.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. آفتاب درخشان در مباحله نصاری نجران، محمد احمدآبادی طبیب زاده اصفهانی، بنگاه مطبوعاتی فروزان، اصفهان، ۱۳۶۶ ق.
۴. ابوطالب مظلوم تاریخ، عبدالحسین امینی، بدر، تهران، ۱۳۵۹.
۵. ابوطالب مؤمن قریش، عبدالله خنیزی، المؤسسة الثقافية للنشر والتألیف، ۱۳۸۴ ق.
۶. احقاق الحق وازهاق الباطل، قاضی نورالله شوشتری، المكتبة الاسلامية، تهران.
۷. احیاء علوم دین، محمد غزالی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
۸. ادیان زنده جهان، رابرت ا. هیوم، ترجمه عبدالرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴.
۹. اسدالغابة فی معرفة الصحابة، ابن اثیر، مكتبة الاسلامية، تهران.
۱۰. اسرار مباحله، محمدرضا انصاری، دلیل ما، قم، ۱۳۸۲.
۱۱. اسلام در ایران، ایلیا پاولویچ پطروشفسکی، ترجمه کریم کشاورز، پیام تهران، ۱۳۵۴.
۱۲. اسلام و ایران، محمودرضا افتخارزاده، رسالت قلم، ۱۳۷۷.
۱۳. اسلام و عقاید و آراء بشری یا جاهلیت و اسلام، یحیی نوری، بنیاد علمی و اسلامی مدرسه الشهداء، تهران، ۱۳۶۰.
۱۴. اصول کافی، محمدبن یعقوب کلینی، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، تهران، ۱۳۸۱ ق.
۱۵. اعلام الوری باعلام الهدی، فضل بن حسن طبرسی، الطبعة الثالثة، تهران، دارالکتب الاسلامية.
۱۶. اعیان الشیعه، السيد المحسن الامین، دارالتعارف، الطبعة الثانية، بیروت.
۱۷. الآثار الباقية عن قرون الخالية، مرکز نشر میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۰.
۱۸. الاختصاص، شیخ مفید، مكتبة بصیرتی، قم، ۱۳۷۹.
۱۹. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، شیخ مفید، مكتبة بصیرتی، قم.
۲۰. الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ابن عبدالبر القرطبی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۲۸ ق.

٢١. الاصابة في تمييز الصحابه، ابن حجر عسقلاني، دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٣٢٨ ق.
٢٢. الاصنام، ابو منذر هشام بن محمد طبي، ترجمه محمدرضا جلالى نائينى، ١٣٤٨.
٢٣. الاعلان بالتوبيخ لمن ذم التاريخ، شمس الدين محمد بن عبدالرحمن السخاوي، تحقيق فرانتس روزنتال، ترجمه عربي صالح احمد العلي، دارالكتب العلميه بيروت.
٢٤. الاغانى، ابو الفرج اصفهاني، دار احياء التراث العربي، بيروت.
٢٥. الامام الصادق و المذاهب الاربعه، اسد حيدر، دارالكتاب العربي، بيروت، ١٣٩٥ ق.
٢٦. الامام علي عليه السلام صوت العدالة الانسانية، جورج جورداق، دار مكتبة الحياة، بيروت، ١٩٧٥ م.
٢٧. الامامة و السياسة، ابن قتيبه دينوري، مكتبة مصطفى البابي، قاهره، ١٣٨٣ ق.
٢٨. الايضاح، فضل بن شاذان النيشابوري، بيروت - اعلمي.
٢٩. البداية و النهاية، ابو الفداء اسماعيل بن كثير دمشقي، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤٥٧ ق.
٣٠. التفسير الكاشف، محمد جواد مغنيه، چاپ سوم، دارالعلم للملادين، بيروت، ١٩٨١ م.
٣١. التفسير الكبير، فخر رازي، دارالفكر، بيروت، ١٤٥٥.
٣٢. التبيه و الاشراف، مسعودي، قاهره، دارالصاوي للطبع و النشر و التأليف.
٣٣. الجمل، الشيخ المفيد، تحقيق السيد علي مير شريفى، مكتبة الاعلام الاسلامي، ١٣٧٦.
٣٤. الدر المنثور في تفسير المأثور، جلال الدين سيوطي، قم.
٣٥. الدليل على موضوعات نهج البلاغه، على انصاريان، انتشارات مفيد، تهران، ١٣٥٧.
٣٦. الدرعيه الى تصانيف الشيعة، شيخ آقا بزرگ تهراني، دارالاضواء، بيروت، ١٤٥٣.
٣٧. الرد، محمد بن عمر بن واقد الواقدي، بيروت، ١٤١١ ق.
٣٨. السيرة النبويه، ابن هشام، تعليقات عمر عبدالسلام تدمري، دارالكتاب العربي، بيروت، ١٤٥٩ ق.
٣٩. الصحيح من سيرة النبي الاعظم، جعفر مرتضى عاملي، جامعه مدرسين حوزه علميه قم، دفتر انتشارات اسلامي، قم، ١٣٧٢.
٤٠. الصواعق المحرقة، ابن حجر هيثمي، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١٤.
٤١. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، داربيروت للطباعة و النشر، ١٤٥٥ ق.
٤٢. الطوائف في معرفة مذاهب الطوائف، ابن طاروس، قم، مطبعه خيام.
٤٣. العبر... (تاريخ ابن خلدون)، ابن خلدون، پژوهشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي، تهران، ١٣٦٣.
٤٤. الفديري في الكتاب و السنة و الأدب، عبدالحسين الاميني، بيروت، ١٣٨٧ ق.
٤٥. الفتوح، ابو محمد احمد ابن اعثم الكوفي، دارالندوة الجديدة، الطبعة الاولى، بيروت، لبنان.
٤٦. الفكر الاستشراقي، تاريخه و تقويمه، محمود دسوقي، نشر هزاران، تهران، ١٣٧٦.

۴۷. الكامل فی التاريخ، ابن الاثير، تحقيق عبدالله القاضى، بيروت، ۱۴۰۷ ق.
۴۸. المحلى، ابن حزم، تحقيق احمد محمد شاکر، دارالجليل، بيروت، ۱۴۱۶ ق.
۴۹. المختصر فی علم التاريخ، کافيحى، ترجمه اسدالله آزاد، انتشارات آستان قدس رضوى، ۱۳۶۸.
۵۰. المدخل الى التاريخ الاسلامى، محمد فتحى عثمان، دارالنفائس، بيروت، ۱۹۸۸ م.
۵۱. المدخل فی التاريخ، (جمعى از نويسندگان)، مطبعة الانشاد، دمشق، ۱۳۸۴ ق.
۵۲. المراجعات، عبدالحسين شرف الدين الموسوى، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، بيروت، ۱۴۰۳ ق.
۵۳. المستدرک على الصحيحين، الحاكم النيشابورى، دارالفکر، بيروت.
۵۴. المعارف، ابن قتيبه دينورى، المطبعة الاسلامية، مصر، ۱۳۵۳.
۵۵. المعيار و الموازنة در برترى اميرالمؤمنين على عليه السلام، محمد بن عبدالله الكافى معتزلى، ترجمه محمود مهدوى دامغانى، نشرنى.
۵۶. المغازى، محمد بن احمد ذهبى، دارالكتب العربى، بيروت، ۱۴۱۹ ق.
۵۷. المفصل فى تاريخ العرب قبل الاسلام، جواد على، انتشارات الشريف الرضى، چاپ اول.
۵۸. الملل و النحل، الشهرستانى، دارالمعرفة، بيروت، ۱۴۰۲ ق.
۵۹. الموطأ، مالك بن انس، دار احياء التراث العربى، بيروت، ۱۴۰۶ ق.
۶۰. النص و الاجتهاد، سيد عبدالحسين شرف الدين، ابو مجتبى، قم، ۱۴۰۴.
۶۱. امامان شيعه و جنبش هاى مكتبى، محمد تقى مدرسى، ترجمه حميدرضا آژير، آستان رضوى، ۱۳۷۲.
۶۲. امام در عينيت جامعه، محمدرضا حكيمى، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، تهران، ۱۳۶۷.
۶۳. انساب الاشراف، احمد بن يحيى البلاذرى، تحقيق شيخ محمدباقر محمودى، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۳۹۷ ق.
۶۴. انقلاب تكاملى اسلام، جلال الدين فارسى، ۱۳۶۱.
۶۵. انوار التنزيل، قاضى بيضاوى، دار لبنان للطباعة و النشر، بيروت، ۱۴۰۴ ق.
۶۶. اويانيشاد، ترجمه محمد داراشكوه، انتشارات محمدعلى علمى، چاپ سوم، تهران.
۶۷. اهل بيت عليهم السلام و آيه مباهله، قوام الدين و شنوى، ترجمه سيد ابوالفضل رضوى شيرازى، چاپخانه اسلام، قم، ۱۳۵۳.
۶۸. ايران در زمان ساسانيان، آرتور كريستن سن، ترجمه رشيد ياسمى، دنياى كتاب، ۱۳۷۴.
۶۹. بحار الانوار، محمدباقر المجلسى، چاپ سوم، دار احياء التراث العربى، بيروت، ۱۴۰۳ ق.
۷۰. بر امير مؤمنان على عليه السلام چه گذشت، سيد محمد حسن موسوى كاشانى، دار الكتب الاسلامية، ۱۳۷۴.
۷۱. بلاغات النساء، ابن ابى طاهر، الشريف الرضى، قم.

۷۲. بلوغ الارب فی معرفة احوال العرب، سید محمود شکری آلوسی، مصر، ۱۳۴۲ ق.
۷۳. بیست گفتار، مرتضی مطهری، صدرا، قم، ۱۳۵۸.
۷۴. بینش تاریخی نهج البلاغه، یعقوب جعفری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲.
۷۵. پژوهشی در تاریخ پیامبر اسلام، سید ابوالحسن حسینی ادیبانی، انوار الهدی، ۱۳۷۵.
۷۶. پژوهشی در عدالت صحابه، احمد حسین یعقوب، ترجمه محمد قاضی زاده، قم.
۷۷. پس از غروب، یوسف غلامی، دفتر نشر معارف، قم، زمستان ۱۳۸۵.
۷۸. پیامبری و حکومت، جلال الدین فارسی، انجام کتاب، تهران، ۱۳۶۳.
۷۹. پیشوای صادق، سید علی خامنه‌ای، انتشارات سید جمال، تهران.
۸۰. پیشوایی فرزند ابوطالب، یوسف غلامی، بضعة الرسول، قم، پاییز ۱۳۸۱.
۸۱. تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، چاپ سوم، امیرکبیر.
۸۲. تاریخ اسلام از بعثت نبوی تا حکومت علوی، محمد ابراهیمی، دفتر نشر معارف، قم، تابستان ۸۲.
۸۳. تاریخ اسلام (از جاهلیت تا رحلت پیامبر اسلام ﷺ)، مهدی پیشوایی، دفتر نشر معارف، قم، ۱۳۸۳.
۸۴. تاریخ اسلام، جمعی از نویسندگان، زیر نظر صادق آئینه‌وند، دفتر نشر معارف، ویراست دوم، چاپ اول، قم، زمستان ۱۳۸۲.
۸۵. تاریخ اسلام در آثار شهید مطهری (ج ۱-۲)، سید سعید روحانی، دفتر نشر معارف، قم، ۱۳۶۸.
۸۶. تاریخ اسلام، عبدالرحیم قنوات، چاپ چهارم، انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد، تابستان ۱۳۸۱.
۸۷. تاریخ الجاهلیة، عمر فروخ، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۴ م.
۸۸. تاریخ الخلفاء، جلال الدین سیوطی، مکتبة المثنی، بغداد، ۱۳۸۳ ق.
۸۹. تاریخ الطبری، محمد بن جریر الطبری، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۹ ق.
۹۰. تاریخ العرب فی الاسلام، جواد علی، انتشارات الشریف الرضی، قم، ۱۴۱۴ ق.
۹۱. تاریخ الیعقوبی، احمد بن محمد بن واضح الیعقوبی، بیروت، ۱۹۶۰ م.
۹۲. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی، ترجمه کریم کشاورز، پیام.
۹۳. تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان، سید جعفر شهیدی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۳.
۹۴. تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، علی اکبر حسینی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۹.
۹۵. تاریخ تحول دولت و خلافت، رسول جعفریان، مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، ۱۳۷۳.
۹۶. تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ترجمه علی جواهر کلام، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶.
۹۷. تاریخ تمدن اسلام و عرب، گوستاو لوبون، ترجمه سید هاشم حسینی، تهران، ۱۳۵۴.
۹۸. تاریخ تمدن، ویل دورانت، مترجمان حمید عنایت، پرویز داریوش، علی اصغر، تهران، ۱۳۷۰.

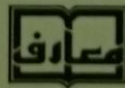
۹۹. تاریخ تمدن، هنری لوکاس، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، مؤسسه کیهان، تهران، ۱۳۶۸.
۱۰۰. تاریخ جامع ادیان، جان بی ناس، ترجمه علی اصغر حکمت، چاپ سوم، ۱۳۵۴.
۱۰۱. تاریخ در ترازو، عبدالحسین زرین کوب، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.
۱۰۲. تاریخ رم، آلبر ماله و ژول ایزاک، ترجمه میرزا غلامحسین زیرک زاهد، انتشارات علمی، ۱۳۶۳.
۱۰۳. تاریخ سیاسی اسلام، تاریخ خلفا...، رسول جعفریان، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۴.
۱۰۴. تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۰.
۱۰۵. تاریخ صدر اسلام - عصر نبوت، غلامحسین زرگری نژاد، انتشارات سمت، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۱۰۶. تاریخ قرون وسطی، آلبر ماله، ترجمه عبدالحسین هژیر، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۲.
۱۰۷. تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، تصحیح عبدالحسین نوایی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.
۱۰۸. تاریخ مفصل ایران، عباس اقبال آشتیانی، مطبعه مجلس، تهران، ۱۳۱۲.
۱۰۹. تاریخ نگاری در اسلام، سیدصادق سجادی و هادی عالم زاده، سازمان سمت، ۱۳۷۵.
۱۱۰. تأسیس الشيعة لعلوم الاسلام، السيد حسن الصدر، مركز النشر و الطباعة العراقية المحدودة.
۱۱۱. تجارب الامم، ابوعلی مسکویه الرازی، تحقیق ابوالقاسم امامی، دارسروش، بیروت، ۱۳۶۶.
۱۱۲. تحف العقول، حسن بن علی بن شعبة، دفتر انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۳۶۳.
۱۱۳. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، محمدتقی جعفری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۰.
۱۱۴. تشیع در مسیر تاریخ، سید حسین محمد جعفری، ترجمه سید محمد تقی آیت اللهی، نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴.
۱۱۵. تصوف اسلامی در رابطه انسان و خدا، رینولد. نیکلسون، ترجمه محمدرضا شفیعی، توس، تهران، ۵۸.
۱۱۶. تفسیر الکشاف، زمخشری، دارالمعرفة، بیروت.
۱۱۷. تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار، اقبال، تهران، ۱۳۴۷.
۱۱۸. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، محمدتقی جعفری، اسلامی، تهران، ۱۳۶۳.
۱۱۹. جاذبه و دافعه علی علیه السلام، مرتضی مطهری، صدرا، قم، ۱۳۴۹.
۱۲۰. جامع بیان العلم و فضله، ابن عبدالبر قرطبی اندلسی، دارالکتب الحدیثیه، مصر، ۱۹۷۹ م.
۱۲۱. جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، محمدتقی مصباح یزدی، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲.
۱۲۲. جریان شناسی تاریخ نگاری هادر ایران معاصر، ابوالفضل شکوری، انتشارات بنیاد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱.
۱۲۳. جنگ های صلیبی از دیدگاه شرقیان، امین معلوف، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، البرز، تهران، ۱۳۶۹.
۱۲۴. جهان در عصر بعثت، محمدجواد باهنر و اکبر هاشمی رفسنجانی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲.
۱۲۵. حضارة العرب فی عصر الجاهلیة، حسین الحاج حسن، چاپ دوم، بیروت، ۱۹۸۹ م.

۱۲۶. حق و باطل به ضمیمه احیای تفکر اسلامی، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، ۱۳۶۸.
۱۲۷. حماسه حسینی، مرتضی مطهری، صدرا، چاپ اول، ۱۳۶۴.
۱۲۸. حماسه غدیر، محمدرضا حکیمی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ پانزدهم، ۱۳۷۴.
۱۲۹. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، رسول جعفریان، انتشارات انصاریان، قم، ۱۳۷۶.
۱۳۰. خداوندان اندیشه سیاسی، مایکل ب، فاستر، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
۱۳۱. خدمات متقابل اسلام و ایران، مرتضی مطهری، چاپ دوازدهم، انتشارات صدرا، ۱۳۶۲.
۱۳۲. خیانت در گزارش تاریخ (نقد کتاب بیست و سه سال)، مصطفی حسینی طباطبایی، چاپخش، تهران.
۱۳۳. دانش مسلمین، محمدرضا حکیمی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۵۷.
۱۳۴. دایرةالمعارف تشیع، زیر نظر احمدصدرحاج سیدجوادی، بهاءالدین خرمشاهی، کامران فانی و حسن یوسفی اشکوری، ۱۳۷۵.
۱۳۵. درآمدی بر اسلام، آن ماری شیمل، ترجمه عبدالرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۵.
۱۳۶. دلائل النبوة، احمد بن حسین بیهقی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۲۴.
۱۳۷. ذخائر العقبی، محب الدین احمد طبری، دارالمعرفة، بیروت.
۱۳۸. روح القوانین، منتسکیو، ترجمه علی اکبر مهتدی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.
۱۳۹. زیدة التواریخ، حافظ ابرو، تصحیح و تعلیق سیدکمال سیدجوادی، نشر نی، ۱۳۷۲.
۱۴۰. زن در ایران باستان، هدایت الله علوی، هیرمند، تهران، ۱۳۷۷.
۱۴۱. زن در حقوق ساسانی، کریستیان بارتمه، ترجمه صاحب الزمانی، بنگاه مطبوعاتی عطائی، ۱۳۳۷.
۱۴۲. زندگانی حضرت فاطمه علیها السلام، سیدجعفر شهیدی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۴.
۱۴۳. سنت های اجتماعی و فلسفه تاریخ در مکتب قرآن، شهید محمدباقر صدر، ترجمه و نگارش حسین منوچهری، مرکز نشر فرهنگی رجاء، چاپ اول، ۱۳۶۹ ش.
۱۴۴. سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، مؤسسه تحقیقاتی و تعلیماتی امام صادق علیه السلام، قم، ۱۳۷۶.
۱۴۵. سیری در سیره ائمه اطهار علیهم السلام، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، چاپ اول، ۱۳۶۷.
۱۴۶. سیری در سیره نبوی، مرتضی مطهری، چاپ دوازدهم، انتشارات صدرا، ۱۳۷۳.
۱۴۷. سیری در نهج البلاغه، مرتضی مطهری، چاپ سیزدهم، انتشارات صدرا، ۱۳۷۵.
۱۴۸. شرح الاخبار، ابوحنیفه نعمان بن محمد تمیمی، دارالثقلین، بیروت، ۱۴۱۴.
۱۴۹. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۱۵۰. شرق شناسی، ادوارد سعید، ترجمه عبدالرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱.
۱۵۱. شیعه در اسلام، سیدمحمدحسین طباطبایی، کتابخانه بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۵۴.

۱۵۲. صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل البخاری، مكتبة عبدالحميد احمد حنفي، قاهره، ۱۳۱۴ ق.
۱۵۳. صحیح المسلم، ابوالحسين مسلم بن الحجاج بن مسلم القشيري، دارالكتاب العربي، بيروت، ۱۴۰۷ ق.
۱۵۴. صحیفه نور، امام خمینی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۱.
۱۵۵. صلح امام حسن پرشكوه ترين نرمش قهرمانانه تاريخ، شيخ راضي آل ياسين، ترجمه سيد علي خامنه‌ای، مؤسسه انتشارات آسيا، ۱۳۵۴.
۱۵۶. عقل در تاريخ، گ. و. هگل، ترجمه حميد عنايت، شفيعی، تهران، ۱۳۷۹.
۱۵۷. علل عظمت و انحطاط روميان، منتسكيو، ترجمه علي اكبر مهتدي، اميركبير، تهران، ۱۳۴۵.
۱۵۸. علم تاريخ در گستره تمدن اسلامي، صادق آيينه‌وند، انتشارات وزارت ارشاد اسلامي، ۱۳۶۴.
۱۵۹. عمدة عيون صحاح الاخبار، ابن بطريق، جامعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم المقدسة، ۱۴۰۷ ق.
۱۶۰. عنصر مبارزه در زندگي ائمه عليه السلام، سيد علي خامنه‌ای، كنگره جهاني حضرت رضا عليه السلام، ۱۳۶۵.
۱۶۱. عيون اخبار الرضا، الشيخ الصدوق، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات، ۱۴۰۴ ق.
۱۶۲. فتح الباري بشرح صحيح البخاري، دارالمعرفة، بيروت.
۱۶۳. فتوح البلدان، احمد بن يحيى البلاذري، ترجمه محمد توكل، نشر نقره، ۱۳۶۷.
۱۶۴. فدك در تاريخ، محمد باقر صدر، ترجمه محمود عابدي، انتشارات روزبه، ۱۳۶۰.
۱۶۵. فرق الشيعه، نوبختي، وزارت فرهنگ و آموزش عالي، مركز انتشارات علمي و فرهنگي، تهران، ۱۳۶۲.
۱۶۶. فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، مركز انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم.
۱۶۷. فرهنگ آفتاب، عبدالمجيد معاديخواه، نشر ذره، تهران، ۱۳۷۲.
۱۶۸. فرهنگ اسلام شناسان خارجي، حسين عبداللهي خوروش، مطبوعاتي مطهري، اصفهان، ۱۴۰۰ ق.
۱۶۹. فرهنگ كامل خاورشناسان، عبدالرحمن بدوي، مترجم شكرالله خاكرند، دفتر تبليغات اسلامي قم.
۱۷۰. فلسفه تاريخ، ابن خلدون، محسن مهدي، ترجمه مجيد مسعودي، انتشارات علمي و فرهنگي، ۱۳۷۳.
۱۷۱. فلسفه تاريخ، عبدالكريم سروش، انتشارات حكمت، چاپ اول، ۱۳۵۷ ش.
۱۷۲. فلسفه تاريخ، مرتضى مطهري، صدرا، چاپ اول، ۱۳۶۹ ق.
۱۷۳. في فلسفة التاريخ، احمد محمود صبحي، منشورات الجامعة البيئية، كلية الاداب.
۱۷۴. قرآن پژوهی (مفتاد بحث و تحقيق قرآني)، بهاء الدين خرمشاهي، ناهيد، تهران، ۱۳۷۶.
۱۷۵. قيام و انقلاب مهدي از ديدگاه فلسفه تاريخ به ضميمه مقاله شهيد، مرتضى مطهري، صدرا، ۱۳۹۸ ق.
۱۷۶. كشف الظنون عن اسامي الكتب والفنون، حاجي خليفه، ج اول، انتشارات دارالفكر، ۱۴۰۲ ق.
۱۷۷. كشف الغممة في معرفة الائمة، علي بن عسيبي الاربلي، مكتبة بني هاشمي، تبريز، ۱۳۸۱ ق.
۱۷۸. كلام مسيحي، مايل، تامس، ترجمه حسين توفيقی، مركز مطالعات و تحقيقات اديان و مذاهب، قم، ۱۳۷۷.

- ۲۷۹- کنز العمال، علی بن حسام الدین متقی، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۱۳.
۱. لسان العرب، ابن منظور، دار احیاء التراث العربی، الطبعة الاولى، ۱۴۰۸ ق.
۲۸۱. مباحله در مدینه، لوئی ماسینیون، ترجمه محمود افتخارزاده، رسالت قلم، تهران، ۱۳۷۸.
۱۸۲. مجمع البحرين، فخرالدین الطریحی، کتابفروشی مرتضوی، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
۱۸۳. مجمع البیان، طبرسی، تحقیق رسولی محلاتی، مکتبه العلمیه الاسلامیه.
۱۸۴. مجموعه آثار، ج ۳، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، ۱۳۷۲.
۱۸۵. محیط پیدایش اسلام، محمد حسین بهشتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۲.
۱۸۶. مروج الذهب و معادن الجواهر، علی بن الحسین مسعودی، تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۹ ق.
۱۸۷. معالم المدرستین، سید مرتضی عسگری، مرکز الطباعة و النشر فی مؤسسة البعثة، ۱۴۱۲ ق.
۱۸۸. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی منشورات المکتبه الحیدریه، نجف اشرف.
۱۸۹. مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی (ج ۷- ۱) جامعه و تاریخ، مرتضی مطهری، جامعه مدرسین قم، ۱۳۶۲.
۱۹۰. مکاتیب الرسول، علی بن حسین غلی الاحمدی، نشر یس، چاپ سوم.
۱۹۱. ملاحظات در باب عظمت و انحطاط رومیان منتسکیو، ترجمه علی اکبر مهتدی، امیرکبیر، ۱۳۴۵.
۱۹۲. منابع تاریخ اسلام، رسول جعفریان، چاپ اول، انتشارات انصاریان، قم، ۱۳۷۶.
۱۹۳. مناقب آل ابی طالب، محمد بن علی بن شهر آشوب، دارالاضواء بیروت، ۱۴۰۵ ق.
۱۹۴. منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، مطبوعاتی حسینی، ۱۳۷۱.
۱۹۵. موسوعه التاريخ الاسلامی، محمد هادی یوسفی غروی، مجمع الفکر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.
۱۹۶. نصوص الرده فی تاریخ الطبری، محمد حسن آل یاسین، دار مکتبه الحیاة، بیروت، ۱۳۹۷.
۱۹۷. نظام حقوق زن در اسلام، مرتضی مطهری، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ نهم، ۱۳۵۹.
۱۹۸. نقش ائمه در احیاء دین، سید مرتضی عسگری، مجمع علمی اسلامی، چاپ پنجم.
۱۹۹. نهج البلاغه، سید جعفر شهیدی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ یازدهم، ۱۳۷۶ ش.
۲۰۰. نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه، محمد باقر محمودی، مؤسسة الاعلمی، بیروت، ۱۳۹۷ ق.
۲۰۱. وسائل الشیعة، محمد حسن الحر العاملی، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۱ ق.
۲۰۲. وفيات الاعیان، ابن خلکان، تحقیق احسان عباسی، الطبعة الثالثة، منشورات الرضی، قم، ۱۳۶۴.

Analytic History of Early Islam



نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها
معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی

دفتر نشر معارف

تلفکس: ۷۷۴۴۶۱۶ - ۲۵۱

ISBN: 978-964-8523-48-5



9 789648 523485